

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر



کارگران جهان متحد شوید!

# تئوریک - سیاسی

(۲)

تکثیر از دانشجویان ایرانی شهر بوخوم مواداران  
"سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر"

آرشیو انجمن سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

[www.peykar.org](http://www.peykar.org)

## فهرست

صفحه	عنوان
۳	- مقدمه
۷	- تحلیلی از وضعیت جنبش عمومی جنبش کمونیستی، بحران حاکم بر آن و انعکاس آن در بازمان مساه - قطعاتی از مصوبه کنگره دوم با زمانی در مورد: ■ ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه و آرایش نیروهای طبقاتی قبل از قیام ■ تحولات سیاسی بعد از قیام ■ رویزونیسم و وسایل امپریالیسم ■ وحدت جنبش کمونیستی ■ د - د
۱۱۷	- نگاهی به شنوری ضد مارکسیسی "نظام وابسته" و ساخت سیاسی - اجتماعی آن
۲۲۴	- مقدمه ای بر رویزونیسم و وسایل امپریالیسم - دیدگاه رویزونیستیهای سوسیال در باره سرمایه - داری اجتماعی دولتی (آلمانی) امروز شماره ۲ (۵۳) (۱۹۸۰) - نوشته تشو دوریز
۲۶۳	

## مقدمه

در شما ره پیش در رابطه با شرایط مشخص جنبش و جابه‌جایی روی  
ضرورت پاسخگویی به مبرمترین وظیفه کمونیست‌ها در حال حاضر،  
یعنی ایجاد حزب کمونیست نکهه نمودیم و گفتیم که تداوم بحران  
انقلابی و تشدید مبارزه طبقاتی و چشم‌انداز سیاسی جابه‌جایی‌کنندگان  
نیازم ایجاد حزب و اقدامات مبارزه‌گرانه طبقه‌کار و گمراشته‌ها را طلب میکند تا با تدارک  
سیاسی - عملی همه‌جانبه در پرتو خط منی تا کتبی صحیح و روشنی  
با استقبال طوفان انقلابی بوده‌ها رفته و جنبش طبقه و توده‌ها را  
سمت پیروزی ره‌مون شود. از طرف دیگر جنبش کمونیستی ایران  
در حال حاضر دستخوش بحران ایدئولوژیک و تشنیت تشویریک -  
سیاسی و برآکندگی و ضعف است و هنوز از ماسی ایدئولوژیک  
سیاسی مسخمی برخوردار نیست.

بدین ترتیب تحت شرایط حاضر در عین اینکه تعیین خط منی  
تا کتبی صحیح و تدارک سیاسی - عملی برای هدایت و پیشبرد  
جنبش توده‌ای مجبور جنبه‌ای، معنای آن حلقه اصلی و طبقه  
در حد اولی است که شرایط تعیینی جامعه مستقل از وضعیت کمونیستی  
جنبش کمونیستی در پیش‌بای کمونیست‌ها فرار داده است. در عین  
حال با سخگوشی تا این طبقه مبرم و در ارتباط با آن، تلاش برای  
رها شدن جنبش کمونیستی از بحران کمونیستی و رفع تشنیت  
ایدئولوژیک تشویریک و برآکندگی آن از طریق ماسی رسته‌های  
دهشی ایجاد حزب، یعنی تا مین اسخام و محکوم ماسی

ایدئولوژیک و ارائه طرح برنامه و مبارزه ایدئولوژیک فعال  
در اس‌زمسندار اهمیت تعیین کننده‌ای برخوردار است. بسیاری  
انگای اس و طبقه، ارزیابی صحیح و درک علمی از بحران کنونی  
حسن کمونیستی، علل و مشخصه‌های اساسی آن و دست‌یابی به راه  
حل صحیح، جایگاه و معنی درجه‌اولی می‌باشد.

ما در اس‌سما راه‌برم‌سای دس‌اورد‌های مبارزه ایدئولوژیک  
درون سازمانی و م‌س‌ا‌ب‌ک‌س‌گ‌ر‌ه‌د‌وم‌س‌ا‌ر‌م‌ان‌ ا‌ر‌ز‌ی‌ا‌ی‌ی‌ م‌ان‌ ا‌ز  
بحران کنونی چنین کمونیستی، علل و مشخصه‌های اساسی این  
بحران و راه‌برون‌ر‌ف‌ا‌ز‌این‌ و‌ض‌م‌ت‌ب‌ح‌ر‌ا‌ن‌ی‌ را‌ ب‌ط‌و‌ز‌ک‌لی‌ م‌ط‌ر‌ح  
س‌ا‌ج‌ه‌ا‌س‌م‌ و‌د‌ر‌ه‌م‌س‌ را‌ ب‌ط‌ه‌ م‌وا‌ض‌ع‌ و‌ع‌م‌ل‌ک‌ر‌د‌د‌و‌س‌ا‌ل‌ه‌ا‌خ‌ی‌ر‌ا‌ز‌م‌ان‌ را  
م‌و‌ر‌د‌س‌ر‌س‌ی‌ ا‌س‌ت‌ف‌ا‌د‌ی‌ ق‌ر‌ا‌ر‌د‌ا‌ده‌ا‌س‌م‌.

در ج‌ا‌ر‌ح‌و‌ب‌ ت‌ل‌ا‌ش‌ س‌ر‌ا‌ی‌ ح‌ل‌ ب‌ح‌ر‌ا‌ن‌ ک‌ن‌و‌ی‌ و‌ م‌م‌ا‌ر‌ز‌ه‌ ب‌خ‌ا‌ط‌ر  
تا‌م‌ی‌ن‌ م‌ی‌ا‌ن‌ی‌ ت‌ئ‌و‌ر‌ی‌ک‌ - ا‌ی‌د‌ئ‌و‌ل‌و‌ژ‌ی‌ک‌ م‌س‌ج‌م‌ ج‌ن‌ب‌ش‌ و‌د‌س‌ت‌ی‌ا‌ی‌ی‌  
ب‌ه‌ط‌ر‌ح‌ ب‌ر‌ی‌ا‌م‌ه‌ د‌س‌ت‌ا‌و‌ر‌د‌ه‌ا‌ی‌ ت‌ئ‌و‌ر‌ی‌ک‌ س‌ا‌ز‌م‌ان‌ ک‌ه‌ ب‌ا‌د‌ر‌ک‌ و‌ی‌ر‌ح‌و‌ر‌د‌ا‌ن‌ت‌ی‌ق‌ا‌د‌ی‌  
ا‌ر‌ب‌ط‌ر‌ا‌ت‌ و‌ م‌وا‌ض‌ع‌ ی‌ک‌د‌ش‌ت‌ه‌ س‌ا‌ز‌م‌ان‌ و‌ن‌ظ‌ر‌ا‌ت‌ و‌ م‌وا‌ض‌ع‌ م‌و‌ج‌و‌د‌د‌ر‌ج‌س‌ن‌  
ک‌م‌و‌ن‌ی‌س‌ت‌ی‌ ن‌د‌و‌ی‌ن‌ ش‌ده‌ ب‌ح‌ث‌ا‌ در‌این‌ س‌م‌ا‌ر‌ه‌ در‌ج‌ ک‌ر‌ده‌ ا‌ی‌م‌ و‌ت‌س‌ت‌ه‌ا‌ی‌  
د‌ی‌ک‌ر‌ر‌ا‌ن‌ا‌ آن‌ج‌ا‌ک‌ه‌ د‌ر‌ح‌د‌م‌ق‌ا‌ل‌ا‌ت‌ ن‌ش‌ر‌ه‌ ت‌ئ‌و‌ر‌ی‌ک‌ - س‌ی‌ا‌س‌ی‌ م‌ا‌ش‌د‌د‌ر  
س‌م‌ا‌ر‌ه‌ه‌ا‌ی‌ ا‌س‌ی‌ و‌د‌ر‌غ‌ی‌را‌ی‌ن‌م‌و‌ر‌ت‌ ب‌ص‌و‌ر‌ت‌ ج‌ز‌و‌ا‌ب‌ ح‌د‌ا‌ت‌ا‌ ب‌ه‌ م‌ن‌ش‌ر  
ح‌وا‌ه‌م‌ ک‌ر‌د‌.

در ج‌ا‌ر‌ح‌و‌ب‌ و‌ظ‌ی‌ف‌ه‌ای‌ ک‌ه‌ ب‌ر‌ا‌ی‌ ا‌ی‌ن‌ د‌س‌ت‌ر‌ی‌ه‌ ف‌ا‌ئ‌ل‌ ه‌س‌ت‌م‌  
م‌ق‌ال‌ه‌ای‌ د‌ر‌ز‌م‌س‌ه‌ و‌ی‌ز‌ی‌و‌ن‌ی‌س‌م‌ و‌س‌و‌س‌ی‌ا‌ل‌ ا‌م‌پ‌ر‌ی‌ا‌ل‌ی‌س‌م‌ ک‌ه‌ د‌ر‌ا‌ط‌ه  
س‌ا‌د‌ف‌ا‌ع‌ ا‌ز‌ م‌ا‌ن‌ی‌ م‌. ل‌ و‌ن‌ق‌د‌ن‌ظ‌ر‌ا‌ت‌ ا‌ی‌و‌ر‌ن‌و‌س‌ی‌س‌ت‌ی‌ و‌و‌ی‌ز‌ی‌و‌س‌ت‌ی‌  
د‌ر‌س‌ر‌ج‌و‌ر‌د‌ه‌، س‌ر‌ل‌ی‌س‌ی‌ س‌و‌س‌ی‌ا‌ل‌ ا‌م‌پ‌ر‌ی‌ا‌ل‌ی‌س‌م‌ ن‌د‌و‌ی‌ن‌ ش‌ده‌ و‌ا‌ر‌ح‌م‌ه  
ت‌ئ‌و‌ر‌ی‌ک‌ - ا‌م‌و‌ر‌ن‌ی‌ س‌ز‌م‌ن‌ت‌و‌ا‌ن‌د‌ م‌ع‌ی‌د‌ا‌س‌د‌. د‌ر‌ا‌س‌ س‌م‌ا‌ر‌ه‌ در‌ج  
ک‌ر‌ده‌ا‌س‌م‌. د‌ر‌ح‌م‌س‌ را‌ ب‌ط‌ه‌ م‌ع‌ال‌ه‌ای‌ ا‌ر‌آ‌ل‌م‌ا‌س‌ی‌ ا‌م‌ر‌و‌ر‌ح‌ت‌ ع‌س‌و‌ا‌ن  
ت‌د‌ی‌ک‌ا‌ه‌ه‌ا‌ی‌ ر‌و‌س‌ی‌و‌س‌ی‌س‌ت‌ی‌ای‌ س‌و‌س‌ی‌ د‌ب‌ا‌ر‌ه‌ س‌م‌ا‌ر‌ه‌ م‌د‌ا‌ر‌ی‌ ا‌ح‌م‌ا‌ر‌ی‌  
د‌و‌ن‌س‌ی‌ ا‌ر‌ح‌م‌ه‌ و‌د‌ر‌س‌ر‌ه‌ ا‌و‌ر‌د‌ه‌ا‌س‌ت‌ه‌ ت‌ئ‌س‌ر‌ع‌م‌ س‌ر‌ح‌ی‌ ب‌ع‌ق‌د‌ن‌ظ‌ر‌ا‌ت‌ آن  
ک‌ه‌ م‌و‌ر‌د‌ا‌ت‌ د‌م‌ا‌س‌ت‌ و‌د‌ر‌ج‌و‌د‌ه‌ا‌ل‌د‌ س‌ر‌و‌ض‌ح‌ د‌ا‌ده‌ا‌س‌م‌ ب‌ط‌ر‌س‌ه

مضمون تشویریک و افشاگرانه آن علیه روزنامه و موسسه  
امیرالمسلم در مجموع مقاله‌ارریده‌ای شخصی داده‌ایم .

نظریه وجود درک‌ها و نظرات ائوروسیسی و روزوسیسی  
در مورد ساخت جامعه و مساسات طبقات ، در سطح جنبش و ضرورت  
زدودن آن مقاله‌ای در بعدوردن نزد ما رکستی "نظام و ایسته"  
نزد در این شماره درج شده است .

ما مقالات این شماره را که برپا به دستا ورده‌ای مسارزه  
ایدئولوژیک درون سازمانی و ممویات کدگره دوم و نصح و تکمیل  
آنها طبق نظر کنگره سازمانی است گامی در جهت ایفای وظیفه  
میرمان برای دست‌پایی جنبش کمونیستی به برنام‌ه و نام‌سین  
مقتضیات ایجاد حزب می‌دانیم .

با شدت با بر خورد فعال رفقا و دربرون‌تلاش و همکوشی رفیقانه  
تمامی نیروهای انقلابی جنبش کمونیستی در ایفای وظیفه  
تاریخی مان یعنی ایجاد حزب کمونیست ایران با گام‌های بلندی  
به پیش رفته و این آرزوی بزرگ را تحقق بخشیم .

۵۹/۱۱/۹



## جنگ،

### چشم انداز سیاسی و تاکتیک

رژیم با نیت حفظ مواضع استراتژیک سرمایه داری وابسته ایران در منطقه حلیح و صدور انقلاب اسلامی از یک طرف و همبمنطور سرکوب انقلاب دامنه گسترگراگران، دهقانان، زحمتکشان شهری و خلق ها از سوی دیگر وارد جنگ با عراق شد. ولی اکنون پس از گذشت سه ماه و اندی از آغاز درگیری، با وضوح و قاطعیت آشکار میتوان گفت که رژیم نه هیچ یک از اهداف خود نرسیده و برعکس بروز جنگ منطقه ای بین دو رژیم ارتجاعی، نه تنها تفایدهای لایحل حیات او را تضعیف ننشخیده است، بلکه برعکس بر وحدت و شدت این تفادها نیز افزوده است.

جنگ ارتجاعی، علیرغم اینکه در شروع کار یک موج قسوسی سوسال شوینستی و دفاع طلسمی توده ای را بالا آورد و بر میزان "همدردی" و در واقع توهم بوده ها نسبت به رژیم و سوزواری حاکم افزود، ولی این توهمات سرعت برف که در زیر تابش سوزان آفتاب ذوب میشود، در زیر پرتک سنگین واقعیات عینی و همچنین کاراگام هکراه و سیروهای واقعا یکمیرحسش کمونستی محوشدو جای خود را در اندک مدتی نه نشدیدنا رضایتی وسیع توده ای ست به رژیم حاکم از یک طرف و تشدید درگیری های دو جناح هیئت حاکمه از سوی دیگر داد. بخش عظمی از توده همبیدوبا به عبارت بهر "حسن کرد که اس جنگ ار آن اوسیت و برای اوسخزآوارگی و در بدری، حمل و عارت، محطی و گراسی و سکاری سار سار آورده است و جناحهای مختلف هتات حاکمه هر یک سعی کردند با اسفاده

از این موج بارفراستی، رفیق را "مشول" شناخته و ماسوارشدن  
سراسر موج، هم‌ها کمیت بورژوازی ارتجاعی را از سقوط نجات  
دهد و هم مباح به شتری برای جناح خودکام، نمایند.  
یعنی از یک مصلحت‌نفر از خانه و گاتاشه خود آواره شده است.  
این همه محمود، بلکه در کنار شهرها و در مناطق دور از جلال حسنگ  
اطران کسد. در این اردوگاه‌ها سبب ترس شرایط کنترل عبور و  
مرور اعمال میشود تا از تاشرافت‌آوری و ایده‌های انقلابی  
آوارگان جنگ سرکینه شهرها و دهات دور از جنگ کاسته گسرد  
آوارگان از داشتن استعاشی ترس حقوق یک زندگی انسانی سی  
- بهره‌مند. وضع آن، ما محتاج عمومی، آموزش و بسرور  
گودکان، وضع رفت و آمد و... در همه اس اردوگاه‌ها اسماک است  
وسی‌ساهی ارسرمای زمستان و نداشتن شغل و سکاری از گرفتاری  
- های اساسی آوارگان است. رژیم خونخوار جمهوری اسلامی  
که در همه‌های اول شروع جنگ به شوه‌فانسته‌ها کوچ مسسردم  
مسالطه‌منش را از کانون جنگی که از آن آنها سمت تحت عنوان  
"قراام از دفاع مسهتی" مکتوبند و علنا و عا مدانه تحریک احساسات  
شوده‌های متوهم دور از مناطق جنگی سمت به آوارگان جنگ  
مسرداخت، اما لاخره در سر فشار معا و مت مردم کوچ کیننده محسور  
به محب شخصی شد و از ادامه تعلیمات فاشستی خود علیه آوارگان  
کاست. آوارگان جنگ، خود بصورت افناگران جنگ ارتجاعی و  
سک‌های انقلاب در آمدید و همراه با کوچ خود به شهرها و مناطقی  
دیگر، اخبار مربوط به جناسات رژیم راه اقصی نقاط اسسبران  
سردید. بدین ترتیب قریباً نمان جنگ، عمل بصورت مصلحت‌سنگ  
داخلی کارگران، دهقانان، زحمتکشان شهری و خلق‌ها علیه  
سرمایه‌داران، مالکان و سایر مرتجعین ایرانی در آمدند  
بشارت جنگی عادلانه را علیه جنگ افروزان جنگ با عادلانه دادند.  
آوارگی و قتل و غارت‌شها شمره جنگ ارتجاعی کسومی شود  
این جنگ سرشد استعمار کارگران امرو، مملکت‌آسان را امزاس



داد، اوراق را ناب کرد، بسیاری از مباحث عمومی را گران کرد، بسیاری از دستها را از کارها زکوده و سرمیزان بی‌کساری افزود، عدم امنیت شغلی، سیاسی و هرج و مرج و سرزواشی را افزود و خلاصه بر شدت بحران اقتصادی سیاسی جامعه و حندان افزود تا در این افزایش فلاکت را میتوان در سرعت گرفتن تعدد و اعتصابات بخشی از کارگران صنایع و زحمتکشان (خصوصاً ماحیان متاغلی چون رانندگان و سائیل ایاب و ذهاب عمومی که کمتر از سایر زحمتکشان در خطر از دست دادن شغل خود هستند) و همچنین تظاهرات وسیع و توده‌ای آوارگان جنگ در شهرهای مختلف مشاهده کرد. جنگ نه تنها بر میزان سرعت و وسعت اینگونه تظاهرات و اعتصابات افزود، بلکه زمینه را برای رشد مبارزه انقلابی دموکراتیک در دیگر بخشها، چون زندانیان سیاسی، جنبش دانشجویی و دانشجویان، و هم‌چنین فرصت یافتن جنبش مقاومت خلق کرد و برای گستردن بیشتر دامنه موجود آورده است. بحران جنگ نه تنها بر رونق برخی صنایع و ایجاد مشاغل تازه برای سگاران منجر نشده است (بدیده‌ای که در مرحله اول برخی از جنگهای امپریالیستی ظاهر میشود و موقتاً یک رونق نسبی در مقابل با رکود اقتصاد پیش از جنگ بازمی‌آورد) بلکه رکود و بحران را بیشتر افزوده است، و این امر باعث آن گردیده که زمینه‌های برای رشد انقلابی انقلابی پیش از پیش فراهم گردد.

جنبش اخیر، خوداً عملاً انقلابی را بوجود نیاورد، بلکه سر

دامه این انقلاب قبل از آن وجود داشت افزود. رژیم که سعی میکرد تا با استفاده از این زدن احساسات شوینستی در میان سوده‌ها بر آتش توهانها سفزابد و آب رفته را به جوی بازاورد، در این عدو خود را با شکست خورد. افزایش بحران اقتصادی ناشی از جنگ و رشد نارماتنی توده‌ها، نه تنها باعث جاگیر شدن سگ موقعیت‌ها انقلابی نگشت، بلکه خود باعث افزایش بحران سیاسی در هرات جاگه گردید. عملات متقابل دوهناج لیمبرالها و حزبها

سیمگدیر از همه وقت سخنروسی برده تر بوده و جنگ شکستاف  
 میان آنها را عمیق تر کرده است. دامنهای شکاف آنقدر عمیق  
 شده که حتی هباهوی و دفاع ارمین "و" حفظ وحدت "نتوانسته  
 است با شوری برتختفیف بخادهای درون هیات حاکمه بگذارد. این  
 شکاف درمالا، نه تنها خود را در حلمات نیلستانی و نظاهرات خیابانی  
 دو جناح سمت سگدیر نشان میدهد، بلکه همجنس در تحکیم و  
 هویت گرایشهای واسنگی کس هیات حاکمه به سیستم جهانی  
 امیرالسنی از یک طرف و رشد تامل هر یک از جناح های هیات  
 حاکمه سمت به یکی از دو جناح امیرالسنی، نرخلو، گر  
 است. آزادی گروگانهای آمریکا، خرید و مال بدهی از ایالات  
 متحده شوروی، کره جنوبی و... سانش تحکیم واسنگی رژیم حاکم  
 به کل سیستم سرما به داری جهانی میباشد، و مغزلات رهبران حزب  
 جمهوری اسلامی با عوامل و نادای شوروی، نشاندهنده رشید  
 گرایش به سمت یوسال امیرالسنی شوروی درون این جناح است  
 سمران ما نمرکه از سرما رخواستار رفونیت روابط نامتضم  
 سرما به داری عرب بوده اندوسی گمان آزادی گروگانها میتواند  
 برای رشد مالات آنها راه را با زمانه بدیدن ترتیب، تشدید  
 بحران اقتصادی سیاسی به آنها شکاف درون هیات حاکمه را شدید  
 - تر کرده، بلکه به تشدید گرایشهای واسنگی کل هیات حاکمه  
 و جناح های مختلف آن به سمت واسنگی بیشتر به کل سیستم  
 امیرالسنی جهانی و امیرالسنیهای مختلف افزوده است. در جنگ  
 اول و دوم جهانی، بروز جنگ در آغاز و همجنس در مرحله تدارک جنگ  
 با عرب روین اقتصادات و کم شدن سکاری مگردید و بدین طریق  
 زمینه عمی برای شست یک موقعیت جدا نقلی سورزواشی  
 بودت فرا هم میشد، ولی در سیستم سرما به داری واسنه ایران، بروز  
 جنگ از لحاظ اقتصادی میتواند تنها باعث تحکیم سندهای  
 وسنگی و هموس آن گردیدن اس واسنگی اریشت عمارت بردارینهای "شند  
 سبالسنی گردد. اجناح به وسائل جنگی امیرالسنی محسن ما محتاج عمومی

که در موقع جنگ گران و گسبات مشود و بنا مدارا را رهسپاری  
 امیراللمستی تا من گردد، و مهمترازا بنها نسا زه طرفسرداری  
 این با آن امیراللمسما ورژیم حاکم و ناسمگزاردن سردیلماسی  
 آمریکا با شوروی، فقط ذات پوشیده و استنگی مستم حاکم —  
 افتخا دوسبات همای امیراللمستی آشکارا وی برده در پیش  
 توده ها عربیان میسازد، و این واستنگی "نهان" را که ازواستنه  
 بودن پیروستولندارزش اضافی سرما به داری در ایران به شرایط  
 تولد سرمایه انحصاری امیراللمستی برمیخیزد، تنها از طریق تحکیم و تسریع این  
 واستنگی از طریق قراردادهای نامین املحه و خواروبارین رژیم حاکم و امیراللمست  
 — های مختلف آشکار میسازد. این خود به مفهوم رشد منازعمسات  
 امیراللمستی در منطقه و دامنه گرفتن رقابت امیراللمستها و  
 محمول آمریکا و شوروی در منطقه میباید. هر یک از این امیراللمستها  
 مسکوشدن با استفاده از جنگ، مواضع خود را در منطقه و در رابطه با  
 هر دو رژیم ایران و عراق، تحکیم میسازد. اگر آقای خمینی این خسر  
 و "برکت" را از جنگ انتظار داشت که بر توهمات توده ها سبغزاید  
 این جنگ بر عکس ما هیت ارتعاعی این جنگ و ذات واستنه  
 مستم سرما به داری ورژیم حاکم آن را به همان امیراللمستی  
 بیشتر از پیش نشان داد و روشن کرد که در پشت عمارت بردار بهای  
 "مدا امیراللمستی" چهره مستمگرو امتشما رکسند سرمایه انحصاری  
 بسته است. بدین گونه این جنگ بر عکس آنچه عده ای از شورویست  
 — ها معتقد هستند خود را با ما عت شروع واستنگی نمیشود، بلکه  
 این جنگ واستنگی درونی را با تحکیم بندهای واستنگی  
 امصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی خویش بسش اریش روش وفاش  
 میسازد.

سرور جنگ اگر با عت شد که وحدت میان رژیم حاکم بر ایران  
 با سرمایه سرما به داری امیراللمستی آشکارا برگردهد، از  
 لحاظ نامر خود در حتمش کارگری، وحدت میان شورویستها  
 و روسیونها را با شوروی حاکم و شوروی امیراللمستی

سراشکار و آشکارتر ساخت. چرا که (بقول لنین) «این وحدت از من وجود داشته و جنگ فقط این وحدت را میان ترمی مبارد، بر لولات روبرو سستی و ناملات طبقاتی نسبت به هات حاکم در رسیدگان و "راه کارگر" و... از قبل وجود داشت، و جنگ فقط این نزلات را پررنگ تر کرده و بخته کرد، رژیم بورژوازی حاکم پیش از هربا کشور دیگر از هم آوازی روبرو سستی و اپورتونستیها با منافع طبقاتی خود برای غالب کردن سرکوبگری ضد انقلابی بود دست، ولی واقعات عینی جنبش قوی تر از آن بود که این آب و رنگهای اپورتونستی و روبرو سستی بتوانند چهره آنها را بیوشاند. هما نظور که جنگ از لحاظ اقتصادی باعث تشدید بارشانی توده ها و افزایش دامنه اعتلا انقلابی گردید، هما نظور نیز قوی شدن قطب انقلابی و وحدت بیشتر تمام گرایشهای اصل کمونیستی در تمام جریانات درون جنبش کمونیستی کمک کرد. جنگ نه فقط چهره اپورتونستیها را عریان ساخت بلکه کمونیستها و انقلابیون واقعی را نیز یکدیگر نزدیکتر کرد و زمینه را برای فشرده گی صفوف کمونیستی و انقلابی افزون نمود. گروههای اصل و پیگیر انقلابی و کمونیستی می توانند بسیار استفاده و از موقعیت تشدید یافته بحران اقتصادی - سیاسی، به تبلیغ و ترویج و سازماندهی جنبش خلق برداخته و حمایت همه جانبه از آن و توسعه و تعمیق آن در مقابل ارتجاع حاکم که روبرو ما توان ترمی گردد، یک آلتی را توان انقلابی بوجود آورد.

اگرچه جریانات کنده شدن توده ها از رژیم حاکم یک واقعیت مسلم است، ولی مساله حزب آنها توسط قطب انقلابی امر محتومی است. بر اساس طرف جناح لمرالها که بخصوص از هنگام تصفیه موضع در هات حاکم با لمرال نمائی های حود و بهره برداری، اگر ایشات دمکراتیک توده ها با نگاه مالمسه و سستی در میان توده ها دست آورده است، می تواند توده ها را

به سمت خود حذب نماید، و علاوه بر آن ابوزیسون سلطنت طلبان و تختیاربها هستند که می توانند در راه قدرت گرفتن لبرالها به آنها کمک نمایند و اینگونه خود را با یک آلترنا تیوا رتعا عیسی جداگانه بوجود آورند. در کنار این آلترنا تیوهای لبرالی و ارتجاعی، این خطر نیز وجود دارد که برخی از دیگرانهای ناپسند چون سازمان محاهدین خلق این نارنجای کمونیستها - یعنی تنها کسانی که می توانند یک آلترنا تیو واقعاً انقلابی پیگیر برای جنبش توده ای عرضه نمایند - در برابر توده ها قد علم گردند و از هم جنبش طبقه توده ها را از دانشن یک رهبری واقعاً انقلابی و مآزش ناپسند محروم سازند. قدر مسلم آن است که به علت مآلا بودن دامنه بحران عیسی، سریده شدن توده ها از رژیم حاکم و نیا زمانی که اعتلا انقلابی فروکش نگرده است، در مجموع بسیار با سیستم توده ها منجر نخواهد شد، بلکه توده ها را به سمت قطبهای دیگر صحنه مبارزه سیاسی هل خواهد داد. در نتیجه لازم است که کمیونستها با تدارک سیاسی - عملی و فشرده کردن هر چه بیشتر صفوف خود، خود را برای قرار دادن یک آلترنا تیو انقلابی در مقابل توده ها آماده نمایند.

بدین ترتیب با قاطعیت می توان گفت که چشم انداز آینده همچنان بر تشدید بحران اقتصادی سیاسی، شداوم بحران انقلابی و نفیوت اعتلا انقلابی دلالت دارد و ادامه جنگ بی گمان با عیست نفیوت نما مبروندها می خواهد شد که در طول این دو سال و بویژه در اس دوره چهار ماهه طبا هر شده و یا رشد کرده است. به عبارت دیگر: جنبش توده ای اوج بیشترین می گیرد، شکاف درون هات حاکمه عمیق ترمی گردد، وابستگی مستقیم اقتصادی سیاسی حاکم سر ایران به جهان امپریالیستی عربیان ترمی شود. رقابست امپریالیستها و خصوصاً آمریکا و شوروی برای نفوذ بیشتر در ایران افرون ترمی گردد و سمت گیری جناحهای مختلف سیاسی اس امپریالیسم با آن امپریالیسم ترمی می گردد. درون جنبش

کارگری، صف اپورتونیست‌ها و روبریونیست‌ها مشخص تر و فشرده تر می‌گردد و منقلا ملازمت‌ها معنی برای وحدت جنبش کمونیستی و سردی شدن گرایش‌ها و حریم‌ها تا حاصل و به‌گسردون تشکلهای مختلف کمونیستی بکند تا آماده نیروسوازان آن پروسه می‌وند با جنبش خود سوسودی طبعه کارگر در مجموع پروسه اینجا د حزب طبقه کارگر، بیش از پیش همای می‌گردد. دریگ کلام، جنگ، سرحدت مبارزه طبقاتی افزوده و این حدت به سولار سوسون شدیدن سروه‌های سیاسی طبقاتی دامین زده است.

## تاکتیک

روش پرولتاریا در این دوره از اعتلا انقلابی چیست؟ ما این روش آنچنان که روبریونیست‌ها و اپورتونیست‌ها موعظه می‌کنند با حشداشت به تضادهای درون ارتجاع تعیین می‌گردد؟ آیا سببا آنچنان که مثلاً "رژیمندگان" مدتی قبل از شروع جنگ "هشدار" داده بود، این تاکتیک ما بدیعنوان یک "تدیسر مشخص" در مقابل "سورش ضد انقلاب مغلوب" به "فدا انقلاب غالب" صورت طرحی حوَن "اتحاد عمل" اتخاذ گردد؟

نه و هزار بار نه! روش کمونیست‌ها این نیست که در اتحاد تاکتیک حضم به تضادهای درون ارتجاع داشته باشند، آنها برعکس برای سبب تاکتیک، اشکال مبارزه و سازماندهی و شعارهای دوره‌ای خود به انقلاب و چگونگی سران نظری می‌کنند، آنها مبنای تعیین تاکتیک خود را بر حرکت روبه اعتلا روبه افت انقلاب گذارده و بر اساس اشکال مبارزاتی و تشکلاتی و شعارهای خود را تعیین می‌سازند. سورا کمونیست‌ها ما ترا لیست بوده و در انتخاب روش خود سهای بر سبب از "تدیسر مشخص" "چاره حوشتی" "معجزه آما" "سیر-عکس" ار چگونگی حرکت مادی سوده‌ها و مسرا انقلاب حرکت می‌سازند. رفیق اسقالس در توضیح مساله رهبری تاکتیکسی آرشو استاد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

جنس و جگونگی شوه صحیح استفاده از اشکال مبارزاتی و تشکیلاتی جنس میگوید:

"در درجه اول اهمیت قرار دادن آن اشکال مبارزه و تشکیلات که بیش از همه به شرایط فعلی جزو یا مدیقت متناسب بوده و استعداد آنها را داشته باشد که رساندن توده ها را به مواضع انقلابی و سوی توده های مسلمونی را بطرف جنبه انقلاب و حاکم نمودن آنان در جنبه را تسهیل و آسان نماید."

(مسائل لنینیسم - ص ۵۷)

اگر کمونیستها ما تریالیست هستند، اگر آنها از حرکت تاریخ درک مادی داشته و تاریخ را ساخته زمینگشان می دانند و در تفسیر تاریخ از مفاصل پرولتاریا حرکت می نمایند، اگر آنها در تدوین تئوری و برنامه و استراتژی انقلاب به مناسبات عینی طبقات و آرایش نیروها و برسر عینی وقایع بگام کرده و حرکت توده ها را بلاک کار خود قرار می دهند، طبعاً در اینجا ذاتک نمز نمی پویانند ما تریالیست نباشند. اشکال مبارزاتی جنس، اسکه پرولتاریا و سازماندگان او اکنون باید از سطرها سیاسی وسیع استفاده کمتری با اعمیایات اقتصادی، و در مورد اشکال سازماندهی جنس، اسکه ما باید از کمته های اعمیای استفاده کرد با سندیگا های فاسونی، اسکه ما بدکمته های انقلابی دهقانان بوجود آورده از اشکال عقب مانده شکل دهقانان استفاده کرد، اسکه سازمان حزبی را باید گسترده کرد و این تشکیلات عملی بود فراوان سرد، با اسکه بر درجه احتیاط آن امروزه از اشکال مخفی تشکیلاتی بیشتر نگه کرد و در مورد شمارهای جنس، اسکه شعبار سرگیوسی رژیم حاکم را باید محور ترویجی - مسلمی و با همون شعارری عملی مطرح کرد و با لاجره همون سبک بر همون برای ما همون سدان، همون اسباب بدنا توجه اسکه در سیاسی ما از همون سدا و سطح یکا مل جسم بوده ای و جگونگی سراسر انقلاب بعین گردید. درک اسده آلمسی را اتحاد اسک

که در حرکت ما مگر حدوده دساله روی آمار سستی نارو سربومی  
 منجر خواهد شد. تا از ذهن روشن فکر خود حرکت می کند و یا از ذهن  
 عقب مانده ترین توده ها. در حال اول، درک آثار شیمیایی از  
 اتحادات کتیک، باعث در پیش گرفتن آن اشکال مبارزاتی و  
 تشکیلاتی و شعارهای دوره ای میگردند که با سطح جنبش خوانائی  
 نداشته و از آن بسیار جلو تراست. نمونه این اتحادات کتیک را  
 می توان در اشکال مبارزاتی اشور و تشکلاتی (همه نظامی)  
 متی چرکی در سالهای ۵۶ - ۴۹ دید. در حال سست دوم، درک  
 رویرونیستی از اتحادات کتیک منجر به دنباله روی از ذهن  
 عقب مانده ترین توده ها می گردد، یعنی توده هایی که سپس از  
 دیگران دچار توهمات نسبت به بورژوازی می بوده و ساخت را  
 فقط و البته رجال بورژوازی می دادند، مدس طرحی برای آنها  
 اتحادات کتیک مبارزاتی مستلزم دنباله روی از یک جنبش  
 بورژوازی علیه جناح دیگر آن می باشد. در نتیجه ما کمونیست  
 رویرونیستی بجای حرکت از موضع انقلاب و حرکت مستقل  
 پیرو تشاریاد در مقابل سبناط بورژوازی بعنوان یک کل، فشرده  
 عکس از موضع تفادهای درون بورژوازی حرکت کرده و توده ها را به  
 قربانگاه سورژوازی می کشاند. کسی که در اتحادات ستراتیژی در  
 انقلاب دمکراتیک، بجای اتحاد کارگران با دهقانان و ماسر  
 زحمتکشان شهری بر عکس به اتحاد کارگران با بورژوازی لیبرال  
 و خرده بورژوازی مرفه می چسبند، (مثلاً خرده بورژوازی مدخلی  
 - خدا پریالیست)؛ چنین کسی ناچار است که در اتحادات کتیک  
 برای یک دوره از انقلاب، نیز دساله روسیاست یک جناح از  
 بورژوازی علیه جناح دیگر آن گردد. بدینگونه سراسر حرکت از  
 این موضع اپورونیستی ما مواجه با طرح هائی چون "احیاء  
 عمل" "حکومت از جانب" "رژیم دکان" بودیم، که نقطه غزیمست  
 برای اتحادات کتیک خود را اتحاد درون ارتجاع قرار داد. و از  
 این بود در عمل به دنباله روی رویرونیستی از جناحهای مختلف



در حجاج می افتاد. در آن هنگام "رزمندگان" سرمایه‌ها را  
تندیس شخص "خودشوند" :

"این تندیس شخص، اتحاد عمل نیروهای جنبش کمونیستی در  
تدارک مبارزه متحدانه بر علیه بورژوازی معطل مدافعان  
مفلوب و امیرالکلیهای ستمیان آنهاست. ما به مبارز  
دیگر، تدارک شرایط مبارزه مستقل بوده‌ها در شرایطی که  
حجم اندازه‌گیری خصما به، آنکار در میان صفوف ضدانقلاب  
جهت تسلط بر حاکم و سرکوب هر دم فزونی می‌گردد."

(رزمندگان شماره ۲۷ - صفحه ۱۲)

البته نه فکر کنید که رزمندگان در این اتحاد عمل "مسند  
گردناشی خود طالب انقلاب با رژیم حاکم بود، برعکس میگفت که :  
"این اتحاد عمل جنبه‌سای - انقلابی بر علیه مدافعان  
حاکم را نیز با خود دارد، و عمیقاً در درازای این جنبه است  
که اتحاد عملی انقلابی خواهد بود" (همانجا)

ولی واقعات نشان داد که "حداکثر" صفی‌خود از یک حجاج  
بورژوازی در مبارزه علیه حجاج دیگر آن و نام آن را "هم‌پوشی"  
گذارند، در ما هم روستایی‌ها جنبش سردانی از اتحاد  
ناکنک، نمی‌توانند که اکثریت بسیاری بدهد و آنچه که تمسبی  
کننده است تا شرمینی آن ناکنک شخص است که نیروی  
مواقع بورژوازی را در کنار یک حجاج ارتجاعی قرار میدهد  
و به مال‌روی از آن سگ‌دونه حواس‌دهی آن و مرز بندی  
مصوبی است .

در آن هنگام رزمندگان ناکنک خود را از نشوری به عمل  
در آورد، و سراسر کمونیستی این سازمان در طول دوران جنگ  
محک واقعی ناکنک روی روستایی او بود .

این ناکنک به دنبال روی روستاییان انقلابی از  
بورژوازی حاکم احاطه و سرولما را را عملاد عوب به سرررسی  
سرای بورژوازی نمود .

تعمیرات و تعمیرات در اسباب با کمک خود در ساعات ده‌های درون  
 اجتماع هم‌بومی بودند. و از این نهادها به قول رفیق اسما لیس  
 به عنوان «حاکمیت مردمی» برای انقلاب استفاده می‌نمایند.  
 این شیخ گاه در اسباب با کمک، از مومنان ساده‌های حیا چپ‌های  
 سوزواری حرکت بکرده‌ها و اس‌دختره عمر مستقیم، را به سطح عامل  
 همس گمده‌ها با حکومتی سرخمس سعی مدعا جز آن است  
 می‌نمایند.

در اسباب با کمک، هدف از حرکت و جهش از آن، مغفبت  
 سرخمس نیست که آن‌ها در حاکمیت سیاسی اجتماع و پیوسته  
 کودتا می‌نمایند. بلکه برعکس آن‌ها می‌نمایند که در اسباب  
 بهیچ‌اندک: آن‌ها چنین بوده‌ای و انقلاب در حال اعمال و توسعه  
 اوج است یا روزه است؛ در روزی روزه اوج انقلاب (مکان کودتا  
 وجود دارد، ولی اس‌کودتاها نه‌می‌توانند مسرعا انقلاب را بد  
 کرده‌ها را سرکودت کنند، بلکه برعکس آن سعی افزایش (مانند  
 حکومت نظامی از هاری قبل از قیام ۵۷) و برعکس در مسیر  
 روزه است انقلاب می‌تواند یک کودتا اعلام نیست، «انقلاب» و  
 یکسب موقتی انقلاب باشد (حداکثر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود). پس  
 بعد از کمک راه‌ها را محدود کردن که آن‌ها کودتا اتفاق می‌افتد  
 باشد، چیزی جز میندل کردن علم‌رهنری با کمک ما را که مستقیم  
 مستقیم نیست، به معنای آن است که برولتا را راه‌های دعوت  
 به حرکت از موضع انقلاب (به انتخاب اس‌با آن شکل از ضد  
 انقلاب دعوت کنیم و عملا و راه‌شمس‌زدن برای یک جناح از  
 سوزواری علیه جناح دیگر آن‌ها را نشانیم. طرح «اتحاد عمیل»  
 در میزگان نمونه‌ها رزی‌ها چگونه «تدا بر مشخص، و معجزه‌ها  
 بود که در عمل به نفع سوزواری تمام می‌گردند.

پس برکت ما با ارزانی از حاکمیت در جنبش می‌توان  
استاد روزه اوج انقلاب، با کمک خود را منحی می‌نمایند.  
مجموع جنگ، آراء و عقاید در اس‌مجموع گونه‌هایی است

می‌خورد و در دینکده سرعکس بر جلد و سد آن افزودند است، طبعاً  
یعنی سواد سمرقانی نیز در خطب تا کمیگ ما را راسی و سیکلاسی  
 ما موجود آورد. روی کار ما هر چه بود، با جنگ و سی آمده‌های آن  
 اسفاده از این روی را ضروری بر می‌نماید. در هنگام اعملا  
 انقلابی، تا کمیگ کمونیستی تا بد خطب سمرقی خود نگردد، به  
 عمارت دیکر بنا حمالان را در اشکال ساز رانی و سازمانده‌های  
 و سمارهای دوره‌ای خود به حساب آورد. برعکس در هنگام افسس  
 انقلاب، این تا کمیگ تا بد خطب سدا یعنی خود گرفته و همگام سا  
 عت سیمی انقلاب سده‌های خود را سظم نماید. رفیق استالین  
 می‌گوید:

تا کمیگ ما بر معصاات حرور مدها سمرقی تا بد، در حالیکه  
 در دوره مرحله اول انقلاب (۱۹۰۳ تا فوریه ۱۹۱۷) نقشه  
 اسرا سزگ بدون سمر ما نده بود، تا کتنگ در طرف اسن  
 دوره حدس ما ر سمر کرد. در دوره سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۰۵  
 تا کمیگ سمرقی بود. بر این هنگام مدها انقلاب و اوج گرفتن  
 سبب به طرف تا لا بود. لذا تا کتنگ هم می‌توانستی تا اسن  
 حقیقت منطبق می‌شد. طین اسن وضعیت، صور سارزه نسسز  
 انقلابی و ممانعت تا ممانعت مدها انقلاب بود. اشکال سارزه  
 که در اسن دوره سگی های دیکری را می‌گرفت عمارت لسود  
 از با اعتنا تا با ساسی محلی، ممانعت ساسی، اعتنا تا با  
 عمومی ساسی، تحریم و ممانعت، قنایم، شعارهای سسارز  
 انقلابی سرحیب سسرا اشکال سارزه، اشکال سارمانی نیز  
 در آن دوره سمرقی کرد: کمینه‌های ساریک و کارخانه،  
 کمینه‌های انقلابی دهقانان، کمینه‌های اعتنا سستی،  
 سورا های ساسندگان کارگران، حرور کمونیست علمی  
 کارگری، اسما بود اشکال سارمانی در عرس اسن دوره.  
 در دوره سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۱۲ حرب محسوره اسسار  
 تا کمیگ عفت سیمی گردید، برادر آن وقت در موس سولسی

سبب انقلابی و حررا انقلاب قرار گرفته بودیم و با کتیک  
 می توانست اس حقیقت را نادیده نگارد. مطابق اسن  
 وضعیت اشکال مبارزه و اشکال سازمان نیز تغییر یافتند :  
 بجای محرم دو ما، شرکت در دو ما، بجای اعدا مات علمی  
 انقلابی خارج دو ما، سخنرانی ها و کار در داخل دو ما، بجای  
 اعدا سهای عمومی سیاسی، اعدا مات حزبی اقتصادی و با  
 اصول مکتوب. بدیهی است که حزب در اسن دوره محبور شد  
 بحالت محمی در آید و تشکیلات بوده ای انقلابی نیز به  
 تشکیلاتی که ما یون اهازه می دادار فصل تشکیلات  
 فرهنگی و مدنی، کتورا موومعه و غیره تبدیل گردید.  
 (هما جا - صفحه ۱۰۰)

این سلیمات گرانسهای اسن علمی به تنها به ما جگونگی  
 انتخاب ما کتیک کمونیستی را در اسن شرایط انقلابی نشان  
 میدهد. بلکه علاوه راه هرگونه وحدت و با اتحاد عمل واقعا  
 انقلابی سن سروهای انقلابی و کمونیستی و نیز جلوه گستر  
 میازد اسن راه سلیمان می سواند با دنبال روی از ساجهای  
 بورژوازی و اتحادنا کتیک روروسی "اتحاد عمل" شد  
 کودتا شد آمد، شکل اس "اتحاد عمل" و نیروهای شرکت  
 کننده در آن تمس کننده است. بلکه عامل ضمن کننده همان  
 مضمون و معنای حرکت آن است.

در اسن شرایط انقلابی و عمومی با اسفاده از  
 موقعیتی که جنگ موجود آورده و به حد اس انقلابی مزوده است،  
 و طبقه کمونیستی است که به خطب ما کتیک خود حمله عرضی و تهاجمی  
 دهند. روزهای که فرامی رستند و رسیدن محصول و سومی گندم  
 را می دهد. در این روزها با پیدا سها را اسپر کرد و خود را برای  
 دروی گندم آماده کرد. شایسته اس ما را در اشبارها گدا سبه و  
 خود را برای فرامی رسیدن یک زمستان سخت هر چند موقتستی ا  
 آماده نمود. شورش و مادگی برای کسب قدرت سیاسی و در همیسن

دوره توسط بیرونتاریا یا بدیلرلوجه اتخاذناکنند. قرارداد و  
نه آماجگی برای یک عقب نشینی منظم که در آن کمترین تلفات  
داده شود.

این عملت تعرضی تاکنند، خود را در اشکال مبارزه  
توده ها بصورت مقاومت و مبارزه در مقابل افزایش تولیدات  
استفاده از تمامی ضعفهای سوزووازی نازیستی از جنگ و  
کوشش برای آنها همه سرمایه، در توسعه و تحکیم جنبش انقلابی  
خلق گردد در تعرف خانه های خالی شروتمندان توسط آوارگان  
جنگ و بی بناهان، در نظرات اقتصادی - سیاسی آوارگان و  
سربازان، در مقاومت های تعرض آمیز در مقابل هر حرکت  
ارتجاعی منظورنا بود ساختن "دستاورد های انقلاب" نشانیان  
نمیدهد. اشکال سازمانی این مبارزه باید در تجویف شوراهای  
واقعی و کارخانه ها (صنایکای سرخ) در اینجا دکمته های  
مقاوم و آوارگان و سربازان ناراضی، و مانند آن خود را متبلور  
سازند.

برای کمی که چشم انداز را اعتلا نفعی می دهند، سورش  
موقتی ارتجاع به انقلاب و ساحلات فاشیستی آن نمی توانست  
شماره های در تاکنند دهد، چرا که این سورش ها و تنها جسمیات  
سرخلاف دوران افت انقلاب نه تنها باعث شکست فدا انقلاب نسی-  
گردد، بلکه برعکس سربایای مبارزه طبقاتی حرقه های شعله آور  
میسراکند. در این دوره هرگونه تعرض به حرکت توده ها، هر اقدام  
مدیوحانه یک رژیم فاشیستی، مناسبت حرکت های اعتراضی توده  
ای و تنها همسختی به ارتجاع میگردد.

دو سازمانی: تشکلات توده ای انقلابی نیز مانند مناراسر  
کار عملی وسیع فرار داد و محدود کار را در سطح توده ای نسیس  
کرد. در این دوره سازمانها، هزارها و مسلسون ها سخن گفت و به  
ساحد ادبک ها، توده ها در محیط های بسته و جدا رهم بوده ها خود  
در میانان هستند، سیاست در میان توده ها است و رجال سوزووازی

مطال آنرا شد. دانشداران دستاورد بسیار کرده ساختند. و با عملهای کنسرف و  
 نشانیهای موروثی خود را بی سرو صدا و بدون افتخاری انجام دهند. نموده ها خود میدارند. ممکن طور در انتخاب تشکیلات  
 سازمان حزبی و شرایط عضویت، نباید در عین تاکید بر حلقه های  
 ایدئولوژیک پیروفتی. مهارها را با سطح مبارزه شده ای متناسب  
 کرده و با افتادن پدیده ها و نگرانی های خاص دوران احیای  
 اجتناب ورزید.

مرفه نیکید بر حلقه عصری ما کسک کموسمی در اس شرایط  
 کامی نیست. چرا که حلقه عسی حسن ما تنها به اعمال انقلابی  
 محدود نمی گردد. در اس شرایط اعمال، بعضی وسیع از بوده ها  
 علیرغم اینکه نمک به گذشته به عدت سیاسی شده اند ولی بدلیل  
 خنثی و ریبیای خود شپت به عمینی از یک طرف و با آلترنا تیسو  
 لیبرالی ارسوی دیگر (علت قوی نبودن یک آلترنا تیسو انقلابی)  
 دچار روح حسد آنها را واقع بد زندگی خود نسبت در روح اند  
 و تجربیات روزمره زندگی ما آنها می آموزد و اس وضع را دیگر  
 نسب حد انمیدانند، ولی در عین آنها هنوز اسای تعویض اسن  
 وضع بد به یک وضع خوب، امید به رهبران دروغین و رباکار بسته -  
 اند. این است که منگوشم دچار هم میسازد. در اس شرایط  
افتخاری و وسع بوده ای یک جنبه مهم از وظائف انقلابی ما است  
 که طبعاً نمیتوانند در ما کسک ما، در اسکال مبارزاتی و سازماندهی  
 ما بی تاثیر باشد. چه، افتخاریهای سیاسی زنده در رابطه با  
 تجربیات عینی زندگی نموده ها آنها را برورش سیاسی داده و به  
 منافع خود آگاه میسازد. و اس در شرایطی است که دو سال سزای تمام  
 بورژوازی ما را طعم سرگوب فاسمی را به کارگران، دهقانان  
 و روشنگران انقلابی و خلقها حساسه است. نموده ها دروغها  
 نموده و وعده و وعیدها و فریب های جناحیای مختلف هستند خاکسبه  
 را در تجربه زندگی خود دیده و از سرگردانده اند. ما سید و سرو  
 نلاکت و افتخار شدن هر چه بیشتر مدعیان رباکار مدافع مردم سرو -

مانی این سوهم سمارقوی است. و بنا مطرح بدن آلنریا سو  
 اعلانی برولمارا بوده ها درسی تحقق بحالات و آرزو هسای  
 اعلانی خود سبب آن جلب خواهند آمد. و در ساسا سبب سببکی و دهن  
 بوده ها را در سبب گرفته. بوده ها با گوش و جسم با حرکات سیاسی  
 سروهای مخالف و حجاج های مختلف هیات حاکمه را زیر نظر  
 دارند. در کوه و خیابان. در ساسا محبت های جا بودا کی. محافل  
 کارگری در محل کار و سبب سبب. صحبت از ساسا است. در ساسا  
 مومنت واضح است که افسا کربهای همه جا سبب سیاسی تا چه حد  
 میواند در سبب سوهم بوده و ساسا سبب سبب آلنریا سو اعلانی  
 در میان بوده ها مومنت و ساسا سبب سبب که سبب سبب سبب  
 سوحد کمونیستها قرار گیرد.

بدین ترتیب خطب ما کتیک ما در اس دوره جنبه سرمسببی  
 داشته و افناگری های سیاسی سبب سبب سبب سبب ای دارد. در اس  
 راه. همچنان که گفتیم سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 افب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 داشت و در سبب حال ما سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 راه سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 اری بوده و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 سبب.

## پاورقی

« خوشختانه در ادامه مبارزه ایدئولوژیک سطح جنبشی و درون سازمانی، رفقای رزمندگان، موفق به معنی موضع اپورتونیستی خود در قبال جنگ و برخی از زمینه‌های دیگر شدند. ما ضمن استقبال از این حرکت پیشرونده، بر ضرورت هر چه بیشتر توسعه این مبارزه ایدئولوژیک و مرزبندی قاطع با مواضع اپورتونیستی گذشته، تاکیدی ورزیم.





تحلیلی از  
وضعیت عمومی  
جنبش کمونیستی،  
بحران حاکم بر آن  
و انعکاس آن در سازمان ما

## مقدمه

شاید کمترین کسی در این واقعه شریک شده باشد که جنبش کمونیستی ایران، مداخله در طول دو سال گذشته که اتفاقاً میتوان آنرا یکی از بهترین فرازهای حیات محول ۷۰ ساله آن شماره آورد، دستخوش یک بحران واقعی بوده است؛ بحرانی که در طول دو سال گذشته، بدرجات گوناگون، در شکل حقیقی پدید، بصورتی خوان ناآشنا... نداد و داشته و همواره عناصر رجیمی سرد و یای حسن کمونیستی و سرویسهای متکله آن محمله سازمان ما بعنوان حتی از این حسن... میزده است و مانع از حرکت شادان و شکوفایی ستون اسرژ و استعدادهای سپهت آرمی شده است. و این در حالی است که حسن در حال اعتلای نوده ها، هیچگونه درنگ و سکونی را خارج نمی نماید و ما در پیش گذاردن اسوهی اروپایی با هیچ مانعی، از سرور... های کمونیستی بیشتر اسرژ و توانمندی را طلب می کند. بویژه اگر در رأسم که اس بحران فرا سر از چهار دوازی... شکل بوده و کل حسن کمونیستی را در حتمال خود محسوس کرده بحارت دیکروسی در رأسم که بحران دروسی هر شکل، عنصر... ویژه کی های خود استکالی از بحران عمومی کن... کمونیستی ایران (و در اسعاد و بحران کن حسن کمونیستی...)

است - چنانکه بخواهیم گفت ( آنگاه روشن خواهد شد که درک این مسئله که هرگونه راه‌حلی برای پاسخگویی به بحران فعلی لزوماً راه‌حلی فزاینده یا چهاردیواری هر شکل و مربوط به کسب جنبش کمونیستی است، تا چه حد از اهمیت حیاتی برخوردار می‌باشد. در غیر این صورت، هرگونه تلاشی در جهت رفع بحران، چنانچه بدون نظرداشتن این واقعیت اساسی صورت گیرد و در جوار - چوب هر شکل محصور بماند، بدون شک، جز یک راه‌حل موقت رفتمیستی و مسکن‌گرهی از کار نرفته‌تنها جنبش کمونیستی بلکه خود آن شکل نیز بازنخواهد کرد، ما در این نوشته سعی خواهیم کرد که برپایه این متدولوژی، به ارزیابی از بحران کنونی جنبش کمونیستی - نشسته و راه‌حل عمومی آن را مورد بررسی قرار دهیم. به همین جهت و به دلیل اهمیت متدولوژی در بر خورد به وضعیت کنونی جنبش کمونیستی و بی‌چوخی راه‌حل ابتدای سطوری چند در ارقامت اول نوشته و به این مسئله اکتفا خواهیم داد.



## ۱- مدخل: متدولوژی

یکی از صفهای مهمی که نیروهای مختلف جنبش کمونیستی ما از لحاظ متدولوژی و روش شناخت مسائل جنبش کمونیستی بدان دچار است، محدودنگری در ارزیابی از مسائل و معضلات درونی هر تشکیلات کوچک و بزرگ جنبش کمونیستی است. جوهر اصلی این محدودنگری در آنست که مسائل مربوط به هر شکل کمونیستی فقط در برنویزگی‌ها، شرایط، امکانات و ضروریات خود آن شکل مورد بررسی قرار می‌گیرد، بدون آنکه توانسته یا نه بسیار یک وسعت و شیوه‌ای پرولتاری و رابطه میان این مسائل با مسائل موجود در کل جنبش کمونیستی ایران، و ضرورت آن رابطه‌اش با مسائل و شرایط کل جنبش کمونیستی و کارگری جهان مورد توجه قرار دهند. نه عبارت دیگر این متدولوژی شکل خود را جزیره دور افتاده‌ای می‌انگارند که فاقد هرگونه رابطه و پیوندی با سایر تشکلات و کل جنبش کمونیستی ایران و جهان است. این دیدگاه، نمی‌خواهد ونمی‌تواند مسائل و معضلات درونی هر شکل خود را، هر چند به یک کلیت بزرگتر، یعنی در هر دو مسائل و معضلات کل جنبش کمونیستی ایران و جهان، مورد نظر قرار دهد، و چنین در همین رابطه به ارزیابی از خصوصیات و ویژگی‌های شکل خود به تنهایی جزئی از این کل موجود، پرداختند.

این متدولوژی غیر مارکسیستی، تقویت‌بخش روش مسرود استفاده اغلب تشکلهای جنبش کمونیستی ما بوده است و البته خود این روش شناخت، معلول همان واقعیت حاکم بر جنبش کمونیستی و شرایط و زمینه‌های شکل‌گیری تشکلات مورد نظر است که در جای دیگری بدان خواهیم پرداخت که وارد چنین شیوه‌ای

در شناخت مسائل تشکلهای جنبش کمونیستی، از جامع هر سنگ  
 از نیروها، هیچگاه راه به حاشی نبرده است، و در بهترین تکمیل،  
 نتوانسته حزب کوشه‌ای از واقعیات و مسائل مربوط به کل جنبش  
 کمونیستی را - که در این میان و با آن شکل موجود نیز انعکاس داده  
 است بطور مجرد منعکس سازد. چنین روش شناختی، تشکلهای  
 موجود را به دور باطنی از تحلیل محدود و تکرانه و یک حاشیه و سدور  
 عمق مسائل درونی آن می‌کناند و در دو تفسیلی از راه حل‌های  
 فرمبستی و فرمالینستی و حداکثر موقتا ممکن، اسیر می‌سازد  
 بدون آنکه قادر باشد حتی مسائل خود آن شکل را نیز حل نماید  
 آموزشهای لنین در برخورد به مسائل جنبش کمونیستی  
 روسیه، چراغی فراراه است. روش لنین یک روش مارکسیستی  
 بود و از آنجا که جنبش کمونیستی روسیه را به مثابه اجزای هم  
 پیوندی که در متن یک جامعه حرکت کرده و تابع خصوصیات، شرایط  
 و تاثیرات تاریخی - اجتماعی یک جامعه معین - جامعه روسیه -  
 بودند، به حساب می‌آورد، همواره در هر برخورد، کل جنبش  
سوسیال دمکراسی روسیه، را مورد نظر قرار می‌داد و نه مسائل  
 این یا آن شکل خاص. و فراتر از آن از آنجا که او از زاویه عمده  
 اشتراک سوسیالیستی به جنبش کمونیستی و جنبش طبقه کارزکتر در  
 سراسر جهان می‌نگریست، ارزیابی‌های خود را در پرتوی تحلیل  
 و ارزیابی عمیق از اوضاع کل جنبش کمونیستی و کارگری جهانی  
 ارزیابی می‌کرد. دید او از جنبش سوسیال دمکراسی روسیه سنگ  
دیده لوکال (محلّی) و ملی نبود. اگر او با احرامی در سطح  
جنبش سوسیال دمکراسی روسیه برخورد می‌کرد، اولاً هیچ روی  
 آن را محدود به این یا آن شکل موجود نمی‌کرد و ثانیاً می‌گوشید  
 تا رابطه ناگزیر و عیناً موجود بین این احرام با احرامات  
 موجود در سطح کل جنبش سوسیال دمکراسی جهانی و بویژه اروپا  
 را بدست آورد. آثار گرمانا به‌ای ارفیل "چه باید کرد؟"، "دولت  
 و انقلاب"، "امپریالیسم..."، "چپ روی..."، بهترین شاهد

این مدعاست. این شبهه بر خوردن بین در واقع مبتنی بر این واقعیت بود که او همواره مسائل، انحرافات، بهرانه‌ها و... مربوط به جنبش کمونیستی را در پرتو ریشه‌یابی علل تاریخی و اجتماعی - سیاسی جامعه روسیه و نیز در سطح جهانی بررسی می نمود، نه در نیت این با آن رهبر سوسال دمکراسی و با ویژه گیهای این با آن تشکل محدود و صرفاً گرایش انحرافی مشخص حاکم بر یک تشکل. البته این بدان معنا نیست که در هر شرایطی و برای هر شکل تشکلی، عامل مهمی در زمینه مشخص سیاسی - اجتماعی نقش اصلی و مابقی نقش فرعی را ایفا ننماید. بلکه مسئله بر سر این است که همه این عوامل، در ارزیابی از مسائل مشخص یک تشکل کمونیستی، مورد نظر و بررسی قرار گیرند و سپس طبقه اصلی و عمده آن طبقه ذی نقش در آن کشف گردد. و فقط بر پایه این متدولوژی است که میتوان در هر لحظه مفروض به یک ارزیابی صحیح و همه جانبه از مسائل موجود در یک تشکل کمونیستی در یک جامعه مفروض دست یافت و هرگونه انحراف از آن جزیه بپرا هه گشاده شدن و در سطح باقی ملحدن اثر دیگری نخواهد داشت.

کاربرد این متدولوژی انحرافی در سازمان ما نیز، بخصوص در یکساله اخیر، بسیار رایج بوده است و بدین جهت هیچگاه بپسک تحلیل همه جانبه از مسائلی که سازمان ما در شرایط حاضر با آن درگیر است، ظمیر غم آنکه ممکن است جنبه های درستی از آن توسط این با آن تحلیل و نوشته، منعکس شده باشد ارائه نشده است.

در این برخورد ها، همواره سازمان حکم جزیره ای را داشته است که بیکه و تنها در عرصه اجتماع به کار خویش مشغول است و هیچگونه توجه اشتراکی آن را با کل جامعه و کل جنبش کمونیستی ایران و در سطح وسیعتر جنبش کمونیستی جهان مرتبط ننماید. است. سهمین جهت این تحلیل ها عمدتاً به انحراف گشاده می - شده اند و در دورما طی از تحلیلهای فرمالیستی و محدود گرانه سر میکرده است. این کا شی، همانطور که نمیشد تنها محض سازمان

مانند موکل تشکلهای کمونیستی را در بر می گرفته است .

ارزیابی صحیح از بحرانی که کما بیش در سازمان ما آثار و عوارض خود را باقی میگذارد، فقط در پرتو شیوه برخورد فوق الذکر میتواند صورت گیرد. بحران سازمان در اینجا دگلی نبود ، انعکاس بحران عمومی کل جنبش کمونیستی ایران وجهان می باشد. بیماریت دیگر عوامل و زمینه های ایجاد بحران در سازمان مادر همان عوامل و زمینه هائی است که بحران را در کل جنبش کمونیستی شکل داده و بدان موضوعیت بخشیده است . بدون شناخت این عوامل و زمینه های عمومی، شناخت اصولی و اساسی از موضوع بحران در سازمان مانعی تواندا مکان پذیر باشد .

بناچار این ارائه هرگونه راه حلی برای حل این امر و غلبه بر آن نیز در درجه اول در رابطه با راه حل و درمانی است برای بحران و بیماری کل جنبش کمونیستی . فقط در پرتو شناخت از ریشه ها و زمینه ها و ماهیت عمومی بحران حاکم بر جنبش کمونیستی است که میتوان خصوصیات ویژه عملکرده آن در سطح سازمان را بدرستی ارزیابی نموده و نقش و جایگاه عوامل تشدیدکننده آن در سازمان را بطور صحیحی تبیین نمود و آنها را با شناخت و به راه حسل صحیحی برای حل آن دست یافت . مانعیمی کوشیم تا برپا به روش فوق در کمال اعتماد و توانا نجاشی که بر ایمان امکان پذیر است ، مختصات و ریشه های بحران کنونی را مورد بررسی قرار داده و عوامل تشدیدکننده آن را از نظر بگذرانیم .

☆☆☆



# فصل اول

## ۱- فصلت عمومی بحران

یکم دیده، در روند حرکت خود زمانی دچار بحران میشود که بنا به هرعللی (درونی یا بیرونی و یا هر دو) کارکرد طبیعی اش دچار اختلال گردد.

بحران در یک ارگانسیم، نظم درونی آن را برهم زده و ارگانسیم را از انجام وظایف طبیعی متعارف و طبیعی نسبت به وظایفی که در پیش رود دارد، بازمی دارد.

در این حالت پدیده زمانی که کارکرد طبیعی و حرکت متعارف خود را بازمی یابد که با برطرف شدن عوامل بحران، این بحران بنحوی حل شده و بنظم متناسب با کارکرد طبیعی خود و در رابطه با محیط پیرامون دست یابد.

جنبش کمونیستی ایران مدتهاست که دستخوش یک بحران است. فصلت عمومی این بحران، جنبه ایدئولوژیک آن است. جنبش کمونیستی ایران، بعنوان بخشی از جنبش کارگری و کمونیستی بین المللی، از همان آغاز بروز ارتداد مطبوعه ایدئولوژیک در جنبش کارگری جهانی، در دوران معاصر، در مناس این بحران قرار گرفت و تا شمرات ناشی از آن را جبراً بر خود پذیرا شد. این بحران عمومی ایدئولوژیک، با برجای گذاشتن این تا شمرات و آثار عمیق در جنبش کارگری ایران، بتدریج بصورت یک صنیت خود منشاء تحولات و آثار و عوارضی گشت که نشانه های آن را میتوان در طی دوده ها خیر و بویژه هم اکنون برگزیده جنبش کارگری و کمونیستی ایران مشاهده نمود. اما علاوه

سراسر جنبه جهانی بحران ایدئولوژیک، جنبش کارگری و کمونیستی ایران، خودنیز دارای به‌شماره ویژگی‌های مشخصی است که خود درسی ریزی یا سبک‌های بحران در عرصه ملی، در ایجاب و عمق بحثیدن سراسر بحران تا شمیرات مشخص و تعیین کننده‌ای داشته‌است. همه این زمینه‌های داخلی و خارجی، شرایط ایجاد و رشد این بحران در درون جنبش کارگری و کمونیستی ایران را در طی دو دهه اخیر فراهم آورده و بصورت عینیت مستقلی، این جنبش را در درون خود محاط کرده‌است. بدون ارزیابی از این زمینه‌های خارجی و داخلی بحران نمیتوان مدعی بود که میتوان شناخت درستی از خصوصیات و ابهامات بحران کنونی جنبش کمونیستی ایران بدست آورد. از همین رو ما در ذیل خواهیم کوشید تا این شرایط و علل خارجی و داخلی بحران ایدئولوژیک جنبش کارگری و کمونیستی ایران بطور مختصر مورد ملاحظه قرار داده و نتایج و تا شمیرات آن را در شکل گمری مختصات کنونی جنبش کمونیستی ایران، مشخص نمائیم.

\*\*\*

## ۲- بحران ایدئولوژیک در جنبش کارگری و کمونیستی جهانی و آثار و نتایج آن

کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶ سرآغاز سروز یک بحران عظیم ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی بین المللی و نقطه شروع پروژیک انشعاب بزرگ در آن بود. بی آمداسسن بحران و تغییر و تحولات، خروج بزرگترین حزب کمونیست و کشور سوسیالیست جهان، به همراه تعداد بسیاری کشورهای سوسیالیستی دیگر و احزاب کمونیستی کشورهای کوچکتر از حرکت مارکسیسم - لنینیسم و جنبش کمونیستی جهان و پیوستن آنان به اردوگاه رویزیونیسم بود. این تحولات ضربه عظیمی بر پیگیر جنبش کمونیستی جهانی وارد آورد و بخش غالب جنبش کمونیستی جهانی را در کام خود فروبرد. کنگره بیست شوروی سرآغاز پروژیک سلسله بحرانها و انشعابات، ارتداد و... در جنبش کمونیستی گردید. موج پیوستن احزاب به اردوگاه رویزیونیسم را گرفت. تقریباً هیچ حزبی در کشورهای جهان از انشعاب و شکاف ناشی از این تحولات، در امان نماند. تنها حزب کمونیست چین و حزب کارآلستانی به علاوه تعدادی احزاب کشورهای دیگر، به دفاع از م. ل. پرداختند و در برابر این انحراف عظیم فدا فراموش نکردند. مبارزه احزاب کمونیست چین و آلمانی، که رهبری این مبارزه بر علیه رویزیونیسم غروشنفی را در سطح جهانی سرعده داشتند بر علیه این موج ارتداد، نقش سماریمی در حفظ پاکیزگی م. ل. و جلوگیری از سر خوردگی توده های تحت سمن و روشنفکران انقلابی بیولتار را از این مازگشت به قهرای حزب کمونیست شوروی و دیگر احزاب منحدش ابعامود. بحران ناشی از این ارتداد و

سی آمده‌ای آن را میتوان بزرگترین بحران پس از تحولات  
ایدئولوژیک سیاسی در آنترناسیونال دوم، و حتی از لحاظ عمق  
وسعت و اسناد زمانه‌اش، بزرگتر از آن به‌شمار آورد.

سایستن حزب کمونیست شوروی و اکثریت احزاب جنبش  
کمونیستی بین‌المللی به‌جبهه‌رویزیونیسم، این دشمن  
مارکسیسم-لنینیسم، پایه‌مظیم‌مادی و معنوی پیدانمود، و  
جنبش کمونیستی را در معرض‌نهاد هم‌وسیع ایدئولوژیک - سیاسی  
خود فرار داد و او زهر سوآن را در محاصره گرفت.

اما ما گذشت زمان، و به موازات گسترش بحران‌های درون‌سی  
امریکا لاجرم ورند مبارزه طبقاتی و ملی در سطح جهانی، و به‌همراه  
آن، آنگارشدن جنبش از پیش‌گرددار و عمل‌گرددو اقمی روییزیونیست‌ها  
بر اثر تجربه‌توده‌ها و مبارزه ایدئولوژیک جبهه‌مارکسیسم انقلابی  
و در راه آن احزاب کمونیست چین و آلمانی و دیگر احزاب م. ل  
انگسار روییزیونیست‌ها روز بروز کاهش یافت و متقابلا سسر  
اعسار، بغداد و سایر معنوی احزاب م. ل جهان، پیش از پیش  
امروده‌گشت و چشم‌انداز نوب‌دشخ و رشک‌تگی روز افزون روییزیونیسم  
و رسد و سالی هرچه بیشتر بر ولتا ربای جهانی و مارکسیسم انقلابی  
در ابع جنبش کارگری و کمونیستی جهان بیدار شد. اما علیرغم  
این تحولات چشم‌گروا میدشخ ما باید ایمان داشت که بحران  
سیاسی آرزت‌رو روییزیونیسم خروشقی آن‌چنان وسع نود که جنبش  
کارگری و کمونیستی نمیتوانست سادگی و در زمان کوتاهی دامن  
خود را از این آثار و عوارض غلاصی، بخشد. مبارزه و مرز بندی روشن  
مارکسیسم انقلابی با روییزیونیسم در تمامی عرصه‌ها، دامن‌ه بحران  
را به‌بیزان رساندی گاه‌ها ن داده بود و چشم‌انداز گاه‌ها هرچه بیشتر  
آن را سرب‌مور کرده بود، اما زدودن کامل این بحران و آشکار  
و عوارض حربه‌موق، سارمندرمان بششرون‌لاش و مبارزه‌خستگی-  
سدر برولتا ربای جهانی بود. تلاشی که از همان ابتدا آغاز  
شده و سار شمر جنبش خود را در هر گام از مبارزه آشکار کرده بود.

میزها اگر توجه کنیم که رهبری جنبش کمونیستی جهانی که  
 چین در آن قرار داشت خود آلوده به انحرافات نه تنها در  
 کمابیتی بوده که در این عرصه نیز آثار و نتایج زیانبار خود را  
 باقی گذاشت. انکسار انحراف راست حزب کمونیست چین در این  
 عرصه در آنجا ظهور کرد که حزب کمونیست چین نتوانست به قطع  
 ایدئولوژیک پرولتاریائی در سطح جهانی از لحاظ تشکیلاتی  
 مادیت بخشد و آلترنا تیو مارکسیسم انقلابی را در برابر مفسوف  
 متحد و متشکل رویزیونیست ها، بطور سازمان یافته و متشکل،  
 موجود آورد. آلودگی مبارزه ایدئولوژیک انقلابی فدروزیونیستی  
 حزب کمونیست چین به انحرافات راست و منجمله آنجسراف  
 ناسیونالیستی، باعث شد که این حزب که رهبری مبارزه اندو  
 لوژیک با رویزیونیسم خروشچی را بر عهده داشت، نتواند کاسی  
 در جهت تشکیل این آلترنا تیو جهانی سازماندهی احزاب  
 کمونیست و مارکسیسم انقلابی در سراسر جهان در یک سطح تشکیلاتی  
 واحد (همچون کمینترن) بر دارد. صفوف در حال اعتلا و گسترش اما  
 سرانگنده جنبش کمونیستی جهانی تنها تحت اشورسد و معنویت  
 ایدئولوژیک حزب کمونیست چین قرار گرفت و نتوانست از مرکزیت  
 واحد برخوردار شود. و این در حالی که بود که رشد و تعالی جنبش  
 کمونیستی جهانی در سراسر رویزیونیسم هر روز بیشتر این ضرورت  
 را نمایان میساخت که با بدوحدت را در این صفوف قایل نمود.  
 معنای ایدئولوژیک این بی توجهی و باسفیسم چه بود؟ پس  
 بدان معنا بود که حزب کمونیست چین، علیرغم مرز بندی انقلابی  
 و مبارزه ایدئولوژیک عظیم اش با رویزیونیسم خروشچی اسفاد  
 انحراف ایدئولوژیک رویزیونیسم خروشچی و خطرات و لطامات  
 ناشی از آن را بر روی جنبش جهانی پرولتاریا، بطور عمیق و  
 همه جانبه درک نکرده بود و در مبارزه فدروزیونیستی بی گسری  
 لازمه مخرج نداد. معنای این کاپیتی و نفعان بزرگ این بود که  
 حزب کمونیست چین از آنکه بر توان و ظرفیت بالفعل و بالقوه

جنبش جهانی پرولتاریا، عامل ماندوبه مبارزتهاست در مبارزه با جبهه جهانی رویزیونیسم خروشچی، برانترناسیونالیسم پرولتری سرسمری و سع پرولتاریائی جهانی تکیه نماید (۱) و این صفا انعکاس همان انحراف راستی بود که در عرصه های دیگر و سوزه عرصه های داخلی (خط مشی داخلی حزب کمونیست چین) اشکال دیگر خود را متجلی می کرد. انحراف راستی کیه در مرحله بعد زمینه های ایدئولوژیک و ذهنی برای مدجریسان رویزیونیستی بنهان شده در حزب کمونیست چین را فراهم آورد؟ با این حال، علم غم این ضعفها و انحرافات، جنبش کمونیستی میرفت که تا با دیگر، همچون تجربه انقلابی انشمالی از انترناسیونال دوم تحت رهبری لنین و رشد انقلابی بعدی جنبش کمونیستی حیاتی تحت رهبری انترناسیونال سوم، هر چه بیشتر نفوذ و اعتبار خود را در نزد طبقه کارگر و توده های ستمکش در سراسر جهان باز با بدو ضربه فدا انقلابی رویزیونیسم خروشچی را خنثی کرد و رهبری مبارزه انقلابی در سطح جهان بر علیه امپریالیسم و ارتجاع را سرعهده گمرد. ما این حرکت توانمند و حیاتی بخش جنبش کمونیستی، در حالی که هنوز پرولتاریا بطور کامل گمرد خویش را راست نگرده بود، بتدریج در برابر سدوماسع و همجسوم رویزیونیسم جدیدی فرار گرفت.

جنبش کمونیستی جهانی، هنوز کار ملازمه قبحبران ایدئولوژیک ناشی از تجربه رویزیونیسم خروشچی غلامی نیا فته بود که ضربه ایدئولوژیک بزرگ دیگری را بر بیکر خود احساس نمود و بدین ترتیب بحران ایدئولوژیک در آن مجددا، سیر صعودی طی نمود. اینسبارود را این ضربه، دومین کشور بزرگ با یکساره سوسالیر معنی چین در کار م رویزیونیسم فرورفت. مرگ مانسوسر آغا ز سر آ مدو علمه حرمان رویزیونیستی نویسی بود که سر بیشتر انحرافات گذشته حزب کمونیست حسن رشد کرد و در لحظه مناسب نمره کاری خود را و رد آورد. اسن حرمان رویزیونیستی، که خط

منی عمومی خود را در نظر به اوضاعی "سه جهان" تئوریزه کرده و  
 آن را نصب العین حرکت خدا انقلابی خود قرار داده بود. با تسلط  
 بر ابزارهای قدرت در حزب و دولت جن، این کشور را بطور کامل  
 به اردوگاه رویزیونسم در غلظت و به دنبال خود کشوری از  
 احزاب و پابغشهایی از آنها را به دنبال خویش به درون این  
 جبهه کتانیید. خامیات و لطامات ناشی از این شفیرو تحولات  
 و بحران حاصله از آن، تنها محدود به این نبود که حزب کمونیست  
 چین و یک سلسله احزاب کوچکتر، به اردوگاه رویزیونسم  
 در غلظتیده بودند، بلکه همچنین از آنها بود که ضربه بزرگی به  
 مسازنه نزدیک به دهه بر علیه رویزیونسم خروشچی وارد شد و  
 اعتبار آن را خدشه دار و مکدر می کرد. ارتداد چین خود زمینه‌ای  
 بود برای کسب اعتبار کاذب و سرتا آمد مجدد موج رویزیونسم  
 خروشچی و سرتا غازی بود برای تنها حمل‌آمال و گسترده تر از پیش  
 آن بر علیه مارکسیسم لنینیسم و همانطور که دیدیم رویزیونسم  
 خروشچی پس از این تحول خدا انقلابی و ارتداد چین، سلسله  
 تبلیغات گسترده و موا مفریانه‌ای کوشید تا مسازنه از حزب  
 کمونیست چین تحت رهبری ماشو و دیگر نیروهای م. ل. را لکه -  
 دار نموده و بی اعتبار سازد.

فایده بزرگتر از آن بود که بتوان فکر کرد، موج ارتداد  
 اینبار دیگر نه تنها از م. ل. به رویزیونسم نیویا چین، بلکه  
 در اسامد بسیار بزرگتر از م. ل. به رویزیونسم خروشچی آغاز  
 گشت، موحی که همچنان ادامه دارد. دو کشور عظیم سوسالمنی  
 جهان یعنی شوروی و چین، اکنون دگر یکی پس از دیگری از عهد  
 سوسالمنی و انقلاب به پایگاه عظیم رویزیونسم و خدا انقلاب  
 جهانی تبدیل شده بودند و تا تکه هر هس سالگاه، هر یک از  
 موضع خود هجوم گسترده خود را بر علیه م. ل. آغاز کردند. اکنون  
 عین کمونیستی جهانی، پس از تحمل این دو ضربه بزرگ همچنان  
 در محاصره این امواج عظیم رویزیونستی قرار دارد و همچنان در

بحران ایدئولوژیک برمی خورد، زخمهای ناشی از ضربه دوم  
 جراحات کهنه و دبیرینه ناشی از ضربه اول را نیز مجدداً، جرگین و  
 خون آلود نمود، زخمهای جرگین که سومات خود را بیستسه در  
 رگهای جنش کمونیستی تزرُق می کند و خشی از بیگر ضعیف آن  
 را خود آلوده می سازد و در خود فرو می برد.

تفسیر و تحولات همن یکساله جنش کا رگری و کمونیستی  
 ایران، و بیوستن بخش بزرگی از نیروهای این جنبش (س-ج  
 ف-خ اکثریت) به جبهه رویزیونیسم، شاهد با رزدینا میسم شد  
 انقلابی این جریان رویزیونیستی است، جنبش کمونیستی جهان  
 که اکنون بخش کوچکی از جنبش کمونیستی پیش از دوا نشتاب  
 بزرگ را در برمی گیرد، تحت تا شبرد و ضربه عظیم فوق و بوی سزه  
 ضربه دوم در بحران شدید ایدئولوژیک برمی خورد. بحران  
 ایدئولوژیکی که بصورت جدال و نبرد مداوم میان مارکسیسم  
 انقلابی و رویزیونیسم و اپورتونیسم، ادامه دارد. اما دوتکته  
 اساسی را در آن جا باید خاطر داشت. اول اینکه علیرغم وجود  
 عملکرد این بحران ایدئولوژیک س از ضربه دوم و علیرغم تمام  
 اس ارتدادها و خیانتها، در سالهای آخر تا حد آنبم که زمینه های  
 معنی اعلای مارکسیسم انقلابی ما ز هم روز بروز ستر فر ا هم  
 می گردد و همچنان که در سطور آخواس قسمت خواهیم گفت  
 امریالسم و سرمایه داری جهانی را بحرانی فرا گرفته است که  
 سس اریک دهه است که گریبا سگران گشته و همچنان ادامه دارد.  
 این بحران ذاتی سرمایه داری بحران انقلابی را در مرا سبر  
 جهان، در سطوح گوناگون دامن رده است و اعلای مبارزه انقلابی  
 در کشورهای گوناگون و سوزده در کشورهای تحت سلطه را باعث شده  
 است. اس اعلای بحران انقلابی ر معنی رید مارکسیسم  
 انقلابی و جسم انداز سوند جن اعلای رجه ستر اسی آن را همراه  
 می کند. که سموله آن را در کشور خود مان شاهد میسم.

یکه دوم است که، رمایی که ا در بحران عمومی ایدئولوژیک



سخن می گوئیم. این بهج وجه به معنای آن نیست که اولاً تمام  
 اجزای متشکله این جنبش درکشورهای مختلف دستخوش بحران  
 اندنولوژیک هستند. (هرچند که حتماً آثار و عوارض آن را بهرحال  
 در حدود منعکس می کنند.) وثانیاً، درکشورهائی که جنبش  
 کمونیستی آنها دستخوش بحران می باشد، تنها این عوامل  
 من المللی موجود آن بوده است و یا حتی لزوماً عامل اصلی را  
 تشکیل می داده است. در این مورد باید گفت عوامل موجود در سطح  
 ملی و داخلی هرکشور بدون شک نه تنها تاثيرات تعیین کننده در  
 نکل گیری اوضاع حاکم بر جنبش کمونیستی و کارگری آنها را  
 اسفاسی کرد و می نماید بلکه عمدتاً نقش اصلی را نیز بر عهده  
 دارد هرگونه کمبهاشی به نقش عوامل ملی موجود بحران و یا موثر  
 در تکوین اوضاع حاکم بر آنها، منجربه در تعیینیم گوشه پیمانه ای  
 خواهد شد که با محدود کردن رابطه جزوکل و استقلال نسبی اجزای  
 جنبش کمونیستی و نقش تعیین کننده عوامل اجتماعی، سیاسی  
 اندنولوژیک در سطح ملی، در پیرویه حرکت این نیروهای آگاه  
 را ارتلاش برای غلبه بر ریشه های ضعفها در سطح ملی با خواهد  
 داشت و با سفیسم را در میان آنها رشد خواهد داد. متقابلاً بی  
 توجهی به نقش عامل جهانی (خارجی) و تحولات و بحران  
 اندنولوژیک بین المللی در تکوین بحران در هر یک از جنبشهای  
 کمونیستی کشورهائی که چنین دوره بحرانی را از سر می گذرانند  
 منجر به خنک کردن جزا کل و محدودنگری در ریشه سازی اوضاع  
 جنبش کمونیستی در غلطیدن به آوانتوریسم و اراده گرایشی  
 کودکانه در راه حل غلبه بر بحران نافع و اصلاح ضعفهای موجود  
 می گردد و نقش راه حل های مشترک بین المللی و ضرورت همگونی  
 جنبشهای کمونیستی در سطح جهانی از دیده می اندازد و سبب  
 - سبباً لسم کوتاه سمانه ای در می غلطد.

با این حال نمی توان کتمان کرد که بحران اندنولوژیک  
 جنبش کمونیستی جهانی در طی مراحل کوناگونی که از آنها سخن

گفتیم، علی‌المومنانا رو عوارضی را در مطلق جنبشهای گمونستی بوجود آورده که از آن پس خود بصورت یک مبتدل ظهور پیدا کرده و یکی از منتهای های مبنی ضلعها، انحرافات و محولات بعدی در جنبش گمونستی گردیدند. مبنیهای منتقلی که معمولاً از هر سه تکوین و پیدایش خود در نظر گرفته میشوند و از یکی از منتهای های حقیقی خود، یعنی روبرو بیونیم و بحر ان ایدئولوژیک ناشی از آن گه نه تنها در شکل گیری این بحران و وضعیت موثر بوده بلکه هم اکنون نیز بهیچوجه در بازنشودند و آن اسفای نقش می کنند، جدا می گردد. قبل از ذکر این آثار و عوارضی با هم تا کبدمی کنیم که توضیح رابطه علت و معلولی این ضلعها و آثار و عوارضی با بحران ایدئولوژیک در مرحله جهانی به معنای آن نسبت که این عامل در همه کشورها تنها عامل و باحتسی مثلاً عامل اصلی است. اما از آنجا که در این جا جنبه عام و جهانی ریشه های این ضلعها مورد بررسی قرار می گیرد و در مرکز بررسی ما در این قسمت کل جنبش گمونستی جهانی قرار دارد. این ریشه سازی را محدوداً به سطح جهانی نموده ایم. در برخورد به جنبش گمونستی ایران علل اوضاع جنبش گمونستی ایران را هم در سطح ملی و هم بین المللی مورد بررسی قرار خواهیم داد. پس از ذکر این نکته، اکنون می پردازیم به آثار و عوارضی فوق الذکر در روش کلی آن. این اشرا را می توان چنین فرمول بندی کرد:

## ۱ - تشتت ایدئولوژیک - قنوریک:

این ضعف اساسی که در عین حال رابطه متقابل با ضعف فوق الذکر دارد در خارج و بین المللی عامل ضرباتی است که دو اشعاع بزرگ بر جنبش گمونستی پس از ملی و وارد آورد. آنها هم دو حریان عظیم روبرو بیونستی در دو مرحله از حیات جنبش گمونستی، تشتت ایدئولوژیک تنوریک عظیمی را بر این جنبش تحمیل نمود، این

دو جریان روزیونیسمی با تکیه بر نیرو، توان و ظرفیت مادی و بین المللی خود و همچنین با تکیه بر نیروی سرمایه جهانی می توانسته اند روزیونیسم را بصورت یک سیستم منسجم و همه جا نرسه تئوریک - ایدئولوژیک در آورند.

روزیونیسم با تکیه بر ذخایر مادی و معنوی اش در نیروی و چین و کشور های وابسته برای هر مسئله ای در عرصه ملی و جهانی ، پاسخ خاص خود را دارند ، همین انسجام و ظرفیت تئوریک - ایدئولوژیک و نیرو های عظیم مادی پشتوانه آن ( علمبرغم تشکل گیری و وحدت بحران در درون آن چنانکه در مطور بعد خوا هم گفت ) به آنها اجازه داده است که آنها هم گسترده ای را به مملکت از همان اوان شکل گیری خود آغاز کنند . متقابلاً جنبش مارکسیستی - لنینیستی ، تحت تاثیر این ضربات و بدلیل ضعفها و محدودیت توان و ظرفیت مادی و معنوی خود و به سبب یک سلسله علل تاریخی - اجتماعی - ایدئولوژیک دیگر ، در عرصه ایدئولوژیک و تئوریک علمبرغم مرز بندی قاطع و روشن با دو جریان روزیونیسمی ، دچار تشتت و پراکندگی گردید و این تشتت و پراکندگی تا کنون و علمبرغم چنانچه اندازاً معتلان همچنان ادامه دارد ، جنبش مملکت جهان هنوز نتوانسته است یک سیستم فکری و تئوریک معین را که یا محکومی نیارهای واقعی عصر حاضر باشد و یا راه دهنده و شما نیرو های وابسته به خود را تحت این سیستم معین و واحد گرد آورد .

دستاورد های جنبش کمونیستی جهانی قبل از غلبه روزیونیسم بر نیروی مملکت معینا و ذخایر اصلی ایدئولوژیک - تئوریک و عملی کمونیسم است ، اما محدودی خود و به تمهائیس با سخگوی بسیاری از معضلات و پیچیدگی های عصر حاضر رسیده و نمی توان ندهم باشد . زیرا علمبرغم آنکه عصر تاریخی ما در همچون گذشته کماکان عصر امپریالیسم علمی عصر کسب و کاری و انحصار سرمایه داری جهانی و عصر انقلاب جهانی است و نیروی مملکت ، اما گذشت چند دهه از سرمایه ، آسهم در دوران منحل و بر ملاطم کوسی

بسیاری معادلات را دچار دگرگونی کرده است که بعنوان مثال  
 مسوان از اقامت نسبی دامنه مبارزه طبقاتی در کشورهای  
 اروپایی در یک مرحله، تضعیف شدید با بگا، سوسیالیسم در جهان  
 و مسافلا قدرت گرفتن ارتجاع جهانی در این مرحله برائش  
 سوتن یک طمله از بزرگترین کشورهای سوسیالیستی و احزاب  
 کمونیستی سابق جهان (همچون شوروی و اقمارش و چین و ...) به  
 اردوگاه ارتجاع جهانی و متقابلا رشدت یا بنده بحران عمیق  
 سرمایه داری جهانی و برپا به آن شکل گیری دوردگیری از بحران  
 انقلابی و مبارزه انقلابی در عرصه جهان و در کشورهای مختلف بر  
 علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی نام برد این تحولات حتما ضرورت  
 ارزیابی های نوینی را که منطبق با روح م. ل. و دست آوردهای  
 لندن و استالین باشد طلب می کند. جنبش م. ل. جهانی ما علیرغم  
 سرخورداری از بسیاری دستاوردها، فاقد یک چنین ارزیابی  
 سیستماتیک، همه جانبه و واحدی در عرصه جهانی است. نظریات  
 نوسن حزب ک. آ. آلمانی، در ارزیابی از حزب و دولت چین تا قبل  
 از غلبه رویزیونیستها و در ماره نظریات رفیق ما ~~شعبه~~  
 رویزیونیستی دانستن آن مردمانه این تشتت بیش از پیش  
 امروز، دستاوردهای شوریک حزب کمونیست چین تحت رهبری  
 رفیق ما شوخصی پس از غلبه رویزیونیسم شوروی و تا همین  
 اواخر، ذخاثر شوریک و فکری بسیاری از انقلابیون کمونیست  
 بوده است. ارزیابی جدید حزب ک. آ. آلمانی از حزب و دولت  
 مناسبات حاکم در چین قبل از غلبه رویزیونیست ها بر چین و  
 تحولات ایدئولوژیک - شوریک حزب ک. آ. آلمانی با نظریات  
 و شورسهای رفیق ما شو، نمی تواند موجبات یک تشتت دیگر را در  
 صفوف اس سرورها فراهم نماید. و این در حالی است که هیچ  
 محرای واحدی برای به حرمان انداختن یک مبارزه ایدئولوژیک  
 و شوریک همه جانبه برامون این اختلافات، در عرصه بینسن -  
 المللی، که بتواند مبارزه ایدئولوژیک حول این نظریات و

اختلافات را گمان‌آمیزه و هدامت‌کننده به نتایج منطقی خود برساند  
 وجود ندارد. روشن است که در شرایط وجود یک چنین ضعفی،  
 رویزیونیست‌ها با تکیه بر ابزارها و توان خود امکان می‌یابند که  
 با تکیه این ضعف و تشتت جنبش را در معرض زیان‌های ناشی از  
 نفوذ مسموم خود قرار دهند این ضعف اساسی امکان می‌دهد که  
 جوان‌های تردید، تزلزل، انحراف ایدئولوژیک و ناپایداری  
 شورویک در میان صفوف م.ل.ها رشد کند و زمینه نفوذ رویزیونیسم  
 را در صفوف آنها مهیا نماید؛ هم‌اکنون در شرایط تشتت شورویک  
 - ایدئولوژیک جنبش جهانی کمونیستی و هجوم رویزیونیسم، در  
 همه‌جایانی تزلزلات رویزیونیستی دامن گرفته است. انحرافات  
 راست روانه پیروان رفیق ما ثوبیوژنه معتقدان به "اندریشه ما شو  
 شه دون" انحرافات راست روانه حزب کارآلمانی در بر خورده به  
 کشورهای تحت سلطه و دفاع از استقلال سیاسی برخی رژیم‌های  
 مرتجع از جمله ایران و... نشانه‌های از گسترش تزلزلات  
 رویزیونیستی و انحرافات اپورتونیستی در بخش پیگیری جنبش  
 جهانی کمونیستی است. در مورد بخش ناپیگیری که مرزبندی قاطعی  
 با رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم ندارد، ومع اسفنا کثراست  
 عموماً در بطن این جریان‌ها، نهایتاً قطب بندی صورت گرفته و  
 بخشی از آن بسمت مارکسیسم انقلابی و بخش دیگر بسمت  
 رویزیونیسم خروشچی کشیده می‌شود، جریان ح - ف - خ - در  
 ایران، کارودرگوما، حزب زحمتکشان در ویننا م و... نمونه -  
 های بارزی از این حقیقت هستند. این گرایش ایدئولوژیک  
 مداوم در درون جنبش کمونیستی به رویزیونیسم و سوسیوژنه  
 رویزیونیسم خروشچی و به عبارت دیگر این سردمدار و معلمان  
 مارکسیسم انقلابی و رویزیونیسم در جنبش کارگری و کمونیستی که  
 در لحظه زمانی آثار و نتایج آن را تماماً و حودلمس می‌کنند و  
 سال‌ها این تشتت ایدئولوژیک در صفوف م.ل.ها که خودارکسو  
 ریشه در همان محران ایدئولوژیک داشته و از سوی دیگر مداوم

بحران و تا شیرونی و نفوذ جریان روبرویونیمشی مداوما، تجدید حیات  
 می باید، خلعت عمومی این بحران یعنی خلعت ایدئولوژیک آن  
 را بخوبی بر ما می نماید. تثنت ایدئولوژیک موجود در جنبش  
 کمونیستی جهانی، اگرچه خود مولود ضربات ایدئولوژیک  
 روبرویونیم شده و مرحله تاریخی و هجوم مداوم آن پس از اسیس  
 ضربات است و نیز اگرچه این تثنت ایدئولوژیک در عصر حاضر  
 پیوسته حیات و شرایط زیستش توسط همان جریان ایدئولوژیک  
 پروروشی و در متن تداوم بحران ایدئولوژیک موجود با تولید  
 می شود اما این ظهور بر آمدن به مثابه یک وضعیت معین، خود  
 حیات و معنیت مستقلی یافته و عینا و دوام و اثرگذاری خود بر  
 جنبش پرولتاریا در سطح جهانی ادا شده است و هم اکنون  
 بصورت یکی از مشخصه های جنبش م.ل جهانی است. پیروان اگر  
 توجه کنیم که در تکیه و حاکمیت این تثنت نه تنها بحران  
 ایدئولوژیک فوق الذکر، بلکه عوامل معینی ای، منجمله رشد  
 بحران انقلابی و مبارزه طبقاتی در سطح جهانی و ملی (بسیه  
 ضمیمت ارزشد بحران اقتصادی) دخالت دارند، درک هر یک و  
 معنیت این وضعیت، بیشتر نمایان می شود. مفاصله با جنبش  
 وضعی، بیش از هر چیز، نیازمند آموختن زدن به مبارزه ایدئولوژیک  
 و از این طریق تا معین انجاسمها به های ایدئولوژیک - شوریک  
 پرولتری این جنبش و ارائه یک سیستم فکری معین و مشخص، بر  
 مبنای پاسخگویی از موضع مارکسیستی - لنینیستی به نیازهای  
 نظری و عملی جنبش پرولتاریا و توده های زحمتکش در عرصه جهانی  
 است. فقط در چنین صورتی است که می توان در برابر موج  
 تنها چهره روبرویونیم و ارتداد و ترنزل در عرصه جهان ایستادگسی  
 نمود و بر جم.ل را در این سطح برافراشته نرنگاه داشت. اما این  
 خود نیز همانطور که در بطور بعد خواهیم گفت به تنهایی از میده هر  
 یک از نیروهای م.ل بر نمی آید و شرکت فعال کلیه نیروهای  
 انقلابی م.ل در این عرصه مبارزه ایدئولوژیک و شوریک و سوسی

قطب ایدئولوژیک هرولنا ربا در سطح جهانی از این طرفین و  
با لاف و متعذر کردن صوف آنها و ایجاد یک مرکز و احزاب  
به منظور با شکوایی به این نیازها را ایجاد می کند.

## ۲- گسیختگی صفوف نیروهای جنبش کمونیستی جهانی:

یکی از آثار دوزخ به ایدئولوژیک و بحرانهای ایدئولوژیک  
بعدی ناشی از آن گسیختگی و پراکندگی سازمانی و تشکیلاتی  
و جنبش کمونیستی جهانی بود. در واقع تشتت ایدئولوژیک -  
شوریک در این جنبش با زتاب خود را در پراکندگی سازمانی و  
تشکیلاتی آن نیز متحقق نمود. و این گسیختگی تاکنون همچنان  
ادامه دارد و لطفاً بزرگی برجسته م. ل جهانی وارد آورده است  
کسیختگی جنبش کمونیستی، صرف نظر از منتهای بروز و منبع ساز  
تولید آن که یکی از مهمترین آن همان بحران ایدئولوژیک  
جنبش کمونیستی است، خود هم اکنون به عنوان یک عامل مبنایی  
مستعینا، این جنبش را تحت تأثیر عوارض و آثار خود قرار میدهد و  
سرداوم بحران نقش مهمی ایفا می کند، بدون تردید در ایجاد  
این تشتت، صرف نظر از بحران ایدئولوژیک فوق، عوامل دیگری  
از قبیل رشد مبارزه طبقاتی و برآمدن انقلابی در مجموعه جهان  
سرمایه داری و پیچیدگیهای شرایط حاضر نیز مؤثر است. پیچیدگی  
روز افزون اوضاع جهانی و ملی و ضرورت انطباق حلق م. ل به  
این اوضاع (بخصوص پس از تبدیل شوروی به یک کشور  
امپریالیستی در یک مرحله و تبدیل چین به یک کشور سوسیالیست -  
روبروسیستی پس از آن) و ضرورت تدوین و ارائه یک خط منسبی  
بین المللی در قبال تمادهای اساسی جهان و ایجاد یک صف  
و احاد ایدئولوژیک سرعلیه روی زمین هم جهانی، آن ضرورتها منسبی  
هستند که در شرایط کمونیستی به نیازهای جهانی جنبش م. ل جهانی و  
اجزای مختلف آن تبدیل شده است. در متن همین ضرورتها منسبی است

که فقدان یک قطب متحد ایدئولوژیک در یک سازمان مشخصاً  
 بین‌المللی از م. ل. ها که بتوانند صفوف آنها را متشکل کرده و به  
 نوازهای فوق‌الذکر پاسخ گوید، اهمیت اساسی می‌یابند.  
 سرولتا را یک طبقه جهانی است و لاجرم تا کتیک و برنا مکه  
 بین‌المللی مشترکی را نیز طلب می‌کنند درست در رابطه با همین  
 نواز بود که سازمانهای کمونیستی بین‌المللی بزرگی چون  
 انترناسیونال ۱ و ۲ و ۳ بوجود آمده‌اند چنان‌که دستارود هسای  
 عطمی نائل شدند. ما اکنون فاقه‌یک چنین قطب متحد  
 ایدئولوژیک و سازمان بین‌المللی قابل‌انتکاش هستیم.  
 جنبش م. ل. جهانی قطعه - قطعه شده است و اگر نخواهد به این  
 ضرورت اساسی پاسخ گوید بطور قطع ضربات و لطامات جبران  
 ناپذیری بر پیگردان وارد خواهد آمد. در حال حاضر شاهد آنیم که  
 مثلث‌تهریبات و دست‌آوردهای هر یک از اجزای کل جهانی در  
 حصار که به دور آن کشیده شده است مدفون می‌گردد و به دیگر  
 بخشهای جنبش اشتغال نمی‌یابد. هر یک از نیروها مجبور است  
 خود را با پیگیری به ضروریات تشویک - ایدئولوژیک و عملی  
 عطمی که مسائل موجود جهانی در برابر آن قرار داده است  
 سپردارد و طبیعی است که در این پاسخگویی درمی‌ماند و از این  
 لحاظ دچار بحران می‌گردد. هر نیروی مجبور است بدلیل این  
 تشتت سازمانی بر نیرو و ظرفیت محدود خود تکیه کند و از منابع  
 محدود و چیره‌دستش خویش تغذیه نماید. این گسختگی و  
 پراکندگی، زمینه‌ای را فراهم ساخته است که روسیونیسیم  
 خروشنجی و جنبی هر یک از نیروهای م. ل. را در افراد و انزوا  
 موردتهاجم گسترده ایدئولوژیک و تشویک قرار دهد و طبیعی هم  
 هست که یک جنبش ناهای عمومی، این نیروهای ضعیف و محزرا  
 به بحران بکشد در آن ناشرات معنی‌ناقی گذارد. فقدان  
 این قطب ایدئولوژیک جهانی و برپا به آن صف متحد جهانی  
 سرولتا را باعث می‌شود که معارضه ایدئولوژیک در سطح



جهانی میان این نیروها بخاطر تدوین یک خط مشی عمومی مشترک و واحد سیاستها، که بخصوص جنبش م. ل جهانی از این کمیود شدت رنج می برد، دچار گردید و ایدئولوژی و خط مشی پرولتری، تبدیل به یک نیروی مادی در عرصه جهانی نگردد. کوششهایی در جهت تدوین این خط مشی از جانب این نیروهای پراکنده صورت می گمرد اما این کوششها با یکدیگر پیوسته نمی خورد و در مجرای واحد جریان نمی باید. طبیعی است که در چنین زمینه ای تشتت زمانی که با زتاب تشتت ایدئولوژیک می باشد (وبه همین جهت راه حل رفع آن در درجه اول راه حل ایدئولوژیک است) امکان تدوین حاکمیت یک سیاست عمومی ایدئولوژیک - شوریک واحد و معین با عظمت پرولتری بر این کل جهانی دشوار میگردد و دستاوردهای پراکنده موجود نمیگذرد. بطن این خرده کاری عظیم امکان انتقال و گسترش نمی باید.

تشتت و گسیختگی ایدئولوژیک و تنگی تلاشی موجود در جنبش کمونیستی هر یک از کشورها در وجه عمده خود، آنجا که این بحران عمومی ایدئولوژیک در سطح جهانی در جنبش کمونیستی بین العنلی است، اما این بدان معنی نیست که این بحران عمومی ایدئولوژیک لزوماً و فارغ از شرایط و ویژگیهای خاص هر کشور، در همه کشورها بصورت مشخص یک بحران ایدئولوژیک منعکس می شود، تردیدی نیست که جنبش کمونیستی هر کشور در متن شرایط تاریخی و اجتماعی و سیاسی خود ویژگیهای قرار دارد که تا شهرات بحران عمومی ایدئولوژیک را بر آن مشروط و مقید به این شرایط خاص می کند. لیکن آنچه که مهم است، عظمت عمومی این بحران، منشاء و عوارض و آثار آن و فراخ رفتن آن از مرزهای ملی یک کشور خاص است بحران جهانی که بصورت یک پدیده عمومی در کل جنبش کمونیستی جهانی به هر حال تماماً جزء درونی آن را بصورت های مختلف و در اشکال و سطوح گوناگون تحت تاثیر نفوذ و عملکرد خود قرار میدهد.

### ۳- ضعف نفوذ و فقدان پیوند استوار

#### جنبش کمونیستی جهانی در جنبش کارگری و توده‌ای

واقعیتی است که پس از دو ضربه بزرگ رویزیونیسم — مارکسیسم و در پی کثات‌نشدن بخش غالب جنبش کارگری — سه ده سال احزاب رویزیونیست، جنبش کمونیستی جهانی از پایه‌های کارگری خود در مقیاس وسیع و عظیمی مخروم گردیده و شگاف ژرفی میان کمونیست‌ها و جنبش کارگری بوجود آمد. برهم خوردن این رابطه منطقی و متعادل میان مارکسیسم لنینیسم و جنبش کارگری خود منتهای اختلافی در ساخت جنبش کمونیستی گردید. نیازی به توضیح نیست که کمونیست‌ها و تشکیلات کمونیستی در رابطه متقابل مداوم و ارگانیک با جنبش طبقه کارگری تواننده حیات متعارف و پویا و رشدیابنده خود را داده‌اند. برهم خوردن این رابطه حیاتی و مخروم شدن جنبش کمونیستی از قدرت طبقاتی عظیم پرولتاریا — معنای پاره شدن جریان حیاتی یک ارگانیم زنده است. ضربات اندوژیک رویزیونیستی و بحران ناشی از آن با این رابطه ارگانیک و ضروری ضربات جدی وارد ساخت. از آن پس و در حال حاضر شاهدیم که در غالب کشورهای که ارتجاع حاکمیت دارد نیروهای م. ل غالباً از داشتن رابطه معقول با جنبش کارگری و توده‌ای محرومند و از نگاه توده‌ای ناچیزی برخوردارند. این نعمان عظیم در کشورهای اروپائی بسیار برجسته و چشمگیر است بطوریکه به جرات میتوان گفت در مجموع این نیروها نفوذی در میان طبقه کارگر ندارند و اساساً لایه‌های بسیار محدودی از روشنفکران انتقالی را در برمی‌گیرند و این در حالی است که در هفت کشورها، احزاب رویزیونیست نسبتاً دارای پایه‌گاه توده‌ای وسیعی هستند و بسیاری از سازمان‌های کارگری را در زیر نفوذ خود دارند. در کشورهای تحت سلطه نیز اگرچه این وضع اندکی

بهترین است و ما رکن سیستم انقلابی از نیروی مادی و نفوذت بوده‌ای  
 بیشتری برخوردار است لیکن این ضعف کم‌کم و جسد دارد.  
 ویژگی تعداد زیادی از این کشورها (مثلاً آمریکا لاتین) در این  
 است که جریان‌های سانسورستی از لحاظ ایدئولوژیک و  
 آواستوریستی از لحاظ خط منحنی تاکتیکی، از بیشترین پایه  
 بوده‌ای هم نسبت به جریان پرولتری و هم جریان روزیونیستی  
 برخوردار است. این جریان‌های سانسورستی که البته خود دارای یک  
 طرف وسیع است، عموماً علیرغم عدم وابستگی به روزیونیسم  
 خروسجفی و ساجسی مرزبندی قاطعی بخصوص با اولی ندارد.  
 (جریان‌های چریکی در کشورهای آمریکا لاتین مهم‌ترین این  
 جریان‌ها هستند). وجود چنین ضعفی در جنبش کمونیستی، گسسه  
 اکنون خود به یک عنایت مشخص تبدیل شده است، بخودی خود  
 بحران راداران دامن می‌زند، پایه‌های روشنفکری نیروهای  
 م.ل که سینه طبعی چنین ضعفی است نمی‌تواند زمینه‌های  
 سرور انواع گراشات، انحرافات و ارتدادها را در صفوف این  
 سروها بوجود بیاورد. منشاء طبقاتی پایه‌های توده‌ای این  
 سروها، باعث می‌شود که بطور مداوم، روحیات، تمایلات  
 و گرایش‌های روشنفکران خرده‌بورژوا در صفوف این سروها، رسوخ  
 کرده و محدودیت‌ها باشد. چنین ترکیبی در پایه‌های اجتماعی  
 جریان‌های م.ل و عدم وجود رابطه منطقی میان م.ل‌ها و جنبش  
 کارگری بطور مداوم با سیستم روشنفکرانه رادار در صفوف این  
 سروها رخ می‌دهد. نادانی و طراوت راداران تضعیف می‌شود  
 و ریشه‌های سرلرات خرده‌بورژوازی رادار برشکند، همچنین  
 ، بخشی‌های مبارزه طبقاتی سوزنده در دوره‌های افست ورگ شود  
 پس و حاکمیت بلاسارغ ارتجاع گسترش می‌دهد. تعدادی پایه  
 توده‌ای و ضعف رابطه منطقی و مساعدان میان جنبش کمونیستی و  
 کارگری، اصطنعی است که وجود دارد. این ضعف اساسی بحر مظار  
 اینکده کشورهای محاصره، درجه‌های وجودی و وجودی و ملل ملی

سین‌السنلی آن درجه تناسی با یکدیگر موجد آن باشند،  
 شمیری در عینت مستقل آن نمدهد، لیکن بسا رحمتی است  
 که شاحت این موصفت به عنوان یک عامل مادی و مشخص در  
 حساب عینت کمونستی و بحران درونی آن، در بر توانی واقعت  
 برگرفته شود که بیرونه تکونین و یا ز تولد مبداء و مابین ضعف اساسی  
 (صراط از علل ملی در هر کشور، سوزده در کشورهای تحت سلطه  
 و از جمله ایران که در فحمتهای بعدی آن اشاره خواهیم کرد) تسا  
 آنجا شکه به حبه جهانی آن مربوط می شود، ناشی ارد و ضربه  
 بزرگ ایدئولوژیک روی زمینم بر بگریولتاربا و بحران ناشی  
 از آن در درون عینت کمونستی مباشد.



بدین فرار روشن است که تمام آثار و عوارض اساسی موی، که  
 تقریباً می توان آن را از ویژگی ها و خصوصیات اساسی عینت  
 کمونستی جهانی و اجزا آن در دوران حاضر دانست، بی آمیخت  
 غربیات ایدئولوژیک بود که از ناحیه روی زمینم بر یک  
 پیرولتاربا و عینت کمونستی جهانی وارد آمد و بحران  
 ایدئولوژیک ناشی از این ضرات تا تداوم خود شرایط بسیار  
 تداوم این ضعفهای اساسی را از سازی کرده و می کند. اما  
 همچنانکه گفتیم پس از ظهور و تکونین این ضعفها بر سر اس  
 بحران ایدئولوژیک، خود که متفا بلا رگسترش دامنه اس بحران  
 ایدئولوژیک تا شمرگذاشته و به اسمرار رویداد و آن ساری  
 میترا مبد.

این بحران عمومی ایدئولوژیک در حال حاضر، مضمون و  
 محتوای اساسی بحران کنونی عینت کمونستی جهایی را  
 تشکیل مدهد، بحراسی که سه شرایط و وضعیت محصن بیسیا  
 متشکیم اسرا حرا و نیروهای وابسته به آن در کشورهای مختلف  
 منتقل می شود و یا عرصه مضمون اسرات خود را بر آنها با فسی

می گذارد.

جنبش کمونیستی ایران و همچنین سازمان ما نیز از اسب  
بحران عمومی سرکارتست و مستقما تحت تاثير آن قرار دارد و  
همچنان که خواهيم دید اثرات آن را به ناگزير بر خود مي بدید.  
اما در کنار اين واقعات و رویداد دیگری بسزادر  
حال ظهور و تکویر بوده و همچنان پروسه انکشاف و جبرگی خود را  
می گذراند و در ترسیم چهره آینده جنبش کارگری و کمونیستی هر  
روزی بیشتر نقش واقعی خود را نمایان می سازد. این واقعات  
چیست؟

این واقعات چیزی جز روند گسترش زمینه های عینی رشد و  
نفوذ ما ر کسبم انقلابی از کم و و عربیان شدن ماهیت بوسسده و  
میان تپی ایدئولوژی ضد انقلابی رومیز و نیم در تصادم با این  
واقعات عینی است.

در دهه اخیر سرمایه داری جهانی وارد یکی از حادثه ترین  
سواخهای ادواری خود گردیده است که روز بروز بیشتر در امتداد  
تنامات و تعارضات درونی آن راشدت بخشده و عوارض مخرب  
آن را بر دیگر امپریالسم جهانی آشکار می سازد. این بحران  
امپدانی که وارد دیگر بطور عربیان افسانه نجات سرمایه داری را  
بگورمی سازد و کندگی درونی آن را در عصر حاضر نمایان  
می سازد. بیش از پیش بورژوازی جهانی را در غلبه بر این بحران  
و عوارض و آثار آن به سنگنا و سن بست می کشاید. این بحران  
اقتصادی، که خود مستقما بحران سیاسی را در جهان سرمایه داری  
دائمی می زند. منقلا زمانی که ما بحران انقلابی ناشسی از  
خیزش جنبش انقلابی حلقهای تحت ستم می گردد. بیش از پیش  
امپریالسم را به سن بست می کشاید. عرصه را بر زندگی او سنگ تر  
می سازد و رویداد اعمال ارتجاع سیاسی را از سوی آن در کشورهای  
مختلف تحت سلطه آن. بناگزیر و بیوسی می نمود. در حال حاضر و  
رویداد عینی گسترش بحران اقتصادی امپریالسم و بحران

انقلابی در کشورهای مختلف سبزه در کشورهای تحت سلطه  
وزگی دوران معا صرا ترسم می کند .

کشورهای سورژوا - روسیونستی و سوسال امیرالمنعم  
نوروی سزاراس بحران برکبارنستند و بدلیل حملات  
سرمایه داران خود ، علمبرغم سبزه گی هائیان نعمت  
امیرالمنعمها و کشورهای امیرالمنعی غرب ، مستقما  
دائره اس بحران گشاده می شوند ، حوادث اخیرلستان ، نکاف  
در حبه اندنولوژیک روسیونستنها و شکل گیری پدیده ای بنام  
کموسم اروائی - که در عین حال سوسدگی روسیونست  
حروئحعی را بطور عریان و خارج از هرگونه ظاهرفریبی نمایان  
می سارد - شکاف در روسیونستهای حاکم بر شوروی وانگاس  
آن در اجزات وابسته به آن در کشورهای دیگر و تلاش دارودسته های  
روسیونست برای ترمیم تشوریک تشورسهای روسیونستسی  
اشنا شده نمود هائی از این رشد بحران در کشورهای فوق الذکر  
است . این بحران بخش از پیش چهره عریان روسیونستهم را در  
بر اسرطقه کارگرو توده های خلقهای کشورهای مختلف بر ملا  
مسازد و ماهیت ارتجاعی ولیرالزم میان سوسده آن را در سطح  
جهان به نمایش می گذارد .

مولفه های فوق الذکر آن زمینه های عینی و ذهنی است که  
در سطح جهانی زمینه رشد مارکسیسم انقلابی را فراهم می سازد و  
رسمه های مادی غلبه م ل هاسر بحران موجود در صفوف آنها را  
در جهت قوام بخشیدن به پایه های مارکسیسم انقلابی و رومع  
تدریجی آثار و عوارض حاصله از این ضربات ایدئولوژیک موجود  
می آورد . بحولات یکسال اخیر در جنبش کمونستی ایران ،  
بحوسی می تواند تا شرات اس فاکتورها را به سود جنبش  
کمونستی (سمی بحران اقتصادی - اجتماعی موجود بحران  
انقلابی در حال رشد و افشای ماهیت ارتجاعی روسیونستهم)  
روسی نشان دهد . بطوری که میتوان ادعان داشت که

چشم انداز نویدبخشی از رشد و اعتلا در برابر جنبش کمونیستی  
ایران گشوده شده است که م. ل. ها می بایست این امکانات و شرایط  
مساعد را تبدیل به یک واقعیت عینی نمود، و از قوه به فعل  
درآوردند، بنا بر این می بینیم که در کنار فاکتور بحران در جنبش  
کمونیستی، این فاکتور نیز به موازات آن در حال نشوونما و  
تکوین است و روز بروز بیشتر خود را در عرصه واقعیت تحمیل  
می نماید.

\*\*\*

### ۳- بحران در جنبش کمونیستی ایران

اگر نخواهیم در ارزیابی از وضعیت کنونی جنبش کمونیستی ایران، در سطح مشاهده و بیان یک سلسله نموده‌ها و واقعیت‌های موجود باقی بمانیم، باید بتوانیم علل اساسی شکل‌گیری و وضعیت این وضعیت که خویش را در نموده‌های مختلفی متعلق بهما زده‌ها و نشانیم.

اینکه همیشه تکرار کنیم، جنبش کمونیستی ما دستخوش تشنگی و پراکندگی است. فاقد ارتباط با طبقه کارگر و با بگانه شده‌های قابل قبول است، دچار عقب ماندگی از جنبش و دستخوش غم‌زده کاری است و... بدین معنی نیست که هنوز ارزیابی صحیحی از وضعیت جنبش کمونیستی و بحران کنونی آن بدست آورده‌ایم. این کار فقط حکم‌آنها را نظریه‌پردازان بر سر جریان امور را دارد. و تردیدی نیست که محدود کردن ارزیابی و شناخت در این سطح و فراتر رفتن از سطح نمودها، یک مارکسیست را، آنجا که بخواهد این "واقعیت" و وضعیت "را در جهت" مطلوب "تفہیر" دهد در اولین گام به همراه می‌برد و دچار انحراف می‌شود. فی المثل اوپراکندگی را می‌بیند، عقب ماندگی و غم‌زده کاری را می‌بیند اما چون ارزش‌های این واقعیت غافل است، راه حل را در جمع مکانیکی این اجزا، بیراکنده برای رفع عقب ماندگی و غم‌زده کاری جستجو می‌کند و بدین ترتیب با به‌های تنوریک یک "هشکلیات" اشتباهی "راسی ریزی" می‌کند، که طبعاً در نهایت منجر شکست از آن حامی بدست نمی‌آورد. تردیدی نیست که اگر بخوانیم معنیات اساسی مرحله کنونی جنبش کمونیستی ایران را، که نموده‌های واقعی یک بحران فراگیر است، می‌توانیم مسأله‌ها را برشماریم تا به آن صفتها و خصوصیات اساسی اشاره‌ها کنیم:



۱- تثبت ایدئولوژیک - تئوریک و برپا به وبه تسمع آن تثبت سازمانی .

۲- نبود پیوند استوار با طبقه کارگر و توده ها و فقدان پایگاه توده ای قابل قبول و ترکیب عمدتاً روشنفکری این پایگاه .

۳- بحران رهبری و عقب ماندگی فاحش کمونیستها از جنبش طبقه کارگر و توده ها و حاکمیت سماری خرده کاری برجسته کمونیستی .

پی گمان هر یک از این مختصات در مرحله کنونی متقابلاً در بحران کنونی جنبش کمونیستی نقش ایفا کرده و در نهاد و موشد بد با زتولید آن شرکت و نقش فعال و تشدید کننده را دارا هستند. اما آنچه که اهمیت اساسی در آن زمینه هائی است که در شکل گیری و برآمدن ضعفها ایفای نقش کرده و تمامی این مختصات و حلقه ها را در یک حلقه اصلی و گره عمومی به یکدیگر مرتبط میسازد، این حلقه اصلی را ما چیزی جز همان بحران عمومی ایدئولوژیک موجود در کل جنبش کمونیستی میمانی که در طی دو دهه در کارکرد متعارف آن اختلال ایجاد کرده و آثار و عوارض مشخصی - که آنها را شمرديم - بر جای گذاشته است. نمی دانیم اما حتماً با یاد آفری که کرده علمبرغم این ریشه مشترک عمومی، جنبش کمونیستی هر کشور خاص و از جمله جنبش کمونیستی مسلمان دارای پیشینه و تاریخ مشخص است و بر زمینه های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی معینی حرکت می کرده است که طبعاً نه تنها این زمینه های تاریخی - اجتماعی و... در شکل گیری وضعیت کنونی حاکم بر جنبش کمونیستی به عنوان یک عامل تعیین کننده ذی نقش بوده اند، بلکه ویژگیهای خاص به اسکا که بحران عمومی بر خود، بخشیده اند. برای روشن تر شدن این عوامل ملی و جهانی و جگونگی ارتشاط بحران عمومی ایدئولوژیک با خصوصیات فعلی جنبش کمونیستی ایران لازم است که بیشتر توضیح دهیم.

وزگی تاریخ جنبش کارگری ایران در این است که فعل از

سرور تحولات ریزسوسیالیستی در جنبش کارگری ایران (به تبعیت  
 از همین تحولات در سطح جنبش کارگری و کمونیستی جهانی) به  
 زمان محدودی (دوران فعالیت حزب کمونیست ایران) جنبش  
 کارگری ایران هرگز تحت یک رهبری پرولتری قرار نداشته است  
 در طی دودهه‌ها ز سالهای ۲۰ تا ۴۰، که دوران اوج و گسترش بسی-  
 ما به سوسیالیسم و جنبش کمونیستی در سطح جهانی و دوران  
 او حکمرانی جنبش کارگری در ایران است، حزب توده یعنی تنها  
 نیروی بانفوذ در جنبش کارگری ایران، یک خط مشی خورده-  
 سوزوواشی فرمستی را در ایران دنبال میکرد و علمبردار  
 ما به های وسیعی که در میان توده‌ها و جنبش طبقه کارگر بدست  
 آورده بود، این توده‌های وسیع را جز به سلخ فرم میم و پاشیسم  
 سوسیالیستی داد. جنبش کارگری و کمونیستی ایران، در حال حاضر  
 هنوز میراث زمانهای سنگین این جریان خورده سوزوواشی و  
 اوسوسیالیستی آن دوره را بر دوشهای خود حمل میکند، با بهره  
 برداری از نتایج سیاستهای همین جریان فرمستی بوداگتبه  
 ارضاع حاکم توانست، جنبش کارگری را در ایران تارومار  
 نماید و ضربات هولناکی بر پیشانی آن وارد آورد، ضرباتی که هم  
 اکنون نیز شاخه‌ها و عوارض آن هستیم. واقعیت این است که  
 جنبش سوسیالیستی ایران که میراث و ارسان تلاشگری و  
 کسختگی جنبش کارگری ناشی از فرم میم غیبا نتکارانه حزب  
 بوده است، تاکنون نتوانسته است به جریان این ضعف اساسی  
 پایشل آمد و توده طبقه کارگر را بگردخوش متحد و متشکل نماید.  
 ظهور ریزسوسیالیسم خروشیجفی در ایران زمانی صورت گرفت که  
 جنبش کارگری ایران به شدت تضعیف شده و جنبش کمونیستی نیز  
 در محافل و دستجات کوچک و عموما سرگردان، نمود دیگری نداشت  
 حرب بوده سرکه تا نشاز غلبه ریزسوسیالیسم بر حزب کمونیست  
 سوزوواشی به مثابه یک جریان خورده سوزوواشی در جنبش کارگری  
 رهبری آن ما به خنات و سازش ما رژیم در غلبه و پاشیسم

خارج از کشور، یک جریان رفرفرمستی خباثنگارانه را نمایانندگی  
 مکرده‌اند. از این پس بعنوان نمایندگان و مدافعین  
 روبریونیم‌خروشانی بدسال خباثنهای پیشین خود در فرسود  
 ما رکنیم لنینیم و پوززه در عرصه شوریک - ایدئولوژیک  
 دست به اقدام زدند. به همین دلیل قبل از ظهور این  
 تحولات ایدئولوژیک در ایران، جنبش کارگری به اندازه کافی  
 مورد ضربت جریان رفرفرمستی حاکم بر آن قرار گرفته بود، و توان  
 چندان برای آن باقی نمانده بود که تحت حاکمیت ارتعاشی و  
 دیکتاتوری عبریان پهلوی سهم‌زندان گیسری را نصیب  
 روبریونیم‌خروشانی نماید! اما در همین حال ظهور این تحولات در  
 ایران و جهان، ضربات عمیقی بر جنبش پرولتاریا وارد آورد و  
 جنبش کمونیستی را در بحران عظیمی فرو برد. در آن زمان این  
 ضربه صرفاً از جنبه ملی و در رابطه با انحرافی که در جنبش کارگری  
 ایران بوجود می‌آمد مطرح نبود بلکه عمدتاً از جنبه بین‌المللی  
 آن و در رابطه با ضربه بزرگی که بر جنبش کارگری جهانی، قطب  
 سر و مند و عظیم پرولتاریا، در سطح جهانی و اهمیت بسیار آن  
 و مارکسیسم انقلابی در سطح بین‌المللی وارد می‌آمد، قائل  
 تا کمبود. در واقع پرولتاریای ایران نه تنها از درون جنبش  
 کارگری در ایران مورد ضربه روبریونیم‌فراری گرفت بلکه  
 مهم‌تر از آن از رخ بزرگی ازیشوانه عظیم مادی و معنوی خبر  
 در سطح جهانی محروم‌نگشت. تحولات روبریونیمستی در بخش مهم  
 جنبش کمونیستی جهانی و بحران جنبش کمونیستی در عرصه جهانی  
 و ملی پرولتاریای ایران را پیش از پیش در بحران ایدئولوژیک و فقدان خط  
 منی انقلابی پرولتاریا قرار داد. پرولتاریای ایران، همچنانکه در  
 بسیاری از کشورهای دیگر محروم‌شد که به‌عنوان "معماری"  
 روبریونیمستی محط را با ایدئولوژی نحل کند که به‌زور برجم  
 روبریونیم‌فرار گرفته بود. منی جریمه، "تکسوع کسفری در  
 معادل معاشی ایدئولوژی جنبش کارگری بود" (لنین) که در

ایران شکل گرفت و پس از یک دهه برجسته‌ترین کمونیستی  
 باه افکند و آن را در انحراف خود غرقه ساخت. بدین ترتیب  
 پروسه تکوین و رشد مشی چریکی و به بیان دیگر انقلابی گری خورده -  
 بورژوازی، صرف نظر از زمینه‌های مساعد اجتماعی - طبقاتی آن در جامعه  
 از لحاظ ایدئولوژیک مستقیماً در رابطه با ظهور، بروز و حاکمیت  
 رویزیونیسم غروشفی در جنبش‌ها گری قابل تحلیل است. اما  
 غلبه رویزیونیسم، و نیز رفرمیسم پیش از آن نه تنها جنبش نویسن  
 انقلابی و کمونیستی را به سمت انقلابی گری خورده بورژوازی و غنط  
 مشی آوانتورستی چپ سوق داد، بلکه در عرصه شعوری و بیرونی  
 نیز میراث نامیمون خویش را بصورت گرایشات تمام‌خلفی و  
 پوپولیستی، که در سراسر دوران حیات مشی چریکی، همساز  
 طبیعی آن بود، در میان انقلابیون جوان باقی می‌گذاشت و در  
 جریان حرکتشان، تفکرات آنها را مداوماً در معرض بحومات خود  
 قرار میداد. هم‌آنانا ریشم و هم پوپولیسم‌ها کم‌بر جنبش چریکی ایران  
 تا آنجا که به عنصر ایدئولوژیک (ذهنی) مربوط می‌شود، عکس‌العمل  
 غلبه و نفوذ رویزیونیسم و رفرمیسم در جنبش‌ها گری و شونده‌ای ایران  
 بود. بدین ترتیب تاریخ حداقل دوده‌ها غیر جنبش‌ها گری ایران  
 با ضربات ناشی از ظهور رویزیونیسم غروشفی گره می‌خورد. پس  
 جریان با آثار و عوارض سوء خود نه تنها بحران ایدئولوژیک و  
 شتت مغرطی را در عرصه ایدئولوژی و شعوریک در جنبش کمونیستی  
 ایران دامن زد، نه تنها بتدریج و در طی دوره‌های متفاوت جنبش  
 کمونیستی را از جنبش طبقه‌ها گری و روبرو با به‌های خود محروم  
 نمود، بلکه با ایجاد جنبش وضعیتی در جنبش کمونیستی، سهم‌بزرگی  
 در عقب‌نگاه داشتن این جنبش و ناتوانی آن از با سنجویی بسه  
 نیازهای جنبش طبقه‌ها گری و جنبش خلق، سوپزه در دوره‌های اعتلای  
 انقلابی در جامعه، ایفا نمود. بدین ترتیب متا هده می‌کنیم، که  
 تکوین اوماع کمونیستی جنبش کمونیستی، صرفاً بر مبنای اجتماعی  
 - طبقاتی که در این عا مورد بحث نیست، مستقیماً با بحران

ایدئولوژیک ناشی از غلبه رویزیونیسم بر بخش غالب برجانبش  
 کارگری بین المللی و اشکاس آن در سطح ملی را بطسده دارد و  
 و از آن منشا میگردد. اما همچنانکه در گذشته نیز گفتیم ضربات  
 ایدئولوژیک رویزیونیسم و بحران ایدئولوژیک ناشی از آن در  
 طی دوده‌ها اخیر، تنها در شکل گیری و تکوین خطت های اساسی  
 کتونی جنبش کمونیستی ایران - که آنها را برشمردیم - موثر  
 نبوده است بلکه از همان آغاز تا کنون و هم اکنون نیز مداوما در  
 باز تولید این شرایط و تداوم بحران موثر و دارای نقش فعال  
 است. و درست به همین دلیل است که به رویزیونیسم نیا بدسسه  
 مشابه یک امر مرده تاریخی و یا منتزع، بلکه به عنوان یک جریان  
 ارتجاعی فعال، متحرک و نیرومند که هم اکنون بطور مسداوم  
 جنبش کمونیستی و کارگری ایران را در معرض نفوذ ایدئولوژی  
 بورژوازی قرار داده و عناصر مادی و ذهنی بحرار فراگیر کتونی  
 را مد و ماتعت تا شبر نفوذ تشدید کننده خود فرار میدهد، نگریست.  
 اکنون برای این جا به است که میتوان تصور درستی از مختصات  
 کتونی جنبش کمونیستی یعنی از علل اساسی جدائی کمونیستها  
 از طبقه کارگر و تشویه ها (آثار ساختی بحران) از یکسو و تشویه  
 ایدئولوژیک ها کم در جنبش کمونیستی بدست آورد و برای این اساس  
 درک صحیحی از علل اساسی عقب ماندگی عنصر آگاه کمونیستی  
 از جنبش خلق در شرایط کتونی اعتلای انقلابی و بیجاری غسره  
 - کاری حاکم بر آن دست یافت :

## ۱- آثار ساختی بحران عمومی ایدئولوژیک در ایران

هما نظور که در قسمت قبلی گفتیم، این ضعف از آنجاست که  
 رابطه متبادل میان جنبش کمونیستی و روشنفکران انقلابی  
 بیرونی را، با تشویه های کارگرو زحمتکش بهم میخورد و میان آنها  
 جدائی حاصل میشود، این وضعیت تا شبرات سو، خود را بر مفسوف  
 تشکلات انقلابی کمونیستی باقی میگذارد. در ایران هما نظور که

گفتیم فرمیسو و غبانت حزب شده، توده‌کارگران گردآمده به دور حزب را متلاشی نمود و سپس روی بونسم تمام عبار آن ما آشکار و عواقب خود، این تلاشی و جدایی را کامل کرد؛ این از آن، ایسن مئی چریکی بود که از موضع انقلابی اما آوانتوریستی، ایسن جدایی را به پرنسب ارتقاء داد و از غط مئی کمونیستی کنار توده‌ای بطور کامل جدا افتاد. حاکمیت سالان سال مئی چریکی بر بخش اعظم جنبش کمونیستی طبقه‌کارگران از شکل انقلابی خود محروم نمود و متقابلاً خود باعث گشت که نیروهای کمونیستی تحت سیطره این مئی در حیطه روشنفکرانه خودبانی بیامند و نتوانند در جهت پیوند با طبقه‌کارگر و توده‌ها حرکت نمایند.

حاکمیت مئی چریکی که بلافاصله ذهنی، خود مولود به سران ایدئولوژیک جنبش کمونیستی بود، میراث نامیمون و فرمیسو و روی بونسم در جنبش‌کارگری را دست نخورده بانی گذاشت و بیا خط مئی و تئوریهای آوانتوریستی خود این اثرات زیانبار را مغلط‌نشیبت نمود. این جدایی و ساخت غیرمتعادل، فقط در دوران رشد مغلط انقلابی در جامعه بود که اثرات زیانبار واقعی خود را آشکارا نشان داد؛ مانی که دیگر مئی چریکی نیز به موزور شکستگی خود نزدیک شده بود.

مئی چریکی که در عین حال به دلیل غفلت بوبولیتسی و تمام خلقی خود، زمینه ایدئولوژیک همزیستی پنهان انسواع گرایشات خرده‌بورژوازی و نطفه‌های گرایشات بورژوازی و فراهام میگرد در دوران اوچگیری بحران اقتصادی - اجتماعی جامعه و رشد مغلط انقلابی و شکستگی مبارزه طبقاتی تناقضات ذاتی خود را آشکارا ساخت و بیش از پیش اثرات زیانبار تئوریهای خود را در جدایی کمونیستها از توده‌ها بر ملا نمود و نیروهای معتقد به این مئی را به بی‌بست گشتانید. از طرف دیگر این خصوصیت ما مئی جنبش کمونیستی به موقت مباحث روشنفکرانه ایسن جنبش بود. سهمین جهت این مباحث روشنفکرانه نیز به نوبه خود

زمانه انواع ترلرلاب ایدئولوژیک را در این حرایات موجود می آورد. وسایلات و کرامات خورده سوزوواپی روشنفکران انقلابی را در صفوف آنان سرورش ممداد. شور و شغف آنان را شستی در آنها را در لحظه مناسب به با سقیم خورده سوزوواپی تبدیل میگرد. روحیات مغفلی و لمرالستی را در آنها رشد و نمو ممداد و... آثار ایدئولوژیک این مافت احتمالی را به ویژه بین ازیام در میان روشنفکران سروزلتا ربا و تشکلات انقلابی کمونیستی به خوبی شاهد بوده ایم.

## ۲ - تشتت ایدئولوژیک، انعکاسی از

### بحران عمومی ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی ایران

واقعیت سرد و سال اخیر جنبش کمونیستی ایران و تحولات درونی آن، سروضی بر طالت آن دیدگاهی که تشتت ایدئولوژیک را عمده انعکاسی از وانی، ناسخکی، ضعف و فقر تشوریک سیاسی و اسامات و ناروضی های تشوریک - سیاسی تلقی میگرد. (۲) دلالت دارد. دوره مفا رجین کمونیستی ایران (حدافل ده ساله اخیر)، مترادف با حاکمیت یک دوره انحرافات پوسولمستی بسر دیدگاههای جنبش نوس کمونیستی بوده است، انحرافی که هم بدلیل شرایط عینی مفا عده مهبیسه تاریخی - ایدئولوژیک جنبش کارگری و کمونیستی ایران امکان ظهور و غلبه پیدا نمود (مادر قسمت آینده این مسئله را ما از ترخواهیم کرد). جنبش کمونیستی ایران توانست عمدتاً در عرصه عظمی سیاسی با فشی هر یکی مر رسدی اساسی نماید اما نتوانست با سیمش پوپولیتی همراذ آن به مر رسدی آگاهانه و روشن دست نماید. انحرافات سولمسی جنبش کمونیستی ایران، که دعا بر ایدئولوژیک خود را سوزیه در شرایط خاص موجود اروز سوسم ماس میگرد. اگر در دوره رژیم شاه که حطت پوسولمستی جنبش بر علیه رژیم سیاسی

ما کم بر همه مرزهای طیفاتی ما با افکنده بود، توانست به حیات  
 خویش دردهنمت جنش کمونستی ادا به دهد هر چند که در همین  
 دوره سرگراشات منقادی با روشنتر شدن مرزها و سنگریهسا -  
 یشان تکامل بپولیسیم به روی سونسم از یک سو و سنگری فعال  
 به مارکسیسم لنینیسم و دوری از بولیسیم از دیگر سو آشکار  
 میساختند اما من از قضا مویا مدیسترم ما رزه طیفاتی بود هم  
 تنگتشی این غمگت بپولیسیتی جنش، حداقل از لحاظ همینسی  
 دیگر چنین امکانی برای حیات آن محدود می گشت و ورشکستگی  
 نظریات و سمش بپولیسیتی من از سن آشکار ممانعت، تحت  
 این شرایط تمام گراشات که منوعی در زیر سایه این پیش همه  
 خلقی، امکان همزیستی و جمع پیدا کرده بودند می بایست سمت  
 طبقاشی خود را در عرصه مبارزه آشکار طیفاتی روشنتر نما بند و از  
 پایه به روشناسی گام گذارند، تحت این شرایط، گراشات نهفته  
 در این زمینه بپولیسیتی، خوشتر را تکامل میدهند و با دریدن  
 این سوسه بپولیسیتی بر ها سگ طیفاتی خود قرار میگیر نهیبد.  
 بپولیسیم در تکامل خود در بخشی از جنبش کمونستی ایران که  
 راه بهرار را در پیش گرفته بودند، به رویز سونسم تکامل پیدا  
 کرد و برخی سروهای دیگر نمر توانستند به سمت خط مشی  
 پرولتری سمت گیری نمایند (هر چند که بطور کامل از آن رهائی نیافتند  
 و اکنون سز ممانعت اند) تحولات درونی سازمان ج-ف-خ بروشنی نشان  
 داد که چگونه رابطه درونی و ناگمگتنی و نزدیکی میان بپولیسیم و  
 رویز سونسم، هم به لحاظ منشاء تاریخی آن و هم به لحاظ پیوند  
 آیدئولوژیک آن در شرایط معاصر وجود دارد. فدائیان خلق، که  
 شاید بتوان گفت سمبل بولیسیم در ایران بودند، سرانجام در  
 پی تحولات درونسی و در بخش غالب خود، بپولیسیم و گراشش  
 رویز سونستی خود را به رویز سونسم تکامل ارتقا دادند و در این  
 مجلات های گرمند و آن پس شاهد سیم که چگونه مرز میان  
 رویز سونستی، سوسه و مدا و ما بخش های مختلف سیم



کمونیستی را در معرض نفوذ و تاثیر خود قرار می‌دهد و پرتو لتاریخ را مدام و ما در معرض سمومات ایدئولوژیک خود قرار داده و تشتت ایدئولوژیک را بطور بلاواسطه‌ای پدید می‌آورد. تحولات ایدئولوژیک اخیر جنبش کمونیستی ایران، که همچنان ادامه دارد، بخوبی ابعاد تمام عیار این بحران ایدئولوژیک را بصورت نقاب‌مدام دو ایدئولوژی برولتری و سوزوواروئیسونیستی، و به مثابه ریشه اصلی تشتت کنونی ایدئولوژیک خاکم بر جنبش نشان می‌دهد. تبدیل و تکامل مداوم اپورتونیسم بی‌پولیتی به ریزونیسم در بخش‌های مهمی از جنبش کمونیستی ایران، اکنون بصورت بسک واقعتاً مجسم در پیش روی ما عرض اندام میکند.

### ۳- بحران رهبری و بیماری خرده‌کاری

#### در جنبش کمونیستی ایران

اکنون بخوبی میتوان دریافت که عقب ماندگی جنبش کمونیستی از جنبش در حال اعتلای کنونی در وجه عمده خود مولود کدامین عوامل و عناصر عینی و ذهنی در جنبش کمونیستی است. بحران عمومی ایدئولوژیک هم در بعد تاریخی و هم در بعد مشخص آن وضعیت به جنبش کمونیستی ایران بخشیده که این وضعیت خود به مثابه یک بحرانیت مستقل و موجود جنبش پراکنده کمونیستی ایران را در عقب ماندگی مفرط نسبت به جنبش خلق قرار داده است و بدین ترتیب سومین خصمه کنونی جنبش کمونیستی، یعنی بمباری خرده‌کاری و بحران رهبری (عقب ماندگی) را پدید آورده است. ما در ذیل به اسب سماری و عوارض آن در جنبش کمونیستی سخت‌سرم می‌پردازیم.

جنبش کمونیستی ایران با وضعیتی که از آن سخن گفتیم، زمانه‌ای که اکثرش اعتلای افلاسی در حاکمیت و سرنگشت در حاکمیت سمرانی سمرانف عمیق‌تر گشت. چه گسترش مبارزه طبقاتی و طائف

شنماری را در پیش پای کمونیست ها تمکذاشت که آنان قادر به  
 با حکوسی به این وظایف سنگین و پیشا رنبودند. محدودست  
 توان ایدئولوژیک، سیاسی - تشکیلاتی، نیروهای جنبش  
 کمونیستی، تشتت ایدئولوژیک سیاسی و لاجرم تشکیلاتی موجود،  
 وصف بیرون آنها با توده ها، امکان ایجاد هرگونه تناسبی را بین  
طریقت این نیروها و وظایف پیش رویشان سلب میگرد. این عدم  
 تناسب میان نیروها و وظایف بنویبه خود فعالیت این گروهها را  
 دچار اختلال نموده و بحران عمومی حاکم بر آنها را دامن میزد اما  
 از طرف دیگر بحران انقلابی موجود خود زمینه اجتماعی - سیاسی  
 رشد جنبش کمونیستی را فراهم نمود. گروهها و محافل کمونیستی  
 به مفاس و سعی شکل گرفته و پرشد می نمودند. این رشد در عین  
 حال پراکندگی را به همراه داشت، چرا که تشتت ایدئولوژیک -  
 سیاسی و فقدان یک قطب ایدئولوژیک سیاسی قوی و نیرومند  
 کمونیستی که دارای برنامه و منشی مشخص پرولتری باشد و  
 اصولا فقدان شورج و برنام و منشی روشن پرولتاری در مورد  
 انقلاب ایران، باعث میگشت که پراکندگی تشکیلاتی در جنبش  
 کمونیستی نیز بشکل وسیعی رشد و گسترش یابد. این مجموعه  
 محافل، سازمانها و گروههای ریز و درشت که در عین حال دوران رشد  
 و گسترش جنبش کمونیستی را نوبت میدادند، تحت این شرایط  
 جنبش کمونیستی و پیش از آنکه توانسته باشد از پیش تدارک دیده  
 و آمادگی لازم را کسب نموده باشد خود را در برابر امواج گسترده ای  
 از جنبش توده ای یافت، درست برخلاف روسیه سالهای قبیل از  
 ۱۹۰۲ که محافل سوسیال دمکرات در طی یک دوره کار سیاسی -  
 شوریک از یک سو و ارتباط با طبقه کارگر از دیگر سو، از لحاظ  
 سیاسی - تشکیلاتی و رابطه توده ای توانسته بودند به اندازه  
 معینی در خود آمادگی بوجود بیاورند و بدین ترتیب به استقبال  
 جنبش کارگری او حکسریده اس سالها شنا آمد. در ایران اس  
 جنبش شدیداً کمونیست ها را غافلگیر نمود. و در قضا به همین دلیل

هم هست که ایما دبحرانی که از این عقب ماندگی نیروهای م. ل. از جنبش توده‌ای در ایران پدید آمده و می‌آید، بسیار بیشتر از امتداد بحرانی است که در روسیه ۱۹۰۵ - ۱۹۰۳ بدلیل انقلابی انقلابی‌جاسد و عقب ماندگی عنصراگاه (آنها هم با وجود آن تدارک نسبی) بوجود آمده.

عقب ماندگی فاحش عنصراگاه م. ل. از جنبش توده‌ای و کارگری وقتی در شرایط پراکندگی این نیروها وضع شدید ارتباط آنها با توده‌ها سقوط می‌پیدا کرد، بیماری خرده‌کاری را به مثابه یکی از عوامل تشدیدکننده بحران در جنبش کمونیستی ما، در این دوره، دامن می‌زند و خرده‌کاری به عنوان بیماری عمومی تمام جنبش کمونیستی، نیروها را در چنگال خود می‌فشرد. بنا بر این خرده‌کاری به مثابه یک بیماری زمانی بوجود می‌آید که عقب‌ماندگی کمونیست‌ها را از جنبش توده‌ها، در شرایط پراکندگی (۲) آنها تعمیل شود. این بیماری خرده‌کاری، بخودی خود یک انحراف ایدئولوژیک نیست، بلکه یک وضعیت و یک بیماری عمومی است که تمام جنبش را بیزیرها کمیت خود در می‌آورد. و چنین است که در سال ۵۷، که دیگر مبارز طبقاتی به اوج خود رسیده است و وضعیت انقلابی بر کشور ما حاکم می‌شود، عمل و وسعت خرده‌کاری نیز منجراتسب افزایش می‌یابد و کمونیست‌ها را به حاشیه نشینان منحصوری تبدیل می‌نماید که با صورت به‌نا توانی خود و عظمت جنبش توده‌ای می‌نگرد. بدون آنکه قادر بوده‌باشند به این وظایف و مسائل عظیم نائی از مبارزه‌ستورگ جاری در جامعه پاسخ در خوری بدهند. نیروهای درمدمیرمی‌آیند که به‌شور بزه‌کردن این عقب‌ماندگی بهره‌ازند و برجداشی و عقب‌ماندگی خود را با شور و شکر بی‌پوشا کنند و این ضعف را به‌سرحه‌فضیلت ارتقا بدهند. از اسن پس اگونوسیم به‌مثابه یک گرایش ایدئولوژیک (که در مواردی گناه مسارفوی میشود) رخ منما در بسیاری از نیروهای م. ل. در دستهای خود می‌فشرد. اسن گرایش اگونوسیم منشی در عرصه تشسوری

انکال گوناگونی بخود میگیرد؛ کم بها دادن به جنبش توده‌ای، توجه کم بها به جنبش طبقه کارگر و جدا کردن این طبقه از مجموعه جنبش توده‌ای و انقلابی، ندادن به تانسیل بالقوه موجود در این طبقه رزاسی اغراق آمیز از عقب ماندگی انقلابی آن از خرده-بورژوازی، منوط کردن مبارزه مسلحانه (در شرایط و موقعیت انقلابی - پراستراژماست) به ارتباط با طبقه کارگر و تشکیل حزب کمونیست و قرار دادن این وظائف در مقابل هم، حرکت نکردن از جنبش توده‌ای و موقعیت اجتماعی در تعیین شکل مبارزه و وابسته کردن این امر به ضعف‌ها و نارسایی‌های موجود در میان جنبش کمونیستی و خود آن شکل... (به نقل از جزوه نقدی بر تپیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک... از انتشارات سازمان ص ۵۲-۵۴) در واقع تحلیلات گوناگون این گرایش اکونومیستی بسود کاه در عرصه عمل و تئوری خویششان را نشان می‌داد.

این گرایش اکونومیستی بر دامن بیماری خرده کاری و لایزم به اسما دوسجران عمومی جنبش کمونیستی می‌افزاید و آن‌ها را تشنه می‌کند، چرا که آن را به فضیلت ارتقاء میدهد. و داستان معروف، "خداوند به کارتان برکت دهد" را بار دیگر زنده می‌کند. بدین ترتیب قیام در میان بهت و حیرت کمونیستهای عقب مانده سوق ببوست و نه تنها این عقب ماندگی را نه وضوح و درازخ خویش نشان داد بلکه ورشکستگی آن گرایشهای اکونومیستی و تئوریهایی ناشی از آن را نیز ثابت نمود. قیام و نتایج آن ملاک سنجشی بود که در تالیفات نظرات و تئوری ما رکسم لئنینیسم تا درستی و ورشکستگی اکونومیسم را نشان داد. سهمین دلیل است که می‌سنجیم این گرایش اکونومیستی بعد از قیام ما گامهای بلندی به عقب می‌سنجد. قیام سهمین ماه‌ها زشتی جبهه این خرده کاری و بیماری ناشی از آن را نشان میدهد و هیچ تائیری در ارسین رفتن این خرده کاری ناشی نمی‌گذارد. اعمالی انقلابی و وظائف سمنیمار ناشی از آن، سهم در مین تحولات سس ارفنام، ادامه می‌ساید. و این

درحالتی است که وضعیت جنین کمونیستی از لحاظ کمپی کماکان در وضعیت سابق است. و همچگونه برنا مه و نقشه ای برای غلبه بر بیماری در طی یک پروسه آگاهانه ارائه نمیدهد. و سروهمسایگان از جنمش عفتند و به دنبال آن طی طریق میکنند. حصرده - کاری بیماری عمومی تمام جنین کمونیستی است که پس از تمام نیز کماکان ادامه یافته است و حتی در مواردی اسعاد آن گسترده - شروعی برگشته است

در وضعیت مشخص فعلی، جنین کمونیستی اسرا ن دستخوش بیماری خورده کاری است و این بیماری اثرات خود را در تمام مسی پهنه ها باقی میگذارد. نشانه های این بیماری کدا مند؟ برای این منظور کافی است تا پرسبکتی بود قینی تری از یک تشکـل جنین کمونیستی و اثرات خورده کاری را در آن تصویر نمود. این پرسبکتی بود رکلیت خود تصویر گل جنین کمونیستی است. در پرسبکت تشکل م. ل غالباً با این علائم و نشانه های بیماری روبرو هستیم گروهی نتوانند به وظایف عاجل و روشن که جنین تسس بوده ای و کمونیستی در مقابل یک تشکل م. ل قرار داده است پاسخ گوید. این عدم پاسخگویی سمورت مشخص در عرصه های شورسبکت ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی و عملی یعنی تمام مسی عرصه های فعالیت کمونیستها تجلی می یابد.

تشکل فوق همواره در برابر انبوهی از وظایف پاسخ ناگفته قرار میگنزد که ظرفیت و توان محدودش قادر به پاسخگویی آن نیست. در این وضعیت او بناچار به دنبال جنین روان است و بنا فاصله سعیدی در پشت سر آن در حرکت است و در یک کلام به بسادوی جنین تبدیل شده است به هادی و راهنمایی آن. در زمینه تشکلاتی اختلال در کارکرد و وظایف تشکلات بسداد میکند و تشکل احساس میکند که انبوه وظایف بر روی دوشش باقی مانده است. در زمینه شورسبکتی خود را قادر نمی یابد که به انبوه مسائل و معضلات سعیده موجود پاسخگو باشد. در عرصه وظایف عملی خود را قادر

خط مشی روشن و ساد و در نما می باشد. جرده کاری این نیروها را نه  
ساده‌ی جنبش تبدیل می‌کند و حملت، خلاقیت و رهبری کنندگی را  
از آنها می‌گیرد و .... این تصور عمومی یک شکل همسوس  
کمیونستی است که تقریباً در غالب تشکلات در درجات و سطوح  
مختلف اگه ناسخ درجه‌رشد و تکامل ایدئولوژیک - سیاسی سازمانی  
آنهاست ابعاد دارد. یکی از مختصات اساسی وضعیت کنونی  
جنبش کمونیستی است که حامل عقب ماندگی جنبش کمونیستی  
از جنبش شده‌ای و این خود برآمد مملکت مولعه‌ها و فاکتورهای  
است که در صورتی از آن سخن گفتیم. بدین ترتیب می‌توانیم که  
چگونه محران عمومی ایدئولوژیک در تداوم حیات و ناشران خود  
در ترسیم چهره کنونی جنبش کمونیستی نقش ایفا می‌کند، و عوامل  
و عناصر مشکل‌ها این وضعیت را تعدی حیات می نماید.

## ۴- راه حل چیست؟

اکنون آنچه که در پیش روی ما قرار می‌گیرد این است که راه  
سرو رفتن از این وضعیت بحران‌ناهنجاری جنبش کمونیستی چیست و  
چگونه میتوان آنرا در مسیر صحیحی هدایت نمود که بتواند اساساً حکومتی  
عملی این بحران باشد. تردیدی نیست که این "راه حل" رابطه  
مستقیم با تعلیمی دارد که از اوضاع جنبش کمونیستی و علی‌الوجه  
بحران آن ارائه دادیم. ما توضیح دادیم که بحران عمومی  
اندژولوژیک حاکم بر جنبش کمونیستی جهانی و ایران، به‌عنوان  
یک پدیده تاریخی و مشخص، آثار و عوارض خاصی و اندژولوژیک  
خود را (بصورت جدایی جنبش کمونیستی از جنبش طبقه و نوده‌ها از  
یکسو و تشتت اندژولوژیک و پراکنده‌آنها را از کنگره‌های سازمانی از  
سوی دیگر) بر جنبش کمونیستی باقی گذاشته و آنها را به صورت  
مشخصه‌های اساسی جنبش کمونیستی ایران در آورده است و با لاجرم  
توضیح دادیم که این آثار و عوارض تعیین‌کننده است که محاسبات  
کمونیستی جنبش کمونیستی را ترسیم می‌کند. عقب ماندگی عنصر  
آگاه کمونیستی از جنبش کارگری و جنبش توده‌های طبقه را باعث  
شده و در شرایط اعتدالی جنبش توده‌های سازمانی حربه‌کاری و تحمیل  
نموده است. بدین ترتیب سازمانی حربه‌کاری نیز، به‌عنوان  
آثار و عوارض اوضاع کمونیستی از مشخصه‌های کمونیستی جنبش  
کمونیستی ایران است. بدین قرار راه حل، در سه بعد عام حسود،  
روش مشهود، برای از میان بردن این عقب ماندگی و سازمانی  
حربه‌کاری، با بدست آمدن اندژولوژیک - سیاسی از یکسو و هدایت  
کمونیستی از طبقه کارگر و توده‌ها را از سوی نمود و انجام آیین  
و تالیف نیز خود مستلزم تلاش پی‌گیر برای ایجاد حزب کمونیست  
ایران در پیش‌روشنای خود و نیزه‌کشی‌های جامعه و روشد انقلاب ایران

## ودرک صحیح از بحران عمومی ایدئولوژیک و کوشش در جهت حل آن است .

ممکن است بر ما خرده گرفته شود که برپا به این تحلیل ، و از آنجا که ریشه عمومی بحران را در واقعیتی جستجو میکند ، که جنبه تاریخی و جهانی داشته و غلبه بر آن از عهده جنبش کمونیستی ایران به تنهایی خارج بوده و چنین تلاشی جنبه ولونفا رستی خواهد داشت . پاسخ ما به این خرده گیریان در مورد غلبه کامل بر بحران عمومی هم منطقی و هم مثبت است ! مثبت است چونکسسه معتقدیم ، بدلیل خلط عمومی این بحران ، که اذهان ساده اندیش معمولاً آنرا زیاده میبرند ، غلبه کامل بر آن نیز نه تنها از عهده جنبش کمونیستی ایران به تنهایی ما غنچه نیست بلکه اپسسی غلبه یابی نیز نیازمند زمان طولانی تری است که در طی آن امکان تکامل جنبش کمونیستی و رفع موانع موجود بر سر راه آن از جانب عمرا گاه پرولتری نبرد داشته شود . ما معتقد نیستیم که پرولتاریای ایران میتواند ، در سطح ملی ، بطور کامل بر این بحران غلبه نماید . و با زمینچنانکه در قسمت های قبیل گفتیم ، پیشرو این راه حل نیازمند یک همکوشی عمومی از جانب تمام ملل های جهان در تمامی کشورها ، بویژه آنهاست که بدلیل موقعیت و توان ایدئولوژیک خود امکان حرکت در این سورا دارند ، می باشد تا بتوانند با وجود آوردن یک قطب ایدئولوژیک متحد پرولتری در سطح جنبش کمونیستی ، سپاه پراکنده و ضعیف جنبش کمونیستی را متحد نمایند . قطب ایدئولوژیک که بتواند ، برپا به یک میسارزه ایدئولوژیک همه جانبه ما رو بزبونیم در اشکال مختلف آن ، و با تکیه بر سلاح مارکسیسم - لنینیسم و بویژه تطبیق غسلاق آن بر شرایط دنوار و سجده کموسی ، کمونیستهای جهان را گرد خوش متحد کرده و سوبدا سواری میان آنها و جنبش کارگری و سوبه ای در سطح جهانی بوجود آورد .

ما علسر دعا عفا دونا کند ما سراس جنبه ارماله ، ما سسر



جنبه دیگری نیز مرا تا کید داریم و گفتیم که آثار و عوارض اسپن  
بحران عمومی ایدئولوژیک در ارتباط با ویژه گیهای جنبش  
کمونیستی ایران اکنون خود بحثا به مشخصه های اساسی جنبش  
به عینیتی آشکار در جنبش کمونیستی ایران تبدیل شده است. که  
راه حل خاص خود را نیز طلب میکند. این مشخصه های اساسی را،  
ما تعریف کردیم و نشان دادیم که چگونه این عوامل در پروسه  
تأثیر متقابل خود بر جنبش کمونیستی، چهره کنونی آن را بصورتی  
ترسیم کرده است که ما از آن سخن گفتیم. و توضیح دادیم که  
نتیجه نهایی این رابطه و تأثیرات متقابل مولفه های فوق،  
بحران رهبری و بیماری خرده کاری را در جنبش کمونیستی بوجود  
آورده است. بیماری ای که اکنون بطور بارزی با آن روبرو  
هستیم. بنا بر این گام برداشتن در جهت حل این عوامل بحران را  
در سطح ملی، نه تنها شرط ضروری غلبه نسبی بر این بحران در سطح  
ملی است (بدون آنکه قادر باشد آن را بطور کامل از میان بردارد)  
و نه تنها این راه حل در عرصه ملی بنوبه خود نمیتواند نظر مثبت  
و توان جنبش کمونیستی را برای تلاش در جهت غلبه بر بحران  
عمومی فوق الذکر بسپار و فزونی نماید، بلکه از آنجا که این راه حل  
در سطح ملی بحثا به وظیفه مبرم و اساسی کمونیست های ایران،  
بمنظور تحقق بخشیدن امر ایجاب حزب کمونیست، هم اکنون به  
نیا زاساسی مرحله کنونی جنبش کمونیستی ایران تبدیل شده است  
هر کس از پذیرش این واقعیت و وظایف ناشی از آن طفره رود دچار  
با سیفیم مغرط و خرد کننده ای خواهد شد و در انتظار "روز مبادا"  
جنبش کمونیستی را به انحلال خواهد گشاید. اکنون با بده اسپن  
سؤال پاسخ داد که با توجه به اینکه بحران رهبری و عقب ماندگی  
(و به بیان دیگر بیماری خرده کاری) در جنبش کمونیستی ما در وجه  
عمده خود، رابطه مستقیم با تشتت ایدئولوژیک - سیاسی و جدایی  
از نوده ها دارد، راه حل مشخص چیست؟ در این باره توضیح میدهم.  
گفتیم که پراکندگی و خرده کاری مشخصه ضعف و بحران دوران

رشد جنبش است. زمانیکه تناسب میان وظایف انبوه برخاسته از انقلابی جامعه و وضعیت و ظرفیت جنبش کمونیستی به هم میخورد و دومی از اولی شدت به عقب می افتد. در چنین صورتی مماست در دومی دگرگونی و تحول پدید آید و آنسترا متناسب با اولی گردانید تا بتواند پاسخگوی مسائل و نیازهای ناشی از آن باشد.

در چنین شرایطی خرده کاری بر زمینه پراکندگی است که امکان رشدی مابدوبه بیماری تبدیل میشود. بنا بر این برای رفع خرده کاری، مابده پراکندگی را رفع نمود و وحدت، یعنی شکل عالیتری از کیفیت سازمانی را جایگزین شکل عقب افتاده و کهنه شده آن کرد. یعنی دوران فعالیت های پراکنده و محفلی جدا از یکدیگر را خاتمه داد.

لنین در همان مقاله "طرح بیانیه ... پس از توضیح وضعیت حاکم بر جنبش کمونیستی روسیه و توضیح خرده کاری بعنوان بیماری اصلی این جنبش و علل آن، در ادامه سخن درباره راه حل نتیجه گیری سخنان خود چنین میگوید:

"و حال نتیجه گیری عملی: وظیفه ما سوسیال دموکراتها این است که ما یکدیگر وحدت کنیم و کلمه تلاش های خود را در جهت تشکیل یک حزب متحد و مستحکم، حزبی که تحت لوای برنامه سوسیال دموکراتیک انقلابی مبارزه کنند، سمت دهیم، مداوم جنبش را حفظ کرده و منظمآ آنرا سازماندهی کنیم." (همانجا)

پس به آراشه راه حل مشخص می نشیند. طرح خود را که همان روزها مدکارگری سراسری است آراشه میدهد. اما یک نکته دیگر را که مابده در گفتار لنین بر آن تا کم دور زید، این است که او خودش تا کمید میکند که "بما دو حکیم حزب" و به عبارت دیگر تا مین وحدت سوسیال دموکراتی "نمیخواهیم" ما را اعلام شود با تعویب ما همه جمعی از سوسیالگمان (خواهید گفتفرانس وحدت!) برقرار کردند.

جنبش وحدتی را سوسیالگمان کرد " (همانجا).

لننن این سخنان را در سال ۱۹۰۰ بیان میکرد. می دانیم که همین "بنا کردن" حزب و وحدت سوسیال دموکراسی روسیه ۴ سال بطول انجا میدوید و مسیر پر پیچ و خمی را طی نمود. و دیدیم که در این ۴ سال، چه جریان مبارزه ایدئولوژیک و آنهم در درجه اول بر علیه اکونومیسم بهمانها انحراف عمده جنبش سوسیال دموکراسی روسیه، دام گرفت و تنها زمانی امکان تشکیل حزب فراهم گشت که اکونومیسم بهمانها به یک مشی و گرایش ایدئولوژیک بورژوازی و یک دستگاه ایدئولوژیک و فکری (که در سال ۱۹۰۰ هنوز نظفهای آن در حال شکل گرفتن بود و لننن زمانی که مسئله "بنا کردن" حزب را مطرح میباخت بهیچ وجه هنوز به اینها مشکلات آینهده، در جهت این "بنا کردن" و موانعی که اکونومیسم اینها را خواهد کرد و آلف نبود). طرد شده و تحت فشار زنده میدی مبارزه ایدئولوژیک و افشای ماهیت آن بکلی منزوی گردید و بطول استالین زمانی که تنها خاطر ناگواری از آن باقی ماند و "اکونومیست" از طرف اکثریت کارکنان حزب مانند توهین تلقی میشد. این طرد شدن فقط در نامه مبارزه ایدئولوژیک رهبران سوسیال - دموکراسی روسیه و در راس همه لننن، امکانپذیر گردید، و این شرایط فراهم شد که سوسیال دموکراتها بتوانند حول برنامه و خط مشی و اصول سازمانی ای که "ایکرا" در مدت این سالها مرتباً در سطح جنبش ارائه میداد، بسیج و متشکل گردند و عملاً هژمونی یک برنامه، سیاست و خط مشی بر کل سوسیال دموکراسی روسیه تا مین کردند. بنا بر این صرف تاکید بر مسئله رفع پراکندگی و عقبماندگی و تا مین وحدت، بدون پرداختن به پروسه این تا مین وحدت با توجه به خصوصیات فعلی جنبش کمونیستی، که مضمون این پروسه را تعیین کند سخن پردازی بوج و بی محتوی، از قبیل همسان فریادهای وحدت طلبانه ای است که بسیاری از نیروهای م. ل. س. میدهند و فرمان وحدت فوری کل جنبش کمونیستی را صادر میکنند. گفتیم که خرجه کاری جنبش کمونیستی ما تنها یانسی از

پراکندگی و عقب ماندگی عنصر آگاه از جنبش توده‌ای نیست، بلکه در پیش مهمی از خود ناشی از جدایی از طبقه کارگر و توده‌ها نیز می‌باشد. این ویژه‌گی جنبش کمونیستی ما، سبب می‌شود که وحدت جنبش کمونیستی به هر طریق، نتواند با سخگویی حل مسائل مربوط به بیماری خرده‌کاری حاکم بر جنبش کمونیستی ایران باشد. بلکه برای غلبه بر این بیماری باید در جهت غلبه بر این ضعف اساسی یعنی جدایی از توده‌ها هم حرکت نمود و با تمام قوا تلاش نمود که رابطه تنگاتنگ و فشرده‌ای، با جنبش توده‌ای و به ویژه جنبش طبقه کارگر برقرار ساخت، تا بدین ترتیب یکی از زمینه‌های عمیق، تداوم بیماری خرده‌کاری، بتدریج از میان برداشته شود. درست است که تا مین این ارتباط در سطح قابل قبول خود رابطه مستقیم با رفع پراکندگی دارد یعنی نیروهای مجزا، به تنهایی نمیتوانند هریک، رابطه ارگانیک با توده و طبقه برقرار سازند. اما این درست نیست که این امر را موکول به تا مین و وحدت و رفع پراکندگی نماییم. چنین نتیجه‌گیری از بیخ و بن غلط است. اگر قبول داشته باشیم که با دحزب (یعنیسی تا مین و وحدت جنبش کمونیستی) منوط به داشتن پایه معقولی در میان طبقه کارگر است (چرا که حزب دسته متشکل پیشا هنگ پرولتاریا است و نه دسته متشکل پیشا هنگ روشنفکران!) بنا بر این رفع این پراکندگی گل جنبش بدون آنکه بر زمینه چنین رابطه عدالتی استوار باشد، همان سازمان واحدی خواهد بود که داستان آنرا میدانیم.

از طرف دیگر ما نه گفتیم که پیرویه تا مین و وحدت و پیوند برقرار ساختن با جنبش به یکدیگر موکول میشوند، بلکه گفتیم که برای حل مسئله خرده‌کاری با پدید این دورا به مثابه دورشته فعالیت متوسط با هم به پیش برد.

اما این یکسان مسئله است. مسئله مهم دیگر این است که پراکندگی ما را مانی را چگونه میتوان رفع نمود و وحدت را چگونه

می‌توان برقرار ساخت ؟

گفتیم که نشئت سا زمانی بطور عمده با زتاب نشئت ایدئولوژیک - سیاسی در دوران جنبش کمونیستی است. بنابراین رفع نشئت سا زمانی جز از طریق رفع نشئت ایدئولوژیک و تئوریک میسر نیست. به عبارت دیگر وحدت با بدحول نشوری، برنا مه و خط مشی واحد معینی که بتوانند پاسخگوی مسائل اساسی انقلاب، جامعه و مبارزه طبقاتی باشند صورت گیرد. اما آیا چنین شرایطی برای جنبش کمونیستی ما وجود دارد؟ آیا یک برنا مه و خط مشی واحد روشن توانسته است شکل بگیرد و بوجد آید؟ آیا یک برنا مه و خط مشی واحد توانسته است اعتبار خود را در جنبش کمونیستی باز یابد و پیشتر را مطلق نماید و جنبش کمونیستی را بگردن خویش فراخواند ؟

نگاهی به سیر تکامل جنبش کمونیستی در دو سال اخیر میسر شد. پاسخ این سؤال را روشن می‌بازد. علمبرغم اینکه به جرات می‌توان گفت در این دو سال جنبش کمونیستی ایران هم میزان چیده مال نسبت به گذشته تکامل و جهش پیدا کرده است. روزگاری در ایدئولوژی سرگذاشتن دوران کودکی وارد مرحله متکا ملشری از حیثات نویسن خود می‌گردد، همچنین علمبرغم اینکه در مسیر این تکامل، گرایشات متفاوت با مفروضات آراشی در برابر یکدیگر، به تجهیزات درجهی می‌رسد پرداخته و مراحل مختلفی از تئور ایدئولوژیک و اپشت سر گذارده اند. آری - علمبرغم این حرکت تکامل و بهویا که طبعا حاوی دستاوردهای بسیاری برای پرولتاریای ایران در همه عرصه‌ها بوده است ؛ لیکن واقعیت نشان می‌دهد که وجود گرایشات متفاوت ایدئولوژیک - تئوریک از یک سو و بهره‌ای از آنها ملت و سر - در کمی‌های موجود حول مسائل اساسی پیش‌آروی جنبش امکان‌ها کمیت یک نشوری و برنا مه کمونیستی را در کل جنبش کمونیستی فراهم نکرده است. جنبش کمونیستی ما علمبرغم روند قطب بندی شدید در روشن در طی دو سال گذشته کسه

همچنان ادامه دارد، هنوز در میان گرایش‌ها متفاوت تقسیم شده است. تا شیراز و نفوذ رابیزونیسم و پورتونیم، در جنبش گمونیستی ما هنوز بر اذهان بخش‌های بزرگی از جنبش گمونیستی ایران و توده‌های صدیق آن سنگینی میکند. و همین وضعیت سه خوبی می‌شود آنچه گمونیستی شتت ایدئولوژیک موجود را در کنار سیرتکالی جنبش گمونیستی بخوبی نشان دهد.

اوضاع پس از قیام و پیچیدگی ناشی از آن در تحلیل اوضاع جامعه، روند انقلاب و مبارزه طبقاتی، بیش از پیش این ضعف‌ها برجسته ساخت. علاوه بر این که زمینه‌های رافرا هم ساخت که بتدریج گرایش‌ها، روندها و سیستم‌های فکری متفاوت، خوب شدن را آشکار سازد، که در صفحات قبل به آن اشاره کردیم. در حال حاضر شتت و پراکندگی ایدئولوژیک - تئوریک یکی از خصمه‌های اساسی جنبش گمونیستی است و خود ما نمی‌توانیم در برابر حل مسئله وحدت.

این شتت، صرف نظر از نا روشن بودن بسیاری از مسائل مربوط به انقلاب ایران، جامعه و مبارزه طبقاتی، بطور عمده ناشی از شکل‌گیری سیستم‌های فکری متفاوت و اختلافات گاه عمیقی است که بخصوص در طی دوره اخیر بخوبی آشکار شده است. و ریشه در آن بحران عمومی ایدئولوژیک دارد که بطور تاریخی - مشخصی با زتاب خود را در درون جنبش گمونیستی ایران بصورت شکست‌گیری گرایش‌ها ایدئولوژیک مختلف باقی گذاشته است. اما علیرغم این اختلافات هنوز یک سیستم نظری و ایدئولوژیک معین نتوانسته است خود را بر کل جنبش گمونیستی غالب نماید و حقیقت خود را بر اکثریت نیروهای متشکله آن ثابت نماید و بدین ترتیب این اکثریت را بگرد خویش متشکل سازد.

راه چاره برای رفع این شتت، چیزی جز مبارزه ایدئولوژیک بر سر تئوری و برنامه و خط مشی انقلابی، جهت‌دستی جنبش به یک برنامه و خط مشی و تئوری گمونیستی واحد از یکسو، فعالیت

تئوریک برای پاسخگویی به معضلات و نا رویشی هایی که در حال حاضر برای انقلاب ایران و مبارزه طبقاتی و به عبارتی برای پیشبرد فعالیت سیاسی - عملی از اهمیت بسیاری برخوردار است از دیگر سو نمی باشد. این است آن پروسه ای که تا مین وحدت جنبشش کمونیستی نیاز منطقی کردن آن است. مبارزه ایدئولوژیک و کار تئوریک حول برنامه و خط مشی انقلابی و در یک کلام تئوری انقلابی. این همان چیزی است که در روسیه در سال ۱۹۰۲، صرف نظر از زمانیکه نخست سیاسی مشترک ۱۸۹۸ (یعنی کنگره اول حزب) از حزب ایدئولوژیک توسط "چه باید کرد" لتین تا مین گردید و به مین ترتیب زمینه ذهنی تشکیل حزب فراهم شد. ما اکنون به یک چنین برنامه و تئوری انقلابی ای خاص جا میوه پیش نیاز مندیم. اما نکته مهم این است که این تئوری، در پشت میزهای مجادله و بحث از قلمبر کنگرانس و حدث بوجود نمی آید بلکه در ارتباط ارگانیک با پراتیک انقلابی حاصل میشود. و بقول لتین: "تئوری انقلابی صحیح که آن نیز به نوبه خود شریعت جا میوه نیست فقط در نتیجه ارتباط نزدیک با پراتیک واقعا توده ای و واقعا انقلابی شکل نهایی بخود میگیرد" (چپ زوی). این مبارزه ایدئولوژیک باید بتواند با غلبه راندن انواع گرایشات غیر پرولتری، بینش پرولیتاری و به خصوص گرایش رویزبونیستی که انحراف عمده جنبش کمونیستی از حزب ایدئولوژیک است، میانجی، برنامه و سیاست، پرولتاریا را ارتعکیم بخشد و راه نفوذ و سلطه آن را بر جنبش کمونیستی و نیز به میان توده ها و بخش آگاه آن فراهم سازد. نیز این هیچ راه عمل دیگری که بتواند پراکنندگی را رفع و وحدت را تا مین نماید متصور نیست.

مهمترین شرط موفقیت در این مسد، درک عمیق و واقعی  
خود صف ها و سماری موجود است. اس درک، یعنی از شرایط فائق  
آمدن بر حران کمونی است. سم دیگر میان برنامه و نقشه مسد و  
آگاهانه ای است که برای عمل بر این - باری باید ترسیم نمود.

راه‌حلی که در غوطه‌گلی خود جز رفیع هراکنندگی و تا مین وحدت  
ایمنی کیفیت تبدیلی در جنبش از طریق مبارزه ایدئولوژیک  
و گارتشوریک به منظور کشف و تدوین تئوری انقلابی، برنامه  
و خط مشی پرولتری و طرد و افشای انحرافات پدیدآمده بر سر این  
مسائل جهز دیگری نیست.

مضمون اصلی این مبارزه ایدئولوژیک در جنبش کارگری  
مبارزه بر علیه رویزیونیسم به منظور افشای و طرد آن است که بر محور  
تدوین و ارائه تئوری برنامه و تاکتیک کمونیستها در شرایط حاضر  
صورت میگیرد. هدف این مبارزه ایدئولوژیک - تئوریک نیست  
تا مین وحدت و انجام ایدئولوژیک - تئوریک جنبش کمونیستی  
و پی ریزی پایه‌های حزب طبقه کارگر ایران است. نکته‌ای که در  
اینجا باید یادناکندیم این است که، از پیرو سه رفیع تحت ایدئولوژیک  
در جنبش کمونیستی ایران، دست‌یابی به تئوری و برنامه و  
تاکتیک پرولتری نباید دیدگاه مطلق و نفی گرایانه‌ای داشت  
بطوریکه دستاوردهای جنبش کمونیستی در این زمینه در مسیر  
تکاملی اش تاکنون، بویژه در دو سال اخیر، مورد تردید و نفی  
قرار نگیرد. جنبش کمونیستی ایران به بسیاری از عناصر و  
پایه‌های تئوری انقلاب ایران توانسته است دست پیدا کند و  
خوب شدن را به آن مطلع سازد آنچه مسلم است، تکامل ایستادن  
دستاوردها از یک سو و غیراگیر نمودن آن در جنبش کمونیستی از طریق  
مبارزه ایدئولوژیک بر علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم موجود است. این  
مسیر را مانند آن طولانی نمی بینیم، آن روز را چندان در دست  
نمی بینیم که جنبش کمونیستی ایران از حیث ایدئولوژی، تئوری  
و برنامه کمونیستی، در شرایط مشخص ایران، خوب شدن را مطلق  
داده و استوار نماید و تمامی نیروهای صادق جنبش کمونیستی را  
دور خود گرد آورد.

\* \* \*

جنبش کمونیستی ایران، علمبرغم وجود ضمه‌ها و نفع‌های بسیار



وجود عوامل بحران زادرودون آن، ضربه دشمنان پرولتاریسا  
 رویزیونیسم واپورتونیسم برپیکران، بویژه دردوسال اخیر و...  
 در مسیر یک حرکت تکاملی قرار گرفته و خوبتر را از میسبان  
 معاش و دشواریهای فراوان به جلو میکشاند. روند گسترش، شدت  
 و تعمیق تضادهای سرمایه داری در سطح جهانی و نیز تضاد و بحران  
 اقتصادی - اجتماعی وحدت تضادهای طبقاتی در جامعه مساو  
 بیش از پیش چشم انداز عمق یابی و گسترش بحران انقلابی را هم  
 در سطح جهانی و هم در کشور ما نوید میدهد. پرولتاریای ایران در  
 چنین متنی از اوضاع جهانی و ملی قرار گرفته است. ویی شکی  
 اگر بتواند به موقع به تجهیز و آماده سازی خود در برابر حوادث ناشی  
 از این تحولات بپردازد، خواهد توانست از این شرایط به بهترین  
 وجه در جهت تکامل خود و تشکیل و تثبیت آلترناتیو انقلابی در برابر این  
 اوضاع و به پیشبرد و به سر رساندن انقلاب ایران، بهره بسر داری  
 نماید. آنچه که مهم است این است که از لحاظ عینی این شرایط  
 در حال حاضر به سود پرولتاریا عمل میکند. و در اینجا تنها حرکت  
 خلاق، پویا و انقلابی از جانب جنبش کمونیستی است که شرط تضمین  
 این موفقیت است. در غیر این صورت پرولتاریای ایران یک  
 مرحله دیگر طعم شکست را احساس خواهد کرد. نیروهای آگاه  
 پرولتاریا، مسئولیت چنین شکستی را بر عهده خواهند داشت!



## ۵- توضیحات

۱- حزب کمونیست آلمانی نیز، اگرچه موضع دقیقش در این سن  
مورد در آن مرحله بر ما ناشناخته است لیکن او نیز در این سن  
انحراف دارای سهم متناسب با نقش و موقعیتش در جنبش  
کمونیستی است. در سالهای بعد، حزب کمونیست آلمانی، این عدم  
تلاش در جهت بوجود آوردن یک قطب پرولتاریایی در سطح جهانی  
بصورت متحد و متشکل، تشریح نمود و به پرتسبب ارتقاء داد. رفیق  
انور خوجه در گزارش به کنگره هفتم حزب کار آلمانی گفت:

"ما قصد داریم (... مسئله ایجا دیک چنین ارگا نیمگی  
(کمینترن - پیکار) را به مقیاس بین المللی مطرح سازیم.  
چنین ارگا نیمگی برای دوران کنونی مناسب نیست. و  
نتایجی را که هم مبارزات انقلابی احزاب مارکسیست -  
لنینیست در سراسر جهان انتظار دارند بر ما نخواهد آورد."  
اینکه چرا رفیق انور خوجه چنین ارگا نیمگی را "در شرایط  
کنونی" مناسب نمیداند و چرا معتقد است که آن "نتایج لازم را  
بسیار نخواهد آورد" بر ما روشن نیست و رفقای آلمانی نیز هیچ  
گاه این ادعا را روشن نکردند. لیکن یک چیز بر ما روشن است  
اینکه رفقای آلمانی، همچون حزب کمونیست چین تحت رهبری  
رفیق ما شو، به اهمیت اساسی متشکل و متحد کردن جنبه پراکنده  
و مشتت پرولتاریای جهانی در زیر یک پرچم ایدئولوژیک و  
تشکلاتی واحد کم بها می دهند و به ضرورت جهانی آن واقف  
نیستند. و این نمیتواند یک انحراف کوچک و کم اهمیت تلقی  
گردد. جنبش کمونیستی جهانی، سالهاست که از این نقصان  
و ضعف اساسی، رنج می برد و ضربه می بیند.

۲ - عمده گروه‌هایی که برپا به یک اشتلاف ایدئولوژیک، گسرو و "وحدت انقلابی در راه آزادی طبقه کارگر" را تشکیل داده‌اند، دارای این نقطه نظر انحرافی بودند، نفس حرکت این گروه‌ها، برای ایجاد یک تشکل اشتلاکی، بخودی خود همین این دیدگاه بود. اصولاً سز "تشکلات دوران گذار" یکی از پایه‌های تشواریک خود را بر همین مبنا قرار می‌دهد، بعنوان مثال یکی از گروه‌های پیشین شرکت - کننده در این اشتلاف (رفقای پیوند) چنین می گفتند:

"اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک کنونی (چه میان گروه‌ها و چه در درون آنها) قبل از هر چیز - و مطمئناً قبل از آنکه نتیجه سیستم‌های فکری متفاوت باشد - ناشی از تشنت ایدئولوژیک و ضعف تشواریک مجموعه جنبش است، به عبارت دیگر ما بیش از آنکه با اختلافات ایدئولوژیک روشن و مشخص روبرو باشیم، ما یک سلسله ابهامات، سردرگمی‌های ایدئولوژیک - تشواریک مواجه هستیم". (مقدمه‌ای بر چند نوشته از لینن در باره وحدت) (تاکیدات از ما است)

بنابراین ذکر این رفاقا، علت عمده تشنت ایدئولوژیک و روشن است: یک سلسله ابهامات و سردرگمی‌های ایدئولوژیک - تشواریک! آنها واقعیت دوره اخیر جنبش کمونیستی و بحران ایدئولوژیک شکل گرفته در آن که منجر به انشعاب‌ها و ارتدادهای بسیاری از جانب بخشی از این جنبش گردید و نیز واقعیت امروزین خودرفقای "وحدت انقلابی" دلیل روشن بر بطلان و انحراف این نظریه ایورنونیستی نیست. آوآ با اکنون وقت آن نرسیده است که اب، رفاقا به تحدید نظر احساسی در این نظریه دست زنند؟

۳ - از آنجا شکی که درک محدودی از خرده‌کاری و اکونومیسم و رابطه این دو وجود دارد، ضروری است که در این مورد توضیحاتی بدهیم.

خرده‌کاری و اکونومیسم: اشتباه تشواریکی که تاکنون صورت مکرر و اکونومیسم نیز در برخی موارد صورت مکرر آن است که

"خرده‌کاری" را یک انحراف ایدئولوژیک قلمداد می‌کند. و این سرپا یا اشتباه است. خرده‌کاری وضعیتی است که در شرایط عقب‌ماندگی نیروهای آگاه کمونیست از جنبش توده‌ای (زمانی که راه اعتلای پیماید) و زمانی که توأم با این عقب‌ماندگی پراکندگی نیز بر جنبش حاکم باشد، موجود می‌آید و شکل پس‌گامی بیماری را بخود می‌گیرد. بنا بر این بیماری خرده‌کاری "مختص تمام جنبش است" و از ناحیه آن بخودی خود هیچ گونه گناهی "به گردن انقلابیون کمونیست نمی‌افتد! این پراکندگی جنبش کمونیستی و سه‌تبع آن بیماری خرده‌کاری در روسیه را به‌طوری دوره‌ای به‌مثابه یک "مرطبی می‌چنین تصویر می‌کند:

"خصوصیت اصلی جنبش ما که این اواخر به وضوح آشکار شده است، پراکندگی و خصلت خرده‌کارانه آن است. محفل‌های محلی به‌گونه‌ای تقریباً مستقل از محافل موجود در نقاط دیگر و حتی (قبل از آن) به‌صورت مستقل از محافل کسبه در همان نقاط فعالیت داشته‌اند و با دارند، تشکیل می‌شوند و به‌معنای می‌پردازند. هیچ‌گونه سنتی بوجود نمی‌آید و تداومی برقرار نمی‌شود، نشریات محلی با زتاب تمام و کمالاتی از این پراکندگی و عدم انضباط با دست‌آوردهای گذشته سوسپال - دمکراسی روس است. ما دوره کمونیستی را درست به‌این دلیل بحرانی می‌دانیم که جنبش از این خصلت خرده‌کارانه و از این پراکندگی فراتر رفته است و گذار به شکل عالتر، وحدت یافته و سازمان یافته‌تر را قویاً طلب می‌کند، و این گذار همان چیزی است که ما خود را موظف به کوشش برای ندارد آن می‌دانیم. ما گفته‌ایم که است که این پراکندگی در مرحله معین معینی در اوایل آن کاملاً احسان یا ایدئولوژی. و تعدادی ادا به‌کاری برمانی کسبه حسین بی‌ار دوران طولانی رکه در انقلاب ما به‌ت و وحشی

چنین عبرت انگیز شده می‌گند، اموی طبیعی است...  
(لنبن "طرح بهمانه هیئت تحریریه ایسکرا و زاربا" سال  
۱۹۰۰)

بنابراین پراکندگی و غرده‌کاری ناشی از آن تنها دوره‌ای معین بخودی خود یک ضعف و یک بیماری طبیعی است، نه یک انحراف ایدئولوژیک اساسی در عین حال غرده‌کاری رابطه نزدیکی با انحراف ایدئولوژیک اکتونومیسم دارد. اکتونومیسم می‌کوشد تا غرده‌کاری را تشویق کرده نموده و آن را به سزاهدینرسبب آرتفه دهد. اکتونومیسم غرده‌کاری را "تقدیس" می‌کند و در برابر آن سرفرومی آورد.

لنبن درباره رابطه اکتونومیسم با غرده‌کاری که بمختلله یکبیماری رشد مکن تمام جنبش است با طرح این استدلال که آنها این غرده‌کاری را میتوان با اکتونومیسم که بمختلله یکی از جریبهای سوسیال دموکراسی روس میباشند مربوط ساخت آنها سخ میدهدکنه آری بعقیده ما میتوان زیرا عدم آمادگی عقلی وندآم‌کاری در کار سازمانی در حقیقت برای همه ما و از جمله برای کسانی هم‌کنه از همان اول بدون انحراف از نقطه نظر مارکسیسم انقلابی پیروی میکردند. عمومیت دارد. البته این عدم آمادگی چیز دیگری هم در بردارد و آن عبارت است از بطور کلی محدود بودن تمام دامنه فعالیت انقلابی پی نسپردن به این نکته که با وجود چنین محدودیتی از انقلابیون هم‌زمان خوبی نمیتوانند بوجود آید. و بالاخره - که عمده مطلب هم اینجا است - کوشش برای تیرش آیین محدودیت و در آوردن آن بصورت یک "تشری" مخصوص یعنی در این رشته هم سرفروم آوردن در برابر جریبان خود بخودی. همینکه رگابین کوشش‌ها بمیان آمده است دیگر تنگی باقی نمی‌ماند که غرده‌کاری با اکتونومیسم مربوط است و هر آینه ما دامن خود را از چنگ اکتونومیسم بطور کلی (یعنی درک محدود تشری مارکسیسم و نقش سوسیال دموکراسی و وظایف سیاسی آن) رها نکنیم از محدودیت

دا منه فعالیت مبارزاتی خویش نیز نمی توانیم رهایی با هم  
(لنین منتخبات آثار ص ۱۱۲).

لنین این گونه کوشش‌ها را همانا تئوریزه کردن این خرده-  
کاری و ارتقاء آن به سطح پرنسپ و در واقع ارائه طرح‌ها و  
برنامه‌ها و نظریاتی میداند که دا منه فعالیت انقلابیون را محدود  
و دا منه مبارزاتی بولتاریا را به پایین ترین سطح خود تنزل  
میدهد. مگر تسم این رابطه نیز چنین است که تن دادن به ایمن  
پراکندگی و خرده کاری ناشی از آن "پرا تسم تنگ نظرانه" را  
رشد میدهد. لنین در این باره و در دنباله نقل قول پیشین چنین  
میگوید:

"... ما در مرحله کنونی، پراکندگی (و خرده کاری ناشی از آن -  
پیکار) تا شیرات مهلک خود را آغاز کرده است و جنبش را به  
انحراف تهدید میکند، پرا تسم تنگ نظرانه و بریده از  
تئوری رهنا برای مجموعه جنبش، میتواند موجب گسختن  
پیوند سوسیالیسم با جنبش انقلابی روس از یکسو و جنبش  
کارگری خود بخودی از سوی دیگر گردد. این خطر موهوم نیست  
بلکه خطری واقعی است که گواه آن وجود نشریاتی نظیر Credo  
(نشریات اکونومیستها) - که بحق مورد اعتراض قرار گرفت  
و محکوم شده و "ضمیمه ویژه" روزنامه "رابوچیا میسل" (سیتامبر  
۱۸۹۹) - در این ضمیمه، گرایش که کا ملا بر روزنامه "رابوچیا  
میسل" سابقه افکننده است، با برجستگی خاص ظاهر میشود و  
بدین ترتیب گرایش ویژه ای در سوسیال دموکراسی روسیه  
بروز میکند که میتواند موجب بزرگترین لطامات شود و باید  
علیه آن جنگید. (منظور لنین از این گرایش همان اکونومیسم  
است - پیکار) - (همانجا).

بدین ترتیب روشن است که میان خرده کاری ممتا به سبک  
بساری طبیعی جنبش در طی سگ دوره معین و اکونومیسم ممتا سه  
یک جریان اپدولوژیک با سبکا ملا فرق گذاشت و در معین حساب

را بطنه ناگزیر در روضی میان این دورا باید کاملاً ملحوظ نظر  
داشت .



## فصل دوم

# انعکاس بحران در سازمان ما و نقش "انحراف برآست" در تشدید آن

در قسمت های قبلی، خصوصیات عمومی بحران را در جنبش کمونیستی جهان و ایران، توضیح دادیم و نشان دادیم که چگونه بحران عمومی ایدئولوژیک، از یک مورد ریک بعد تاریخی، به تدریج در شکل گیری خصمه های کنونی جنبش کمونیستی، یعنی تشکیلات ایدئولوژیک و ضعف پیوند و یگانگی آن و بهر با پس آن بیماری خرد، کاری نقش تعیین کننده ایفا نموده و از سوی دیگر، رپروسه حرکتش مداوماً تا شیرات ایدئولوژیک - سیاسی خود را - رمفوف آن باقی میگذاشت. این تاثیرات بصورت تقابل گرا بینات مختلف ایدئولوژیک و نفوذ مداوم رویزیونیسم در رمفوف آن و بالاخره تکوین انحرافات معینی که در رابطه تنگاتنگی با این نفوذ ایدئولوژیک رویزیونیسم فرارداشته، صورت میگرفت این انحرافات معین، در مورد سازمان ما، انحراف برآست بوده است که با مضمون مشخص خود - چنانکه توضیح خواهیم داد - در تمامی عرصه ها آثار خود را باقی میگذاشت.

سازمان جزیره دور افتاده ای نیست که بر زمین بیگانه تاریخی - اجتماعی - سیاسی شکل گرفته باشد. سازمان ما در درون خود مگاسمیکلی متعاضی از آنجه که در کل جنبش کمونیستی ایران میگذرد (علیرغم آنکه ویژه گنهای خاص خود را دارد) در دوستانه است. سازمان ما از آنکه یک تشکیلات منفرد باشد، بخشی از کل جنبش کمونیستی ایران است و به همین



اعتبار، آن خصوصیات اساسی و عمومی جنبش کمونیستی ایران را بر خود منعکس می‌آورد. به همین دلیل تمامی خصیصه‌های اساسی بحران عمومی جنبش کمونیستی را که در فصول گذشته بدان پرداختیم، مصداق خود را در مورد ما زمان ما نیز هم‌تا به یکی از عوامل مادی و ایدئولوژیک این بحران عمومی پیدا می‌کنند. به همین جهت توضیح این خصایص و عناصر عمومی بحران، جزئیات را مطالب پیش گفته، نخواهد بود. آنچه که در اینجا مدنظر ما است، و بطور مشخص به ما زمان ما مربوط می‌شود، توضیح آن انحراف معینی است که به‌منابه و ویژه‌گی ایدئولوژیک ما زمان ما، از یکسوا ننگ‌های این بحران ایدئولوژیک عمومی در ما زمان ما بوده و از سوی دیگر خود نقش تشدید کننده را در این بحران ایفا نموده است. این انحراف معین را مریضی را در نظر از آنکه ما در یک رابطه مشخص چنین پیشینه ما زمان ما پیگار قرار می‌دهیم، اما در همین حال آن سبب جلوه‌ای از انحراف حاکم بر جنبش کمونیستی ایران در طی این زمان با ریشه‌های تاریخی معین، و جلوه‌ای از نفوذ و تاثیرات مداوم و ریز پیوسته در درون جنبش کارگری و کمونیستی، میدانیم. ما در این قسمت گوش می‌کنیم تا مضمون اساسی این انحراف نقش آن در حرکت ما زمان ما و تداعی بحران، تا تاثیرات آن در مهمترین عرصه‌های فعالیت ما زمان ما و... را مورد بررسی قرار دهیم.

روشن است که مادر اینجابه محورهای اصلی این مسائل می‌پردازیم و از توضیح تشریحی و مفصل هر یک از این آثار و عوامل و جزئیات آن، خودداری می‌کنیم، چرا که صرف نظر از اطلاعات بیشتر از حد نوشته صرف نظر از آنکه برخی از این مطالب در مقالات دیگر، هر یک بطور مجزا با هم مورد تشریح و توضیح قرار گیرد (به ویژه در عرصه ایدئولوژیک - شوریک)، توضیح جزئیات و مصداق‌های درون تشکیلاتی این انحراف و بحران، از حوصله جنبش کمونیستی ایران خارج است و پرداختن به آن حرکت خرده کارانه‌ای بیش نخواهد بود.

به همین دلیل ما در ذیل می‌گوئیم تا ضمن تعریف مشخصی  
مضمون این "انحراف برآست"، آثار آن را در مهمترین عرصه‌های  
فعالیت سازمان در دوره‌های مختلف دوساله اخیر مورد ملاحظه  
قرار دهیم. اما قبل از ورود به بحث مربوط به "انحراف برآست"  
در سازمان، کیفیت و عملکرد آن در مراحل و عرصه‌های مختلف، لازم  
است که بطور فشرده و مختصرنگاهی به منشا و علل تاریخی - اجتماعی  
- ایدئولوژیک این انحراف در جنبش کارگری و کمونیستی ایران  
که سازمان ما نیز بخشی از آن محسوب میگردد، انداخته شویم.  
تا در پرتو این نگرش عمومی تصویر صحیح و واقع بینانه‌تری از  
پروژه عملکرد این انحراف در سازمان بدست آید. طبیعی است که  
این بررسی عمومی بسیار فشرده، مختصر و کلی خواهد بود، چرا که  
محدودیت این نوشته، امکان برخورد و بررسی همه جانبه نسرو  
مشروح تر را در اینجا نمی‌دهد. ما در آیه کوشش خواهیم کرد که در  
مقالات مستقلی این بررسی را ادامه داده و بسط و تعمیق  
دها هم و موضوعات مربوط به آن بپردازیم.



## ۱ - مضمون اصلی انحراف برآست در سازمان

مضمون اصلی انحراف برآست در سازمان ما را بپولنیسم  
تشکیل میداده است که بعنوان یک انحراف و گرایش اپورتونیستی  
در عرصه‌های مختلف فعالیت و مواضع سازمان، انعکاسات و تعطیلات  
خاص خود را داشته است. مهمترین عرصه عملکرد و تعطیلی این انحراف  
را میتوان در برخورد سازمان به روابط و مناسبات اساسی طبقات  
قدرت سیاسی و خط منی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، بسط  
روشنی نشان داد. اما آنچه که در اینجا مورد بحث ماست نشان  
دادن رابطه این "انحراف"، با علل تاریخی - اجتماعی -

ایدئولوژیک جنبش کمونیستی ایران است .

تردیدی نیست که پوپولیسم\* در سازمان، بحثاً به مسنگ  
انحراف غرده بورژوازی و گرایش اپورتونیستی، انعکاسی از  
پروژواکمیت این انحراف در کل جنبش کمونیستی ایران، در  
ظرف دوره‌های متفاوت حرکت و زندگی آن بوده و دهک را بطور گامی  
ایدئولوژیک - شوریک با رویزیونیسم در جنبش کارگری تسرار  
داشته است. به بیان دیگر پوپولیسم، نه انحرافی مختص سازمان  
ما، بلکه انحرافی عمومی در کل جنبش کمونیستی و حتی به مراتب  
بیشتر در تشکلات دیگر بوده است. بنا بر این، آنچه که ما شواهد  
است، این است که در بر غور و به این نگرش انحرافی، با یاد مرزهای  
سازمان را در نوزدهم و در فضای جنبش کمونیستی ایران قدم  
گذاشت. به همین جهت اولین سئوالی که در برابر ما قرار میگیرد،  
این است که کدامین شرایط تاریخی - اجتماعی، (علل معینی)،  
و کدامین تحولات و رخداد های ایدئولوژیک (علل ذهنی) در جنبش  
کارگری و کمونیستی زمینه‌ساز و گامی این انحراف در جنبش  
کمونیستی ایران و سازمان، را تشکیل داده و قهر پایی آنرا  
با حث می شده است ؟

۱- کشورهای تحت سلطه بطور کلی و کشور ایران بطور خاص، بدلیل  
ویژه‌گی عمومی خود به عنوان یک کشور تحت سلطه، که تکامل و  
تحولات اقتصادی - اجتماعی و لاجرم طبقاتی در آن‌ها، رابطه  
لانیمتک و جدایی ناپذیری با حرکت امپریالیسم در این جوامع و  
نقش تعیین کننده سرمایه مالی امپریالیستی در آن‌ها داشته است  
عمدتاً فاقد یک طبقه کارگر توانمند و پر قدرت و به همین دلیل باز  
هم صوماً "عاری از وجود یک جریان مستقل و نفوذی جنبش کارگری  
بوده است. جنبش کارگری در این جوامع عمدتاً و پیش از آنکه  
در جریان یک تقابل و مبارزه طبقاتی مستقل با بورژوازی شکل  
گرفته و آبدیده شده باشد، در همان ابتدای تکوین و شکل گیری  
خود، بدلیل نفوذ و تنها جم امپریالیسم در انکال مختلف به این

جوامع، وضع جنبش کمونیستی خویش را در کنار رتوده‌های وسیع خرده‌بورژوازی و تا مراحل معینی، به‌همراه و با در همسویی با بورژوازی ملی ضعیف‌تر، توان این جوامع، در برابر امپریالیسم مواج می‌بینند. حضور امپریالیسم در این جوامع و نقش و تاثیرات آن در مناسبات اقتصادی - اجتماعی و روابط طبقاتی، همواره جنبش کارگری مستقل در برابر بورژوازی را تحت الشعاع جنبش وسیع طبقه ("مردم")، در برابر امپریالیسم و ارتجاع وابسته به آن قرار می‌دهد. خصلت عمومی مبارزه در این جوامع، همواره و بطور خود-بخودی پرولتاریا را در جنبش عمومی خلق مستحیل می‌سازد و زمینه‌های عینی این انحلال طبقاتی را پیوسته فراهم می‌سازد. خصلت انقلاب در این جوامع و ضرورت به پیش کشیدن مطالبات بورژوا دموکراتیک در جریان انقلاب، بوجا ذبه و گش بسیار نیرومند این مطالبات، بطور خودبخودی، پرولتاریا و جنبش مستقل آن را به سمت انحلال در این مطالبات، و "حل شدن در مبارزه طبقاتی بورژوا - دموکراتیک از عینیت نیرومند و بسیار توانمندی قزاقستان جوامع برخوردار است، سوق می‌دهد.

والصحت این است که در تاریخ ما، مبارزان، طبقه کارگر از همان ابتدای پای گذاردن بر عرصه جامعه، خویش را در برابر مطالبات بورژوا دموکراتیک عمومی کل جامعه، که همه چیز را در خود غرق می‌ساخت، روبرو می‌دید. پرولتاریای ضعیف و بسیار محدود ایران پیش از آنکه بخاطر "خود" و در مقابل طبقاتی بسیار بورژوازی به مبارزه برخیزد، بخاطر "عموم خلق" بخاطر "مردم" و مطالبات عمومی بورژوا دموکراتیک آنها، به مبارزه برخاسته است. فضای سیاسی ایران همواره در طی این دوران، آکنده از خواسته‌های دموکراتیک عموم مردم بود و نسبی که پیوسته از این فضای دموکراتیک برمی‌خاسته، ذهنیت پرولتاریا و جنبش انقلابی آن را در معرض تاثیرات و نفوذ عمیق و بی‌شردید خود قرار می‌داده است. بدون تردید، عنصر آگاه پرولتاریا، و به عبارت دقیقتر

جنبش کمونیستی ایران، که خود از یک جهت بدلیل همین خموسیت جنبش کارگری، از قوا موثر و صندی برخوردار نبوده است، در طی این دوران همواره در معرض جریان نیرومند و پر قدرت اسپن مطالبات و امواج بورژوا دموکراتیک قرار داشته، و همواره در برابر این خطر، که در این مطالبات غرق گشته و به انحلال ایدئولوژیک - طبقاتی در آن کشانده شود، قرار داشته است.

این شرایط عینی تاریخی - اجتماعی، همواره امکان و شرایط مساعدی برای زیست و بقای پوپولیسم پستال به یک جریان اجتماعی در جنبش انقلابی (نظریه مایه دین خلق) و یک گرایش ایدئولوژیک - سیاسی و اپورتونیستی در جنبش کمونیستی بوجود آورده است. علاوه بر این و در رابطه مستقیم با همین شرایط عینی خرده - بورژوازی پستال به تدریج متزلزل با اهداف بورژوا - دموکراتیک نقش قاطع و تعیین کننده ای در مناسبات سیاسی طبقات ایفا کرده است.

در جامعه تحت سلطه امپریالیسم، خرده بورژوازی نقش بسیار برجسته ای نه تنها در تولید و اقتصاد جامعه، بلکه در عرصه مبارزه طبقاتی داراست. در این جوامع این طبقه، بدلیل ضدیتش با سرمایه بزرگ، امپریالیسم، بقایای مناسبات فئودالی همواره این امکان را می یافته است که جنبش بورژوا دموکراتیک در این کشورها را تحت تا شرمبار خرده خود قرار دهد و مهر سیاست و ایدئولوژی خود را بر این مبارزات فروکوبد. خرده بورژوازی در این کشورها، غالباً، نیروی برجسته ای را در مبارزه طبقاتی، بر علیه سلطه امپریالیسم تشکیل میداده است و در مقاطع بسیاری با کشاندن توده های زحمتکش و بویژه پرولتاریای شهر و روستا به دنبال خویش، این مبارزه را رهبری میکرده است.

جامعه ایران معاصر نیز بطور کلی از این قاعده مستثنی نبوده است. در جامعه ایران تا مرحله ای همین پرولتاریا عموماً تحت رهبری بورژوازی ملی،

در عرصه مبارزه فدا مهربالیستی - دموکراتیک جامعه شرکت می‌جست و از مرحله معینی به بعد (به ویژه پس از استقرار سرما به - داری در ایران) در زیر پرچم خرده بورژوازی در مبارزه بر علیه امپریالیسم شرکت داشته است. فضای سیاسی خرده بورژوازی ایران، از جمله آن عناصر و شرایط عینی ای است که پیوسته به پرولتاریا را به "انحلال" مبارزه طبقاتی اش در مبارزه عمومی خلق، به انحلال دموکراتیک تبسم پرولتاریا در مطالبات بورژوازی - دموکراتیک خود فراخوانده و زمینه عینی این انحلال را فراهم میکرده است. پرولتاریای ایران، در طول این دوره، نه بدلیل فقدان ستاد رهبری کننده واقعی خود، همواره در رکاب خرده - بورژوازی در انقلاب شرکت می‌جست است. و این "پا در رکابی" پرولتاریا نمی‌توانست، تا شهرات سوء خود را در این انحلال طبقاتی، در این فراموشی "قائم به ذات" بودن پرولتاریا در مبارزه اش بر علیه بورژوازی و در راه سوسیالیسم باقی نگذارد. طبقه کارگر در این نوع جوامع به دو شکل در معرض نفی خود افکار و جهان بینی خرده بورژوازی قرار میگیرد، یکی از بیرون به مثابه یک طبقه و از طریق روابط و مناسباتی که دو طبقه با یکدیگر در عرصه اجتماع دارند، و دیگری از درون و از طریق سرازیر شدن مداوم خرده تولیدکنندگان و شرکت شده به درون طبقه کارگر - که نقش مهمی در بافت طبقاتی این طبقه ایفا میکند. طبقه کارگر از این دو طریق، مداوم در معرض افکار، عادات و جهان بینی بورژوازی - دموکراتیک و خرده بورژوازی، این افکار میگیرد و ذهنیتش بدان آلوده می‌گردد.

بدین ترتیب پرولتاریا تا آنجا شبکه به شرایط عینی تاریخی - اجتماعی مربوط می‌گردد هم از امکان استقلال در مبارزه طبقاتی حول مطالبات و تمايلات مستقلانه خود، به مثابه یک طبقه فاشمذات در سراسر بورژوازی، محروم بوده و همواره در یک مبارزه تمام خلقی و عام دموکراتیک غرقه بوده است. همین عوامل عینی

زمینه‌های شکل گیری انحرافات بوهولیستی در درون جنبش کارگری و کمونیستی را فراهم می آورده است. فقدان بستگی تشکیلات پرولتاریائی، بخاطر در دست گرفتن پرچم مبارزه مستقل پرولتاریا و خنثی کردن کشش و جاذبه نیروی متداخلاً پرولتاریا در مبارزه عام دموکراتیک و از دست دادن استقلال پرولتری خود را، باید مهمترین عامل به عمل درآمدن این امکانات بالقوه عینی در سراسر دوران اخیر محسوب نمود.

۲- جنبش کارگری در ایران، در دوران حیات خود، جزو مسلمان محدودی پس از جنبش مشروطه، فاقد یک رهبری کمونیستی صحیح و قوی که بتواند رهنمون مبارزه اش در راه آرمان پرولتاریائی آن باشد، بوده است.

حزب کمونیست ایران، علیرغم غمگینت کمونیستی و خط مشی در مجموع صحیح خود، در دوران حیات کوتاه و غریب، بسیار ضعیف و کم توان بود. و نتوانست تا شیرات قابل انگیزی بر سهیل تحولات مبارزاتی و انقلابی مبین ما باقی گذارد. و پس از مفتی حزب توده، با به اهتزاز درآمدن پرچم فرمسم، رهبری جنبش کارگری را برای چنددهه بر عهده گرفت و جنبش کارگری ایران با خط مشی فرمبستی خرده بورژوازی خود به زائده ای از جنبش بورژوا دموکراتیک و مبارزه بورژوازی در راه اصلاحات فرمبستی، تبدیل نمود.

جنبش کارگری ایران در طول سالهای ۴۰-۴۰، علیرغم کیفیت و پتانسیل انقلابی خود و قرار گرفتن در متن تحولات و جریان های سیاسی و انقلابی، عمیقاً تحت تاثیر مسوما و فرمبستی و اپورتونیستی حزب توده قرار داشت. و فرمبسم حزب توده و خط مشی خرده بورژوازی آن، با سطره بر جنبش کارگری ایران، مسدود میدی آن را از امکان دست یابی به یک حرکت و پیوستن مستقل و پرولتاریائی محروم ساخت و مطالبات پرولتاریا را در خواستهای بورژوا-دمکراتیک و عمومی جنبش خلق، مدفون نمود. در نتیجه

چترسنگین و فرمیسم حزب توده، جنبش کارگری ایران هیچگاه نتوانست قامت استقلال طبقاتی خود را راست کند و به یک نیروی "فاشیسم ذات" تبدیل شود. تبدیل و تکامل این شی رفرمیستی، خرده بورژوازی به شی رویزیونیستی در ابتدای دهه چهل، حسزیه توده را بطورکاملاً به آغوش بورژوازی در غلط اندواین بخش جنبش کارگری رادرنیودیک جریان متشکل پرولتری، به زاشده ای از بورژوازی تبدیل نمود. در واقع جنبش کارگری و کمونیستی ایران در طی چنددهه، متاثر از فرهنگ، به پیش و سیاست اپورتونیستی و رویزیونیستی ای است که "حزب توده" بشرآن بوده است. سطره پیش و دیدگاه حزب توده در چنددهه بر جنبش کارگری ایران، جنبش نوین کمونیستی را با یک شکاف بزرگ تاریخی از پیشینه انقلابی و کمونیستی آن (حزب کمونیست ایران) جدا میکند و بدون تردید این دوران طولانی حاکمیت اپورتونیسم و رویزیونیسم، نمیتواند، آرایش اپدشولوژیک - تئوریک و لکه های بینش خرده بورژوازی و بورژوازی را برداشتن جنبش نوین کمونیستی ایران، به جای باقی نگذارد، سربر آوردن آوانتوریسم انقلابی در ایران، (به تبعیت از شکل گیری همین جریان در سطح جهانی) از هرون مبارزه انقلابی و نه پرولتری با رفرمیسم و رویزیونیسم حزب توده، تکامل چنین پیشینه سیاسی و تئوریک یکی از حاکمیت "راست" در جنبش کارگری ایران است. جنبش نوین کمونیستی علمبرگم مرزبندی انقلابی با رویزیونیسم در بخش، خود به آوانتوریسم درمی غلطد، در حالی که به اعتنا ر همین شی و انتوریستی از یک سوانعکاسات اپدشولوژیک - تئوریک، جریان اپوره نیستی - رویزیونیستی از سوی دیگر، عامل یک سپش تمام خلقی (پولیتستی) در تمام می عمره هسانه می باشد.

پولیتسم به مناسه همراه آوانتوریسم، از همسان استادی تکوین حشش نوین کمونیستی، سر پیش و حرکت این جریان سایه انداخته و سنگینی میکند، اگر رفرمیسم و رویزیونیسم



حزب توده، سازش طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی را تبلیغ  
مینمود و بدین ترتیب پرولتاریا را به زانده و دنباله‌ای از بورژوازی  
تبدیل مینمود. آوانتوریزم انقلابی، با تفکروبینش پوپولیستی  
خود، پرولتاریا را در خلق بطور کلی، مطالعات پرولتاریا را  
در مطالعات بورژوادموکراتیک حل میکرد و استقلال طبقاتی  
و ایدئولوژیک را از آن بر میگرفت.

آوانتوریزم انقلابی که در تاسک تیک چهار  
آنتارسیسم خرده بورژوازی بود، در مرحله سیاست  
وظیفه عاجل و بلاواسطه تشکیل حزب را به یک هدف کلی و بی دورنما  
تبدیل میکرد و شکل خلق را به شکل پرولتاریا، ترویج میداد  
از دستگیری به سوی پرولتاریا استنکاف می ورزید و تئوری  
"در هر کجا که خلق وجود دارد، باید به آنجا رفت" را تبلیغ مینمود  
که میتوان آن را چکیده و جوهر این انحراف پوپولیستی ارزیابی  
نمود. در واقع بینش پوپولیستی آوانتوریزم انقلابی، مرز میان  
پرولتاریا و اقشار غیر پرولتاری را مخدوش مینمود و برای این مرزها  
سایه می افکند و مطالعات بورژوادمکراتیک انقلاب را عملی  
بمنابه و قابل گذرای پرولتاریا بلکه به عنوان هدف غاشی آن  
تلقی می نمود.

بدین ترتیب پوپولیسم در جنبش کمونیستی ایران، اگرچه  
همسزاد آوانتوریزم انقلابی بوده و در پیوند نزدیک با آن قرار  
داشت، لیکن ریشه‌های ایدئولوژیک و تاریخی آن  
منتقما از فرم‌های و ریزبونیستی سرچشمه می گرفت که  
سدت - چنددهه به جنبش کارگری ایران سطره داشت، و این  
ویژگی ایران نسبت به روسیه در مورد ریشه‌های ایدئولوژیک  
- تاریخی پوپولیسم را تشکیل می دهد. پوپولیسم در  
روسیه، در بطن تفکر نارودنیک، همنا به یک جریسان  
آوانتوریزمی انقلابی که انکاس انقلابگری کرده -  
بورژوازی در روسیه بود، رشد و تکوین یافت و با افول این

جریسان نیزه دره‌ی یک مبارزه‌جاناته بر علیه آن از جانب  
 سوسیال دموکراسی - راه مظلوم و زوال را به خود، در ایران  
 علمبرگم این رابطه طبیعی و همپیوندی مشترک، رفرمیسم و  
 رویزیونیسم پیشین نیز مستقیماً در تکوین و شکل‌گیری آن  
 مؤثر واقع می‌شد. و این تا شیرات نه تنها به تاریخ جنبش  
 کمونیستی و کارگری ایران مرتبط بود، بلکه در درون  
 معاصر یعنی دوران رشد و گسترش جریان انقلابی  
 آن‌انتوریستی نیز، رویزیونیسم، به مثابه یک جریسان  
 نیرومند ایدئولوژیک عملاً موجود، چه در ایران و چه در همه جهاثی،  
 مداوماً واقعیت می‌یافت. به بیان دیگر انحراف پوپولیستی  
 حاکم بر جریانات چریکی کمونیستی در ایران را نباید تنها  
 با زمانه‌ای از تا شیرات و شواش ایدئولوژیک - تئوریک  
 رفرمیسم و رویزیونیسم پیشین حاکم بر جنبش کارگری ایران قلمداد  
 نموده، بلکه با پدیده‌ها تا تعداد و پیوسته ایدئولوژیک و تئوریک  
 رویزیونیسم را بر جنبش نوین کمونیستی، در بازتولید مداوم  
 انحرافات و انحرافات پوپولیستی در آن، گام‌ها در مدنظر قرار داد.  
 پوپولیسم در جنبش کمونیستی عنایت مطلوب و شکل‌نگار یافته،  
 خویش را در رویزیونیسم متعلی می‌بیند و متغایر رویزیونیسم  
 مداوماً با ایدئولوژیک و تئوریک پوپولیسم را تا مین می‌کند و  
 بلا نقطه این گرایش را در معرض امواج مسموم ایدئولوژیک  
 خود قرار می‌دهد. از همین رو آنکسانی که در ریشه‌های پوپولیسم  
 در ایران، خویش را در دایره محدوداً انتقاد از "نارودنیسم" در  
 ایران محدود می‌کنند و تلاش مینمایند تا الگوی روسیه را در ریشه  
 تا رودنیکی پوپولیسم برواقت ایران منطبق سازند، از واقعیت  
 امروزین جنبش نوین کمونیستی ایران و غمناک ایدئولوژیک  
 آن غافل می‌مانند. آنها بدلیل دایره محدودنگرش خود از مشاهده  
 رابطه ارگانیک و عملی رویزیونیسم و پوپولیسم در جنبش  
 کمونیستی ایران، غافل می‌مانند و به همین جهت در مبارزه بر

علیه آن نیز نمیخواهند بداند که ضربت اصلی را در مبارزه بر علیه پوپولیسیم با بدیرگدام نقطه متمرکز نمود.

پوپولیسیم در ایران، ریشه در ذخایرا بدشولوزیک آوانتوریسم خرده بورژوازی و فرمسم و روبریونیسیم بورژوازی دارد و از آن قوت و نیرو میگیرد در سالهای اخیر اگر چه آوانتوریسم انقلابی در هیئت خط مشی چریکی، به ورشکستگی دچار گردید و با بهین دست رسیدن و مبارزه بر علیه آن به موزه تاریخ جنبش کمونیستی ایران سپرده شد، لیکن همزمان طبعی آن پوپولیسیم کماکان بر اذهان جنبش کمونیستی سنگینی خود را حفظ نموده و بر پیش و حرکت آن تسلط داشت، آوانتوریسم، به عقب رانده شد اما پوپولیسیم حضور خویش را حفظ نمود. و این نه تنها بدین دلیل بود که مریزندی با آوانتوریسم خرده بورژوازی ها کم بر جنبش کمونیستی، از عمق لازم برخوردار نبود، بلکه همچنین به این دلیل بود که روبریونیسیم کماکان به مثابه یکی از مننات - از این پس به مثابه مننات اصلی - ذخایرا بدشولوزیک - تئوریک پوپولیسیم، کما کج آن حضور مداوم خود را حفظ مینمود.

بدین ترتیب، پوپولیسیم در ایران علیرغم زیر کشیده شدن حاکمیت مشی چریکی بر بخش عمده جنبش سوسن کمونیستی، همچنان در پیش و مواضع عمومی آن پای بر خا ماند و جنبش کمونیستی امکان نیافت که در گرگونی در بنیادهای تفکرات آوانتوریستی خود را به دیگر گونی در بنیادهای پوپولیسیتی خود بنیانها مد، سوپزه اگر توجه کنیم که جنبش کمونیستی در ایران چگونه از یک فقر عظیم تئوریک - ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی اصل رنج میبرد و چگونه از نمره ذخایرا بدشولوزیک - تئوریک و آموزشهای اصل م - ل بدور افتاده بود و متفاجرا چگونه تحت تا شرا - سواع منابع و دعا بر تئوریک - ایدئولوژیک مارکسیسم استعلا - سسه باعث تئوریسین های جدیدی قرار داشت که مارکسیسم را از هو سر برولناریایی آن محروم کرده بودند (تئوریسین های که مارکسیسم

راه انواع گرایشات غیرپولیتری و بورژوازی آلوده کرده بودند. مارکسیستهای جدید اروپایی، آمریکای لاتین، مارکسیستهای وطنی خارج نشین که رسالت خویش را الگومازی مبتذل از انقلابات جوامع نیمه فئودال - نیمه مستعمره جستجو میکردند و مشراطلی تفکرات نیمه - نیمه ای بودند و... آنگاه بخوبی میتوان در ایما دوسیتری علل مادی و ذهنی برجای ماندن این تفکرات اذهان جنبش کمونیستی درک نمود.

جنبش کمونیستی ایران، در طی دو سال اخیر پس از رد مثنی چریکی در مهمترین عرصه های حرکت خود، از این انحرافات اپورتونیستی متاثر بوده است. در بر خورد به روابط و مناسبات طبقاتی، در برخورد به قدرت سیاسی، وظایف اصلی و... میتوان بخوبی آثار آن انحراف برآستی را که بطور عمده، ریشه در این انحراف پوپولیستی دارد، مشاهده نمود.

اکنون با این مقدمه مختصر، میکوشیم تا حرکت عمومی سازمان را در عرصه های مختلف، در زیر نفوذ حاکمیت انحرافات پوپولیستی که بویژه ریشه در پوپولیسم که در جنبش کمونیستی ایران و منجمله سازمان داشته است، در طی مراحل مختلف مورد بازمی بینی قرار دهیم.

## ۲ - عملکرد انحراف برآستی، در

### دوره های مختلف دو ساله اخیر در سازمان

#### الف: قبل از قیام بهمن ماه

سازمان پس از یک دوره مبارزه ایدئولوژیک بر سر مثنی چریکی و انحرافات ویژه رهبری سازمان، به مرز بندی با مثنی چریکی و انحرافات پیشین رهبری سازمان، بویژه (انحرافات شبه -

شروع گیمیتی آن دست یافت و این مرزبندی تیلور خود را در اکتامیه  
مهرا ماه ۵۷، که با به حرکت بنفدی ما زمان فرا گرفت، با زیاقت  
لیکن این مرزبندی علیرغم جوهر و ما هیت تکامل یافته خویش  
از آنجا نیکه از موضع درک عمیق منافع پرولتاریا صورت نگرفته  
بود، و بویژه بدلائل معینی که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست  
از یک موضع محدود و پراگماتیک تیسیتی صورت گرفت .

به عبارت دیگر ما زمان در این مرزبندی اساسی خود دچار  
یک انحراف بر است گردید که این انحراف حرکت ما زمان را در  
مسیر دست یابی به یک خط مشی و سیاست واقعا پرولتاریا بیسی،  
دستخوش انحراف مینمود. با رستگین انحرافات گذشته، و هجوم  
مداوم جریبهای درونی جامعه به ما زمان و امواج فشار ناشی از عکس  
العمل و انعکاسات این انحرافات در سطح جامعه و جنبش پرولتاریا  
خود را بصورت فرسایش تدریجی این انحرافات، و غلطیست  
پراگماتیک تیسیتی، مرزبندی با آن در یک زمان طولانی، منمکن نمود  
مبارزه ایدئولوژیک در ما زمان بر علیه انحرافات خاکم بر آن، که  
تا آن زمان زیا نهایی بمباری پرولتاریا، و جنبش انقلابی  
وارد آورده بود، در زهر چتر سنگین از فشارهای مداوم خارجی، به  
پیش میرفت. و به اعتبار ضعفها و انحرافات موجود در حرکت  
تکاملی جریبان رهبری کننده این مبارزه ایدئولوژیک جای پای  
این فشارها را بر پیشانی خود نقش میزد، هجوم ایدئولوژیک خرده  
- بورژوازی، چه در درون جنبش خلق و چه در درون جنبش کمونیستی  
(از جانب آن دسته از نیروهای که بطور کامل خویشتن را به دست  
امواج نیرومند خرده بورژوازی در جامعه سپرده بودند) بر علیه  
عملکردهای گذشته بخش منسحب از یکسو، و هجوم عظیم سیاسی  
خرده بورژوازی در عرصه جنبش اوغیر خلق، بر جنبش کمونیستی  
و غرقه ساختن تمام جنبش در افکار، عادات و ارزشهای طبقاتی  
خویش زمینه های خارجی رشد این انحراف را فراهم آورد .  
کارگردان این انحراف بر است در بطن تحولات ایدئولوژیک

- سیاسی جدید ما زمان تبلور خویش را در این واقعیت می یافت که ما زمان، برانجام در این مبارزه ایدئولوژیک بتواند خویش را از بار سنگین این فشارهای پهاپی خلاصی بخشد و ضربات ناشر از آن را با یک عقب نشینی ایدئولوژیک در برابر این امواج جبران نماید. آثار و نتایج این عقب نشینی را در تمام می عرصه هم در عرصه تئوری و خط مشی سیاسی، هم در عرصه تشکیلاتی و هم در عرصه وظایف عملی میتوان مشاهده نمود.

ما زمان ما با توجه به جایگاه و موقعیتی که در جنبش کمونیستی ایران داشت، اگر مرزبندی انقلابی و مارکسیستی - لنینیستی - اش با خط مشی و پیش چریکی گذشته، نقش تعیین کننده و بسزایی در تکان مل کل جنبش کمونیستی، و به جلو کشاندن آن ایفا مینمود، به عقب نشینی ایدئولوژیک و علمیه یک انحراف بر است بر حرکت آن نیز نمی توانست، اش را ت زیبا نباشد و را بر کل جنبش کمونیستی بر جای نگذارد.

عقب نشینی ایدئولوژیک فوق در برابر امواج غرده پورژواکی جنبش و جامعه، انعکاس خود را در عرصه تئوری و خط مشی سیاسی ما زمان بصورت تحکیم و تشبیه مبانی پوپولیسم و انحراف به راست در ما زمان در طی یک دوره و در شکل نقطه نظرات راست در مواضع ما زمان در برخورد به مسائل مختلف انقلاب ایران، متجلی نمود. ما زمان در متن این عقب نشینی نه تنها امکان نیافت که مرزبندی با مشی چریکی را به مرزبندی با انحراف پوپولیسم کل جنبش کمونیستی، ارتقا دهد بلکه در برخورد متقابل با گرایش "چپ روانه" گذشته ما زمان دچار انحراف بر است گردید و همگلا پایه های اپورتونیم پوپولیستی را در مواضع ما زمان، در طی یک دوره استحکام بخشید. و در این مسیر از نظریات و انحرافات پوپولیستی و رویزیونیستی سرخشی از جنبش کمونیستی در خارجه که ناقصین و حامل سیستمهای فکری نیمه - نیمه ای (نیمه فئودال - نیمه مستعمره)، تا تئورات مشخص پذیرفت، انحرافات گسی از

فرهنگ انقلاب چین بشکل انگوراروشما نیستی، به فرهنگ جنبش کمونیستی ایران انتقال یافته و بیشتر سوغات مهاجران مارکسیست خارج از کشور بود. خصوصیات عمومی این انحرافات نیمه - نیمه ای و تشویرهای نظام وابسته بطور تمام عیار وجود داشت (وهنوز هم وجود دارد).

درنا دیده انگاشتن واقعیت شیوه تولید سرمایه داری در ایران، و با در صورت اعتقاد به آن، اراشه درک های نظام وابسته - ای "زان، استنباط کلی و تمام غلطی داشتن از مرحله انقلاب دمکراتیک، جمهوری دمکراتیک خلق، آرایش قوای طبقاتی، کسه بویزه در بر خورده بورژوازی لیبرال موقعیت و نقش آن - بروز میکند و برای آن عملت با گرایشات ملی و شرقی خواهان فاشل میشود، در بر خورده خرده بورژوازی و... انعکاس می یابد. سازمان ما اگر چه نسبت به نیروهای دیگر کمترین تا ثرات را از این پسند درک و همیشه پذیرفته بود، ما در بطن نظریات خود آن را حاصل میگرد.

موضع ما در این دوره، نسبت به مرحله انقلاب، از حد اراشه یک فرمول کلی فراتر نمی رود:

"تمام عمده جامعه ما، همچنان تمام میان خلق و امپریالیسم بوده و انقلاب ایران در این مرحله انقلابی است در جهت نابودی و قطع سلطه و نفوذ امپریالیسم و نابودی رژیم حاکم نماینده آن." (اطلاعه مهر ماه ص ۱۷)

در پس این فرمول کلی، این انحرافات امکان بروز نمی یابد اما این دیدگاه خویش را در بر خورده منشویکی به آرایش طبقات عیان می آید. مهمترین طوه امپریالیسم در آرایش ما از آرایش طبقات، در بر خورده بورژوازی لیبرال - بروز میکند. بر مبنای این آرایش راست روان، بورژوازی لیبرال منتفع به گرایشات ضعف امپریالیسم میشود!

"این بخش از بورژوازی که بحق باید بر بورژوازی لیبرال

نا مید، هرچه در شرایط بحران اقتصادی و سیاسی رژیم ایران  
واحدگیری جنبش بوده‌ها و تحت فشار فزاینده آنها به مبارزه  
فدا میریالسنی خود البته به شکلی ناپیکبرد محدود...  
ادا می‌دهد. (اطلاعه مهرماه ۵۷ ص ۲۱).

و با اینکه علیرغم اعتقاد به خصلت فدا نقلی بورژوازی در  
عصر میریالسنم، در جامعه سرمایه‌داری ایران برای بورژوازی  
لیبرال ایران گواشات "دمکراتیک" قائل می‌شود:  
"این ناپیکبری درخواست‌های دمکراتیک (!!) و خصلت  
لیبرالی این بورژوازی در عصر میریالسنم و دوران گنبدیگم  
و احتیاطاً سرمایه‌داری و حاکمیت سرمایه‌داری وابسته  
در ایران وضع تاریخی بورژوازی ملی (۰۰۰) دانسته (اطلاعه  
ص ۰۰۰ ۲۱)

همین برخورد منشویکی به جایگاه طبقاتی سیاسی بورژوازی  
لیبرال است که در اطلاعیه که کمونیست‌ها را به حمایت مشروط از آن  
در انقلاب (البته پس از تشکیل حزب طبقه کارگر) فرا میخواند، و  
بدین ترتیب از توده‌ها می‌خواهد که آنها بطور مشروط حمایت کنند  
و برای اثبات این نظریه منشویکی، نقل قول‌های لنین را که نه  
بورژوازی لیبرال، بلکه "بورژوازی انقلابی" (یعنی خسرده -  
بورژوازی دمکرات) را که ملحوظ نظر دارد شامی آورد.

در این دوران، برخورد به خرده بورژوازی نیز که جنبش خلق را  
تحت رهبری خود قرار داده است برخوردی راست روانه است.  
امواج عظیم خرده بورژوازی جنبش و جاذبه نیرومند بدشکل‌هایک  
- سیاسی آن که همه چیز را در خود غرقه می‌سازد، این انحرافات را  
درمانده می‌کند، و به یک موضع محافظه کارانه و تمام خلفی،  
سست به آن درمی‌غلظاند. نه تنها هیچگونه امنیگری پیگیرانه  
بیرونی از مابیت و عملکردهای سازشکارانه و بسنا بینی رهبری  
خرده بورژوازی جنبش صورت نمی‌گیرد، نه تنها دمکراتیسم  
پرولساری در صحنه سیاست و عمل از دمکراتیسم خرده بورژوازی



مجزا نمیگردد، بلکه حتی رهبران آن و بطور مشخص خود خمینی بعنوان "صمبل دمگرا نیسم انقلابی" معرفی میگردد. کمونیستها و منجمله سازمان ما در این دوران، عملابرد رهبری خود را بورژوازی برجسته مهرتاشید میگذارند و بدان رسمیت می بخشند و حتی از "قاطعیات آن تقدیر می کنند و برای آن کف میزنند."

در بر خورده تا کتیک نیز، این انحراف تمام خلقی، خوبتر شدن را متجلی میکند. طرح "هسته های مسلح خلق" علیه رجم جوهر صحیح و انقلابی آن و مرز بندی روشن با درک اکونومیستی، دچار انحراف آنها رگو- پوپولیستی است. چرا که از یک سورهبری این هسته ها و رابطه آنها با تشکیلات کمونیستی و نقش و جایگاه پرولتاریا را در این عرصه تا کتیک روشن نمیآورد و از جانب دیگر بهمین دلیل (یعنی فقدان رهبری آگاهانه برای آن) این "هسته ها" را بدست طفیان خود بخودی و بدون نقشه توده های انقلابی میسپارد. بدین ترتیب انحراف برآست. در این دوره، در عرصه های مختلف هم در بر خورده گذشته، هم در مواضع نظری و عملی، به اشکال مختلف خود را متبلور میسازد. بر خورده سازمان به قیاس بهمن ماه و موضع پاشیستی در شرکت فعالانه و نقشه مند در آن، به با رزترین وجهی این انحراف را که نتیجه عملی آن پاشیسم و تحیر در برابر امواج خروشان قیام بوده، متجلی میسازد. قیام، صحنه ای بود که به روشن ترین وجهی آثار زبا بخش این انحراف اپورتونیستی را بمنته ظهور ما نید و همین گرایش اپورتونیستی بود که در سازمان بحران ایجاد نمود. بحرانی که در کنار ضرورت های ناشی از تغییر و تحولات قیام بهمن ماه، کنگره اول سازمانی را ضروری میساخت.

## ب: درکنگره اول سازمان چه گذشت؟

درکنگره، چه به لحاظ عدم تدارک قبلی و تشکیل خود بخودی آن چه به لحاظ ضعف های موجود و نیز بدلیل پیچیده گی های فسر او ان ناشی از تفسیر و تحولات پس از قیام، بیش از هر چیز سردرگمی و تشتت حاکمیت دارد. اما در متن این سردرگمی، در متن آن سیستم تفکر عمومی تمام خلقی، که خویش را در نتایج کنگره مینمایاند دوگرایش به صورت دو طیف خود را می نمایاند.

یک گرایش با طیف اکثریت، که در نظرات و مواضع اش مجموعاً یک خط راست را دنبال میکند، و در بر خورده قدرت سیاسی، یکدنگ منشویکی را اراشه میدهد. و دومی یک گرایش با طیف "اقلیت" که نقطه نظراتش مجموعاً به "جبه" نمایند دارد اما حاوی جنبه ها و برخی مضامین درستی میباشد. این دوگرایش، تملور خود را در قطعنامه های نهایی خود نمایان میسازند.

مسئله اصلی مورد مناقشه درکنگره تحول سیاسی بهمن ماه، قدرت سیاسی جدید، و نحوه برخورد کمونیستها به آن است. اما در برخورد به روابط طبقات، نیز علیرغم بحث ناکافی بر سر آن، عموماً و سوبژه اکثریت دیدگاه پوپولسمتی را با خود حمل میکند.

نقطه های تئوری بورژوازی لیبرال "بخشا مرتجع"، در همین جا ریخته میشود که بعداً بطور روشن نرد تحلیل سیاسی خرداد ماه (مندرج در بیکار شماره های آن زمان) و بطور فرموله تر در مقاله "زیگراگها... خویش را نشان میدهد".

گفتیم که نقطه اصلی مورد مناقشه، تحول سیاسی و برخورد به آن بود، و دوگرایش عمدتاً در این عرصه نمایان گشتند. گرایش اکثریت در برخورد به تحول سیاسی، از برخورد صریح به ماهیت این تحول طفره سرود و به یک برخورد انتقادی درمی غلطد:

"سیستم سیاسی موجوده ارگان سازش، بلکه ارگان قیام را لحاظ مومعت کرده بورژوازی در انقلاب و ارگان واگذاری ناشی

از عقب نشینی موقت و تحمل شده بر ارتجاع و امیرالیمسم است که همونی بورژوازی لیبرال بر آن اعمال میشود.  
(قطعه نامه اکثریت)

و بدین ترتیب بروا قیمت ارگان سازش بودن قدرت سیاسی جدید، بهره سارمی افکند. اکثریت در بر خوردش به قدرت سیاسی جدید و خط مشی کمونیست ها در بر خورد به آن، اساسا دچار منویشم است. این گرایش، از آنجا که از یکسونسبت به خرده بورژوازی مرفه سنتی و رهبران آن در قدرت هنوز دچار شوهمات خرده بورژوازی است و برای آن گرایشات مترقی غذا میریالیمستی قائل است، و از سوی دیگر بورژوازی لیبرال در قدرت را ضد انقلابی ارزیابی میکند، در بر خورد به قدرت سیاسی مشکل از مجموعه این دو، دچار سردرگمی و التقاط میکند، و سرانجام "سیستم سیاسی حاکم را" "غیر انقلابی" ارزیابی میکند و به همین دلیل خود را ملزم به حمایت از جناح خرده بورژوازی دولت (هر چند مشروط) در برابر بورژوازی میبندد. از طرف دیگر از آنجا که در یک رویزیونیمستی از مسئله دولت بورژوازی دارد و وجود خرده بورژوازی (و عینا مسری چند از آن) در دولت بورژوازی، همشابه عامل تنفیج دهنده ما هیست دولت می پندارد.

این التقاط در ارزیابی نادرست از دولت و جایگاه نیروهای اجتماعی شرکت کننده در آن پس از قیام (بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی مرفه سنتی) از یکسو و ارزیابی شوریک نادرست از مقله دولت بورژوازی از سوی دیگر، او را به سمت یک تاکتیست زاست منشویکی میکشاند و آن "دمکراتیزه کردن سیستم سیاسی" است.

اکثریت اشتیاط خاص خود را از این "دمکراتیزه کردن" دارد و اودرپی تیک در حکومت نیست، بلکه معتقد است که باید از طریق "منارازهاپیس" به "تنویت جناح خرده بورژوازی حاکمیت" که به "سمع" شده است "پرداخت" به مبارزه با سیستم حاکم در حال

ها فرضیاتی و افشاگرانه است و تلاش همه جانبه در جهت دمکراتیزه کردن آن و همچنان تشدید تفاقم بین بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی بنفع توده‌هاست. اجرای این سیاست در مرحله فعلی اما سازها بین و تحت فشار شرایط معینی که منافع پرولتاریا توده‌ها را تا همین کند، از بالا و انحرافی است. (قطعاً نه اکثریت) این خط مشی، علیرغم غمناک‌اش و آشفتگی فکری موجود در آن (دک. مغشوش از دمکراتیزه کردن، اکثریت در قطعنا مه تشریحی خود این درک را بصورت "دمکراتیزه کردن هر چه بیشتر جنبش توده‌ها" تصور میکنند!) یک خط مشی منسویکی تمام عیار را به نمایش میگذارد. اما از آنجا که این درک و انحراف (در این زمینه) فاقد عمق بسیار بود، مدت کوتاهی پس از گذرگه تغییر یافت و اطمینان تغییر و تنگنا مل خود را در اولین مقالات سیاسی سازمان در ارزیابی از اوضاع و قدرت سیاسی (خرداد ماه ۵۸) به نمایش گذاشت. اما گرایش اقلیت، علیرغم آنکه در بر خورده به آرایش طبقات (به ویژه بورژوازی و خرده بورژوازی) همان دید تمام خلقی راست را داراست، در بر خورده به قدرت سیاسی و تاکتیک کمونیست‌ها و در مقابل آن، دارای تحلیل درستی است. اما در این بر خورده چهار چوب‌هایی نیز هست، به عنوان مثال، اقلیت علیرغم آنکه از انتقال قدرت، درک درستی دارد و آنرا حاصل یک سازش میدانند، اما درک نازکی از این سازش دارد و آن را تا حدیک نوطه چینی از جانب امپریالیسم پامین می آورد. و با اینکه رژیم سیاسی جدید را یک رژیم سیاسی وابسته "حکومت مرتجع وابسته" (از قطعنا مه اقلیت) ارزیابی میکنند و بدین ترتیب از واقعیت تحول که بر اثر قیام و درروینای سیاسی ایران صورت گرفت، چشم‌پوشی کرده و به ساده بینی چپ روانه درمی غلطد. درک چپ روانه دگر اقلیت در ارزیابی ذهن گرایانه و ناصحیح از روند اوضاع جنبش و تمویز غلط میزاج حرکت آنی آن، جلوه گر میشود، تمویز فقای اقلیت کمکره از این جهت چنان بود که اوضاع انقلابی را در عرض جسد

ماه آینده پیش بینی می‌شود و بر همین پایه شعار شوراهای انجمنی را در مقابله با کشور مطرح می‌ساخت. (قطعاً ماه اقلیت ص ۲۲).

بهر صورت کنگره اول پس از یک دوره مبارزه، بیان اینست و گرایش در متن شرایط خاصی که به آن اشاره کردیم، با حاکمیت گرایش (انحراف بر است) خاتمه پیدا کرد و نتایج حاکمیت این انحراف به راست گماکان در حرکت با زمان باقی ماند.

## ج - از کنگره اول تا کنگره دوم

هما نظوری که مختصراً توضیح دادیم، کنگره اول سازمانی در مجموع خود، نتوانست تصویر قابل قبول و قابل اتکالی از بحران عمومی جنبش کمونیستی و انعکاس آن در سازمان و عوامل تشدید کننده آن در خود سازمان ارائه داده و با ترسیم چشم‌انداز معین از آن، راه‌های صحیح بر روی رفتن از این بحران را مسود بررسی قرارداد. هر چند که تضادهای و گرایشات درونی کنگره که سبب حوله محور تحلیل از شرایط بیشتر نگفته شده بود، چشم‌انداز از رشد و تعالی را بطور کلی نوید میداد.

در این بخش، چگونگی آن پاسخی را که سازمان، به مثابه یک عنصر آگاه در این فاصله زمانی (بعد از کنگره اول) در بر خورده به اوضاع حاکم بر جنبش کمونیستی و بحران درونی آن ارائه داد، مورد بررسی قرار می‌دهیم. همانطوریکه قبلاً به تفصیل گفته شد، سازمان ما عوارض و آثار بحران عمومی کل جنبش کمونیستی را همچون دیگر بخشهای آن بردوش خود حمل می‌نمود. لیکن حاکمیت انحراف بر است بر سازمان ما، هم خود را به جلوه‌ای از این بحران در سازمان و همه به عنوان عاملی در تشدید آن سمت و سوی مشخص به حرکت سازمان می‌داد و این حرکت را در مسیر پرولناریائی خود دچار انحراف می‌نمود. ما در اینجا سعی می‌کنیم اهمیت این انحراف، میزان عمق و گسترده‌گی آن

جا نگاه آن در سطح سازمان را توضیح دهم. بدون شک، آنچه که در این بحث و اصول درک گنمت نوشته، مورد نظر ما است، تحلیل‌ها از کاستی‌ها، ضعفها و انحرافات است. ارزیابی از دستاوردهای انقلابی سازمان در تمامی عرصه‌ها در طی این دوره، دستاوردهایی که نقش مهمی در تکامل جنبش کمونیستی در طی این دوره داشته است، از دستاوردهای بحث و توضیح ما در این نوشته خارج است و می‌بایست در جای دیگری مورد بررسی و مبحث قرار گیرد.

در این قسمت ما عملکردهای انحرافی را در سازمان در محورهای زیر مورد بررسی مختصر قرار می‌دهیم.

- ۱- در عرصه سیاست
- ۲- در عرصه ایدئولوژی و مبارزه ایدئولوژیک
- ۳- در عرصه وظایف عملی
- ۴- در تشکلات

#### ۱- در عرصه سیاست

بنیاد اساسی اپورتونیزم بویولمستی در سازمان، در عرصه تئوری و سرانجامه و در سر خوردن به آرایش‌های طیفی، خویش را نمایان می‌ساخت این درک همه‌خلفی را در روانه، در این سنین دوره هر چند که در هیئت‌های جدیدتری خود را سازمان می‌آزاد ما اما ساداً همان تفکر رایج در سطح جنبش کمونیستی و مراحلی گذشته حرکت سیاسی سازمان است، که در دوره جدید فعالیت بخش منسحب پس از دهمی چریکی در متون مختلف خود را نمایان می‌ساخت. نظرات بویولمستی در این دوره معنی در این عرصه‌ها، در واقع آدامه همان گرایش بویولمستی بهفته در اطلاعیه مهرماه، ویس آر آن است، که در قالب تئوریهایی معنی خود را منشور می‌آزاد. این تئوریهایی بویولمستی و راستی روانه در سر خوردن مسائل فوق‌العاده در کجای همه - همه‌ای

(نیمه فئودالی - نیمه مستعمره‌ای) رایج در بخشهای وسیع جنبش کمونیستی است، که بشکل الگووارو زمانی تفکرات خرده بورژوازی، به جنبش کمونیستی ایران انتقال یافته، بر بنیاد تفکرات تمام‌خلقی "منی چریکی" هستی گرفته و ذخایر شوریک - ایدئولوژیک خود را از منابع روبریونیستی نامیسن می نمود.

شکل آشکار و صریح انگیز این تفکرات پوپولیستی، در نزد کسانی وجود داشت که بدون هیچگونه پرده پوشی و با عقب ماندگی کامل ناشی از فساداری راسخ به نارودنیسم کوتاه بینانه نشوع ایرانی آن، جا معه ایران را علمبرغم تمام تحولات ناشی از فرم ارضی ۴۱ کماکان نیمه مستعمره - نیمه فئودالی ارزیابی می کردند. اینها کسانی بودند که بی ربا تکامل سرما به داری در ایران را نفی می کردند، و در گرداب اعتقادات نارودنیسمی خود از نقش امپریالیسم در جوامع تحت ملطه در توسعه سرما به داری در این جوامع و منجمله! ایران، غوطه می خورد به برگی از این نیروها، حتی اکنون نیز که دیگر تفکرات آنها به یقین به سوز تاریخی سپرده شده است، کماکان بر این نارودنیسم کوتاه بینانه خود پای می فشارند و اعتقاد راسخ دارند که جا معه ایران کماکان نیمه - نیمه است! اما اگر تا دیروز اینان می توانستند این تفکرات پوپولیستی خود را در قالب یک انقلابی - کسری پوپولیستی مخفی نمایند، امروز که مبارزه طبقاتی اینجانبین حدت یافته است، دیگر نمی توانستند حاصل این تفکرات پوپولیستی را در عرصه سیاست و تاکتیک درونکننده، اینان اکنون در ادامه منطقی همان تفکرات، به مشاهده گران بورژوازی ایران تبدیل شده اند و ماجداتی از خط منی انقلابی گذشته خود (هر چند حملت پوپولیستی پوپولیسم خود را به اپورونیسم کاسسل و روبریونیسم تکامل داده و به یک جریان لسمرال - نارودنیسم تبدیل شده اند.

اما اگر این شکل عریان بویولیسیم در طی این سالها، چندان  
 هدیه‌ای برای مارکسیست‌های وارد در صحنه نبرد نداشت، اشکال  
 پیچیده ترونگا مل یافته‌تر این درک، در شکل درک نظام وابسته"  
 پوشش ظاهر الهامی برای خود دست و پا می‌کند، و زمینه نفوذ  
 سخت‌تری در جنبش کمونیستی می‌یابد. این درک، غلبه  
 سرمایه‌داری وابسته را پذیرا می‌شود اما درکی که از وابسته  
 سرمایه‌داری وابسته ارائه می‌دهد، عملت عدما رکسیستی  
 و روبریونیستی این نظریه را به روشنی نمایان می‌سازد. در نزد  
 متفکران این نظام فکری (که اولین شوربزه‌کنندگان آن در  
 "ایجادیه" یعنی همان گاشی که اکنون در آغوش حزب ارتعاعی  
 رنجران، آرمیده‌اند، بودند.) سرمایه‌داری وابسته، یک نظام  
 تولیدی است که "به نظام وابسته" موسوم است. اینان سرمایه‌داری  
 ایران را شکل و وابستگی را ماهیت این نظام تولیدی "معرفی  
 می‌کردند. بر این اساس آنها تظا دایسی این جامعه را تفساد  
 مسا کار و سرمایه امپریالیستی، و تظا دعمده را تظا دمیان رشد  
 را در سرمایه و وابستگی به امپریالیسم، ارزیابی می‌کردند. از  
 نظر اینان سوز و آزی متوسط در این نظام، "غیر وابسته"، "ملی"  
 "مترقی" و در جنبه خلق، (هر چند بطور نا بیگیر و متزلزل!) قرار  
 دارد. از نظر اینان مضمون انقلاب دمکراتیک، رفع موانع  
 امپریالیستی، رشد آزاد سرمایه در ایران، و زمینه‌سازی شکوفایی  
 رشد سرمایه‌داری منقل و ملی می‌باشد. اینها چکیده اساسی تظا  
 عدما رکسیستی "نظام وابسته" است، که ظاهرا با پذیرش واقعیت  
 سرمایه‌داری در ایران به مندان آمده اما در پشت درک خود از  
 این واقعیت همان سبادهای تفکر بویولیسیتی را هم در سر خورده  
 شده‌اند. جامعه، هر مرحله انقلاب، آرایش طبقات و هم مصون  
 است از تظا دایسی.

درک "تظا دایسی" در سر خورید جا معده ایران در طریق ایسی  
 عدما رکسیستی، یعنی درک موجودیت جنبش کمونیستی تظا دایسی



می گردد و نیروهای مختلف، در سطوح و طبقاتی مختلف، از این درک تا شیمی پذیرند، سازمان ما اگر چه در قبایس با نیروهای دیگر تا شیمی کمتری از این تفکرات می پذیرد، لیکن این نظریات و انحرافات اپورتونیستی را که در انطباق بر مینش و تفکر شما خلغی گذشته قرار می گرفت، پذیرا می شود.

در سازمان تجلی این انحراف پوپولیستی عمدتاً در برخورد اپورتونیستی به روابط طبقات و بطور مشخص در برخورد به بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی نمایان می شود. به این صورت که بورژوازی لیبرال متعاف به گرانبات دمکراتیک می گذرد (اطلاعیه مهرماه) و تبدیل به یک نیروی لیبرال - ملی "میگردد" (اطلاعیه شاپور بهشتی - دیماه ۵۷) و از لحاظ اقتصادی به بورژوازی متوسط "غیر وابسته" تبدیل می گردد.

این دیدگاه پایه دیدگاه ما را نسبت به این فشرده از قبام و در فاصله زمانی مذکور (کنگره اول تا کنگره دوم) تشکیل میدهد؛ هر چند که شکل جدیدتری بخود گرفته باشد. شکل جدید این تشویری در واقع همان تشویری "بورژوازی لیبرال بخشا مترجم" است که بر اساس آن بخشی از بورژوازی لیبرال عملاً تطهیر می شود و از معرض ضربات مبارزه توده ها به کنار کشانده می شود. این درک تا شیری خود را در برنا مه حداقل، بصورت جدا کردن بورژوازی متوسط از کل بورژوازی ایران و عدم طرح سلب مالکیت از آن با قسسی می گذارد.

این درک در سازمان متاثر از همان بنیادش "نظام وابسته" تنها "بورژوازی وابسته" (بورژوازی انحصاری وابسته) را ارتقا می می خواند، و دلیل آن را هم در این می دانند که این بخش از بورژوازی "دلال امپریالیسم" بوده و سرمایه اش سرمایه امپریالیستی "اختلاط" یافته است. و بر اساس همین مسلاک بورژوازی متوسط را که سرمایه اش مستقیماً در "اختلاط" سرمایه امپریالیستی قرار ندارد، "بورژوازی غیر وابسته" یا

حداکثر درنگا مل خودش "بورژوازی غیر مستقیم و ابدی" را برپا می کند. و بدین جهت آن را فاقد خط ارتعاشی میداند (هرچند اعتقاد به خدا نفاذی بودن او دارد). مقاله "زیگراگهای فداغلاب و..." (ضمیمه پیکار ۳۴) متبلورکننده این نقطه نظر در شکل جدید خود در دوره جدید است. (۱)

پوپولیسیم، دربرخورده آرایش طبقات همچنین صف بندی ابدی خلق و دخلق را ابداع می کند. و این صف بندی را از مضمون طبقاتی خویش نهی مینماید. فطرت سیال، متحول و ناپایدار آن را در جریان مبارزه طبقاتی از دیده می اندازد. خلصق از دیدگاه آنان یک پدیده واحد و منجمد است که پذیرش هرگونه تحولی در عینا مرود آرایش درونی آن، از نظر آنها، "تضعیف انقلاب" و "ضربه زدن به صفوف متحد مردم" در برابر دشمن تلقی میشود.

این درک در سلازمان ما نیز تا شیرات خویش را با قسسی گذاشت و سوبژه کرد آنجا تبلور می یافت، که اولاً خرده بورژوازی رفته، اصولاً متحد پایدار، همیشگی و نیروی محرکه انقلاب رزبایی می شود و تا نیا خروج آن از صف انقلاب، "تاکتیکسی" توفتی "و... قلسدا می شود. چرا که این دیدگاه پذیرش هرگونه تغییر عمومی و استراتژیک در صف خلق را بهم خوردن قالب فکری خود در مورد "ساخت جامعه"، "مرحله انقلاب" و... که از ایتنا چهارچوب آن را در یک فضای تحریدی، به برده است، می دانند. باز هم "زیگراگها" بروشنی متبلورکننده، نظر طبقات پوپولیسیتی و اپورتونیسیتی است.

دربرخورده خرده بورژوازی مرفه سنتی و نمایندگی سیاسی و مذهبی آن نیز، در طی این دوره، همین دیدگاه در دادا دوره های قلمی، متجلی می شود.

اگر در گذشته (قبل از قسام) خرده بورژوازی مرفه "معمیل دمکراتسم افشارمیانی" (علامه کودنای نظامی) تلفی میشد،

بجای افشای ناپهگیری این نیروی متعادل یک نیروی مبتنا بهیسی  
 و متحدنا با بدارتبقة کارگروا انقلاب وتوضیح این واقعیت کسه  
 این نیروقا دربه درهم شکستن سیستم موجودنخواهد بود، از اوبه  
 عنوان یک متحدای انقلابی یاد می شود ناپهگیری اوبا توصیه  
 های مذهبی گونہ وغیرطبقاتی (مثلا اگر رهبری "این سائن  
 مسئله را در نظر بگیرد، سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم  
 نابود نخواهد شد (جزوه خلق وتاکتیک کمونیستها)) سرپوش نهاده  
 می شد، بالاخره ما اگر در آن دوره از برخورد طبقاتی، از حمایت  
 مشروط از موضع پرولتاریائی وافشای سیاستهای ضدانقلابی آن  
 و متمایز کردن متداوم پرولتاریا از خرده بورژوازی سخنی گفته  
 نمی شد و تنها یک درک صوری و پوپولیستی از این عسکارات  
 مارکسیستی وجود میداشت و اگر شخص خمینی با القاب فراوان به  
 رهبری "عالیقدر" و حضرت آیت الله خمینی "متحف می گشت و...  
 باری با چنین دیدگاهی در دوره قبلی، طبیعی بود که در دوره جدید  
 مورد بحث، کمآکان این برخورد به خرده بورژوازی عملی نماید،  
 اصرار پوپولیستی بر اینکه خرده بورژوازی (بمقدار قیام)، هنوز  
 دارای گرایشات ضد امپریالیستی است، خرده بورژوازی مرفه  
 سنتی گیتار بورژوازی است، قریب خورده است و اصرار بر حمایت  
 از حرکات حقیر به اصطلاح ضد امپریالیستی خرده بورژوازی، که در  
 واقعیت امر چیزی جز انعکاس فشار توده ها نبود، و بالاخره افسانه  
 "شیرین پیوستن موقت خرده بورژوازی مرفه سنتی به صف ضد  
 انقلاب و رجعت مجدد آن به آغوش انقلاب، نمونه بارز و تحلیل سبات  
 تشویریک - عملی این انحراف پوپولیستی به شمار می رود. شکی  
 نیست که این دیدگاه در برخورد به قدرت سیاسی وماشین دولتی  
 نیز بطور احتساب ناپذیری خود را به ظهور می رساند. اگر در  
 ابتدای این دوره، این دیدگاه در برخورد به دولت، ما بطرح  
 نظریه اپورنوسنتی "عبر انقلابی" بودن دولت موقت (کارگر به  
 پیش شماره ۲) خود را عیان می سازد، در مراحل بعدی، در پیس

شمار "نا بودبا دیقا با ی ارتعاج و امیربالیم" متحلی می گردد که آشکارا درک راست دربرخورده قدرت سیاسی را نشان می دهد. و همین دیدگاه راست روانه است که با جدا کردن برخی از ابزارهای قدرت سیاسی، یعنی کمیته ها، دادگاه های انقلاب، از کل قدرت سیاسی و... وقائل شدن به برخی عوامل انقلابی برای آن، عملیاتی از رژیم سیاسی را تطهیر می نماید و چنین تلقی ای بوجود می آورد که گویا این بخش از قدرت، سوای ماشین دولتی بورژوازی (علیرغم داشتن تفاذ با آن در اساس دارای حرکت و عملکرد جداگانه است، این دیدگاه خود را در پهن طرح قدرت دوگانه، در رژیم سیاسی، پس از قیام، پنهان می سازد که زمان زیادی در مواضع سازمان در طی این دوره انعکاس می یابد.

بدیهی است که چنین دیدگاهی کسب قدرت سیاسی را بعنوان تنها هدف عاجل توده های خلق به رهبری طبقه کارگر، در مدنظر نداشته باشد و مولادهرگام از مبارزه اش آن را سرلوحه حرکتش قرار ندهد. چنین دیدگاهی در مبارزه سیاسی به پراگماتیسم درمی غلطد و از اهداف اساسی پرولتاریا برای شرکت در انقلاب دمکراتیک، بدور می افتد. و با طبیعی است که چنین دیدگاهی به استقلال طبقاتی پرولتاریا نیندیشد، و حتی از پرولتاریا دعوت کند که در قدرت دولتی شرکت نماید. (کارگر به پیش شماره ۱۲)

بدین ترتیب می بینیم که دیدگاه هپولیستی، چگونه خود را در عرصه شعوری، برنا می و خط مشی سیاسی متیلورمی سازد و به اشکال مختلف خود را می آراید.

دگر یک نکته در اینجا اهمیت اساسی دارد. اینکه علیرغم تمام اشعارات بوی، بدلیل بروه تکوس اس اشعار و پیشینه آن، اس اشعارات با حال و در طی اس دوران همچا و صورت یک سیم فکری، همه جا به یک دستگاه اندولوزیک - شعوریک

تعمیق یافته و جا افتاده در سازمان در بنا شده بود و حتی در مواردی ظهور و بروز آن حالتی خودبخودی میداشت. درست به همین دلیل هم هست که حرکت سازمان، علیرغم حاکمیت این انحراف، در مسیر عمومی خویش، جهت تکاملی داشته و پیوسته راه بهبودی و اصلاح را می پیموده است. سمت و سوی پرولتری این مواضع در مرور زمان حاکی از آن است که می بایست میان این انحراف و انحرافات آن نیروهاشی که دیدگاه پوپولیستی و یا انحراف به راست در آنجا تبدیل به یک خط مشی راست و سیاست تعمیق یافته شده بود، مرزبندی نمود. ج - ف - خ (تسلسل از انشعاب)، راه کارگر فاعلی و گروهکی چون اتحادیه در طی این دوره دارای خط مشی روشن و منجمی بوده اند، که گرایشش رویزیونیستی و سمت و سوی فهراشی آن را برای تعیین میتوان مشاهده نمود. اما در سازمان، علیرغم حاکمیت این انحراف، هیچگاه شکل یک جریان فکری انشعاب یافته را بخود نگرفت. ذکر این مسئله از آنجائی اهمیت دارد که مضمون این انحراف، تا بگاه و اهمیت آن بدرستی باز شناخته شود. سازمان ما هیچگاه ز موضع خرده بورژواشی (همچون چریکهای قبل از انشعاب و یا راه کارگر...) پرولتاریا را به سازش با حاکمیت فراتوانده است. لیکن در این عرصه دچار تزلزلات و ناپیگیری های فراوانی بوده که فاعلهای روشن از موضع مستقل و اقمارولتاریا شسی داشته است. فاعلهای که پیوسته و در طول حرکت سازمان، رویسه کاستی می رفته است.

## ۲- در عرصه ایدئولوژی

انحراف به راست در سیاست، طبقاً در همان محدوده با تئوسی نمی ماند و به عرصه ایدئولوژی نیز بنا گذرگشاده می شنود. ممای تئوریک این سخن چیست؟

ما گفتیم که پوپولیسم انحرافی است که مضمون طبقاً تئوسی

خرده بورژوازی دارد. از طرف دیگر گفتیم که این انحراف، بسا  
 مضمون سیاسی اهورتوئیستی خود، در عرصه مبارزه طبقاتی، از  
 یک تئوری و خط مشی پرولتاریائی منحرف می گردد. و تمایل به  
 زائل کردن استقلال طبقاتی پرولتاریا در برابر بورژوازی  
 طبسورکلسمی داشته و مرزهای طبقاتی را  
 بطور واقعی ترمیمی کند و تمایزات طبقاتی را مخدوش کرده و  
 به نزدیکی بین طبقات گرایش دارد. این تمایل در عرصه مبارزه  
 سیاسی، بدون تردید، در عرصه ایدئولوژیک بصورت تمایل به  
 زائل کردن مرز میان پرولتاریا و بورژوازی، مرز میان  
 مارکسیسم لنینیسم و این ایدئولوژی، غیر پرولتری و بورژوازی  
 خود را متبلور می سازد. بپولیسیم، بدلیل مضمون خرده بورژوازی  
 و نیز شکل ویژه خود (عملکردهای تمام خلقی) در برابر  
 ایدئولوژیهای بورژوازی و نیز از خود سازشکاری، عدم صراحت، و  
 تزلزل نشان می دهد. و قادر نیست همانند پرولتاریا خط فاصل  
 روشن و دقیقی میان ایندو بکشد. در شرایط کنونی رویزیونیسم  
 و بویژه رویزیونیسم خروشمی، تجلی بارز ایدئولوژی بورژوازی  
 در جنبش کارگری ایران است که حضور مادی فعال و گسترده ای  
 دارد. علاوه بر این، گرایش رویزیونیستی در شرایط فعلی تمایل  
 به نفی و رد تمام رگیمیستی - لنینیستی سوسیال امپریالیسم  
 دارد. بنا بر این پرولتاریا، خواهان تکیه بر صحت این تز و حفظ  
 آن از هجوم رویزیونیسم، خواهان مرزبندی دقیق و روشن بسا  
 رویزیونیسم و انواع گرایشات رویزیونیستی، بر سر این مقوله و  
 مبارزه با هر نوع تزلزل و عدم ثبات نسبت به آن بود. سازمان ما  
 در این دوره علیرغم امتقادات نقلاسی اش به این تز و مرزبندی اش  
 از این لحاظ با جریانات دیگر، اما بدلیل حاکمیت همان انحراف  
 بر است و انعکاسات آن در عرصه ایدئولوژیک، دچار تزلزلات  
 ایدئولوژیک در برابر سوسیال امپریالیسم و لاهرم رویزیونیسم  
 گردید. که شکل ظهور آن، بصورت کم بها دادن به مبارزه بر علیه

رویزونیسم و سوسپال امپریالیسم، تقلیل گراشی در برخورد به اصول ایدئولوژیک کمونیستها در شرایط کنونی که یکی از آنها همانا اعتقاد به تز سوسپال امپریالیسم (و تمام آثار و نتایج ملی و بین المللی که متعاقب آن بوجود می آید) می باشد، عدم حساسیت در برابر تزلزلات نسبت به سوسپال امپریالیسم هم در عرصه درونی و در عرصه بیرونی سازمان ما و... انعکاس از اینس گرایش معاشات جوینا نه در برابر تزلزلات روئیزیونیستی بود.

لیکن باید متذکر شد که تزلزلات ایدئولوژیک سازمان هیچگاه بمناسبت یک گرایش روشن، منسجم و مشخص در دنیا مده بود. و هیچگاه بصورت شعوریزه شده ای در سیاست، بیرونی و ایدئولوژی سازمان متجلی نگردد. سازمان هیچگاه در نشوری روئیزیونیسم راه فرمول بندی ننموده و علیرغم تزلزلات فوق الذکر، پیوسته راه اصلاح و رفع این تزلزلات را پیمود که تجلی نهائی این بهبودی و اصلاح را دستاوردهای گنجره دوم بیرونی نمایان ساخت. در اینجا جای دارد که اشاراتی همه انعکاس این انحراف در عرصه مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی سازمان بنمائیم تا درک روشن تری از عملکرد آن در سازمان بدست آید.

شکی نیست که پوپولیسم بدلیل غفلت و ویژگی خود، قسماً در نیست که یک مبارزه ایدئولوژیک پرولتری را به پیش بردویا در آن تزلزل نشان ندهد. پوپولیسم، تمایل به نزدیکی و همگراشی ایدئولوژیک، گرایشات مختلف دارد و با حرکت از یک موضع تمام خلقی تمايزات ایدئولوژیک میان گرایشات مختلف را نادیده میگیرد. و درست به همین دلیل است که این انحراف در عرصه مبارزه ایدئولوژیک، بمناسبت جزمی از مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بخشی از وظایف اساسی کمونیستها های پای خود را باقی می گذارد.

درک محدود از عرصه های مبارزه ایدئولوژیک از خصوصیات پوپولیسم است. انحراف پوپولیستی در سازمان و درک محدود

و غیر طبقه‌ای ازم. ل باعث جدا شدن دو عرصه بهم پیوسته مبارزه ایدئولوژیک - یعنی در سطح گروه‌ها و سازمان‌های محدود جنبش کمونیستی و در سطح جنبش کارگری - شده بود. در واقع جمع درک روشنی از اهمیت انعکاس ماهیت انحرافات این‌ها با آن جریان سیاسی در جنبش طبقه و افشای آن وجود نداشت. اما ما این مقوله نادرده‌انگاشته می‌شد که برای پرورش قشر آگاه پرولتاریا لازم است که مشاجرات ایدئولوژیک - سیاسی بدون جنبش طبقه کثرت‌نیده شده، و با بررسی عملکردها، سیاست و ایدئولوژی گروه‌ها، در جنبش طبقه از این زاویه هم به پرورش قشر پیشرو کارگران دست گماشت.

گاه اتفاق می‌افتد که مبارزه ایدئولوژیک با نیروهای سیاسی برای ما اهمیت و اثر کمب مینمود در حالی که ما ما انحرافات مذکور نمی‌توانستیم کوچکترین اهمیتی نه فقط برای جنبش کارگری (بدلیل پایگاه نداشتن آن نیرو در میان طبقه) بلکه حتی برای جنبش کمونیستی نیز نبود. (مثال مبارزه ایدئولوژیک با اتحادیه کمونیست‌ها که چندین شماره پیکا را بخود اختصاص داد). در مقابل، مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و شوریک ما ما هدین که به مفهوم دفاع از ما زکتنیم انقلابی در مقابل سازشکاری و تنزل ایدئولوژیک غرده پروروازی میبود. اما ما از نظرها حذف میشد. و با اهمیت مبارزه با انحرافات "چریکها" که بهر صورت در جنبش طبقه وجود داشته‌ای نقش بنیادین مهمی میداشت. به فرا موشی سپرده می‌شد.

هر چند این حرکت خود بخود به مفهوم ناروشن بودن، تشویری انقلاب میبود. لیکن عدم توجه به این عرصه حیاتی از مبارزه ایدئولوژیک نشان‌ده درک محدود ازم. ل، راست روی در مبارزه ایدئولوژیک و بهر عرصه غیر طبقه‌ای نه امر ما هست پرولتاریا سیاسی مبارزه ایدئولوژیک میبود. بدون پرورش سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیل قشر پیشرو پرولتاریا صحبتی هم از حزب پرولتاریا -



دسته پيشاهنگ پرولتاریا نمی تواند در میان باشد، بهر خورد همه خلقی ناشی از درک محدود، ز.م.ل و بهر خورد غیر طبقاتی با مقوله حزب نمی تواند در عمل به این مسئله پاسخ صحیح و از موضع پرولتاریائی دهد.

در عرصه مبارزه ایدئولوژیک درون تشکیلاتی نیز همسازان واقعیت مصادق می یافت، تمایل به عدم مبارزه ایدئولوژیک در داخل، تمایل به کم رنگ کردن انحرافات و نقش آنها در حرکت سازمان، تمایل به رشد روحیه آشتی طلبی در تشکیلات و... از مهمترین جلوه های این انحراف پوپولیستی در عرصه فوق الذکر بوده به همین دلیل این انحراف در این عرصه، به مثابه دو مانعی در راه رشد و اعتدالی مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی، و نیز به عنوان عاملی در به انحراف گشاندن مضمون این مبارزه عمل می نمود.

پوپولیسم در بهر خورد به انحرافات سازمان، به شکل توجیهی اپورتونیستی ضعیفها، "طبیعی" قلمداد کردن آنها، تحلیل آنها اساساً در رابطه با عوامل عینی و کمبهاشی به نقش منور ذهنی و رهبری گذشته، پیروزی نمود. مثلاً از این دیدگاه، نقش عوامل ذهنی (منصراً گاهی) در بحران جنبش کمونیستی و سازمان کم رنگ می گردید و عوامل عینی بوجود آورنده این بحران، به سبب پیوسته می گردید. این درک انحرافی، علت پیدایش بسیاری از انحرافات سیاسی ایدئولوژیک را در زمینه مادی و عینی آن یعنی - خرد کاری، مبراکنده گی، ضعف تشویریک و... جستجوی کرد و درک مارکسیستی از ماهیت طبقاتی انحرافات جنبش و سازمان نمی توانست ارائه دهد. این درک انحرافی، در توفیق به اختلالات ایدئولوژیک - سیاسی، به موضع تقلیل گرایانه ای در می غلطید، و پیروزی "معرفتی" بودن این انحرافات بیش از آنچه که بودهای می فشرده و عملانوعی "پوپولیسم" را در عرصه مبارزه ایدئولوژیک تبلیغ می نمود. بنا بر این جای تعمیسی

نیست که این درک به توجیه اشتباهات و انحرافات سازمان در گذشته مبرسد و از این لحاظ خطمت اپورتونیستی خود را آشکار می ساخت .

انگکاسی پوپولیم در مبارزه ایدئولوژیک درون تشکیلاتی، این مبارزه را به سکون و رکود دعوت میکرد و روحیه آشتی طلبی را رشد می داد. بهمین دلیل در سازمان نمی توانست یک مبارزه ایدئولوژیک فعال و زنده و پر شور با انحرافات اعتلایا بدو همین عدم اعتلای پرولتری مبارزه ایدئولوژیک، صرفنظر از تمسبام عوارض و آثار درون تشکیلاتی خود (که در قسمت بعد به آنها اشاره خواهیم کرد) روحیه آرا مانخواهی، شور انقلابی را محدود کرده و به آن لطمه وارد می آورد:

در این میان با پیشی به نقش آشتی طلبی در سازمان نیز اشاره نمود. آشتی طلبی "به منا به یک گرایش اپورتونیستی، که آشکارا مانع از برخورد صریح و قاطع با انحراف بر است می شد، موجب کمندی لبه تیز مبارزه ایدئولوژیک، با آن می گردید.

آشتی طلبان آشکارا در خدمت انحراف به راست قرار داشتند. آنها سد و مانعی در مقابل انگکاسی مبارزه ایدئولوژیک بودند. آنها فعالان را قدام به توجیه عملکردها و انحرافات، انحراف بر است میکردند و جو سکون و آرامش را پیشنها می نمودند. استالین در باره اهمیت مبارزه با آشتی طلبی می گوید:

"در حزب ما اشخاصی وجود دارند که بی میل نیستند برای تطهیر وجدان همانطور که کشیش ها گاهی ورد اله لویا اله لویا می خوانند، بر ضد خطر راست اعلام مبارزه کنند، ولی مطلقا هیچ اقدام عملی که مبارزه با انحراف راست را بسازد، با به نایسته ای قرار داده و عمل بر آن فاشق آید، بهمین دلیل نمی آورند. چنین جریان را، جریان آشتی طلبی است. انحراف راست می نامیم که علنا اپورتونیستی می باشد. فهم این موضوع مشکل نیست که مبارزه با این نوع آشتی

ظلمی جزئیست از مبارزه عمومی بر ضد انحراف راست کسبه  
 انحراف اپورتونیستی است، بدون یک مبارزه منظم بر ضد  
 آشتی ظلمی که اپورتونیستها را زیر پر و بال خود گرفته غیر  
 ممکن است. (استالین - در باره خطر راست در کمونیسم  
 کمونیست اتحاد شوروی)

و این تعریف دقیقاً در باره گرایش آشتی ظلمی در سازمان  
 ما صدق داشت. در او اگر بدلیل تداوم انحرافات و بهین بست  
 رسیدن مبارزه ایدئولوژیک و آن ضروریات معنی ای که موجب  
 انکشاف خود بخودی مبارزه ایدئولوژیک در سازمان ما میشد (رشد  
 مبارزه طبقاتی، ششمین مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش،  
 آشکار شدن مضمون انحراف بر است در سازمان و... ) نقش آشتی-  
 طلبان و جریان آشتی ظلمی در سازمان محدود شد. ولیکن بمناب  
 یک "حالت روحی" کماکان باقی مانده است:

طبیعی بود که مبارزه با انحراف به راست از مبارزه علیه  
 آشتی ظلمی جدا نمی توانست باشد، چرا که هر دو دارای یک مضمون  
 و گرایش ایدئولوژیک اپورتونیستی بودند. بدین ترتیب  
 می بینیم که هم در عرصه مبارزه ایدئولوژیک بیرونی و هم درونسی  
 بمناب بخشی از حرکت ایدئولوژیک سازمان در طی این دوره،  
 پوپولیسیم آثار و عوارض خود را به روشنی برجای می گذاشت و در  
 این عرصه ها نیز خود را متبلور می ساخت.

### ۳- در عرصه وظایف عملی

وظایف عملی کمونیستها در برابر جنبش طبقه کارگر -  
 فوده ها، سه عرصه تبلیغ، ترویج و سازمان دهنی و تشکیلات را در بر  
 می گیرد. انحراف پوپولیسیتی در سازمان، در عرصه این عرصه ها  
 هم در مضمون و هم در شکل آن به تناسب و درجات مختلف آثار خفیش  
 را باقی می گذاشت.

الف - در عرصه تبلیغ این آثار چگونه خود را متبلور میباعت

تکی نیست که فعالیت تبلیغی بویژه در دوره مذکور که جنبش خلق راه انقلاب را می پوشید، مهمترین عرصه فعالیت کمونیست‌ها را تشکیل می‌داد. وبه همین جهت درک این وظیفه از موضع پرولتری، اهمیت حیاتی داشت، لیکن پوپولیسیم مانع از آن می شد که درک صحیحی از میزان اهمیت و مضمون این فعالیت بوجود آید. این عدم درک، که در واقع انعکاس درک محدود از مارکسیسم بوده، منتهای خود را در کم‌بها دادن مفرط به امر تبلیغ و نقش آن در پرورش پرولتاریا باقی می گذاشت، بلکه در مضمون نیز هزای از بیستک مضمون طبقاتی صریح پرولتاری بود و در برابر مضمون تبلیغی تمام خلقی جایگزین آن گشته بود.

روشن است زمانی که درک صحیحی از مبارزه سیاسی پرولتاریا در انقلاب وجود نداشته باشد، زمانی که موضوع کسب قدرت سیاسی اما با دگر حرکت سازمان خود را متبلور سازد، زمانی که درک صحیحی از ضرورت استقلال پرولتاریا وجود نداشته باشد، طبیعاً این درک در برگیرنده اهداف فسخی را متعقد نماید نیز خود را نمایان می سازد. تبلیغ وسیله‌ای است برای پرورش ایدئولوژیک - سیاسی توده، پرولتاریا، مبارز انقلابی مارکسیسم لنینیسم، حفظ استقلال طبقاتی آن و آماده کردن آن برای کسب قدرت سیاسی. بنابراین روشن است که انحراف پوپولستی، در این عرصه نمی تواند درک پرولتری داشته باشد. عدم درک از اهداف روشن پرولتاریا، به عدم درک از ابزار آن منتهی می شود. برخورد سازمان به تبلیغ نمونه‌ای از این عدم درک را ارائه می داد. کم‌بهاشی به امر تبلیغ یکی از ضعف‌های اساسی سازمان را تشکیل می داد، بگفته تحلیلات تشکیلاتی خود را در عدم‌کوش مطلوب برای سازماندهی این تبلیغات، موجود آوردن ابزار مادی آن نشان می‌داد. علاوه بر این در مضمون تبلیغات موجود سازمان نیز به تبعیت از همان درک انحرافی پوپولستی، مضمون طبقاتی پرولتاری

ضعیف و کم رنگ بود. و گرایش شما مطلقاً بر این مضمون حاکمیت داشت. در این تبلیغات روح پرولتری کمتر چشم می خورد و غالباً یک روح دمکراتیک، (و طبیعتاً با مضمون دمکراتیسم پرولتاریائی) در آن موج می زد. اگر چه در حرف سخن از اشاعه دمکراتیسم پرولتری در میان طبقه کارگر بسیار به میان می آمد، لیکن از این مضمون غالباً و همچنانکه سر عملی نیز نشان میدهد، درکی شما مطلقاً وجود داشت. نگاه می به سیر تبلیغات ما زمان در نشریه بیگار در طی این دوره می تواند بروشنی این روحیه شما مطلقاً را نمایان سازد. جلوه دیگر این انحراف در کم بهادادن به تبلیغ سوسیالیستی مبارزه میبافت. ما زمان به نقش و اهمیت تبلیغ سوسیالیستی در میان طبقه کارگر اساساً کم بها میداد. و این ضعف در تبلیغات ما زمان بویژه برجسته بود. ندیدن و یا کم بها دادن به استقلال طبقاتی پرولتاریا، عدم درک منافع اساسی طبقاتی پرولتاریا طبیعتاً منجر به کم بها دادن به اشاعه سوسیالیسم در میان طبقه میشد.

بی در امر ترویج نیز وضع چنین بود. ترویج عموماً آن بخش از وظایف کمونیستهاست که بر پرورش توده های پیشرو طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی پرولتاریا با روح مارکسیسم لنینیسم و آگاهی طبقاتی پرولتاریا نظارت دارد. ترویج، ابزاری است که کمونیستها با توسل به آن به پرورش نسلی از پرولتاریای آگاه می بردازند که با به مادی حزب طبقه کارگر را بوجود می آورند. بدین ترتیب می توان دریافت که ترویج از نقطه نظر وظایف کمونیستها و تحقق اهداف اساسی آنها، ناهم جد حائز اهمیت است. اما انحراف برانتهای مضمون پوپولیستی خود چگونه تا ثیرات منفی خود را در این عرصه باقی می گذارد؟

گفتیم که بگوش پوپولیستی بطور کلی، در برخورد راست به روابط طبقاتی جامعه و اهداف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک منجلی می نمود و از آنجا که این بگوش ارتکاب مومع جسیده

**بورژوازی** به این روابط و مناسبات و اهداف می نگرد، طبیعاً در  
 برخورد به مضمون فعالیت کمونیستها در میان طبقه کارگر و توده‌ها  
 و در برخورد به مضمون ترویج بعنوان بخشی از این فعالیت نیز از همین  
 نگرش تاثیر میپذیرد. و به همین جهت در این عرصه از فعالیت خود  
 بهیچ‌م‌آور، तथा هم طبقه‌ای بوده و در پی کم‌رنگ کردن مرز منافع  
 پرولتاریا با طبقات غیر پرولتاریا و ویژه خرده بورژوازی میبندد.  
 بپولیسم، و قتیکه به میان طبقه کارگر می‌رود، نه روح طبقه‌ای پرولتاریا  
 بلکه روح طبقه‌ای خرده بورژوازی را به میان آن منتقل میکند و اساساً می‌کوشد تا  
 مرز میان پرولتاریا و خرده بورژوازی را زائل کند. او به انقلاب  
 به "مردم" و به "دشمن" از زاویه منافع तथा در خرده بورژوازی می-  
 نگرد و بر तथा واقعی پرولتاریا و خرده بورژوازی و نیز  
 بورژوازی ساپیمی افکند. درست به همین دلیل است که اسپن  
 انحراف، در شکل انسجام یافته و سیستماتیک خود، اساساً حرکت خود  
 را در جهت تامین هژمونی پرولتاریا بر انقلاب تنظیم نکرد  
 (هر چند که در حرف صدها بار بدان معتقد باشد) و در همین رابطه  
 اولاً، در جستجوی برنامۀ و تئوری و مشی ای که این رهبری را تا همین  
 نماید نمی رود، ثانیاً، به پیوند با پرولتاریا بر اساس این مشی  
 و تئوری پرولتری (بوسیله ترویج و تبلیغ) اهمیت و بهای لازم  
 را نداده و ملزومات عملی و تاکتیکی آن را فراهم ننموده و در  
 جستجوی برنامۀ و تاکتیکها و محملها می که این پیوند را در شرایط  
 مشخص تحقق بخشد نمی رود. و ثالثاً، به دنبال روی از جنبش خلق  
 می افتد و پرولتاریا را به دنبال روی از این جنبش می کشاند.  
 چنین دیدگاهی طبیعی است که به اندازه تحقق این وظایف و  
 منجمد ترویج به عنوان یکی از مهمترین آنها نیز از همین  
 زاویه بینگردد. نگرشی هم در شکل و هم در مضمون آن، در شکل بحورت  
 لاقیدی نسبت به اهمیت نیرو گذاری بر سر ترویج و سازماندهی  
 مطلوب برای آن و در مضمون بحورت شهی کردن آن از روح  
 طبقه‌ای مارکسیسم و ایدئولوژی پرولتاریا و آکنده نمودن آن از

روح دمکراتیسم خرد، بورژواشی و ایده‌های شما خلقی .

در ا زمان بدلیل همین درک محدود از مارکسیسم و همین نگرش پوپولیستی، اهمیت شرویح آنچنان که می‌بایست درک نشده بود و جایگاه واقعی آن در عرصه وظایف عملی پرولتاریا، مشخص نگشته بود. ما زمان مادری این دوره هرگز در پی ایجاد یک سازماندهی مناسب و مطلوب برای پیشبرد امر شرویح، برنیا آمده و به پرورش پرولتاریا با روح طبقاتی مارکسیسم-لنینیسم بهیاسی لازم رانسی داد. ما زهم نشزیه پیکار و دیگر ا هزار ا زمانی علمبرغم کوشش‌های اولیه و مثبت خود، گواه این ضعف و کاستی لاسی است اما این یککتاب مسئله است، بهیث شرط درک و انجام وظایف شرویحی، داشتن تئوری راهنما در مبارزه سیاسی و عملی است . کمونیستها آنگاه می‌توانند آنرا در شرویح، و پرورش پرولتاریا از این محرا، موفق باشند که حرکت خود را برپا به انطباق خلاق م. ل. بر شرایط مشخص جامعه و مبارت دیگر برپا به تئوری راهنمای انقلاب ایران استوار کرده باشند. بدون داشتن تئوری راهنما، (که در واقع به معنای داشتن درک روشن از اهداف آشی و آنسی پرولتاریا است)، سخن گفتن از امر شرویح امر بهبوده، و باطل است. شرویح اگر نخواهد در محدوده بیان یک سلسله احکام عام م. ل. محصور بماند، می‌بایست مستقیماً بیان انطباق خلاق این احکام عام را در شرایط مشخص مدنظر داشته باشد. در این صورت است که شرویح خلعت زنده پویای خود را پیدا خواهد کرد، و پرورش پرولتاریا را در متن شرایط جامعه و استخراج مارکسیستی از این شرایط مشخص، به انجام خواهد رساند. لنینی می‌گوید:

"حزب ما باید از اهداف آشی (و ما اضافه می‌کنیم اهداف آنسی) خود تصویر روشنی داشته باشد. بدون پاسخ روشن به اساسی مسئله، دیگر هیچ گونه شرویح و نهج عاری از تناقض و سری از سوسان و محظورات ذهنی امکان ندارد خواهد بود." (مجموعه آثار (انگلیسی) جلد ۸، صفحه ۲۱۴)

بنا بر این روشن است که نه تنها داشتن درک روشن از اهداف آشی و آنی پرولتاریا (بخوان تئوری راهنمای عملی انقلابی)، شرط اصلی برخورد مارکسیستی به اکثریت و جنبش (تخلیخ) است بلکه زمانی که این درک از اهداف پرولتاریا، آلوده به انحرافات پوپولیستی باشد، مضمون ترویج نیز مستقیماً به آن آلوده می شود.

بدون وجود تئوری م. ل. ها، به دنبال هر وزا شده جنبش کارگری و توده‌ای تبدیل می شوند و حرکتی کور و خود بخودی را پی می جویند. بدون وجود تئوری راهنما، حرکت م. ل. ها، از دورنما نقشه و برتا مه آگاهانه تهی خواهد شد. از این زاویه نیز انحراف پوپولیستی در زمان تا شهرات مشخص خود را باقی گذاشته است. کسی که در حرکتش، چشم انداز تا مین هژمونی پرولتاریا را به "فراموشی" می سپارد، کسی که نمی اندیشد که هر حرکت کمونیست ها و پرولتاریاها با پدید آمدن هدف اساسی کسب قدرت سیاسی و در جهت برقسرائی سوسیالیسم قرار گیرد، طبیعتاً، در برخورد به تئوری راهنما نیز از آن که از یک سو مینا کننده این اهداف و حرکت آگاهانه و از سوی دیگر - رخدمت بلاواسطه تحقق آن قرار دارد، نیز دچار "فراموشی" و لاقیدی می شود. چنین افرادی بناگذیر، ملزومات تئوریک - تاکتیکی تحقق این اهداف را نیز از یاد می برند و با به آن کم سها می دهند. و لاجرم بصورت کور و خود بخودی بدنبال جنبش طبقه کارگر و خلق حرکت می کنند. وقتی که تئوری، نقشه و برتا مه گسه از نظر کمونیست ها، چیزی جز نقشه، برتا مه و تئوری یکه مبارزه طغفانی پرولتاریا، رز هدایت نموده و زمینه های هژمونی آن را بر جنبش و انقلاب تا مین نما پد نمی باشد، راهنمای پرا تیسک انقلابی نگردد و کوشی در این جهت بعمل نیاید، بناگذیر این پراگما نیسم کوتاه سنا نه و پرا تیسیم تنگ نظرانه است که حرکت و فعالیت های عملی سازمان را تحت تاثیر منحص خود قرار می دهد. پراگما نیسم و پرا تیسیم انما س احتمالات نا پدیدرعد. ما کمونیست



تثوری و برنا مه پرولتری برپراشک انقلابی است. عمسدم درک چنین مسئله ای علمبرغم تماماً دلایل فرعی دیگر، درسا زمان مابطور عمده و مستقیمادارتباط با همان دیدگاه پوپولیستی بوده است، کسه بدلیل خماثل خود، منافع آتی پرولتاریا را از نظر دورداشته و به آن در عمل بی توجه بوده و در منافع آتی آن غرقه می گردد، پرولتاریا را در "خلق" حل می نماید و آن را به دنباله روی از جنبش خلق وامیدارد و تماماً بوظیفاتی پرولتاریا را آشکار نمی سازد. کسی که در عرصه مبارزه فتنه ای و سیاسی به پرولتاریا چنین برخورد نماید، در عرصه مبارزه ایدئولوژیک و فمالمست تثوری یک نیز چنین محدودگرایانه برخورد می نماید و بدینسان آن در برخورد به وظایف عملی کمونیست ها نیز بناگزیرا زکوشش در جهت دست یابی به تثوری و برنا مه پرولتری نیز روی برمی تا بدویا به آن بهای لازم رانمی دهد.

بدین ترتیب روشن است که ترویج نیز هم چون دیگر اشکال فعالیت عملی (تبلیغ و سازماندهی) مستقیماً دستخوش این ناسامانی پراگماتیسی و فقدان تثوری و آگاهی می گردد و خلعت گور، خود بخودی و بی چشم انداز بخود می گیرد. نگاهی به فعالیت سازمان در عرصه تثوری و در امر ترویج در طی آن زمان، نشان می دهد که تا چه حد سازمان از ایسندرک انحرافی متاثر بوده است و تا چه حد از آن زبان دیده است. فعالیت محدود سازمان در عرصه تثوری و فعالیت ترویجی هم در میان جنبش کمونیستی و هم در میان جنبش کارگری و ضعف های اساسی موجود در آن (با توجه به نقش و جایگاه مهمی که سازمان ما در جنبش کمونیستی داشته است) بخوبی بهما نگر این ضعف اساسی و رابطه آن با انحراف به راست در سازمان است. در واقع در امر ترویج نیز (همانند تبلیغ) این انحراف به دو شکل بارز، تبارز داشته است. اول جدا نکردن صف مستقل پرولتاریا از صفوف سایر طبقات

واقفان داخلی، صورت‌خدا نکردن آموزش ندادن، دموکراسیسم  
پرولسری اردموکراسیسم با برافنا روظفان طلعی، سس سنگیل  
کم‌بهای به امرترویح سوسالستی در میان پرولتاریسما،  
ولادیم کم‌بهای به پرورش قترپیشروپرولتاریا به منا به پیک  
نیا زووظیفه‌حماستی سا زمان طبقاتی پرولتاریا.

ج - عملکرد انحراف بر است در تشکیلات و سازماندهی:

آنچه که بی‌مزه در اینجا مورد نظر است، برخورد انحراف  
بر است انحراف پوپولستی به سا زمان انقلابیون حرفه‌ای. و  
تشکیلات کمونیستی، و در روابط و مناسبات درونی آن بطور کلی  
و در اینجا سا زمان خودمان و سا زمانهای نهادهای و کارگری است  
جای نگی وجود ندارد که این مجموعه انحرافات و گرافتی که  
در عرصه سیاست و وظایف عملی انعکاسات آن را توضیح دادیم،  
در عرصه تشکیلات نیز گسترش یافته و آثار خویش را باقی می‌گذاشته  
است. اما چگونه؟

در سطور قبلی گفتیم که چگونه پوپولیسیم، زدرک ما پکیستی؟  
طبقاتی نسبت به مبارزه پرولتاریا در انقلاب، اهداف آن و وظایف  
کمونیست‌ها در برابر طبقه کارگر، بدور است؛ دورنمای هژمونی  
پرولتاریا حرکت قدرت سیاسی توسط آن را در حرکت عملی خویشی  
به فراموشی می‌سپارد، از استقلال طبقاتی پرولتاریا در کسبی  
نمای طلعی و پوپولستی دارد، فاقد تئوری راهنمای پرولتاری  
در حرکت خویش است و از گوش در جهت دستیابی به آن نظریه‌می  
رود و در حرکت خویش دجا رپراگما تیسیم و پرا تیسیم است و .....  
آری، چنین درکی نمی‌تواند درک م. ل. ی از سا زمان انقلابیون  
حرفه‌ای، ضرورت و جایگاه آن و ... داشته باشد. این درک نمی‌تواند  
درک کند که برای تحقق اهداف و سیاست‌های فوق، پرولتاریا  
نیا زمند وجود آوردن یک سا زمان انقلابیون حرفه‌ای (به‌منابه  
هسته اصلی حزب طبقه کارگر) است که مهمترین سلاح او در مبارزه  
مبارزه طبقاتی و سیاسی است. سا زمان انقلابیون حرفه‌ای

بالآخرین و مهمترین ابزاری است که پرولتاریا می تواند با  
 تکیه بر آن، امتیازات طبقاتی خود را حفظ نموده، صفوف خویش را  
 متشکل و متحد نموده، مبارزه خلق را به زیر پرچم خود درآورد  
 انقلاب را به انجام رساند، و با کسب قدرت سیاسی، اهداف مرحله‌ای  
 و غاشی خود را به انجام رساند. بدون وجود سازمان انقلابیون  
 حرفه‌ای، هیچ بخشی از انجام این وظائف و دست‌یابی به آن  
 اهداف نمی‌شود. به میان آورده، برای رسیدن به اهداف فوق  
 سازمان انقلابیون حرفه‌ای، با تشکیلات آهنینی ضروری است که  
 از مناسبات و روابط درونی کمونیستی بهره‌مند باشد و با سازمان  
 مناسبی، جهت انجام وظائف کمونیستی در هر مرحله از مبارزه باشد.  
 به پولیسمنه اهمیت و ضرورت آن سازمان انقلابیون حرفه‌ای  
 واقف است و نه به ملزومات تشکیلاتی بوجود آوردن این سازمان  
 بها میدهد. به همین جهت در روابط و مناسبات درون تشکیلاتی،  
 هر نقش و وظایف تشکیلاتی و سازمانی تشکیلات کمونیستی نیز  
 دچار انحراف می‌گردد و اجرای دقیق اهل سازمان را بهم می‌رساند  
 دموکراتیک، از بها دادن به پرورش کارها منشا به رهبران امروز  
 و فردای جنبش کارگری و توده‌ای، از گسترش کمی و کیفی سازمان  
 انقلابیون حرفه‌ای و تأمین حلقه‌های ارتباطی میان این  
 سازمان و توده‌ها، یعنی سازمان‌های توده‌ای یا به مناسبت  
 نقاله‌های این سازمان، از گسترش مبارزه ایدئولوژیک درون  
 تشکیلاتی و هدایت آگاهانه این مبارزه برای تضعیف گرایش‌ها  
 غیر پروولتری و ارتقا و تقویت گرایش پروولتری و از این رو حفظ  
 خلعت شاداب و پویای تشکیلات... و در یک کلام از تلاش در جهت  
 تبدیل و تکامل تشکیلات به مهمترین حلاج پرولتاریا منشا  
 هدایت مبارزه طبقاتی، تا من هزموسی پرولتاریا را انقلاب  
 و کسب قدرت سیاسی و نهایتاً تحقق اهداف آبی و آبی پرولتاریا  
 عامل می‌شود. تشکیلاتی که این درک را از سازمان انقلابیون  
 حرفه‌ای اردهن خویش دور کند، نهایتاً حریف بدل شدن به شک

سازمان خرده‌کاری فاقد روحیه و توان رزمندگی، دنباله‌روی  
 از حواجیح روزمره و خودبفودی طبقه و توده، و حرکت بی برنامه  
 و نقشه، کور و خودبفودی، راه دیگری نخواهد داشت.  
 این انحراف در درک از سازمان انقلابیون حرفه‌ای و  
 تشکیلات کمونیستی در سازمان ما به چه صورت خود را منعکس  
 می‌نمود و آثار و عوارض خود را چگونه باقی می‌گذاشت؟  
 ۱ - گسترش لیمبرالیسم درون تشکیلاتی و اغتلال در وظایف عمومی  
 سازمان و نقش ارگانهای مختلف: انحراف بر است با مضمون  
 پوپولیستی، دزد روابط درون تشکیلاتی بصورت "لیمبرالیسم  
 تشکیلاتی" خود را هویدا می‌نمود. پوپولیسم با ارائه درک‌های خرده-  
 بورژوازی از سوسیالیسم دموکراتیک و تنهی کردن از مضمون  
 پرولتری خود، به ضرورت استحکام آهنگ تشکیلاتی برای پیروزی  
 امر پرولتاریا، اهمیت کافی نمی‌داد. چرا که اصولاً از درک چنین  
 ضرورتی غافل می‌ماند. اهمیت کافی ندادن و عدم درک واقعی  
 نقش رهبری در سازمان، و فراموش کردن پیش شرط‌های تشکیلاتی  
 اعمال این رهبری متمرکز و هدایت‌گر، گسیختگی در بندها و روابط  
 تشکیلاتی، ما بین ارگانهای مختلف سازمانی و نبود انتظام و  
 هماهنگی میان آنها و فقدان روابط صحیح تعریف شده و آگاهانه  
 حزبی، فقدان تقسیم کار مناسب شکل مطلوب میان ارگانهای  
 مختلف به موازات گسترش فعالیت سازمانی و تشکیلاتی و نرسیدن  
 تناسب لازم میان این ارگانها و به همین جهت فراهم شدن  
 زمینه خرده‌کاری شدید در این ارگانها و کل تشکیلات، کم‌بهاشی  
 به پرورش کادرهای محرب، کارگران آگاه و مستعد، اساس درک  
 این ضرورت حساسی برای هنر تشکیلات کمونیستی، عدم توجه به آموزش  
 کارگران رده و فعال، سعی این سربل‌های ارضاطی بمنیبع  
 ندهد سازمان انقلابیون حرفه‌ای، به مناسبتی از سازمانهای  
 اناسی، سکتور کمونیستی و حسیس بوده‌ای در شرایط ضعف مغرطی  
 که در این زمینه در تشکیلات و کل جنبش کمونیستی وجود داشتند.

کم بها دادن به سا زماندهی جنبش توده‌ای و تشکیل تسمه نقاله‌های سوده‌ای، برای گسترش پیوند سا زمان با توده‌ها و از میان برداشتن یکی از زمینه‌های خرده‌کاری در تشکیلات از این طریق بود.....

۲ - رکود در مبارزه ایدئولوژیک درون تشکیلاتی: با زمان علیرغم آنکه به اعتبار سنت انقلابی پیشین خود در امر مبارزه ایدئولوژیک درونی، در این زمینه دارای تجربه طولانی و دست‌آوردهای قابل اتکالی است که نتایج آن همبسته در سا زمان جاری بوده است، اما در این زمینه و متاثر از انحرافات فوق‌الذکر در طی دوره اخیر دستخوش ضعف‌ها و انحرافات جدی گردید. متاثر از همان دیدگاه بوپولیستی، رکود در مبارزه ایدئولوژیک درونی وجه مهمی از این انحرافات و عوارض بوپولیسم را تشکیل می‌داد. بیش از تمام خلفی در عرصه تشکیلات نیز راه تفاهم ایدئولوژیک، معاشات و مسائل روزی، عدم برآشی و کوبندگی در مبارزه ایدئولوژیک، در پیش می‌گرفت. همزیستی گرایشات مختلف را دنبال می‌کرد و در پی حفظ وضع موجود و عدم تلاطم درونی بود تا فضای را کدر و افسوسناک بپولیتی درونی برهم‌نخورد و بر این بینش و درک خطایی وارد مباد! همین درک در عرصه تشکیلات به رکود در مبارزه ایدئولوژیک و اغلال در حرکت پویا و شاداب درونی تشکیلات می‌انجامید و طبعاً در کارکرد متعادل و طبیعی تشکیلات در عرصه وظایف عملی اش اغلال ایجاد میکرد.

۳ - این رکود در مبارزه ایدئولوژیک طبعاً همچنان که در اعمال سا نترال‌بسم‌پرولتری در تشکیلات اغلال می‌کرد، از اعمال دموکراسی توده‌ای به عنوان وجهی از اصول سا نترال‌بسم‌دمرکراتیک نیز جلوگیری به عمل می‌آورد و این اغلال نمی‌توانست زمینه رشد و روکراشم در تشکیلات را در اشکال و مسور مختلف فراهم ننماید. سو روکراشم در تشکیلات هر چند نه بطور قوی و به عنوان یک انحراف عمده، وجود داشت و عمل می‌کرد.

سوروکرا تیم به شکل ما در کردن فرامین سازمانی بدون در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی موجود و بدون توجه به امکان یا عدم امکان تحقق آن تحت آن شرایط، بصورت اعمال رهبری اجانب مرد مسئول و نه ارگان مسئول، در سطوح مختلف سازمان؛ (۲) کم-توجهی به کیفیت ارگانها در امر گسترش تا به نگر کردن گسترش سازمان از یک سیاست و عدم تعیین در کل تشکیلات، بی توجهی به مشورت نوده‌ای در تقسیمات، ارگانهای رهبری در تمام سطوح تشکیلات، رشد و رو به دنیا له روی پاشین از بالا و گسترش فضای مسموم سازش در روابط تشکیلاتی، فراهم نبودن زمینه رشد و شکوفایی استعداد های و شکوفایی ارگانهای پاشین تسر و توده های سازمانی و... خود را نمایان می ساخت.

۴ - مخدوش بودن ساختار تیم دموکراتیک: انحرافات فسیق مانع از آن می شد که ساختار تیم دموکراتیک بطور واقعی تحقق یابد، و به همین جهت در اعمال ساختار تیم، ما به لیبیرالیسم و ما به سوروکرا تیم منحرف می شد و امکان برقراری یک سیستم آکسیس برولتری را دشوار می نمود. دموکراسیم، بعنوان چیزی لایتنیک ساختار تیم. دموکراسیک نیز در سازمان مخدوش بود. و در حقیقت آن لیبیرالیسم رشد و نمو می کرد. واضح است که اصل سبب پاشین از بالا وجود داشت، لیکن اصل انتخاباتی نبودن ارگانهای بالاتر توسط ارگانهای پاشین در همان حدی که سه شرایط موجود: مکان می داد. در سازمان وجود نداشت. علاوه بر آن متکی بودن سیستم سازماندهی بر مرد مسئول و نه ارگان مسئول، دموکراسیم را کاملاً مخدوش می نمود. نظرات توده های سازمانی بطور موثری در تدوین و تعیین خط مشی سازمان مؤثر نمی افتاد. انتقادات پاشین به بالا بدرستی بررسی نمی شود و مسائل و مشکلاتی که ارگانهای بالاتر با آن دست بگریبان بودند به ارگانهای پاشین تراستفال نمی یافت. پیگیری در اوامر و دستورالعملهای تشکیلاتی از بالا به پاشین محدود بود و پارکسی از

پروورکران تیم را با خود داشت. کار توجیهی - اقناعی در محدوده بسیار تنگی جریان می یافت و...

۵ - سیاست تشکیلاتی مبتنی بر سببش مارکستی لنینیستی از تشکیلات استوار نبود: در سازمان نفاذ آشکار میان محدودیت کار و گسترش پایه توده ای سازمان موجود آمده بود. این تفاد در سازماندهی شکل تفاد میان اختیارات ارگان با شین سرو مسئولیت فرد مسئول نحلی میافت. این تفاد به آشکارترین شکل تمامی تناقضات و انحرافات سیاست سازماندهی سازمان را به نمایش گذاشت.

توضیح اینکه هر ارگان سازمانی توسط فرد مسئولی از ارگان بالاتر اداره و رهبری می شد. فرد مسئول در تمام امور و مسئولیت های ارگان با بین خود خالت نموده و حق و توی تصمیمات آنرا داشت. با گسترش پایه توده ای سازمان، ارگان بالاتر میبایست یک فرد با افرادی را بخود اضافه نماید تا امکان داشته باشد که ارگانهای پایین تر را گسترش دهد. این سیستم بعد از گذریش نسبی سازمان با تناقضات آشکار و پروروش. چرا که افراد بسیار زیادی در ارگانهای بالاتر سازمانی برای رهبری ارگانهای پایین تر لازم می آمد. گذشته از آن خرده کاری و پراکنده کاری فراوانی که به تک تک عناصر مسئول سازمانی تحمیل میگشت امکان پروروش کسار و اصولاً زمین میبرد.

در این سیستم، فرد مسئول متعلق به دو ارگان سازمان بود. وی از یک طرف نقش رهبری همه جانبه جمع تحت مسئولیت خود را بر عهده داشت (میاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی) و از طرف دیگر میبایست در تعیین خط و پرونامه ارگان بالاتر شرکت فعال نماید. به این ترتیب بود که صلاحیتهای خاص هر فرد پروروش نسبی میافت و به عنصر شورویک پی میبرد. امور تشکیلاتی تحمیل میگشت و بالعکس (۲) - سازماندهی ها متناسب با نیازهای حسی توده ای نبود: یکی از عوامل عمده خود این امر، محدودیت دامنه ارتباط سازمان

باپرولتاریا و توده‌های زحمتکش است. لیکن در همان محدوده‌ای که این ارتباط وجود داشت و حتی برای گسترش این پایه توده‌ای به ما هبتموده‌ای و خملت طبقاتی سازماندهی‌ها کم توجه می‌شد. این امر مثلا در بهار ندادن به ایجاد دسته‌های کمونیستی در کارخانه‌های بزرگ بوضوح منطقی بود. کمتر کوششی آگاهانه برای تمرکز نیروهای موجود برای کار در میان کارگران کارخانه‌های بزرگ صنعتی بعمل می‌آمد. در سازماندهی‌ها به ایجاد هسته‌های کمونیستی و مولانیتسم ایجاد سلولهای پایه کم‌بها داده می‌شد. همانطوریکه گفته شد سیاست سازماندهی روشن وجود نداشت که بویژه در ایجاد سلولهای پایه انعکاس می‌یافت.

روشن است که در اینجا برخوردی پراگماتیستی و نگسرش غیرطبقاتی بپولیستی عمل می‌نمود. عدم درک واقعی اهمیت کار در میان کارگران کارخانه‌های بزرگ، عدم توجه به نقش پرولتاریای صنعتی و قشر پیشرو کارگری، در مقابل توجه به هر چند خودبخودی به کارگران کارخانه‌های کوچک و زحمتکشان محلات و کارگاه منفرد و... امری اشتقاقی نبود. هنگامیکه ما از نمود سیاست روشن در این میان زمینه نام می‌گیریم. در عوض حاکمیت بخش همه خلقی و راست را در نظر داریم. در زمینه اختصاص نیروها نیز همین مسئله مصداق دارد.

اثرات ماری که این سازماندهی‌ها در مضمون حرکت سازمان‌های می‌گذاشت قابل ذکر است. اولاً سازماندهی‌ها خالی از مضمون و محتوای فعالیت توده‌ای می‌گشت. چرا که مسائل جنبش توده‌ای گمی نداشتند از کمالهای ناقص و نارسای موجود بدون تشکیلات سازمان‌یافته و متقابلا سازماندهی‌ها حملتی محافظه‌کارانه نبود. منگرفت. تسمیر سازماندهی‌ها از آنجا سکه بردارک صریح از ساز... های توده‌ای استوار نبود، به دشواری و ناصرف اسرزی و اشکاف و شب صورت می‌دید.

درک این مسئله هنگامی واضح تر می‌شود که مضمون استواری



سیاست سازماندهی را که منبعت از همان حاکمیت انحراف بسسه راست است، در نظر گرفته شود. محافظه کاری در سازماندهی، برخورد خلاق نکردن، در این زمینه دنبال روی از حوادث روزمره اعمال خرده کاری در سازماندهی ها و... خود، همه و همه سیاست سازماندهی را زیر سؤال میبرد. در عرصه عینی عدم ارتباط با کارگران کارخانه های بزرگ صنعتی و در عوض ارتباط با کارگران کارخانه های کوچک و پراکنده و زحمتکشان معلات و... خود خرده کاری و پراکنده کاری، را بر سازماندهی ها اعمال مینمود و اساساً زمینه سازماندهی با برنامہ و سیستماتیک را خود بخود نفی میکرد. اگر کارگران کارخانه های بزرگ صنعتی، با خود نظم آهنگین بیرونتار - یابی را به ارفغان میاورند، کارگران منفرد و زحمتکشان پراکنده گی سازمانی و روحیه انفراد منشی را با خود حمل مینمایند. اینها هم در یک مجموعه بهم پیچیده و مرتبط، امر پیوندیابی با بیرونتار را با موانع و مشکلات جدی ای روبرو میساخت.

۷- کمبهاشی به امر شرکت در سازمانهای منفی - سیاسی کاری و توده ای، عدم کوشش در جهت ایجاد آنها

انحراف بر است با درگ همه خلقی خود، بویژه به امر سازمان - های توده ای کاری کمبها میدهد. اگر "اکنون میبشما" خود را دنبال روحیات روزمره و فقط اقتضای طبقه کاری میکنند، "انحراف بر است"، اصولاً به امر مبارزه منفی بیرونتار را بسبب توجهی نموده و از آنجا بیکه کارگران به مثابه یک طبقه را در نظر ندارد. به امر مشکل بیرونتار را در سازمانهای خود او کمبها میدهد سازمانهای توده ای کاری، به مثابه تسمه نقاله هایی که امر رهبری توده های بیرونتار برای حزب کمونیست مهیا و ممکن میبازد، و مبارزه منفی - سیاسی به مثابه آموزشهای مقدمه ای بیرونتار را که هرگاه اگر تحت رهبری کمونیستها ترارگبسترد گردیدن توده های کارگر را به عمل تسهیل مینماید. از اهمیتست عباتی برخورد راست، بدون وجود سازمانهای محکم منفی - سیاسی

کارگران، صحنی هم‌ارزهی مهارت‌کارگران توسط کمونسها نمیتواند درمان باشد. در این عرصه از مبارزه (افسادی) بیولتاریا خود را بسها در مقابل بورژوازی دیده و میباید یک طبقه خودآگاهنده و برای مبارزه نهایی آماده نگردد کمبهای مابین عرصه از مبارزه، ناشی از همان انحراف بیولسنی بود که امولا وجه تمایزی بین مبارزه بیولتاریا و سایر اقلات و طبقات خلقی قائل نموده و مرزها را مخدوش مینمود.

\*\*\*

بدین ترتیب میسئیم که چگونه انحراف بر است، با مضمون بیولسنی، در تمامی عرصه‌های حرکت و فعالیت سازمان نقش و مهر خویش را بر جای میگذاشت و حرکت سازمان را دچار اختلال میکرد.

در طی دوره مورد بحث (از کنگره اول تا کنگره دوم) این انحراف به انکال گوناگون در عرصه‌های فوق الذکر، خویشن را نمایان ساختند و با عملکردهای خود سنا به یک عامل ذهنی بر بحرانی که اساسا مولود پایه‌های عینی دیرینه او بود که بحران عمومی کل جنبش کمونیستی را بوجود آورده بود، دامین مزدودرگام برداشتن سمت حل آن اختلال و مانع ایجاد میکرد. کنگره دوم سازمان با درک نقش و جایگاه مناسب و صحیح این عوامل ذهنی و عینی، و در مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات راست و چپ که هر یک بنوبه خود تناسب و رابطه میان این عوامل را مخدوش میکردند، به درک نسبتا صحیحی از مجموعه مسائل و مشکلات و عملکردهای سازمان در طی دوره‌های گذشته دست یافت که حاصل آن را در این نوشته عرضه داشتیم. البته ما مدعی نیستیم که به درک و حل تمامی این مسائل سائل آمده ایم، چرا ما میفدیم که این مسور آغاز راه است. مسائل و معضلات کمونیست همیشه کمونیستی، و بیرویه تاریخی نکل گیری

وهستی گرفتن آنها، موقعیت و مکان فعلی آنها و... آنجا که  
 پیچیده و متنوع است که ارزیابی و تحلیل بسیار عمیق و رهنم  
 حاشیه‌تری را طلب می‌کند و به همین جهت درک راه حل‌ها و راه‌های  
 سرون رفت از این بحران عمومی جنبش با توجه به زمینه‌های عینی  
 و ذهنی مسأله‌ای که هم در عرصه جهانی و هم در جنبش کمونیستی  
 ایران فراهم آمده است و از این نظر آینده‌نویسی را تصویر  
 می‌کند، نیز نیازمند تلاش و کوشش بسیار بیشتر، دامن‌دارت‌سرو  
 و عمیق‌تری است که هم‌اکنون بردوش همه نیروهای جنبش  
 کمونیستی و منطبق با زمان ماسنگینی می‌کند، ماهنوز در آغاز راه  
 هستیم و طبقاً کارما بسیار دشوار خواهد بود، اما چشم‌انداز آشنایی،  
 تصویر روشنی از موفقیت‌های سترگ پرولتاریای آگاه ایران را  
 تصویر می‌کند. چشم‌اندازی که هم‌اکنون طلابه‌های آن را در تحرک  
 و پیوستگی جنبش کمونیستی و کارگری ایران بخوبی مشاهده  
 می‌کنیم. چشم‌اندازی نویدبخشی که زمینه‌های عینی موفقیت آن را  
 هم‌اکنون برآمد و کمترین مبارزه ملی و طبقه‌ای در ایران و جنبش  
 فرا ترا از آن در سطح جهان، تشدید بحران در صفوف امپریالیسم و  
 ارتجاع جهانی، در ایران و تشدید بحران در صفوف رویزیونیسم  
 جهانی فراهم نموده است. زمینه‌های عینی ای که امکان‌آنها  
 مسأله‌ای را برای گسترش مارکسیسم انقلابی و نفوذ آن در میان  
 سوده‌ها فراهم کرده است. آنچه که می‌ماند تلاش پیگیر و خستگی‌ناپذیر  
 جنبش کمونیستی ایران و سوز و پیگیری‌ترین نیروهای آن در دفاع  
 از مصالح پرولتاریا و تدارک برای استفسال از این بحران  
 انقلابی و گسترش مارکسیسم انقلابی در میان سوده‌هاست.

\*\*\*\*\*

## توضیحات

۱ - در این نوشته قسماً بر خورد تشویریک به درگ "نظام وابسته" ، ریشه های ایدئولوژیک - تشویریک آن و انعکاس آن در ما زمان و نقد نوشته زیگزاگها نیست ، بلکه اشاره کلیسی به این مسائل است . ما در همین شماره نشریه به تر "نظام وابسته" برخورد کرده ایم و نقد مشخص تر مواجح زیگزاگها را هم به آینده نزدیک موکول میکنیم .

۲ - این دیدگاه تشکیلاتی در همین حال با زمانه ، دیدگاههای تشکیلاتی چریکی در ارتشکلات و روابط درونی سازمان بلشود که در کنگره اخیر مورد ملاح قرار گرفت و بر اساس آن در تمام ارگانهای سازمان بجای فرد مسئول در گذشته ، ارگان مسئول در سطوح مختلف تشکیلات اعمال رهبری بر بخشهای خود را خواهند کرد و در همین حال ارگان مسئول از میان خود یک دبیر را که در همه موارد نماینده این ارگان محسوب میشود را انتخاب خواهد کرد . در اساساً ما جدید سازمان این ظابطه جدید منظور شده است .

۳ - کنگره دوم سازمان با توجه به روح انتقادات فوق ، اساساً ما جدید سازمان را تصویب نمود در این اساساً ما اولاً ارگان بالانتر مسئول همه جانبه ارگان پایین تر قرار گرفت و مسئولیتها بر حسب نوع خود (ترویج ، تبلیغات ، تشکیلات و ....) بهین رفتاری که از نظر ایدئولوژیک و کارایی در سطح مسئول فرار داشتند ، تقسیم گارند . بدین ترتیب سیستمهای رهبری تکمیل گرفت (به اساساً ما زمان مراجعه کنید) .

# قطعه‌نامه‌های مصوبه کنگره دوم سازمانی



## مقدمه: توضیح چند مقوله

برای درک روشن تر مسائل مطروحه در فطنا ماه ها، مقدمه‌ها ضروری است که به توضیح مختصر برخی مقولات پایه‌ای ترکه جزئی از دیدگاه ما نسبت به مسائل فوق الذکر است، به پردازیم، ایسین توضیحات را در ذیل تحت بندهای مشخصی ارائه می‌دهیم:

### تفاداسی جامعه:

جامعه نیز مانند هر پدیده دیگری دارای یک تفاداسی (اساسی) است که نظارت بر ما هیت پدیده داشته و نقش اصلی را در روند حرکت آن ایفا می‌کند، علاوه بر این جامعه، همچون سایر پدیده‌ها، دارای تفادهای فرعی نیز هست که به نسبت معینی در حرکت جامعه موثر واقع می‌شوند.

تفاداسی در کلیه جوامع طبقاتی تفادیمان نیرومندی مولده و مناسبات تولیدی است. به عبارت دیگر تفادای است که در درون شیوه تولیدی غالب در جامعه وجود دارد. در جامعه کلاسیک سرمایه‌داری (در تمام اشکال و نمودهای مختلف آن سرمایه‌داری کلاسیک سرمایه‌داری امپریالیستی، سرمایه‌داری وابسته... ) تفاداسی عبارت است از تفادیمان حطت اجتماعی تولیدیها مالکیت خصوصی سرمایه‌داری برابر است، تولید و مناسبات دیگر تفادیمان کار و سرمایه، انکاس این تفاد در سطح طبقات عبارت است از تفادیمان طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌داری (پرولتاریا و بورژوازی).

حل تفاداسی به معنای نابودی مناسبات کهنسین و جایگزینی مناسبات جدید و مناسبات دیگر با بودی شیوه تولید کهن

و جایگزینی شیوه تولید نوین است، به همین جهت حل کامل تضاد اساسی جامعه، نیازمند یک انقلاب اجتماعی کامل است. بنابراین، مناسبات نامشبهه تولید و شکل مالکیت جدیدی را جایگزین مناسبات، شیوه تولیدی و شکل مالکیت قدیم بنماید. تضاد اساسی در هر جامعه، نه تنها ماهیت آن جامعه را نشان میدهد، بلکه همچنین داریست اصلی مناسبات میان طبقات اجتماعی را نیز تعیین می‌کند. تضاد اساسی روشن می‌کند که چه طبقاتی در جامعه نقش اصلی را در تولید، مناسبات اجتماعی و مبارزه طبقاتی ایفا می‌کنند.

تضاد اساسی جامعه ایران: از آنجا که نظام تولیدی جامعه ایران علمبرفروا بستگی به امپریالیسم، سرمایه‌داری است، تضاد اساسی جامعه ایران که نظارت بر ماهیت شیوه تولیدی غالب بر آن دارد تضاد میان کار و سرمایه است. این تضاد به معنای آن است که طبقات اصلی جامعه در عرصه تولید، اجتماع و مبارزه طبقاتی هرولتا ریا و بورژوازی هستند. این تضاد روشن می‌کند که نیروی محرک اصلی و نیروی عمده انقلاب ایران طبقه کارگر است. این تضاد روشن می‌کند که در کشور تحت سلطه ایران، بسورژوازی لیبیرال حاکمیت مترقی و ملی نداشته و تحت هیچ شرایطی در صدد نیروهای انقلاب قرار ندارد. و به معنای بخشی از طبقه بسورژوازی ایران نیروی ارتجاعی است.

### مرحله انقلاب:

مرحله انقلاب از دیدگاه لنینیسم عبارتست از دوره‌ای مهمی با جریان رشد مبارزه طبقاتی و تکامل انقلاب که در آن مناسبات اساسی طبقات اجتماعی "وینا برای این وظایف استراتژیک عمومی انقلاب ثابت باقی میمانند.

بنابراین ملایک و مینای حرکت ما در تعیین مرحله انقلاب و استراتژی عمومی انقلاب نه "درجه رشد نیروهای مولده" یا میزان رشد اقتصادی جامعه "درکی که از آن روپز بونیست‌ها و



پوپولیستهاست) ، بلکه "مناسبات اساسی طبقات اجتماعی" و  
آرایش قوای طبقاتی در جامعه است طبیعی است که این مناسبات  
و آرایش نیروها با وضعیت اقتصادی جامعه و درجه رشد تکامل  
نیروهای مولده ، رابطه بسیار لگنتیکی دارد .

مرحله انقلاب ایران :

برای تعیین مرحله انقلاب ایران باید مناسبات اساسی  
طبقات جامعه را با شناخت در عصر امپریالیسم ، درکشور  
سرمایه داری وابسته (مانند ایران ) مناسبات اساسی طبقاتی  
و آرایش قوای طبقاتی ، شکل و بیزه ای بخود می گهربند ، که با  
مناسبات و آرایش اساسی طبقات در یک جامعه سرمایه داری کلاسیک  
و امپریالیستی تفاوت می کند .

در این جوامع بدلیل چگونگی استقرار سرمایه داری در آنها  
مملکت سرمایه مانی امپریالیستی ، کسب مافوق —————  
امپریالیستی ، و نیز برجای ماندن بقایای نظامات ماقبل  
سرمایه داری در روستاها و مسئله ارضی ، نه تنها طبقه کارگر ،  
بلکه کلیه اشرار خرده بورژوازی و دهقانان نیز تحت ستم ملی و  
طبقاتی قرار دارند . مسئله ملی و ستم امپریالیستی در این جوامع  
صف آرائی خاصی از طبقات در جامعه را پدید می آورد که به انقلاب  
در این جوامع ، برخلاف جامعه سرمایه داری امپریالیستی  
خطت دمکراتیک می بخشد و توسعه وسیع خرده بورژوازی شهرو  
روستا را که دارای تمایلات بورژوا دمکراتیک هستند ، به متحدین  
پرولتاریا در انقلاب تبدیل می کند . در این جوامع پرولتاریا  
برای تأمین پیش شرطهای اساسی انقلاب سوسیالیستی ، ناچار  
از به بودن این مرحله و تحقق انقلاب دمکراتیک تحت رهبری  
خویش است .

بدین ترتیب در جامعه سرمایه داری وابسته ایران در تعیین  
مناسبات اساسی طبقات تنها اکتفا کردن به تفاد اساسی جامعه  
یعنی به خطت سرمایه داری جامعه و طبقه آرایش طبقاتی ایجاد

شده به حول این نهاد اساسی ما را به یکجانبه نگری و انحراف در  
تعمین آرایش واقعی طبقات و تعیین مرحله انقلاب ایران بر  
اساس این آرایش، می‌کسانند. برای تعیین این مناسبات  
می‌بایست صرفاً از شناخت نهاد اساسی جامعه، که تعیین میکند  
چه طبقاتی در جامعه نقش اساسی را ایفا می‌کنند، باید شناخت  
کاملی از کل جامعه، شناخت از عملکردها مبرها لایم در ایران و  
نقش آن در صف‌آرایی طبقات، شناخت از بقایای نظام استولیدی  
ما قبل سرمایه‌داری و تاثیرات آن در این صف‌آرایی... بدست  
آورد.

\*\*\*\*

# قطعه نامه ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه و آرایش نیروهای طبقاتی قبل از قیام

## الف: تئوری ساخت جامعه

۱- شیوه تولید غالب در ایران سرمایه داری است بدین معنی که شکل غالب استثمار، استثمار کارمزدی توسط سرمایه و تولید اضافی به شکل ارزش اضافه از طریق تولیدکالای سرمایه داری است. سرمایه داری ایران، سرمایه داری یک کشور تحت سلطه در عصر امپریالیسم (سرمایه داری وابسته) است که تولید و بازنو تولید آن در چهار رچوب مقتضیات و کارکرد سرمایه مالی امپریالیستی صورت می گیرد. از اینرو با سرمایه داری کلاسیک و سرمایه داری امپریالیستی (از نظر برخی ویژه گی ها) متفاوت است.

۲- سیستم سرمایه داری وابسته در ایران نیز پس از فرم ارضی در طی یک پروسه، طبق مقتضیات سرمایه مالی امپریالیستی و به انگیزه سود سرمایه امپریالیستی در امتزاج با سرمایه داخلی استقرار و غلبه یافت. سیستم سرمایه داری وابسته، چرا سیستم جهانی امپریالیستی بوده و تولید و بازنو تولید آن در چهار رچوب تقسیم کار بین المللی امپریالیستی و در وابستگی به نظام جهانی امپریالیستی قرار دارد.

۳- نهاد اساسی در این ساخت اقتصادی - اجتماعی همان نهاد اساسی شیوه تولید سرمایه داری، یعنی نهاد میان عملت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی سرمایه داری بر اساس رچوب تولید و نهاد کار و سرمایه است . . . . . طبقه کارگر و بورژوازی دو طبقه اصلی جامعه هستند.

۴- قانون اساسی اقتصادی حاکم بر این ساخت، قانون ارزش

افاضی در شکل تا مین حداکثر سود (فوق سود امپریالیمستی) است. عملکرد این قانون در کشور تحت سلطه ایران، به پایه اساسی وابستگی اقتصادی و نتیجتاً سیاسی سرمایه‌داری ایران به سرمایه‌داری امپریالیمستی (وامپریالسم مسلط) را تشکیل می‌دهد.

۵- کسب ارزش اضافی (سودآوری) اقشار مختلف سرمایه‌دار سیستم وابسته تحت عملکرد قانون اساسی اقتصادی این ساختار یعنی قانون ارزش اضافی در شکل سود حداکثر اعماری (مافوق سود امپریالیمستی) تحقق می‌یابد. این امر پایه عینی (اقتصادی) وابستگی اقشار مختلف سرمایه‌دار سیستم سرمایه‌داری وابسته را عیان می‌نماید.

۶- با تشریح تکامل سرمایه‌داری و استقرار و غلبه شیوه تولیدی سرمایه‌داری توسط امپریالیم در جامعه مانسبروها - ی تولیدی جامعه از سال ۴۱ به اینطرف در رابطه با نیازها و مقتضیات سرمایه‌مالی امپریالیمست و در محدوده تقسیم کپال جهانی مبتنی بر این مقتضیات و جایگاه اقتصاد ایران در این تقسیم کار زشده یافته است. اما این رشد نیروهای مولده، در شرایط ناهمگونی رشد سرمایه‌داری جهانی و به دلیل سلطه سرمایه‌مالی امپریالیمستی تعقیب فوق سود انحصاری سهل الوصول و کلادرجا - چوب مقتضیات و منافع سرمایه‌مالی امپریالیمستی محدود و یک جانبه و ناموزون بود و موجب تشدید تفاذهای طبقاتی می‌شود. این خصوصیات در واقع از یکسوا نمکاس عملت اساسی سرمایه‌داری جهانی در عصر تاریخی حاکم به طور کلی، یعنی عصر امپریالیمست که هرگز ندیده‌گی و اختصار سرمایه‌داری است و از سوی دیگر انمکاس عملکرد امپریالسم در کشور تحت سلطه بطور خاص است. در این عصر و تحت این شرایط، سوز و آوری و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری مادمه و کوبه توان رندسار حقی نیروهای مولده است و این رشد تاریخی در کسب و سودی مناسبات سرمایه‌داری و نتیجتاً

سویا لیمنی می باشد. آراین رو اس مناسب در ایران باعث  
رشد تارخی نیروهای مولده نگردیده است و تا نگا مل همه حاسه  
نیروهای مولده و استقلال اقتصادی جامعه کا ملا در نما د است .

۷- ویژگی های سسم سرمایه داری وابسته که آن را از سرمایه  
- داری کلاسیک (رقابت آزاد) و سرمایه داری امپریالیستی  
متمایز می کند عبارتند از :

الف- بروه استقرار و غلبه سرمایه داری در جامعه ، بهر سلاف  
سرمایه داری کلاسیک (رقابت آزاد) از طریق جبر غیر اقتصادی و  
از بالا توسط امپریالیسم تحقق یافته و سرمایه جمعیل شده  
است . بدین ترتیب به همراه حاکمیت تفا دکا و سرمایه در جامعه  
ستم گری ملی توسط امپریالیسم با شدت هر چه تمام تر نیز اعمال  
میشود .

ب- استقرار و غلبه سرمایه داری بدین طریق در همه امپریالیسم  
و در تبعیت از مقتضیات سرمایه مالی امپریالیستی  
با حاکمیت انحصار بربر با اروپا مین فوق بود . امپریالیستی همراه  
است با زار داخلی مستقل از بین رفته و حرکت و انباشت سرمایه  
در با زار داخلی تحت مقتضیات و منافع سرمایه مالی امپریالیستی  
(و امپریالیسم سلط) قرار میگیرد . این امر مانع گسترش و تمرکز  
و انباشت و سبغ سرمایه در با زار داخلی که در روند خود منجر به  
تشکیل انحصارات امپریالیستی در با زار داخلی گردد ، میشود .

ج - در این جوامع الگاری مالی امپریالیستی از طریق  
مدور سرمایه و امتزاج با سرمایه داخلی و کنترل تولید و با تولید  
سرمایه و از طریق دولت سرمایه داری وابسته حاکمیت دارد .

د- تولید و با تولید سرمایه در خدمت تولید فوق سود انحصاری  
امپریالیستی قرار دارد .

ه - حاکمیت سرمایه داری امپریالیستی مانع رشد تارخی و  
طبعی نیروهای مولده شده و نیروهای مولده را تا حد معینی بر  
طبق مقتضیات سرمایه امپریالیستی ، نیرو انگلی و صورت بسک

جانبه رشد میدهد که نتیجه آن تشدید وابستگی، تشدید شمولگری ملی و تشدید تضادهای طبقاتی است. از اینرو است که می بینیم بحران اقتصادی - اجتماعی و برپا به آن رشد مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی (ملی) در کشورهای سرمایه داری تحت سلطه و وابسته بسیار عمیق تر و حدت تر و سریع تر از کشورهای امپریالیستی جریسان دارد. و تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی را بسیار حدت تر از آن جوامع آشکار میآورد.

و- همین ویژگی استقرار و غلبه سرمایه داری و تولید و با تولید درجا معه ما که بدون پشت سر گذاردن سرمایه داری کلاسیک در رقابت آزاد، با حاکمیت انحصار برپا زا و تحت عملکرد قانون اقتصادی ارزش افزافه در شکل فوق سودا امپریالیستی تحقق یافته است، ویژگیهای مشخصی از لحاظ درجه رشد سرمایه داری و تکامل منعمشی جامعه و ارتباط بخشهای مختلف تولید و... بوجود می آورد که در

صف بندی نیروهای طبقاتی نیز انعکاس می یابد. **۸-** سرمایه داری وابسته، تولید خرد گالایی (شهرده) را مورد ستیم و نه بد قرار داده و از طریق انقیاد صوری کاربرد سرمایه، از طریق نابود کردن بازار داخلی مستقل حاکمیت انحصار برپا زا و روره کالاهای امپریالیستی، رشد و گسترش دستگاه بوروکراتیک نظامی و تا مین فوق سودا امپریالیستی، تضاد بین تولید کنندگان خرد (شهرده) با بورژوازی و امپریالیسم تشدید شده که به استثمار توده های خلق و غارت دسترنج آنها (عبدت از طریق استثمار نیروی کار) توسط امپریالیسم منجر میشود.

**۹-** غلبه غلبه شیوه تولید سرمایه داری بر جامعه و توسعه تولید کالائی در روستاها، بقایای مناسبات تولیدی فئودالی در برخی نواحی کشور و حتی نوعی روابط عشیره ای (در بلوچستان) قابل ملاحظه است. استثمار دهقانان در این مناطق چه بصورت سهم بری و چه بصورت رانت زوایی (اجاره زمین) توأم با استثمار روستا فئودالی سرمایه مالی امپریالیستی و وابسته، آنان را در شرایط زندگی

بسیار سختی قرار داده است .

۹۰- سیستم اقتصادی سرمایه‌داری وابسته، روبنای سیاسی ضروری خود را بصورت دیکتاتور پلیسی - نظامی عربان بر سر جامعه مسلط گردانید، تا در مقابل با تشدید تضادهای اجتماعی ناشی از استثمار رشید نیروی کار ارزان طبقه کارگر و غارت دسترنج زحمتکشان و سرکوب مبارزات طبقه کارگر و توده‌های خلق شرایط مساعد کسب سود فوق‌العاده برای سرمایه‌های امپریالیستی را تامین و با ز تولید نماید .

۹۱- نقش و جایگاه بورژوازی در درون سیستم سرمایه‌داری وابسته :

نظریه اینکه در سیستم سرمایه‌داری وابسته، با زار داخلی مستقل نبوده‌گشته و سرمایه اجتماعی و پروسه تولید و با ز تولید آن در وابستگی به با زار امپریالیستی (شرایط تامین فوق‌سود امپریالیستی) قرار دارد، این امر با به عینی وابستگی کلیه اقشار وابسته به امپریالیسم بوده، از اینرو طبقه بورژوازی ایران وابسته به امپریالیسم بوده و از سرمایه مستقل و از بورژوازی مستقل و ملی، سختی هم نمی‌تواند در میان باشد . اعتقاد به بورژوازی غیر وابسته و بورژوازی غیر مستقیم وابسته می‌بین در کهای التقاطی، راستروانه و درک غیر علمی از مقوله وابستگی بورژوازی در جامعه ما می‌باشد . از آنجاکه سیستم سرمایه‌داری وابسته ایران، تماماً یا نگرمناسبات ارتجاعی سرمایه‌داری در جوامع تحت سلطه است به اعتبار غلبه شیوه تولیدی سرمایه‌داری و ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی طبقه مسلط اقتصادی (سیاسی) طبقه بورژوازی است . لذا طبقه بورژوازی ایران ارتجاعی محسوب می‌گردد . در عین حال این واقعیت ، ناشی از اختلافات اقشار متغایرت سرمایه بر سر نحوه تقسیم و سود - سری از استثمار نیروی کار پرولتاریا و غارت دسترنج زحمتکشان نیست . آنچه بورژوازی سرک وابسته را از بورژوازی متوسط جدا می‌کند، نقش مسایران در قدرت اقتصادی و سیاسی

و انحصارات حاکم برجامه است. بدان معنی که این قشور سرمایه در انحصارات حاکم با مبریا لیسیم شریک بوده و در آن نقش دارد. و به اعتبار همین نقش، بورژوازی بزرگ از مکان سودآوری بیشتری نسبت به سرمایه متوسط برخوردار است. در حقیقت نقش انحصاری سرمایه بزرگ و فقدان نقش سرمایه متوسط در انحصارات حاکم، اصلی ترین وجه مشخصه اختلافات این دو بخش از سرمایه محسوب می گردد. بنا بر این برای چنین نقش متفاوتی، بورژوازی انحصاری وابسته معمولاً کارگزار سرمایه با مبریا لیسیتی بوده و در پیوند ارگانیک با مبریا لیسیم قرار دارد و در کسب فوق سود انحصاری مستقیم شریک است در حالی که سرمایه متوسط بطور عموم کارگزار و مزدور مبریا لیسیم می باشد.

بی شک تکیه بر وجه تما یز اقشار بورژوازی بزرگ و متوسط، یعنی نقش انحصاری سرمایه بزرگ، اگر به معنای اعتقاد دلبسته پروسه شکل گیری انحصارات داخلی مستقل و سپس وابسته، کمترین آن (سرمایه داری "خودپو") تعبیر شود، درکی اشتباه و انحرافی خواهد بود.

### ب: مرحله انقلاب، آرایش نیروهای طبقاتی

۹۲- بنا بر آنچه گفته شد، از آنجا که مناسبات تولیدی غالب در ایران سرمایه داری است، بنا بر این یگانه انقلاب اجتماعی که مناسبات تولیدی کهنه و گندیده کنونی را به کناره رده و مناسبات تولیدی بالنده ای را نهمراه خواهد آورد، انقلاب سوسیالیستی است. لیکن:

۹۳- علیرغم حاکمیت تضاد کار و سرمایه و حضور دو طبقه بورژوازی و کارگر منتهی به دو طبقه اصلی جامعه، سلطه مبریا لیسیم و اعمال متحرکی ضد ملی، از طرف آن رشد دیدا با مسوزون سرمایه داری، عقب ماندگی اقتصادی و سطح پایین تکامل صنعتی، انقیاد بورژوازی کار سرمایه به و تحت فشار دامنش



تولیدگاران خود باقی ماندن مساله ارضی حاکمیت است.  
دیکتاتوری تمام بخیر و رفعتان تشکر و آگاهی طبقاتی لازم است  
بیروتاریا، نمایان دمکراتیک وسیع شده های رعیتکش و تحت  
ستم و... شرایط عسری و دهی برای انقلاب سوسیالیستی  
فراهم نموده و انقلاب ما در مرحله کنونی مستقیماً عدالت دمکراتیک  
و عدالت میربالیستی دارد.

۱۴- شما زحمت و مضمون انقلاب دمکراتیک- عدالت میربالیستی  
در کشور سرمایه داری و استعمار انقلاب مستقیم سوسیالیستی در  
کشورهای سرمایه داری امیربالیستی، بدلیل سازمانزدگی  
اسفرا و توسعه و تکامل سرمایه داری در این دو جامعه و نتایج  
تسلط بر فئاتون اساسی انضادی سرمایه داری صورت ما فوی بود  
اجتماری امیربالیستی در سطح اقتصادی سرمایه داری کشور  
و استعمار است. همچنین توسعه ارتجاع سیاسی، ستم و تجاوز و دشمنی  
الستزاید امیربالیستی بر کشورهای سلطه و ساج سیاسی -  
اجتماعی آن دارای نقش قاطع و موثری در حطت دمکراتیک  
انقلاب است.

نوع رابطه میان کشورهای تحت سلطه با کشورهای مبرور  
در نظر اقتصادی، ساخت اقتصادی، حوامع تحت سلطه را نشان  
ما همگون و عقب مانده نموده است. مقایسه این دو جامعه: نظری  
سیاسی - اجتماعی، شما بزرگ مناسبات و روابط طبقاتی و آرایش  
سروها و ظرفیت های سیاسی نیروهای اجتماعی که در انقلاب  
ترکت می کنند بخوبی نشان می دهد. شرکت نوده های دهقانان و  
حزب بورژوازی شهری در انقلاب (بالطبع با درجاتی کمی و  
با کمتری متفاوت) بهانه بخش مهمی از نیروهای انقلاب در  
سازمان علیه سلطه مطلقه سرمایه های اجتماعی امیربالیستی و  
واسته در کشورهای سرمایه داری و استعمار است. همین است شما  
است. این شما بران و حطت رهائی بخش ملی (عدالت امیربالیستی)  
انقلاب در کشور: تحت سلطه سرمایه داری و استعمار است.

متما یزا نقذب در این دو جا معه (سرما به داری و ابسته) و امپریالیستی می باشد. لذا در حالیکه در جا معه امپریالیستی انقلاب مستقیماً سوسیالیستی است در جا معه سرما به داری تحت سلطه و وابسته انقلاب مستقیماً دمکراتیک و ضد امپریالیستی می باشد که با پیروزی و در رشد خود به انقلاب سوسیالیستی تکامل می یابد.

## نیروهای انقلاب و ضد انقلاب

۱- بر طبق آنچه که گفتیم مناسبات وصف بندی اساسی طبقات در جا معه ایران بدین ترتیب است:

الف: نیروهای ضد انقلاب: شامل طبقه بورژوازی و ابسته سرما به داری و ابسته بوده لذا طبقه ای ارتجاعی است که با بسط سرنگون گردد. علاوه بر این طبقه، بقایای فئودالها که به عنوان نیروی فرعی، مدافع سلطه امپریالیسم، استثمارشده بوده ها و مناسبات ماقبل سرما به داری می باشد جز نیروهای ارتجاعی و در صف ضد انقلابند.

ب: نیروهای محرکه انقلاب

طبقه کارگر: تنها طبقه پیگیر و تا به آخر انقلابی و تنها نیروی ضد امپریالیست که خواهان و توانای رفع کامل سلطه امپریالیسم و تحقق بخشیدن استقلال و دمکراسی بوده ای است. بنیاد نیروی عمده انقلاب.

پرولتاریا یا رهبری انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی و به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک، زمینه مناسب را برای تکامل انقلاب به انقلاب سوسیالیستی و تحقق سوسیالیسم فراهم میآورد. علاوه بر پرولتاریا زحمتکشان شهروده (خرده بورژوازی و دهقان فقیر)، خرده بورژوازی متوسط و دهقانان متوسط تحت ستم نیز بنا به موقعیت اقتصادی - اجتماعی شان خواهران

تا بودی سلطه امپریالیسم بوده و قا در نددتعت رهبری پرولتاریا تا به آخر در انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی شرکت جویند.

ج: افشاریانی: شامل خرده بورژوازی مرفه (شهروده) میباشد. افشار مرفه خرده بورژوازی شدیداً از سلطه سرما به دفاع می نمایند همین دلیل علیرغم تفاذاتی که با سلطه امپریالیسم و سرما به انحصاری دارند، در نهایت خواهان برافتادن سلطه امپریالیسم نیستند، چه برافتادن سلطه امپریالیسم (سیاسی و اقتصادی) از همین ما معنای دیگری جز سرنگونی بورژوازی و پیداشدن سلطه سرما به ندارد. (اگرچه برافتادن سلطه سرما به با نا بودی بلافاصله سرما به یکسان نیست). لیکن بدلیل

فدیشتان با سرما به انحصاری تا دوره ای در انقلاب شرکت میکنند. اما با رشد انقلاب و در خطر افتادن سلطه سرما به، هر آسناک شده و به ضد انقلاب می پیوندند. بدین ترتیب نیروی بینا بینسی (در انقلاب دمکراتیک، ضد امپریالیستی) بوده و تا به آخر انقلاب را همراهی نخواهد کرد. بی شک آنجا که مناسبات سرما به دارای رشد بیشتری برخوردار بوده و آسناکونیسم طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی شدیدتر باشد، خرده بورژوازی مرفه سر به اعتراضات انقلاب را ترک خواهد کرد.

د- جنبش پرولتاریای جهانی و انترناسیونالیسم پرولتاری و مبارزه انقلابی خلقهای تحت ستم نیروی ذخیره انقلاب است. ۱۶- پیروزی انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایران تنها و تنها در گرو رهبری سیاسی - ایدئولوژیک طبقه کارگر پرولتاریا و انقلاب و به انکاء شکل سیاسی - طبقاتی متشکلش تحت رهبری حزب کمونیست (ستاد رزمنده پرولتاریا) و اتحاد پرولتاریا و دیگر توده های خلق (دهقانان و خرده بورژوازی رزینکش و تجمعت

سم، سرکوسی قدرت سوزواری (واکنش) و اسنادی سلسله  
امیرالسم و کت قدرت سیاسی توسط بوده‌های خلق بحر رهبری  
پیرولتا ربا و اسفرا رجمهوری دمکراسی، خلق است.

۱۷- با توجه به مرحله تاریخی کنونی یعنی عمر کمنددگسی  
سرمانه داری، عمرا میرالسم و انقلاب پیرولتی جهانی و سنا  
نوحه به مطالب فوق، انقلاب دمکراسی و سنا! میرالستی ایران  
منتعنا بخشی از هیار ره و احاطه کارگر جهانی بر علیه  
سرمانه داری جهانی، امیرالستی و حرولانتهرای انقلاب  
سوسالستی جهانی است.

۱۸- اگر چه پیرولتا ربا به منظور رسیدن به سوسالسم، در انقلاب  
دمکراسی شرکت می کند و می گوید تا ما رهبری انقلاب دمکراسی  
به سید در ترین وجهی به سوسالسم گذر کند، لیکن هرگاه آرایش  
طبقات و تشکل و آگای پیرولتا ربا و در حه اتحاد آن با رهنمگشان  
(نیمه پیرولتا ربا شهروده) صورتی باشد که نتوانند دست  
انقلاب سوسالستی بزند، بلادرنگ در اتحاد با خرده سوزواری  
فقیرانه سنان شهروده) انقلاب سوسالستی را برپا خواهند  
داشت چه مرمان انقلاب دمکراسی و سوسالستی را در حه  
تشکل و آگای پیرولتا ربا و میزان اتحادی ما نوده سسای  
استثما ر شونده دهقانان شهیدت و خرده بوژواری فقیرانه  
می نماید که این خود بینا نگر مناسبات اساسی بین طبقات است.  
اما شرایط عینی و ذهنی موجود که نام سردیم در روند عمومی  
خوبش پیرولتا ربا را ناگزیرا برپا داشتن مناسبات مستقیم  
انقلاب دمکراسی می گرداند.

### ج: مضمون سیاسی و اقتصادی

#### انقلاب دمکراسی و وظایف پیرولتا ربا ایران

۱۹- طبقه اساسی انقلاب حاضر سرکوسی قدرت سوزواری  
و ساسودی دیگسای سوزواری و کت قدرت توسط نوده های خلق

تحت رهبری پرولتاریا و استقرار دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان (دمکراسی توده‌ای) است.

۴۰- سلطه و ستم امپریالیسم توارما با کمیت شیوه تولید سرمایه‌داری در جامعه، مبارزه ملی (فدا امپریالیستی) را با مبارزه طبقاتی و وظایف دوگانه پرولتاریا در انقلاب حاضر (وظایف دیمکراتیک و سوسیالیستی) را با یکدیگر عمیقاً آمیخته کرده است. مضمون شعار "نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته" در انقلاب دیمکراتیک حاضر بخوبی این پیوندها را نشان می‌دهد. این می‌دارد لیکن نباید فراموش کرد که پیروزی انقلاب دیمکراتیک به هیچ وجه به معنای حل کامل وظایف سوسیالیستی انقلاب نیست و پس از پیروزی انقلاب دیمکراتیک، مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی برای حل قطعی وظایف سوسیالیستی و استقرار کامل سوسیالیسم ادامه خواهد داشت.

۴۱- فتح ستم ملی و وابستگی به امپریالیسم بدون نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم امکان پذیر نیست. بنابراین شعار استراتژیک مرحله کنونی انقلاب، همین صورت که: "مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه علیه سیستم سرمایه‌داری وابسته جدا نیست" و "نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم" می‌باشد.

۴۲- از نظر سیاسی جمهوری دیمکراتیک خلق، با وعده بسیار پرولتاریا، توده‌های زحمتکش و تحت ستم (خرده‌بورژوازی شهری و دهقانان) تحت هژمونی پرولتاریا، مشخص می‌شود، که دولت دیمکراتیک خلق نام دارد و دمکراسی برای توده‌ها و دیکتاتور برای فدا انقلاب را به همراه دارد.

۴۳- در این مرحله، انقلاب ما یک انقلاب رفا سیاسی نیست. چرا که صرفاً با معنای قدرت سیاسی مطرح نموده و هدف آن حفظ و گسترش مناسبات سرمایه‌داری نیست. بلکه وظیفه اساسی این انقلاب، ناهمین بیشتر شما، اساسی برای تعمول سوسیالیستی

جامعه است. از اینرو برقراری جمهوری دمکراتیک خلق از نظر پرولتاریا دوران گذاری است که در طی آن شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی برای برقراری دیکتاتور پرولتاریا و استقرار سوسیالیسم با بدفراهم شود. در عین حال انقلاب، با پیدای یک انقلاب اجتماعی کامل (سوسیالیستی) هم‌نیست چرا که از لحاظ قدرت سیاسی، مضمون سیاسی انقلاب، دیکتاتور پرولتاریا و صلطه یکپارچه آن نیست، بلکه دیکتاتور دموکراتیک خلق و تحت هم‌مونی پرولتاریاست و از لحاظ اقتصادی نیز — بلحاظ استراتژیک در انقلاب سوسیالیستی هدف نابودی کامل مالکیت خصوصی بروسایل تولید مطرح است، در حالیکه در انقلاب دموکراتیک، بلحاظ استراتژی مرحله‌ای پرولتاریا، مستقیماً و بلاواسطه نابودی هرگونه مالکیت خصوصی بروسایل تولید مطرح نیست، بلکه نابودی سلطه سرمایه هدف قرار می‌گیرد. هرچند که انقلاب در رشد و تکامل خود به انقلاب سوسیالیستی تبدیل می‌شود و هدف نهایی و استراتژیک و برنا مه‌ها کثیر پرولتاریا را متحقق می‌سازد.

۴۴ — علمبرغم پیوستگی عمیق مبارزه علیه سلطه امپریالیسم با مبارزه علیه سیستم سرمایه‌داری وابسته و به عبارت دیگر مبارزات ضد-امپریالیستی با مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه‌داری وابسته جامعه ایران، مبارزه برای نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته در مرحله انقلاب دموکراتیک حاضر، به معنی نابودی مستقیم و بلافصل کلیه روابط سرمایه‌داری نیست. تولید خرد کالایی (بسیار به‌تعمیر لنین سرمایه‌داری خرد بورژوازی - چپ روی کودکانه و ذهنیت خرد بورژواها) از نظر برنا مه استراتژیک در این مرحله نابود نگشته، و همچنین اگرچه سلطه سرمایه سرچیده می‌شود، اما مستقیماً و بلافصل کلیه روابط سرمایه‌داری (تولید ارزش اضافی) منحل نمی‌گردد. بلکه اشکال سرمایه‌داری دولتی تحت هم‌مونی بروسایر - در قدرت سیاسی حاکمین سلطه سرمایه‌داری وابسته

به امپریالیسم می شود. و این نابودی در طی یک پروسه و بسط  
 تناسب شکل و آگاهی پرولتاریا و رشد مبارزه طبقاتی و بسط  
 میزان اتحاد پرولتاریا با دهقانان فقیر، با تکیه بر انقلاب به  
 انقلاب سوسیالیستی، بطور کامل تحقق خواهد یافت. بدین  
 ترتیب با پیروزی انقلاب دمکراتیک تحت رهبری پرولتاریا  
 زمینه های تحول سوسیالیستی جامعه (انقلاب سوسیالیستی) و  
 برانداختن هرگونه مالکیت خصوصی برای بازتولید فراهم میگردد  
 با توجه به مناسبات اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری و تناسب  
 قوای طبقاتی در کشورهای سرمایه داری وابسته با پیروزی انقلاب  
 تحت رهبری پرولتاریا، تبدیل انقلاب دمکراتیک بسبب انقلاب  
 سوسیالیستی در این جوامع بسیار سریعتر از جوامع نیمه  
 فئودالی صورت خواهد گرفت.

۲۵- برای پایه اهداف اساسی اقتصادی جمهوری دمکراتیک  
 خلق عبارتست از:

**الف:** نابود کردن سهم سرمایه داری وابسته و محولطه سرمایه  
 معادل درآمد ملی کردن سرمایه های امپریالیستی و وابسته (بانکی  
 مالی، تجاری، صنعتی) ملی کردن منابع و تمامی مراکز  
 کلیدی اقتصاد دولتی و کلیه قراردادهای امپریالیستی.

**ب:** پی ریزی شالوده اقتصادی سوسیالیستی از طریق کنترستریل  
 دولتی (تحت هژمونی پرولتاریا) بر اقتصادات جامعه، ایجاد  
 منابع سنگین و تکامل و توسعه اقتصاد ملی برای استقلال  
 ساختمان سوسیالیسم.

**ج:** حل مسئله ارضی: نابود کردن بقایای روابط فئودالی  
 ملی کردن اراضی و واگذاری زمین به دهقانان زحمتکش و تحت  
 ستم، رشد نیروهای مولده در روستا با استفاده از اشکال کلکتیو  
 و... با حمایت دولت انقلابی دمکراتیک.

۲۶- بدین ترتیب مضمون اقتصادی انقلاب دمکراتیک در جامعه  
 ما، نفی سرمایه به منظور تأمین شرایط مساعد اقتصادی و

و تشدید مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای انجام انقلاب سوسیالیستی است. دولت انقلابی تحت هژمونی پرولتاریا طبق مقتضیات و شرایط جامعه و قدرت و شکل طبقاتی پرولتاریا از طریق مکارگیری اشکال متناسب اقتصادی اعم از صافه و دولتی کردن مراکز کلیدی و اساسی اقتصاد، سرمایه داری دولتی (تحت هژمونی سیاسی پرولتاریا)، برقراری تولید کلکتیو در بخش کشاورزی و اقناع و تشویق دهقانان به تولید جمعی و تعاونی و ... سنگبری اقتصادی جامعه را در جهت هدف نهایی و استراتژیک خود (سوسیالیسم) هدایت می کند. لذا واضح است که اساس برنامه ها و مشی اقتصادی در این دوره (پس از پیروزی انقلاب دمکراتیک) سنگبری و تدارک برای دگرگونی کامل و بنیادی اقتصادی - اجتماعی جامعه و انجام انقلاب سوسیالیستی و استقرار مناسبات سوسیالیستی است.





## قطعهنامه تحولات سیاسی بعد از قیام

۱- تشکیل ارگان سازش بین امپریالیستها، نمایندگان بورژوازی متوسط وابسته و خرده بورژوازی مرفه سنتی و جایگزین شدن آن بجای دولت بختیار، به منظور حفظ ماشین دولتی کهنه و مقابله با انقلاب نقطه چرخش خرده بورژوازی مرفه سنتی است. لیبیرالها و جناح بورژوازی مرفه سنتی نیز با در دست گرفتن قدرت به حفظ اطمینان سیستم سرما به داری وابسته تبدیل گشته اند. نمایندگان سیاسی جدید بورژوازی در قدرت به مثابه نیروی اصلی ماشین دولتی سرما به داری وابسته و حافظ اطمینان سیستم سرما به داری وابسته همچنان منافع اساسی بورژوازی بزرگ انحصاری را نیز تا مبین می نمایند و در حقیقت منافع کسب بورژوازی ایران را پاسداری می نماید.

بخش بخش کردن بورژوازی متوسط لیبیرال به مرجع و غیر مرجع برخوردی غیر مارکسیستی به نمایندگی طبقات و در جهت تطهیر بورژوازی لیبیرال است و ادامه تفکر پوپولیستی گذشته در ارزیابی از مناسبات طبقاتی و انعکاس شواذب تفکر "نظام وابسته" موجود در جنبش کمونیستی ایران و سازمان ما بوده است.

۲- خرده بورژوازی مرفه سنتی و بویژه رهبران آن نیز بدلیل وحدت با بورژوازی، پذیرش رهبری وی و سپردن هژمونی قدرت سیاسی به دست وی (در سازش با امپریالیسم) کمک در حفظ ماشین دولتی سرما به داری وابسته و بورژوازی ارتجاعی کا ملابیه فسد. انقلاب می بیند و از همان فردای قیام به حلقه سلاح نوده ها به جلوگیری از اسهام ماشین دولتی توسط نوده ها، به تنمیه است کشاندن نوده ها از دولت بورژوازی، حصول سازش کم رهنم است

میگمارد و همچنین به سرکوب توده‌ها می‌پردازد. از اینرو مبنای علمی و مارکسیستی در بررسی نقطه چرخش خرده‌بورژوازی، مقابله وی با انقلاب و جلوگیری از آنست. اما همین دولتی توسط توده‌ها و حفظ و بازسازی ماشین دولتی است.

درک عامیانه و پراگماتیستی، بدون تحلیل علمی از مسئله دولت و ماشین دولتی و آسوده‌به‌تفکر غیرپرولتری (تفکر پوپولیستی) تنها آن هنگام که خرده‌بورژوازی مرفه‌سنتسی، مستقیماً، آشکارا به سرکوب وسیع توده‌ها می‌پردازد و از اینرو انقلابی از بیایی می‌نماید. از اینرو نقطه چرخش خرده‌بورژوازی مرفه‌سنتسی را تلفیق شورای انقلاب و دولت بازرگان و نئودیسال آن حمله به کردستان می‌داند. در حالیکه تلفیق شورای انقلاب با دولت بازرگان و تحولات ناشی از آن جز به ناکامی منتهی نگردد.

علیرغم عدم تمرکز قدرت در دوره قبل از حمله اول به کردستان و بعد از آن چیزی به نام قدرت دوگانه بورژوازی و خرده‌بورژوازی که با دو ماهیت متفاوت (یکی انقلابی و دیگری ضدانقلابی) باشد وجود خارجی نداشته و کوچکترین شائبه‌ای به قدرت دوگانه نیست در روسیه پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ ندارد.

قدرت دوگانه زمانی معنی می‌دهد که دو قدرت ماهیت متفاوت داشته باشند (یکی خلقی، دیگری ضدخلق)، اولی ارگسبان دمکراتیک (تسلیم شده‌ها) و دومی ارگان اعمال قدرت ضد-انقلابی باشد.

کمیته‌های امام که از فردای قیام به خلق سلاح و سرکوب توده‌ها می‌بپردازند و در خدمت ماشین دولتی بورژوازی بسوده و علیرغم برخی عملکردهای مستقل، اما با به زانده‌ای از آن تبدیل می‌گردند، اساساً به هیچوجه انقلابی ارزشی نمی‌شوند. اما در مواردی که ویرانی اقدامات از این تبدیل به هیچوجه مملکت انقلابی پس از آنکه پارتی اولی انقلابی بود، خرده‌بورژوازی

مرفه‌سنٹی دراپندوره نیست. کما اینکه اینگونه اقدامات از موضع ضدانقلابی، درجهت ترمیم ما شین دولتی زخم خورده همچنان ادا مداردو (بعد از قیام) تفاذن با ضدانقلاب حاکم گذشته از مقوله تفاذنیروهای ضدانقلابی بوده و هست و به هیچوجه قابل پشتیبانی نیست. قائل شدن به قدرت دوگانه ادا متفکر پوپولیسیتی دربرخورده خرده بورژوازی است. این تفکر پوپولیزم بدین صورت تبلور می یابد که خرده بورژوازی مرفه‌سنٹی را تحت عنوان دنباله‌روی از بورژوازی تطهیر می کند و بدین ترتیب بر عملکردها و مواضع خاص او در قدیمت با انقلاب سرپوش میگذارد. نمونه این نوع برخورد را میتوان در ارزیابی گذشته ما زمان ازنها جرم‌زیم به کردستان در مرداد ماه سال گذشته که به ابتکار رهبران خرده بورژوازی مرفه‌سنٹی صورت گرفت ملاحظه کرد که ما زمان گناه آن را به گردن لیبرالها انداخت هر چند که بالطبع بورژوازی لیبرال ارتجاعی قاطعانه خواهان سرکوب انقلاب و ایجاد حاکمیت متمرکز خویش بود.

۳- بنا بر این خرده بورژوازی مرفه‌سنٹی علیرغم قرار داشتن تحت همونی بورژوازی به مثابه جناح فعال دیگری از هیئت حاکمه - وضه گیتا ر بورژوازی - عمل میکرده و می کند. لکن جناح‌های بورژواشی و خرده بورژواشی در هیئت حاکمه علیرغم تفاذهای فیما بین شان در افتادنا کنیکه بسیار شبیه به برخورد به مبارزات بوده‌ها و مقابله با پیشرفت انقلاب، وحدت آنها در حفظ سیستم جنبه غالب دارد.

۴- جناح دیگر هیئت حاکمه، حزب جمهوری اسلامی است، این حزب اشتلالی از بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه‌سنٹی را در بر می‌گیرد که در آن جناح بورژواشی غالب بوده و با همونی سر جناح مغلوب خرده بورژواشی آن سیاستهای اساسی حزب را بر راستای یک حرکت بورژواشی هدایت می کند. این حزب اکنون نقش مسلط را در هیئت حاکمه ایفا میکند.

۵- پس از قیام قدرت دولتی جدید اساساً با ماهیت بورژوازی و خلقی خودنما بندگی طبقه بورژوازی ایران را دانشسته و مدافع سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است (صرف نظر از برخی شمایلات مرتعدیل سلطه فاشیست و وابستگی به امپریالیسم امریکا و تعدیل آن در جهت روابط وسیعتر با امپریالیستهای اروپای و ژاپن و ...)

۶- سرنگونی هیئت حاکمه به مثابه قدرت سیاسی بورژوازی خلقی که مدافع سرمایه داری وابسته است و در حال حاضر به مثابه سد مانع عمده و در درونی پیشرفت انقلاب قرار گرفته و کمب قدرت سیاسی توسط توده های خلق به رهبری پرولتاریا شرط فسروری تحقق پیروزی انقلاب دمکراتیک و خدا مهربا لیستی خلقهای ایران است .

۷- نمایندگان ارگانهای خرده بورژوازی مرفه فدا نقلاسی بنفیر از شخص خمینی که بر اساس اصل ولایت فقیه دارای اتوریته است جناحی از انجمنهای اسلامی و جناحی از حوزه علمیه قم تا زمان مجاهدین انقلاب اسلامی ، جناحی از حزب جمهوری اسلامی و ..... میباشد .

۸- در دوره بعد از قیام مهبوستن خرده بورژوازی مرفه سنتی به صف مد انقلاب جنبه استراتژیک داشته و نه تا کتیک و طرح امکان برگشت او ، با توجه به موقعیت اقتصادی و اجتماعی او به خود آورد مارکسیستی نسبت به امربارزه طبقاتی (بطور اعم) و با توجه به صف بندی واقعی قوای طبقاتی موجود و چشم انداز اختلافزاینده و روند تشدید مبارزه طبقاتی (بطور اخص) بدور است . بدین ترتیب اتکاء به امکان برگشت خرده بورژوازی در طرح و اتغاذ تا کتیک دوره کنونی انحراف از مشی پرولتری است .

## تغییرات در روابط و آرایش نیروها پس از قیام

۹- خرده بورژوازی مرفه سنتی، در دوره نخست انقلاب (تا قبل از قیام) تحت فشار وسطه مطلقه سرمایه مالی امپریالیستی و سرمایه انحصاری وابسته و تضادش با ستم امپریالیستی و سرمایه انحصاری وابسته با گرایش دمکراتیک ناپهگیر در انقلاب شرکت داشت. این قشرا جماعتی به لحاظ موقعیت اقتصادی پیش در ستم سرمایه داری وابسته و روابط نزدیکش با سرمایه و این واقعیت که شان به شان بورژوازی متوسط می ساید و با دفاع از "مالکیت مقدس" و حفظ سلطه سرمایه، نسبت به جنبش کارگری دارای بیداری طبقاتی بوده و احساسات دشمنانه دارد. نمایندگان سیاسی - فکری خرده بورژوازی مرفه سنتی با پیشرفت انقلاب و سرآمد جنبشش بوده ای طبقه کارگر رگرتوده های زحمتکش در آستانه قیام از موضع بورژوا فرمیستی به همراه لیبرالها و دیگر نمایندگان بورژوازی متوسط وابسته برای سازش با امپریالیسم و ایجاد ارگان سازش (دولت جدید) اقدام نمود.

پیشرفت جنبش انقلابی توده ها و انجام قیام علمبرغم خواست و وحشت جیونسانه آن نمایندگان خرده بورژوازی مرفه با عشت کردید که خرده بورژوازی مرفه سنتی به ارگانهای قدرت خاص خود (کمیته ها و...) دست یابد و از آن زمان تا کنون در اثنای و سازش با بورژوازی و به همراه آن فعالانه دست به سرکوب توده ها و مقابله با انقلاب زده است. از این رو در آینده دوره به نیروی ضد انقلابی تبدیل شده است.

۱۰- با توجه به مطالب فوق تغییرات سیاسی پس از قیام موجب تغییر در مناسبات اساسی بین طبقات ویرممنای آن تغییر استراتژی مرحله ای انقلاب نگردیده است و انقلاب دمکراتیک - ضد امپریالیستی ایران با سرخسته نترندن و طایف سوسیالیستی و تشدید مبارزه طبقاتی همچنان در دستورات است.



## قطعنامه کنگره دوم

### سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

#### درباره

### رویزپونیسیم و سوسیال امپریالیسم شوروی

#### I

۱- رویزپونیسیم بمثابه یک جریان طبقاتی بورژوازیستی معمول عصر امپریالیسم می باشد، کائوتسکیسم، تروتسکیسم، خروشچیفیسم کمونیزم اروپائی، رویزپونیسیم سه جهانبند... اشکال متفلسفانه و رویزپونیسیم بوده و دارای ماهیت یکجانبه بورژوازی و ارتجاعی میباشند. رویزپونیسیم دشمن اصلی مارکسیسم - لنینیسم بوده و مبارزه پیگیر علیه آن مضمون اصلی مبارزه اپدشولوزیک جنبش کمونیستی بین المللی و ایران را تشکیل میدهد.

۲- شوروی در دوران لنین و استالین کشوری سوسیالیستی بوده و در آن دیکتاتوری پرولتاریا حاکم بود. اقتدا سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۲۳ بطور اساسی مستقر گردیدند. بدنبال برخی اشتباهات و انحرافات حزب بلشویک و رفیسن استالین (۱) و پس از غلبه و تسلط رویزپونیسیم خروشچیفی در شوروی حزب و دولت حاکم ماهیت پرولتری خود را از دست داده و تبدیل به ارگاسهای طبقاتی بورژوازی میگردد. منافعی کامل مشی و واقع ساسی - اپدشولوزیک مارکسیستی - لنینیستی از جانب

گروه رویزیونیست خروشچف - برژنف و تنفیه، اساسی حاملین مثنی پرولتاری از درون حزب مبارزه، دوخط مثنی پرولتاری و بورژواشی در حزب با پیروزی مثنی رویزیونیستی پایان گرفته و حـزب اتحاد شوروی کاملاً رویزیونیستی میگردد و به ارتداد و خیانتکامل در مصلطه، بدنیال انتقاله، بورژواشی - رویزیونیستی حزب بلشویک، دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی از بین رفته و نابود میگردد و دولت به ازگان دیکتاتوری بورژوازی تبدیل میگردد.

۳- بدنیال از بین رفتن دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار دیکتاتوری بورژوازی، اقتضای دوسیالیستی انتقاله پیدا کرده و تغییر ماهیت میدهد، این اقتضای دحمت سوسیالیستی خود را از دست داده و در مسیر بازگشت و غلبه، اقتضای سرمایه داری و در خدمت بورژوازی نوین قرار میگردد. زیرا با توجه به رابطه دیالکتیکی بین روبنا و زیربنای جامعه، انتقاله و تغییر ضد انقلابی در روبنا نمیتوانست تا شیر مستقیم و قاطعی بر زیربنای جامعه نگذارد... در همین رابطه باید افزود آنجا که بین دیکتاتوری پرولتاریا و مالکیت و اقتضای دوسیالیستی رابطه ارگانیک و معینی وجود دارد اما ما بدون حزب پرولتاری و دیکتاتوری پرولتاریا، مالکیت سوسیالیستی معنایش نخواهد داشت، بنا بر این پس از استقرار و حاکمیت رویزیونیسم در شوروی اقتضای ماهیت سوسیالیستی نمیتوانست با سرچا بیاند، قبضه شدن قدرت سیاسی توسط رویزیونیستها بناگزیه اقتضای تحت مشی و برنامۀ رویزیونیستی آنان قرار میداد و با این لحاظ این اقتضای دهنها در خدمت اهداف طبقاتی بورژواشی انسان میتواند قرار گیرد.

۴- حاکمیت بورژوازی نوین بسبب مالکیت سوسیالیستی از پرولتاریا منجر گردید و بدنیال آن طی پروسهای با تبدیلی و سایل و ابزار تولید کالای تولید نیروی کار به کالا، قانون ارزش اضافی کاملاً برنامهای عرضه های اقتضای جامعه، شوروی

غالب شده و بر پایه استثمای نیروی کار طبقه کارگر ارزش اضافی تحقق میابد.

۵- پس از یک دوره استحاله، رویه‌های مبنای مومنت سیاسی و اقتصادی بورژوازی نوین تحکیم و تثبیت گردیده و اقتصاد سوسیالیستی شوروی با اقتصاد امپریالیستی تبدیل میشود. از آنجاکه در گذشته اساساً بازار و سایر تولیدیطور متمرکز در مالکیت سوسیالیستی دیکتاتور پرولتاریا بود، پس از همین رفتن قدرت سیاسی پرولتاری این مالکیت متمرکز دولتی در شکل بورژوازی نوین قرار میگیرد و بر این پایه اقتصاد سرمایه‌داری انحصاری دولتی بوجود میآید. این اقتصاد علمبرغم ویژگیهای خاص خود، دارای ماهیت امپریالیستی بوده و مشخصات پنهگانه امپریالیسم را بطور اساسی با خود حمل مینماید.

۶- ویژهگی اصلی اقتصاد امپریالیستی شوروی در این است که از عالیترین تمرکز تولید و سرمایه‌برخورداری بوده و دارای شکل انحصاری دولتی میباشد. لیکن باید تاکید نمود که مشخصات ماهوی پنهگانه امپریالیستی مانند انحصار (در شکل انحصار دولتی)، الیگارشی مالی و سرمایه‌مالی، صدور سرمایه، شرکت در تقسیم جهان و داشتن مناطق نفوذ در مورد شوروی صادق است. علاوه بر این باید افزود، همانطور که لنین میگوید: "آنچه برای امپریالیسم جنبه اساسی دارد سرمایه چند دولت بزرگ برای اعراض مبادت است." امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری، این حکم لنینی نیز در مورد شوروی کاملاً صدق میکند. شوروی بمثابه یک دولت امپریالیستی در پی اعمال سیاست و هم‌زمنی جهانی میباشد و در راه تحقق آن باید گسترش قدرتهای امپریالیستی بر قایت دست مینماید.

۷- برو واضح است که شوروی ملحاظ ماهیت امپریالیستی خود به تجاوز و مداخله (نظامی و غیر نظامی) و توسعه طلسمی و چپاول و غارتگری دست زده و یک سیاست امپریالیستی و استعماری را



مانند همه امپریالیستهای دیگر در عرصه جهان به پیش میبرد . سیاست خارجی شوروی بر اساس ماهیت امپریالیستی دولت و اقتصاد این کشور و مبتنا به انعکاسی از مسائلی است درونی آن امپریالیستی و سیاستمداری بوده و دولت شوروی بر اساس این سیاست در پی اعمال استمگری ملی و با نقیبه در آوردن خلقهای جهان میباشد . کوشش جهت نفوذ در جنبشهای آزادیبخش و با تحریف کشاندن آنها ، مداخله نظامی ، ایجاد جنگهای محلی ، انجاسام کودتا ، فروش اسلحه و سوداگری تسلیحاتی ، مبادله نابرابر و تجارت امپریالیستی و ... نمودهای ماهیت امپریالیستی شوروی میباشد .

۸- این کشور در راه تحقق اهداف امپریالیستی و استمگرانه خود با ارائه یک سری نظریه ها و تئوریها از قبیل: "حق حاکمیت محدود" "دیکتاتوری بین المللی" ، "خانواده بزرگ سوسیالیستی" "تقسیم سوسیالیستی کار در صحنه بین المللی" ، "انترناسیون باادغام اقتصادی" ، "راه رشد غیر سرمایه داری" و ... دست زده است . این تئوریها و نظریه ها در ماهیت خود ریزبونیستسی ، سواستعماری و امپریالیستی میباشد و در خدمت تأمین منافع امپریالیسم شوروی قرار دارند (۲) .

۹- از آنجاکه شوروی در ماهیت و در کردار واقعی خود یک کشور امپریالیستی است ولی گفتار "سوسیالیستی" خود را برای فریب طبقه کارگر و خلقهای جهان و برای با تحریف کشاندن جنبشهای آزادیبخش و انقلابات پرولتری حفظ نموده است ، باین خاطر این کشور را سوسیال امپریالیسم شوروی مینامیم . یعنی شوروی "سوسیالیست در گفتار و امپریالیست در کردار" است .

۱۰- احزاب ریزبونیست وابسته با طرفدار شوروی مانند حزب کمونیست فرانسه ، حزب کمونیست ایتالیا ، حزب کمونیست اسپانیا و ... در عرصه بورژوازی و عدالتیست جهانی قرار دارند .

۱۱- " حزب توده ایران " یک حزب ریزبونیست و ارتجاعی و

کارگزار سوسال - امپریالیسم شوروی در ایران است .

۱۲- کشورهای رویزیونیست وابسته و با مدافع سوسال امپریالیسم شوروی مانند کشورهای رویزیونیست اروپای شرقی، مغولستان، کوبا، آنگولا، ویتنام، لائوس، کامبوج، درجهبه\* رویزیونیسم و سوسال امپریالیسم روس قرارداد رندوبههجوچه قابل دفاع و پشتیبانی نمیشوند .

۱۳- کشورهای مانندانسوپیی، هند، سوریه و... که یورژوازی در آنها حاکم بوده و دارای روابط تنگاتنگی با شوروی میباشد ، ارتجاعی بوده و بههجوچه قابل حمایت نمیشوند .

۱۴- سوسال امپریالیسم شوروی در رأس یکی از دو قطب اساسی جهان امپریالیستی قرار گرفته است و برنامۀ استراتژیک و تاکتیکی جهانی پرولتاریا باید این واقعیت را در نظر داشته باشد . ماضی تاکید بر مرزبندی همه جانبه و مشخص ارزیابی و درکمان از سوسال امپریالیسم شوروی و جایگاه آن با درک و ارزیابی رویزیونیستی رویزیونیستهای سه دههانی ، چپتنس در همسین جا باید بیان کنیم که شعارهای "مرگ برای امپریالیسم جهانی سرکردگی امپریالیسم آمریکا" و "مرگ برای امپریالیسم آمریکا دشمن اصلی خلقهای جهان" شعارهای انحرافی و رویزیونیستی میباشد ، زیرا این شعارها نقش امپریالیسم شوروی را در جهان امپریالیستی و در رأس یکی از دو قطب اساسی امپریالیستی نادیده میگیرند . علاوه ، شعار "مرگ بردوا بر قدرت آمریکا و شوروی" نیز انحرافی و به جهانی میباشد . زیرا این شعار واقعیت سیستم جهانی امپریالیستی را مخدوش نموده و واقعیت دیگر قدرتهای امپریالیستی را نادیده میگیرد .

۱۵- سوسال امپریالیسم شوروی به تنها خطری برای همسین کمونیستی جهان و ایران محسوب میشود . بلکه همسین از آنجا که سمنانه یک قدرتی امپریالیستی عمل میکند یکی از دشمنان

بین المللی آزادی و استقلال حلقها تبدیل گشته است. بسیاری لحاظ سوسیال امپریالیسم شوروی به تنها ممانعت از گسترش حسرت کمونیستی مورد مبارزه، قاطع قرار گیرد، بلکه همچنین با ایدافه کرد که مبارزه، مدا امپریالیستی حلقهای جهان از مبارزه علیه امپریالیسم روس جدا نیست.

۱۶- پس از غلبه، رویزیونیسم به جهانی هوا - ننگ بر جزیره دولت چین، حزب و دولت این کشور تغییر ماهیت داده و دیکتاتوروری پرولتاریا بنا بوده است. در دوران رفیق ما شو، چین علی رغم یکسری انحرافات راستروانه، رفیق ما شو و حزب کمونیست (۳) یک کشور سوسیالیستی بوده است. لیکن پس از حاکمیت رویزیونیستی و بنا بودی دیکتاتوروری پرولتاریا و احیای سرمایه داری امپریالیستی کشور ما بهیت سوسیالیستی خود را از دست داده و تبدیل به یک کشور بورژوا رویزیونیستی گردیده است. در حال حاضر در چین بورژوازی حاکم است و تشوری رویزیونیستی و ارتجاعی به جهان استراتژی بین المللی سوزوآزی نخواست، چین میباشد. جایگاه چین امروز در اردوگاه ضد انقلاب جهانی قرار داشته و از نظر استراتژی جهانی پرولتری واقعیت ارتجاعی و ضد انقلابی چین امروز نیرد قبلاً باید مورد توجه پرولتاریا قرار گیرد.

۱۷- جمهوری دمکراتیک خلق کره (شمالی): این کشور هنوز بطور قطعی به اردوگاه رویزیونیسم جهانی نیبوسته. و دارای خط مشی سائنتیستی میباشد. این کشور در مبارزه اش علیه امپریالیسم آمریکا و آزاد سازی کره جنوبی مورد پشتیبانی ما قرار دارد.

۱۸- جمهوری توده ای آلبانی کشوری سوسیالیستی و دیکتاتوروری پرولتاریائی میباشد و حزب کارآلبانی بر رهبری رفیق انور خوجه یک حزب کمونیست بشمار میآید. وظیفه، انترناسیونالیستی کمونیستهای جهان است که از این کشور حمایت و پشتیبانی بنمایند. بظن ما اگرچه آلبانی یک کشور سوسیالیستی است، لیکن رفیق انور خوجه و حزب کارآلبانی دارای انحرافات مشخص میباشد.

که ما از موضع اشتقاقی با آنها مرزبندی داریم (۲)

۱۹- با توجه به اهمیت ایدئولوژیک - سیاسی ثنوری مارکسیستی لنینیستی سوسیال امپریالیسم شوروی باید افزود که در زمینه تشکیلاتی مرزبندی با سوسیال امپریالیسم شوروی به مثابه یک قدرت امپریالیستی معیار عضویت سازمانی ما می باشد. به علاوه موضع علیه سوسیال امپریالیسم شوروی نه تنها یکی از معیارهای اساسی وحدت در جنبش کمونیستی بشمار می آید، بلکه همچنین این موضع مشخص کننده، مرز بین طیف پیگیر جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران از طیف ناپیگیر و متزلزل آنست.

## مرزبندی با نظریات انحرافی و رویزیونیستی در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی

### II

بنابراین دلایل فوق:

- ۱- نظریه ای که معتقد است شوروی رویزیونیست نبوده و بسک کشور سوسیالیستی میباشد، نظریه ای کاملاً رویزیونیستی است که قاطعاً نه باید افشا و طرد نمود. نظریه، حزب توده و سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) در این چهار چوب میگنجد.
- ۲- نظریه، رویزیونیستی سه جهان - این نظریه، ارتجاعی تحت این عنوان که " ابر قدرت شوروی امپریالیست جوانتر بوده و خطر عمده برای ایجاد جنگ است، توده های خلقهای تحت ستم و پروولتاریای جهانی را با ایجاد دولتهای ارتجاعی و امپریالیست های اروپائی و کشادن بدنهال امپریالیسم آمریکا فرا

میخواند، این موضع ارتجاعی نسبت به سوسیال امپریالیسم شوروی  
موضعی رویزیونیستی است که از موضع یورژوازی با سوسیال  
امپریالیسم شوروی مرزبندی دارد و قطعاً به یابداها و طرد  
گردد.

۳- نظریه‌ای که معتقد است در حزب شوروی یک گرایش رویزیونیستی  
وجود داشته اما شوروی کماکان یک کشور سوسیالیستی میباشد،  
نظریه‌ای رویزیونیستی و انحرافی است. این نظریه انحرافی  
فاقد درک پرولتری از ماهیت رویزیونیسم و مرزبندی کمونیستی  
با آن میباشد. نظریه "راه کارگر" در چهار چوب همین انحراف  
قرار دارد.

۴- نظریه‌ای که معتقد است در شوروی رویزیونیسم غلبه پیدا  
کرده و دیکتاتوری پرولتاریا از بین رفته ولی دولت حاکم نه یک  
دولت یورژوازی، بلکه یک "دولت استثنائی" بوده و اقتصاد  
سرمايه داری امپریالیستی در شوروی وجود ندارد. یک نظریه  
شروعیستی و رویزیونیستی میباشد. این نظریه نه تنها ماهیت  
یورژوازی رویزیونیسم را درک نمیکند، به تنها رابطه  
ارگانیک و متقابل روسا و سرسرا را نمی بینند، به تنها در مقوله  
دولت طبقاتی تجدید نظر میکند، بلکه همچنین با اعتقاد سه  
وجود نظام اقتصادی - اجتماعی جدیدی در شوروی که به سرمايه  
داری است و نه سوسیالیستی، به رد ماتریالیسم تاریخی و اصول  
شاخته شده آن میپردازد. نظریه "بلوشیوی" برای این منسأ  
استوار است و برخی از مشکلات مارکسیستی ایران مانند رزمندگان  
متأثر از این نظریه میباشد.

۵- نظریه‌ای که معتقد است در شوروی رویزیونیسم غلبه پیدا  
کرده، لیکن دوران استعمال تمام نشده و اقتصاد کنونی شوروی،  
یک اقتصاد سوسیالیستی میباشد. نظریه‌ای کاملاً انحرافی می -  
باشد. این نظریه که از دیدگاه اکومونیستی و در عین حال  
رویزیونیستی منسأ میگردد، پس از ۲۰ سال حاکمیت رویزیونیستی

در شوروی وجود افتخار دوسوبالیستی را امکان پذیر میدانند. این دیدگاه انحرافی نمیتواند رابطه دیاکتیکی و متقابل زیربنای روبنای درک کند و نمیتواند از نقش حزب کمونیست و دیکتاتوری پرولتاریا و رابطه تنگاتنگ آن با مالکیت دوسوبالیستی در کمیونیستی ارائه دهد. این دیدگاه پس از ۲۰ سال حاکمیت روبریونیم خروشقی - برژنفی، از آنجاکه سیاست اقتصاد را جدا از یکدیگر در عین حال ایستادگی میکند، مالکیت دوسوبالیستی را بدون دیکتاتوری پرولتاریا ممکن میدانند.

۶- نظریه ای که معتقد است از دوران استالین تا امروز در شوروی بوروکراسی غلبه داشته ولی کماکان دولت شوروی دولت کارگری باقی مانده و اقتصاد و مناسبات تولیدی این کشور دوسوبالیستی میباشد. نظریه ای ثروتگیتی میباشد. این نظریه بنیاد انحرافی بکلی فاقد درک علمی از مقوله روبریونیم بوده، مرز بین مارکسیسم - لنینیسم (پرولتاریا) و روبریونیم (بورژوازی) را مخدوش نموده، رفیق استالین رهبر پرولتاریای جهانی را هم ردیف روبریونیستهای خاشاک به طبقه کارگر قرار داده و در بر خورد به غول بوروکراسی فاقد دبدبقاتی میباشد این نظریه ثروتگیتی و ضد کمیونیستی دارای درکی شایسته اگونومیستی بوده و قادر به درک تحولات روبنای و زیربنای در شوروی نمیباشد. نظرات "انترناسیونال ۴" و اردوسته ضد انفلاسیون با یک زهرآشی در این چهار رجب قرار میگیرند.

## یادداشتی

۱- در این مورد میتوان به کم‌بها دادن به مبارزه، طفاشی در دوره ساختن سویا لسم و سبزه مبارزه، مسترد مرصه، ایدئولوژیک در درون حزب نام برد. این کم‌بها دادن به مبارزه، ایدئولوژیک درون حزبی و توسعه ندادن آن به میان نوده‌های طبقه کارگر زمینه، متاعی برای رشد گرایش‌های انحرافی در درون حزب را بوجود آورد و در نوده‌های طبقه کارگر را از آموزش ایدئولوژیک و آبدیگی و آگاهی طبقاتی لازم در مرصه سیاسی - ایدئولوژیک محروم ساخت.

بررسی این انحرافات و اشتباهات با توجه به شرایط مشخص تاریخی و زمینه‌های عینی و ذهنی نماینده‌بررسی عمومی است که در بخش تفصیلی قطب‌نامه تا حدودی مورد بحث قرار داده میشود.

۲- ماکوشن جناحی از حزب رویزیونیست شوروی برهبری و پیروان در جهت پس گرفتن تزه‌های افشاده، رویزیونیستی را افشا میکنیم و جنبش کمونیستی ایران را نسبت با شکل جدیدی از رویزیونیسم شوروی هشدار میدهیم.

۳- حزب کمونیست چین و رمنیق ما شو چهار یکری انحرافات راستروانه بوده‌اند، نوع برخوردیه؛ مبارزه، ایدئولوژیک درون حزبی و عناصر رویزیونیست موجود در حزب، بورژوازی ملی دیکناتوری دمکراتیک خلق، سیاست خارجی چین در دوره آخر حیات ما شو و... بیان این انحرافات راستروانه میباشد.

۴- در این مورد تحلیل انحرافی و غیر پرولتری رفقای آلبانی از حزب کمونیست چین و رمنیق ما شو، دستاوردها و انحرافات آنان قبل از حاکمیت رویزیونیست‌های سه جهانی بر حزب و دولت

چین، برجسته است. این تحلیل انحرافی به نفی سوسیالیسم و دستاوردهای سوسیالیستی چین در زمان رفیوما شوو محدود نش کردن مرز میان حاشین به سوسیالیسم و کمونیستهای مانند رفیق ما شو منجر میشود. علاوه بر این در عرصه سیاست حمایت از رژیم ارتجاعی ایران و ضد امپریالیست دانستن دولت جمهوری اسلامی جلوه دیگری از انحراف غیر پرولتری این رفقا است.

این تحلیل غیر پرولتری ماهیت طبقاتی رژیم و هیسبات حاکمه ایران را تحریف کرده و آنرا ضد امپریالیستی ارزیابی کرده است و با این ترتیب پشتیبانی از مبارزه انقلابی خلقهای ایران علیه رژیم حاکم را نفی کرده است.

حمایت حزب کارآلمانی از گروهها و جریانات کلاسیک اپورتونیستی جلوه دیگری از انحرافات رفقا است.

برخورد همه جانبه با نظرات رفقای آلمانی در برخورد به انترناسیونالیسم پرولتری و ضرورت احیای قطب ایدئولوژیک سیاسی تشکیلاتی پرولتری جهانی بعد از مرگ رفیق استالین تا بحال و... نیازمند بررسی همه جانبه تری است.

\*\*\*\*



## قطعه‌نامه درباره

# ”جنبش کمونیستی ایران و مسئله وحدت“

### ۱- ماهیت جنبش کمونیستی

حزب کمونیست با حزب طبقه کارگر، غالیترین شکل طبقاتی پرولتاریا و ستاد رهبری کننده آن در مبارزه طبقاتی می‌باشد. این حزب، از پیوند سوسیالیسم علمی (مارکسیسم-لنینیسم) یعنی ایدئولوژی طبقه کارگر با جنبش خودبخودی این طبقه بوجود می‌آید. این پیوند در آمیختگی، طبعا نمی‌تواند یکباره عملی شود و تحقق آن تلاش سرسختانه‌ای می‌طلبد. معیاد عدم تحقق این پیوند و فقدان حزب در شرایط مشخص یک کشور به مفهوم آن نیست گسسته طرفین این پیوند، یعنی ایدئولوژی کمونیستی از یک طرف و جنبش خودبخودی کارگری از طرف دیگر دارای ماهیت تعریف شده‌ای نمی‌باشد. برعکس ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم دارای تعریف ویژه خود بوده و بنیاد دادن حزب مارکسیستی-لنینیستی نه بیان صرف این ایدئولوژی بلکه پیوند این ایدئولوژی را با جنبش خودبخودی کارگری نشان می‌دهد. ماهیت ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم از هنگام تدوین آن توسط مارکس و انگلس در قرن نوزدهم (مارکسیسم) و سپس تکامل آن در شرایط عمرا مبریا لیسیم توسط لنین و استالین (لنینیسم) همواره در مرز بندی صریح و قاطع آن با اشکال مختلف ایدئولوژی بورژوازی و همچنین جهان بینی های مختلف خرده بورژوازی که وابسته به ایدئولوژی بورژوازی هستند نهفته است. در نتیجه ایدئولوژی پرولتاریا تنها در مقابل و مبارزه با ایدئولوژی بورژوازی (و جهان بینی های خرده بورژوازی وابسته به آن) رشد و نمو کرده و طبعا در مرز بندی با آن قابل تعریف است. در این مبنا بر

بورژوازی نمی میکنند تا به نفوذ در جنبش پرولتاریا سرخا بسته و موجب اجرا و ارتداد این جنبش از ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم گردد.

در عصر ما، شکل اساسی این ارتداد از ایدئولوژی مارکستی-لنینیستی، رویزیونیسم، مساشدکه بعنوان شکلی از ایدئولوژی بورژوازی امپریالیستی اصول اساسی ایدئولوژی پرولتاریا یعنی علم مبارزه طبقاتی (مفهوم طبقاتی دولت، رافکسید فوریست سیاسی، دیکتاتور پرولتاریا) و جهان بینی فلسفی هستی‌شناسی مارکستی-لنینیستی یعنی ماتریالیسم دیالکتیک دژیا لافسره علم اکتفا سیاسی مارکستی را نفی کرده و بجای آن اصول ایدئولوژیک و جهان بینی بورژوازی را عمیقاً نهادند. سایر امپریالیست‌ها بدگفت که ماهیت ایدئولوژی، مارکسیسم-لنینیسم در هر مصادری مرزبندی قاطع و صریح با اشکال مختلف رویزیونیسم مانند برشتا، نیسم، گنا شوکسیسم، تیتوشیسم، خروشچفسم، رویزیونیسم "سه‌جهانی"، بیگرا انواع ارتداد ایدئولوژیک مانند سترولاشکیسم، یهفنه است. اگر حزب مارکستی-لنینیستی هم‌رئیسان تسامحه با ایدئولوژی طبقه کارگر تیلور خود را در مجموع محافل، گروه‌ها و سازمانهای کمونیستی ای می‌باید که با ارتداد مارکسیسم-لنینیسم دارای مرزبندی قاطع و صریح با اشکال مختلف رویزیونیسم و دیگر انواع ارتداد ایدئولوژیک بوده و وظیفه عملی مبرم خود را با احزاب طبقه کارگر قرار داده اند. البته واضح است که در سطح معینی از تکامل جنبش کمونیستی بینشی در شرایط فقدان حزب و عدم تمعین همه‌جا به مبارزه ایدئولوژیک مرزبندی جنبش کمونیستی با رویزیونیسم و دیگر انواع ارتداد ایدئولوژیک نمی‌شود در تمام دنیا منته‌المنه جنبش دارای عمیق یکسان یا ندو طمناطیهای محلی را در بر میگرد که از سکریا یا سکورا منب نشود. فقط در شرایط وجود حزب است که مرزبندی با رویزیونیسم و دیگر انواع ارتداد ایدئولوژیک

در کل جنبش کمونیستی وکلا بعنوان یکی از سیاسی ایدئولوژیکی حزب بصورت عمومی از یک عمق و انسجام برخوردار بوده و تملق خود را در یک مراسم، در یک برنامه و در یک اساسنامه یافته و تمام محافل و گروههای قابل وحدت جنبش کمونیستی را در خود گردمیاورد.

## ۴- جنبش نوین کمونیستی ایران

جنبش نوین کمونیستی ایران بعنوان جزئی از جنبش کمونیستی جهانی در مرز بندی مارویزیونیسم خروشجفی شکل گرفت غلبه رویزیونیسم بر حزب کمونیست شوروی و دیگر احزاب اروپای شرقی در اوایل دهه ۵۰ و اوائل دهه ۶۰، جنبش کمونیستی جهانی را به انشعاب گشاینده و مرز بندی جدید ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را با رویزیونیسم احشائات پذیرماخت، حزب کسار آلمانی و حزب کمونیست چین هر چند از این مبارزه با رویزیونیسم بوده اند.

متاثر از این حرکت تاریخ ساز ضد رویزیونیستی، محافل و گروههای مارکسیستی - لنینیستی در ایران شکل گرفته و بسا طرفدو افشا، حزب شده بعنوان عامل رویزیونیسم خروشجفی و سوسیال امپریالیسم شوروی در جنبش کارگری و فدا مبریا لیبستی ایران، به شکل گیری جنبش نوین کمونیستی ایران منسب دادند. ولی متاسفانه این جنبش در اولین قدمهای خود دچار جهرویی شده و مشی خرده بورژواشی آوانتورستی "مبارزه مسلحانه روشنفکران جدا از توده" بر منشی و سیاست آن حاکم گشته و آنرا دچار انحراف (نه ارتداد) ایدئولوژیک کرد. با وجود حاکمیت این منشی غیر پرولتری، بر غالب محافل و گروههای کمونیستی میهن ما، مرز بندی مارویزیونیسم کماکان بعنوان یک گرایش ایدئولوژیک بر منشی ایدئولوژیک این گروهها باقی ماند. البته واضح است که وجود این منشی خرده بورژواشی در کنار این گرایش

ایدئولوژیک پرولتری شناختی فاش بود که نمی توانست مدت درازی ادامه یافته و با بدیه نفع یک طرف خاصه می بافتست. جنبش نوین کمونیستی ایران سرانجام در اوائل انقلابی جدید پس از فراز و نشیبهای فراوان و پس از دادن ضایعات حیران ناپذیر با لایحه در بخش غالب خود به مرزبندی با مشی چریکسی خرده بورژواشی مثال شد. منتهی هنوز ستون این مرزبندی قاشم نشده بود که دامنه موج یک تنها جم جدید رویزیونیستی در سطح جنبش جهانی کمونیستی به جنبش نوین کمونیستی ایران رسید؛ غلبه رویزیونیسم به جهانی بر حزب کمونیست چین، با پاره دیگری از جنبش را بدرون خود برد و این امر ضرورت یک مرزبندی جدید ایدئولوژیک و تشکیلاتی را با رویزیونیسم به جهانی بمناسبت ایدئولوژی بورژوازی مطرح ساخت. هر چند از این مبارزه حزب کارآلبانی بود. تا گفته نماند که مرزبندی کردن رویزیونیسم به جهانی به رویزیونیسم غروشی و سوسیال امپریالیسم شوروی امکان تعرض بیشتری بخشید.

بدین گونه در جنبش نوین کمونیستی ایران نیز مرزبندی قاطع و مریح با رویزیونیسم به جهانی یکی از اصول ماهسوی آن گشت.

امروزه تمام معانی، گروهها و سازمانهای که با رویزیونیسم غروشی و رویزیونیسم به جهانی و همچنین تروتسکیسم مرزبندی دارند و در دفاع از مارکسیسم لنینیسم علیه تمام این مسوار دارند و دمبارزه میکنند، جز جنبش نوین کمونیستی ایران به حساب می آیند. ولی بخاطر فقدان حزب طبقه کارگر و بعلاوه وجود بحران های عمیق ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در جنبش کمونیستی ما، ترکیب این جنبش از یکدستی و همگونی لازم در بر خورده این موارد ارتداد بورژواشی برخوردار نیست، و علیرغم اینکه تمام گروهها و سازمانهای درون این جنبش ارتداد رویزیونیستی در سطوح مختلف مرزبندی دارند، لکن بدلیل وجود گرایشات

رویزبونستی واپورتونستی از آنجا که حول یک برنامسه و  
 اساسنامه و در پیوند لازم با جنبش خودمخودی کارگری متحد نیستند  
 (چیزی که فقط در یک حزب مارکسیستی - لنینیستی میراست )  
 از لحاظ ایدئولوژیک هم دچار انحراف شخصی میباشد بصورتی که  
 مشخصا بلحاظ مواضع سیاسی ایدئولوژیک دو طیف پهنگبر و ناپهنگبر  
 را در آن بوجود آورده است. در طیف ناپهنگبر، گروهها و سازمانها  
 - شی قرار دارند که به درجات مختلف دارای انحراف ایدئولوژیک  
 بوده و نسبت به رویزبونستیم غروشنجلی و سه جانی و همچنین  
 تروتسکیسم دارای مواضع بانتروپا دارای تزلزلات مشخصی  
 ایدئولوژیک میباشد. بطور مشخصی این گروهها ادعای مرزبندی  
 با رویزبونستیم غروشنجلی را می نمایند ولی در عمل نسبت بسسه  
 مادت یا فتن این رویزبونستیم در قالب دولت و جامعه بورژوا -  
 امپریالیستی شوروی دچار تردید و ابهام و تزلزل رویزبونستی  
 بوده و آنرا سوسال امپریالیسم بمشابه یک قدرت سیاسی -  
 اقتصادی امپریالیستی نمی دانند. با وجودیکه عدم اعتقاد بسسه  
 شوروی لنینیستی "سوسال امپریالیسم شوروی" نشان غلبه  
 تزلزلات و یک گرایش (ونه جرمان) رویزبونستی برای این گروهها  
 و سازمانها میباشد ولی دقیقا بغا طر شرا بط خاص جنبش کمونیستی  
 که هنوز قافا در نسبت تمام محافل، گروهها و سازمانهای قاسبل  
 وحدت کمونیستی را در یک حزب گرد آورده. این شکل هار نمیتوان  
 خارج از جنبش کمونیستی ایران قلمداد کرد. ولی واضح است که  
 در همین حال این تشکلات را با توجه به غلبه گرایشات رویزبونستی  
 بر آنها نمی توان جز "طیف اطلایی جنبش نوین کمونیستی ایران  
 دانست. واضح است که تزلزل این طیف ناپهنگبر نسبت بسسه  
 رویزبونستیم تنها محدود به ایدئولوژی نبوده و اشارات خود را در  
 برخورد به قدرت سیاسی حاکم، شوروی و برنامسه انقلاب، استراتژی  
 و تاکتیک و دیدگاههای تشکیلاتی میگذارد.

با تلاش برای ارتقاء ایدئولوژیک، رفع تشتت ایدئولوژیک

- تئوریك، جنبش كمونیستی، هر چه پیوند سیاسی - تشكیلاتی بسا جنبش طبقه‌گرا رگرسیمتر شود، هر چه زوایای تئوری انقلاب ایران در مبارزه ایدئولوژیک كمونیستی روشنتر شود، هر چه امكان وحدت گروهها و سازمانهای واقعا كمونیستی افزونتر شود، رشد و ادامه گرایشات رویزیونیستی و جریانات سائتریستی كمتر شده و لحظه ما شكوه، علامت‌ناسیس حزب كمونیست ایران نزدیکتر میشود. ولی امروزه متاسفانه طیف ناپهگیر بخش قابل توجهی از جنبش نوین كمونیستی ایران را دربر گرفته و لزوم تشدید مبسوط مبارزه ایدئولوژیک فعال و همه‌جانبه را با رویزیونیسم در تمامی اشكال آن بیشتر از پیش، ضروری میسازد.

ما زمان ما، بعنوان یکی از تشكیلهای مارکسیستی - لنینیستی ایران و بی‌اغراق پهگیرترین تشكلی که در طیف پهگیر جنبش نوین كمونیستی ایران قرار دارد و وظیفه دارد که در این راه یعنی در راه مبارزه ایدئولوژیک بخاطر تحکیم وحدت جنبش كمونیستی تمام انرژی خود را بکاربرد.

### ۳- برخورد با دیدگاههای راست و "جیب" دور رابطه

#### با ماهیت جنبش كمونیستی

امروزه در درون جنبش كمونیستی ایران که مرز بندی بسا رویزیونیسم و دیگر انواع ارتداد ایدئولوژیک چون ترنكسما را بعنوان معیار ایدئولوژیک جنبش كمونیستی ایران و اساس تعریف وحدت و شعور آن می‌شناسد، ما در رابطه با ماهیت جنبش كمونیستی ایران، مواجهه با دیدگاه راست و "جیب" هستیم: دیدگاه راست علمبرگم آنکه رویزیونیسم را بعنوان معنای مرز بندی ایدئولوژیک جنبش كمونیستی می‌شناسد، لیکن میان طیف پهگیر ما مواضع سیاسی ایدئولوژیک انقلابی و طیف ناپهگیر با مواضع رگرسیمتاریست ایدئولوژیک درون جنبش كمونیستی قائل به تمایز نبوده و تفاوت سیاسی میان تشكلی که تئوری انقلابی و

مارکسیستی - لنینیستی سوسیال امپریالیسم را بعنوان معیار ایدئولوژیک خود می‌شناسد یا تشکلی که این شراقتول نداشته و با "رد کرده و در باره ای موارد" غیر قابل اثبات "میشناسد" شائل نیست. در واقع این دیدگاه خود اسیر تنزلات رومیونیستی بوده و با عدم قاطعیت و پیگیری در امر مبارزه ایدئولوژیک و سلبی با سوسیال امپریالیسم شوروی و رومیونیسم، راه را برای غلبه رومیونیسم بر جنبش کمونیستی ما هموار می‌نماید. این همسان روشی است که باعث شد رومیونیسم تحت عنوان "با زگشت نا پذیر بودن سرمایه داری" در جامعه سوسیالیستی و راجیفی از این دست سرور در بخش بزرگی از جنبش کمونیستی ما نفوذ کند و هنوز هم انزال و خرابکاری مستمر و از روی برتا مه خود ادامه می‌دهد. این دیدگاه راست با بدفعالانه مورد مبارزه ایدئولوژیک و نقض کمونیستی قرار گرفته و تصحیح وزده شود.

در مقابل دیدگاه راست، دیدگاه "چپ" قرار دارد. این دیدگاه از روزهایی واقفیت می‌گذارد، واقفیت و سطح تکامل جنبش کمونیستی روز ایران را نمی‌بیند که ما قدمی ایدئولوژیک سیاسی انجام یافته در جذب بوده و هنوز نتوانسته خود را حول یک تشکیلی برنا مه و اساسا مه و در پیوند با جنبش کارگری متحد و مشکل سازد. آنرا می‌توان انکار کرد که بدلیل فقدان این قطب سیاسی ایدئولوژیک تشکیلاتی هنوز شده های سیاسی در جنبش کمونیستی هستند که قلبشان بخاطر کمونیسم می‌تپد و حاضرند در این راه به هر نداکاری دست بزنند ولی در دامن گرایشات رومیونیستی اسیر هستند و برای تصحیح آنها لازم است که به یک مبارزه ایدئولوژیک بیکرو قاطع و همه جانبه دست زده شود. آیا می‌توان انکار کرد که در شرایطی که جنبش کمونیستی جهانی درگیر بحران ایدئولوژیک عمومی و فاقد ستاد و مرکزین المللی است بحالات گریستار مرکز نشینت و تفرانگندگی بسیار فزونتر میشود در خود این واقفیت بر جنبش کمونیستی ایران نیز تا شرمی گذارد؟ چرا و در شرایطی

که سطح ننگا مل جنبش کمونیستی و مبارزه ایدئولوژیک هوزبه آن درجه لازم برای مرزبندی تشکیلاتی (و در اینجا حدود جنبش کمونیستی) نرسیده ما برخوردی "چپ" روانه خود را گول زده و آینه رابحای حال، حزب را بجای نبود حزب نگذاریم! اس عمل نه تنها باعث خلوص ما ر کمیسیم - لنینیسم و ننگا مل جنبش کمونیستی نخواهد شد بلکه بر آن ضربه خواهد زد. زیرا اگر همچنان که دیدگاه "چپ" می پندارد جنبش کمونیستی ایران فقط محصور به طبف بیضرو و پیگیر آن بوده و طبف نا پیگیر آن درون جنبش کمونیستی نباشد پس بدین ترتیب با ایدیحای مبارزه - وحدت - مبارزه ما تشکل - هائی نظیر "رزمندگان"، "راه کارگر" و "چریکهای فدائی خلق (اقلیت)" آنها را بدون توجه به سطح ننگا مل جنبش کمونیستی و مبارزه ایدئولوژیک دروسی آن که هوزبه مرزبندیهای سیاسی ایدئولوژیک همه جا سه بین گرایشات موجود در جنبش کمونیستی منجر شده، خارج از جنبش کمونیستی دانسته و با آنها را در کنار رویزیونیستهای توده ای، سهجهای و اکثریت فرار داده و به طرد و افشاستان میرداریم. دقیقا در رابطه با همین دیدگاه است که صحنه مبارزه ایدئولوژیک رها و میدان برای سرکنشسازی رویزیونیستها آماده میشود.

بدون ننگا مل ارزیابی مابهبوجه بمعنی سازش ایدئولوژیک و کوچکترین تردید در مبارزه علیه رویزیونیسم و گرایشات رویزیونیستی، توده بلکه متقالا برای حکم سیاسی ایدئولوژیک جنبش کمونیستی و دفاع از مارکسیسم لنینیسم ضرورت توسعه و تکامل مبارزه ایدئولوژیک علیه تمامی گرایشات انحرافی در درون جنبش کمونیستی، نفعه و ردودن آنها از جنبش و نهانما مرزبندی تشکیلاتی با آنها (در اینجا خارج از جنبش کمونیستی دانستن آنها) تاکید داریم.<sup>۴</sup>

#### ۴- دیدگاه و معیارهای وحدت

در ارساط ما دیدگاههای وحدت، ما مبارزه ایدئولوژیک بر سمر سراسر ایک اعلاسی حول مسائل شوریک و وظائف عملی سیاسی



گروه‌های درون جنبش نوپن کمونیستی ایران را تنها دیدگاه‌ها  
 صحیح برای دست یافتن به وحدت جنبش کمونیستی مبنی بر سیم  
 مرزبندی ما با دیدگاه‌های انحرافی و از جمله با دیدگاه اشتلا و  
 همکاری - مبارزه ایدئولوژیک، سازمان واحد، تشکیلات دورا  
 گذار که قبلاً در تجربه "کنفرانس وحدت" صورت گرفته با بدتعمیب  
 یا بد. صرف نظر از دیدگاه "سازمان واحد" که اساساً بربک محصور  
 سکتاریستی بنا شد و از انحراف انحرافی است، دیدگاه‌های دیگر  
 بجای مبارزه ایدئولوژیک دست به طرح همکاریه‌های مستقیم  
 زد و بدین طریق نقش محوری مبارزه ایدئولوژیک را در رابطه با  
 وحدت درون جنبش کمونیستی نادیده می‌گیرند. راهی که با این  
 دیدگاه‌ها نمود می‌کنند، راهی است که از یک سرهم‌بندی اشتلاقی  
 شروع شده و به یک انحلال و تفرقه محتوم منجر خواهد شد. این راهی  
 نیست که به نامین شرایط برای ایجاد حزب طبقه کارگر ایستاده  
 بیانجامد.

معیارهای وحدت سازمان با دیگر گروه‌های مارکسیستی -  
 لنینیستی، همان معیارهای ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی  
 سازمان است که در برنامه ما، برنامه خط مشی انترناژیک و  
 تاکتیکی و اساساً ما آن تدوین شده است. معیار دیگر معیارهای  
 ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی برای وحدت نمی‌تواند با این  
 معیارها برای عضویت متفاوت باشد. اساسی‌ترین این معیارها  
 بفرارزیر می‌باشد:

- ۱ - اعتقاد به مارکسیسم لنینیسم بعنوان ایدئولوژی طبقه کارگر  
 و انترناسیونالیسم پرولتری .
- ۲ - رد رویزبویسم خروشی، به‌علاسه تروتسکیسم و دیگر اشکال  
 ارتداد .
- ۳ - قبول دولت شوروی بعنوان یک دولت موقیمال امپریالیست  
 که با مفه واقعاً دآل دارای صاحب سورژوا امپریالیستی  
 بوده و برای این کشور طبقه بورژوازی حکومت می‌کند و قبول تز

- سوسیال امپریالیسم بعنوان یکی از معیارهای وحدت، هم-  
چنین قبول حزب توده به مثابه یک حزب روبریونیست و به  
عنوان کارگزار سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران،
- ۴ - رد متی آوانتوریستی چریکی در گذشته و حال،
- ۵ - قبول ایجاد حزب طبقه کارگر بعنوان میرمترین وظیفه عملی  
ما رگسیست لنینیست ها و داشتن دیدگاه و واحد نسبت به وحدت  
جنبش کمونیستی .
- ۶ - وحدت نظر در مورد ساخت اجتماعی - اقتصادی ایران (قبول  
مناسبات تولیدی سرما به داری بعنوان مناسبات تولیدی  
غالب در ایران، تفا داسای در جامعه سرمایه داری  
وابسته ایران کار و سرما به بوده و سیستم سرما به داری وابسته  
در انطباق با نیازهای سرما به امپریالیستی بوجود آمده  
است) ، آرایش طبقات ، مرحله انقلاب ، برنامهدا قسطل  
پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک و قبول جمهوری دمکراتیک  
خلق بعنوان دیکتاتور انقلابی دمکراتیک کارگران  
و دهقانان و به مثابه دوره گذاری که تحت هژمونی پرولتاریا  
با نامین بیش شرطهای تحول سوسیالیستی جامعه به سمت  
استقرار سوسیالیسم میبرد .
- ۹ - پذیرش اساسنامه و مبنای تشکیلاتی م. ل.

## پاورقی

■ در همین جا این نکته را نیز لازم به تذکر می‌دانم که در میان شکل‌های دستخوش تزلزل ایدئولوژیک و گرایش رویزیونیستی در حد رشد و عملکرد گرایش رویزیونیستی یکسان نبوده و "راه کارگر" با مواضع ایدئولوژیک سیاسی کنونی اش دارای گرایش‌های رویزیونیستی بسیار قوی و رشد یافته‌ای است که در تکامل خود می‌تواند به منجلاب رویزیونیسم کشیده شود.



## قطعه نامه درباره "س-د-د-پ"

"سازمان دانشجویان و دانش آموزان پیکار" (س.د.د.پ)  
یک سازمان توده‌ای م-ل غیرحزبی است که در آن دانشجویان  
و دانش آموزان هوادار خط مشی سیاسی -ایدئولوژیک س-پ  
مشکل شده‌اند.

س.د.د.پ از لحاظ سیاسی -ایدئولوژیک وابسته به س-پ  
بوده ولی دارای تشکیلات مستقل خود می باشد و این سازمان تحت  
رهبری س-پ در جهت ایجاد سازمان جوانان تکامل می یابد.

### وظایف

**الف- کار سیاسی- تشکیلاتی** در بین دانشجویان م-ل و پیشبرد  
خط مشی کمونیستی سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر. در  
سبب توده دانشجویان و دانش آموزان سبب این دانشجویان و دانش  
آموزان حول خط مشی دمکراتیک پیگیر پرولتاریا.

س-د-د.پ تشکیلاتی است که سازمان پیکار کمسک آن در  
توده‌های انقلابی دانشجویان و دانش آموزان نفوذ نموده و آنها را  
تحت رهبری و هژمونی خویش در خواهد آورد.

س-د.د.پ با روپشتی سازمان پیکار... در کارهای  
توده‌ها سوده و سازمان پیکار همواره از طرف آن تقویت میشود  
سمت دادن حبش دانشجویی و دانش آموری دمکراتیک و ضد

امیربالیستی بطور عموم، ل بطور خاص بسوی پیوندبا جنبش زحمتکشان و بویژه طبقه کارگر و همچنین پیوندبا جوانان کارگر و دهقان از دیگر وظایف مهم س. د. د. پ. می باشد.

ج - س. د. د. پ. نیروی ذخیره سازمان همکار بوده و بعنوان یک مدرسه مقدماتی، دانشجویان و دانش آموزان م. ل. انقلابی در آن تعلیم و تربیت حزبی می بینند.

## رابطه "س-د-د-پ" با "س-پ" و "چگونگی رهبری" "س-د-د-پ" توسط "س-پ"

رابطه س. د. د. پ. با س. پ. همانند رابطه سازمان جوانان با حزب کمونیست بوده و بر اساس وابستگی سیاسی - ایدئولوژیک س. د. د. پ. به س. پ. و استقلال تشکیلاتی س. د. د. پ. استوار است. س. پ. از طریق زیرس. د. د. پ. را مستقیماً رهبری می کند:

۱ - شرکت دادن س. د. د. پ. در مبارزه ایدئولوژیک درونی س. پ. حول برنامه و روشی.

۲ - کارهای دوجانبه که در ارگانهای رهبری س. د. د. پ. مستقیماً این ارگانها را رهبری میکنند.

۳ - تأثیر رهبری منتخب س. د. د. پ. از طرف رهبری س. پ.

۴ - نظارت مستقیم ارگانهای رهبری س. پ. بر ارگانهای رهبری س. د. د. پ.

س. د. د. پ. بعنوان یک سازمان سراسری تحت رهبری ایدئولوژیک - سیاسی و در چارچوب استراتژی و تاکتیک س. پ. و با حفظ استقلال تشکیلاتی، مبارزه میکند. بدین جهت س. د. د. پ. دارای یک مرکزیت مستقل است. این مرکزیت تحت نظارت مستقیم مرکزیت س. پ. می باشد. در مناطق مختلف نیز س. د. د. پ. دارای مرکزیت منطقه ای بوده و در همین حال که بعنوان یک

ارگان س. د. د. پ. تحت رهبری مرکزی س. د. د. پ. عمل می‌نماید .  
توسط کمیته منطقه ای س. پ. نظارت و سرپرستی میشود .

از نظر تشکیلاتی س. د. د. پ. مستقل بوده و در پها ده کردن خط  
مشئ سازمان پیکار... استقلال عمل خواهد داشت . طبیعی است  
که این استقلال با وابستگی سیاسی ایدئولوژیک منافات نداشته  
و س. پ. از طریق کارهای دو جانبه ، مبارزه ایدئولوژیک درونی ،  
نظارت و سرپرستی مستقیم ارگانهای رهبری س. د. د. پ. . رهبری  
ایدئولوژیک سیاسی را تا مین می نماید .

وابستگی سیاسی ایدئولوژیک س. د. د. پ. به س. پ. و تعیین  
حفظ و تحکیم وحدت سیاسی - ایدئولوژیک بین س. پ. و س. د. د. پ.  
مستلزم شرکت س. د. د. پ. در مبارزه ایدئولوژیک درونی س. پ.  
حول برنامہ و مشی آن می باشد . اعفاء س. د. د. پ. از طریق شرکت  
در مبارزه ایدئولوژیک درونی (در چارچوب معین) س. پ. و قبول رهبری  
س. پ. نه تعبدی و کورکورانه بلکه بر اساس وحدت سیاسی -  
ایدئولوژیک با آن صورت خواهد گرفت . ضمانت شرکت س. د. د. پ. در  
مبارزه ایدئولوژیک درونی س. پ. بمعنی مخدوش کردن چارچوب  
مبارزه ایدئولوژیک درون حزبی و بیرون حزبی نبوده و چارچوب  
معین خویش را داراست .

از آنجا که س. د. د. پ. یک سازمان غیرحزبی و توده ای و م. ل  
است و از نظر سیاسی ایدئولوژیک وابسته به س. پ. است خط مشی  
سیاسی آن همان خط مشی س. پ. می باشد که در کنگره های س. پ. ،  
تعمین خواهد شد .

س. د. د. پ. هم از طریق مبارزه ایدئولوژیک درونی در چارچوب  
معین ، در تدوین (و نه تعیین) آن نقش ایفا خواهد نمود . در  
همین رابطه خطوط عمومی و خط مشی تاکتیکی س. د. د. پ. توسط  
س. پ. تعیین شده ، س. پ. در رابطه اش با س. د. د. پ. خط مشی خویش  
را اساساً از شبهه افتناع رفیقانه پیش خواهد برد .

توضیح ۱ : س. د. د. پ. یک سازمان توده ای م. ل. است و به

این اعتبارها مهمترین شکل یک سازمان توده‌ای لبرحزب است. بهمین دلیل رابطه‌اش با سازمان دارای قوانین ویژه و همانند رابطه سازمان جوانان با حزب می‌باشد.





بوده و از آن تغذیه میشود. اعتقاد به تئوری نظام وابسته، انحرافی است که بسیاری از نیروهای جنبش کمونیستی را که به مرزبندی با آوریایی نیمه فئودالی از ساخت جامعه ایران پرداخته اند تهدید میکنند. ما خود نیز از شواذب فکری چنین درکسی (همچون اعتقاد به بورژوازی متوسط غیر وابسته و...) برخوردار نبوده ایم و بر خوردن کمونی ما از جهاتی متوجه درکهای انحرافی خودمان نسبت به این مقوله است. در همین حال اگر چه این نوشته سنتیما بر خوردن رفقای وحدت انقلابی را در مدنظر ندارد (زیرا که این رفقا نظراتشان را در این زمینه بطور روشن ابراز نکرده اند) اما از آنجا که در نظریات اکثر گروههایی که بعداً با وحدت خویش، شکل وحدت انقلابی... راهی ریزی کردند، این تئوری انحرافی و اشکالات مختلف آن در عرصه های گوناگون، جایگاه برجسته ای را داشت (هر چند در همه آنها نه بطور یکسان) و نیز از آنجا که انعکاس این تئوری پایه ای انحرافی را گماکان در نظریات این رفقا، در عرصه های مختلف (بر خوردن روابط طبقات اهداف انقلاب ایران، تضادهای جامعه، قدرت سیاسی و...) تا حد هستیم، بنا بر این این نوشته همچنین تلاشی است در جهت کمک به نقد این درک و نظریات انحرافی "نظام وابسته" در دیدگاههای این رفقا



# نگاهی به تئوری ضد مارکسیستی "نظام وابسته"

## و نتایج سیاسی، اجتماعی آن

### مقدمه

آنچه در این مقاله میخوانید، گوشه‌ای از نظریات ما در مورد ساخت جامعه و ارزیابی درکهای انحرافی نسبت به آن است. طبیعتاً میبایست ما بدنبال انتشار قطعنامه‌های کنگره در این زمینة نظرات تشریحی خود را در باب سرمایه‌داری وابسته در ایران و نظرات انحرافی پیرامون را منتشر می‌نمودیم. اما تحولات حادث کنونی درون جنبش کمونیستی و ضرورت برخورد بسیار برخی از نظرات انحرافی از آنجا که از ضرورتی عاجل برخوردار است، ما را بر آن داشت که بصورت طبیعی انتظار انتشار نظرات تشریحی ما زمان در این زمینة باقی نمانده و بطور عاجل در این مورد نظریات خود را بصورت فشرده بیان کنیم. از این رو در این نوشته محور برخورد خویش را بر روی نقد درک انحرافی "نظام وابسته" متمرکز نمودیم تا نشان دهیم که چگونه این تئوری ضد مارکسیستی، در همان ادامه تفکر نیمه فئودال - نیمه مستعمره‌ای قرار دارد که ما پیش‌تر در این نوشتن خود را آراسته است. و نشان دهیم که چگونه این تئوری با تئوری حاکمین تفکرات سه‌جانبه‌نسی در ارزیابی از مرحله انقلاب، ساخت جامعه و اهداف انقلاب یکساز

دکما تیکهای نیمه فئودال - نیمه مستعمره‌ای که فاقد  
 درک صحیحی از مناسبات امپریالیست‌ها با کشورهای تحت سلطه  
 بودند، آن‌ها تنها از امپریالیسم را به خرید و استثمای ارزان نیروی  
 کار مزدوری - یعنی اصلی‌ترین انگیزه‌ای که وی را بدنبال  
 تا مین فوق سودا دار به صدور سرمایه نموده است - درک نمی -  
 نمودند و بهمین دلیل ضرورت توسعه سرمایه داری برای تشدید  
 استثمای روستا مین حداکثر بود و ایشان قابل فهم نبود، آن‌ها تکیه  
 علمبرغم‌ها کم شدن تولید کالای کم‌تره، تشدید شدن کار به راه‌چ -  
 ترین کالای جامعه، گسترش تقسیم اجتماعی کار، رشد و گسترش  
 سرمایه‌های بانکی، تجاری و صنعتی تا دورترین نقاط جامعه،  
 رشد صنایع و فابریکهای بزرگ و کوچک در برها و روستاها، درهم  
 شکسته شدن تولید خرده کالای و غالب شدن تولید ارزش اضافی  
 مبتنی بر قانون اساسی اقتصادی سرمایه داری، در جامعه که امکانی  
 از پرورش طبقات مالکیت از خرده تولیدکنندگان و گسترش کار مزدوری  
 بود، شکسته شدن جمعیت دهقانی و فزونی بیایی جمعیت شهری و  
 پرولتاریای ایران، تشبیر جهت وابستگی اقتصاد شهرها به روستا  
 (که ویژگی جوامع نیمه فئودال - نیمه مستعمره است) به عکس آن  
 یعنی گسترش وابستگی روستاها به شهرهای ایران، بوجود آمدن  
 سیستم بهم پیوسته با زار (در جوامع فئودالی با زار فاقد سیستم  
 سیستم بهم پیوسته است، چرا که اساسا تولید جنبه محلی و خرده -  
 کالای دارد) که علت وجودی آن همانا وجود مناسبات کالایی  
 گسترده (سرمایه داری) است و ... با زهم از حاکمیت فئودالیسم سخن  
 می‌گفتند و اکنون نیز برخی از آنان که در گذشته بر ویزونیسم و لهورتو نیسم

غوطه میخورند همچنان بدان وفا دارند. آری، چنین دگما تیکهای  
 اگر نتوانستند به اشکای شناخت م. ل ساخت نوین جا معه ایران  
 را در بیا بند، اما در کمال بهت، مبارزه طبقاتی درون جا معه  
 (ویژه قیام) حسابهای آنان را بر هم زد. آنان با دهانی باز و  
 چشمانی سرشار از عبرت و ناباروی دیدند که غیرا کسب قدرت  
 سیاسی در ایران از طریق آزاد شدن مناطق صورت نگرفت (آنطور  
 که ویژه جوامع نیمه فئودال - نیمه مستعمره است) بلکه بالعکس  
 صرف قدرت از طریق قیام شهری صورت گرفت. آنان پیش فرسود  
 ناباورانه اندیشیدند مگر نه آنکه در جوامع نیمه فئودالی شهرها  
 از طریق روستاها به محاصره درآمده و بتدریج مناطقی آزاد می -  
 گردند، پس چرا در ایران این عمل توسط قیام شهری که ویژگی  
 جوامع سرمایه داری است، صورت گرفت! آنان با عبرت و ناباروی  
 دیدند که دهقانان نیروی عمده انقلاب نبودند، بالعکس جمعیت  
 شهری و در رأس آن پرولتاریای ایران نیروی عمده انقلاب  
 بود. مگر نه آنکه در جوامع نیمه فئودالی دهقانان نیروی عمده  
 انقلاب هستند، پس چرا در ایران آنان چنین نقشی را در انقلاب  
 نداشتند؟

آری، روند مبارزه طبقاتی در ایران و ویژه قیام بهمن ۵۷  
 بسیاری از دگما تیکهای ما را سه عقب نشینی و ادا نمود. بسیاری  
 از این دگما تیکها اگر چه تز نیمه فئودال - نیمه مستعمره ایران  
 را رها نمودند، اما همچنان برایشان سختی قاتل هم بود که  
 ایران یک جا معه سرمایه داری است!! از این رو برای در امان  
 ماندن از پذیرش نتایج سیاسی و قبول سرمایه داری نسودن  
 جامعه ایران به تئوری نظام علمی "نظام راسته" جنگ زدند.  
 تئوری مدمارکسیستی که در تجربه‌های توسط تئوریسین های  
 شورواشی نظیر مرامک و در ایران توسط اتحاد مبارزه در راه  
 اتحاد حرب طبعه کارگر - کسب در آغوش حرب ارتحالی و حبران  
 های گرفته است (تئوری سره کسب، تئوریهای اس حبران که

جمله بهشتا زان رد نیمه فئودالی بودن جامعه ما و "اثبات" نظام وابسته بودن جامعه ما بود. بمنبع تغذیه ای برای کلیه دکماتیکهای نیمه فئودالی که بتدریج در زیر فشار واقعیات، این تز کهنه نیمه فئودالی بودن ایران را رد کرده بودند، تبدیل گشت.

ما در اینجا ضمن توضیح اساس نظرات پیروان تز "نظام وابسته" رابطه آن را با درکهای نیمه فئودالی و در اساس درکهای "سه جہانی" از مرحله انقلاب را توضیح خواهیم داد.



پیروان تز "نظام وابسته" معتقدند که اگر چه جامعه ما از صورت تولید خرد گالائی نیمه فئودالی به تولید گالائی گسترده تحول یافته است، اما نظم اجتماعی سرمایه داری جایگزین آن نشده است. چه در رسالت امپریالیسم نیست که سرمایه داری را مستقر نماید (۱) و (۲). آنان منکر سرمایه داری بودن تولید غالب در جامعه ما میشوند چرا که معتقدند سرمایه داری در جامعه ما فاقد خصوصیات سرمایه داری کلاسیک میباشد. آنان استدلال میکنند در اینجا از رقابت آزاد خبری نیست، ارزش اضافی به خارج سرازیر میشود، صنایع بصورت ناموزون رشد کرده اند، مسئله ارطی حل نشده است و انقیاد صوری کار به سرمایه همچنان پایرجاست. صنایع در جوامع نه در رابطه با ضروریات جامعه، بمنظور پاسخگویی به نیازهای یکدیگر رشد یافته بلکه اساساً بخشهای مختلف صنایع رابطه نا بخشهایی از صنایع امپریالیسم مرتبطند و پاسخگویی نیازهای آنهاست. بدین ترتیب رشد سرمایه داری در جامعه ما "کاذب" بوده و فاقد خصیصه های اساسی سرمایه داری کلاسیک می باشد. سی شک بلافاصله برای هر اندیشمندی این سؤال طرح میگردد که اگر نظام اجتماعی حاکم جامعه ما فئودالی نیست و سرمایه داری سرچشم نیست، پس چیست؟ پیروان "نظام وابسته" پاسخ

می دهند:

" سرمایه داری وابسته یک نظام اجتماعی - اقتصادی نیست بلکه یک شکل انتقالی است، همانطور که نیمه فئودال - نیمه مسعمره هم نظام مسیحا شد، بلکه مرحله خاصی است بین فئودالیسم و سرمایه داری وابسته. میتوان گفت که سرمایه داری وابسته مرحله دیگری است بین نیمه فئودالیسی و سرمایه داری." (۳)

بسیار این از نظرگاه پیروان نظام وابسته تلاش در جهت کشف نظام حاکم برجای معهوده بوده چرا که اساسا سرمایه داری وابسته مانند نیمه فئودالیته فاقد نظم اجتماعی - اقتصادی معین است و یک مرحله است. خواننده کسحکا خواهد پرسید: درست است که نه نیمه فئودالیته و نه سرمایه داری وابسته هیچک نظام خاصی نیستند و یک مرحله هستند، اما آیا مرحله ای است خارج از بهنج نظام اجتماعی - اقتصادی معینی که مارکس آنرا اساسا مائریالیسم تاریخی خوانده است؟! از نظرگاه پیروان "نظام وابسته"، آری! این جوامع در نظام خاصی نمی گنجند، اما در قبال این سؤال که پس ماهیت این جوامع را چه چیز تشکیل میدهد معتقدند که ماهیت این جوامع را "وابستگی" تشکیل میدهد:

"ما مقوله سرمایه داری وابسته را پدیده ای متجانس میدانیم که بین شکل آن یعنی سرمایه داری و ماهیتش وابستگی هیچگونه جدائی وجود نداشته و جنبه وابستگی آن مطلق و غالب است." (۴)

بدین ترتیب متوجه میشویم که بهزهنج نظام اجتماعی - اقتصادی که مارکس آنرا کشف نموده است، نظام دیگری وجود دارد که ماهیتش را "وابستگی" تشکیل میدهد و شکل آن سرمایه داری است.

بدین ترتیب پیروان نظام وابسته جوامع نیمه فئودالیسی را نه نوع خاصی از فئودالیسم، و سرمایه داری وابسته را نه نوع

خاصی از سرمایه‌داری، بلکه هر دو را انگال متفاوت جوامع  
"وابسته" میدانند.

از نظر گاه‌آنان تفاوت جوامع نیمه‌نئودالی با جوامع  
سرمایه‌داری وابسته تنها ایجاد "تغییراتی در رابطه با تکمیل  
سودما فوق جهت امپریالیسم" (۵) است و پس، بگذارید قبلاً از  
پروسی این ابداعات نوین در امپریالیسم تاریخی، این نظرات  
را که جزوه "مختصری...." بصورت خام مطرح کرده است، از زبان  
نثوریزه‌کنندگان اصلی آن یعنی مه‌جانی‌های خاشن بشنویم  
تا گفتار رهبران نظام وابسته تکمیل شود.

گروه "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه‌کارگر" (که اکنون  
جزئی از حزب ارتجاعی رنجبران است) در نشریه "مسائل انقلاب  
و سوسیالیسم" در بحثی مربوط به ساخت جامعه ایران توضیحی  
میدهد که: سرمایه‌داری وابسته شکلی از وابستگی است که روابط  
شبه سرمایه‌داری را در ایران حاکم گردانیده. آنان بدلیل انقیاد  
سوری کار به سرمایه، بدلیل عدم رشد "شکوفای تولید" در این نوع  
وابستگی، در سرمایه‌داری خواندن مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه  
ما شک کرده و سرمایه‌داری موجود را "صنعتی" و "کاذب" میدانند  
و معتقدند که بارش سرمایه‌داری واقعی در ثفا است:

"استقرار صنایعی که بدینگونه تا پس می‌گردد، بهیچوجه  
نشانه "صنعتی شدن" ایران نیست... از آنجا که صنایع مستقر  
شده هر کدام یک حلقه متفاوت از زنجیره‌های تولید مجزا و  
بدون ارتباط بهم دیگر بوده و به تبار هم دیگر پاسخ نمی‌گویند  
... لذا کل این مجموعه فاقد یک پیوند و هماهنگی درون‌سوی  
بوده و بارش سرمایه‌داری واقعی جامعه مفایرت داشته و حتی  
با آن در تضاد می‌باشد." (۶)

اینان در تشریح سرمایه‌داری وابسته توضیح را از وابستگی  
آغاز کرده و می‌گویند:

"سرمایه‌داری وابسته اصطلاحی است که در مالهای اخیر بنوعی



روابط وابستگی اقتصادی که بوسیله امپریالیسم در جوامع

تحت سلطه مستقر میشود، اطلاق میگردد: (۷)

در تعریف اینان نه تنها سخنی از شیوه تولید حاکم سرمایه - داری بر این نوع جوامع سخنی نیست و روابط تولیدی آن با اصطلاح مهم "وابستگی" توضیح داده میشود، بلکه به ما نصیحت میکنند که این جامعه را با جوامع سرمایه داری یکی نگرفتیم، آنگاه باشیم که این روابط تنها شبیه سرمایه داری است و نباید گول این شباهت ظاهری را خورد!

"اما نکته ای که درک آن جا از اهمیت فراوان میباشد این است که در این سیستم که اصطلاحاً "سرمایه داری پیرامون" و "سرمایه داری وابسته" خوانده میشود، روابط مستقر شده علمبرغم شباهت ظاهری خود با روابط سرمایه داری، با روابط سرمایه داری کلاسیک که بر پایه دینا میز درونی خود سرمایه ایجاد گسترش می یابد تفاوت اساسی دارد و حتی بارشده این روابط در تضاد میباشد. استقرار روابط فوق در جوامع تحت سلطه نه به معنای استقرار یک سیستم سرمایه داری کلاسیک، بلکه به معنای استقرار یک اقتصاد وابسته است (۸) و شیوه تولید بورژوازی وابسته میخوانند.

سرمنشأ این تشویرهای بورژوازی در عرصه جهانی اقتصاد دنیای بورژوازی آمریکایی و اروپایی مانند فرانک، آلمان و امثالهم میباشد که کشورهای امپریالیستی را "مرکز" و کشورهای وابسته را "قمر" و "پیرامون" اطلاق کرده و معتقدند که عقب افتادگی و فقر و بلایای کشورهای با اصطلاح "جهان سوم" ناشی از ضرورت کارکرد سرمایه جهانی، رشدنا موزون سرمایه داری و ناشی از تضادها و فقر و فلاکت موجود در شیوه تولید سرمایه داری، بلکه ناشی از عملکرد کشورهای مرکز "امپریالیستی" است. اگر دستگاه مراکز، امپریالیسم نه تنها شیوه تولید سرمایه داری را در اینگونه جوامع

رشد نمیدهد بلکه مانع توسعه آن میشود و مستقداً است که چنین  
تحلیلی بورژوازی است چه بزعم فرانک "مارکسیستها خواهان  
آنند که توسعه کاپیتالیستی را در بخش عقب افتاده را در نوردند  
و انقلاب بورژوا - دمکراتیک به پایان روند." (۹)

بدین ترتیب پیروان تز "نظام وابسته" و "ثوریسمین هسای"  
مبدوع آن، معتقدند که در جوامع سرمایه داری وابسته هستند  
انقلابات دمکراتیک برداشتن موانع توسعه کاپیتالیسم  
برای به پایان رساندن انقلاب بورژوا - دمکراتیک است. بنیان  
ملی و فارسی زبان این نظریه ضد مارکسیستی را  
- جهانی های وطنی چنین ثوریزه کرده اند.

"مبارزه برای سرنگونی ملطه امپریالیسم و حکومت دست -  
نشانده... و ایجاد امکانات برای رشد سرمایه های ملی." (۱۰)  
بدین ترتیب بزعم ثوریسمین های بورژوا اهداف انقلاب  
دمکراتیک در کشورهای سرمایه داری وابسته، هر طرف ساختن  
موانع توسعه سرمایه داری واقعی و ملی است که توسط سرمایه  
امپریالیستی جلوی رشد آنها گرفته شده است.



اکنون از شرح وسط بیشتر نظرات پیروان ثوری "نظام  
وابسته" خودداری کرده و به جمع بندی از نظرات آنان میپردازیم  
و سپس آنرا مورد نقد قرار خواهیم داد. اما از آنجا که بحث  
پیروان نظام وابسته صرفاً یک بحث ثوریست نبوده، بلکه آشکارا  
نتایج سیاسی خود را نیز به همراه دارد، بحث پیروان "نظام  
وابسته" را در دو عمره ثوریست و سیاسی جمع بندی میکنیم:

۱ - سرمایه داری وابسته شکلی از مناسبات تولیدی وابسته  
به امپریالیسم است که علیرغم شباهت ظاهری آن به سرمایه داری  
با رشد سرمایه داری واقعی در تضاد بوده و ماهیت آنرا "وابستگی"  
تشکیل میدهد و مانع رشد مناسبات سرمایه داری در جامعه است.

۲- سرمایه‌داری وابسته جزئی از پنجم نظام اجتماعی-اقتصادی نبوده بلکه اقتصاد آن را "اقتصاد وابسته" تشکیل می‌دهد از نظر آسنا نظام وابسته مرحله‌ای است پس از توسعه فئودالیسم سرمایه‌داری.

۳- به اعضا رنجین اقتصاد وابسته‌ای، نیروی متخاصم ارزش (استثمار) کمبودی وسیع‌تری شود تولید سرمایه‌داری وابسته است. (۱۱)

۴- بنابراین نهاد اساسی در این جوامع نهاد مناسبات تولیدی بورژوازی وابسته‌هاست تولید بورژوازی آزاد است (۱۲) که آنرا میتوان نهاد بین کار و سرمایه امپریالیستی نیز نامید. (۱۳) و (۱۴) و (۱۵)

۵- سرمایه‌داری وابسته (بورژوازی وابسته) به آن سرمایه‌داری گفته می‌شود که از احتیاط و امتزاج سرمایه مالی امپریالیستی و سرمایه داخلی پدید آمده باشد که اصطلاحاً آنرا بورژوازی وابسته یا کمپرادور گویند. (۱۶)

۶- حاکمیت سرمایه‌داری وابسته، بورژوازی "ملی" را نیز تحت فشار قرار داد و آنرا در صف نیروهای انقلاب‌های می‌دهد (۱۷) و (۱۸)

۷- انقلاب دمکراتیک ایران یک انقلاب اجتماعی است که هدف آن برانداختن مناسبات تولیدی بورژوازی وابسته و رشد مناسبات بورژوازی آزاد (ملی) تا محدوده معینی است. به عبارت دیگر هدف این مرحله انقلاب برانداختن سلطه امپریالیسم و کسب "استقلال" است.

## ۱- تئوری نظام وابسته

### تجدید نظر در ماتریالیسم تاریخی

آنچه در مباحثی ماتریالیسم تاریخی محور و مرکز تمهیدات  
نمایزات بین نظامهای اجتماعی گوناگون قرار میگیرد، همان  
شیوه تخاصب محصول تولید و تعبیرات دیگر مناسبات تولیدی  
معینی است که تولید، توزیع و مالکیت و سایر تولید در جامعه بر  
آن اساس سازماندهی میشود. ما رکن وانگلس بنیادگذاران  
ماتریالیسم تاریخی این شیوههای تخاصب را در پنج نظام  
اجتماعی - اقتصادی تقسیم بندی کرده اند. جوامع اشتراکی  
اولیه، برده داری، فئودالی، سرمایه داری و کمونیسم بیانگر  
این نظامهای اجتماعی - اقتصادی متما یزنده که شیوه تولیدی  
در هر یک و با تعبیراتی دیگر را بطنه طبقات با تولید و مالکیت  
وسایل تولید و شیوه تخاصب محصول تولید در هر یک متفاسات از  
دیگری بوده و آنرا متما یز زمینما یز. بنا بر این از نظر گناه  
مارکسیستی جوامع با هرویزگی که تحول یافته باشند ناگزیر در  
یکی از این شکل بندیهای اقتصادی - اجتماعی جای دارند.  
ممکن است در جامعه ای دویا چند شیوه تولید در کنار هم موجود  
باشند، اما بیشک یکی از آنها شیوه تولیدی رایج و غالب در آن  
جامعه است. لیکن نمیتوان جامعه ای را یافت که خارج از این  
شکل بندیهای اقتصادی - اجتماعی وجود داشته باشد. تحلیلی که  
این جوامع را خارج از شکل بندیهای اقتصادی - اجتماعی تقسیم  
کند، به هر نامی که باشد، چه جوامع را بر اساس ظالم و مظلوم تقسیم  
نماید، چه متمدن و عقب مانده، چه "مرکز و پیرامون" بی آنکه  
ماهیت شکل بندیهای آنرا معین نماید، آشکارا تحلیلی

بورژواشی، ایده آلیمتی و مفا برها ما تریا لیمم تاریخی است .  
 تئوری نظام وابسته که بر اساس چنین تحلیل بورژواشی، بجای  
 بررسی شیوه تصاحب ارزش و مناسبات تولیدی حاکم برجسته، بررسی  
 مناسبات را از "وابستگی" آغاز میکنند و نظام وابسته را مجموعه‌ای  
 از جوامع پیرامون میخوانند که نوعی اقتدا دوابسته را حمل می -  
 نماید، آشکارا تعریفی بدما رگیمیستی و غیر طبقه‌ای و غیر علمی از  
 مناسبات اجتماعی - اقتصادی جوامع سرمایه داری وابسته است چرا که  
 چنین تحلیلی بر درک طبقه‌ای از مناسبات تولیدی معینی که  
 طبقات بر طبق آن در جامعه موجودیت یافته اند استوار نیست  
 و بجای توضیح مناسبات تولیدی، از اصطلاح مبهم "وابسته"  
 استفاده میکند. اصطلاحی که تنها بصورت عامی، وابستگی جوامع  
 را بیان میکند بی آنکه به مناسبات تولیدی آن تکیه نماید. به  
 عنوان مثال هم جوامع فئودالی ممکنست وابسته باشند - نیمه  
 فئودال، نیمه مستمره - و هم جوامع سرمایه داری ممکنست  
 وابسته باشند. ما نند سرمایه داری وابسته .

مهمتر از آن تئوری نظام وابسته، تجدیدنظری در ماتریالیسم  
 تاریخی، بفراموشی سپردن شکل بندیهای اجتماعی - اقتصادی  
 که کلیه جوامع را در بر میگیرند و بدین نظام جدید "وابسته" است  
 چنین تجدیدنظری آشکارا مراحل و انواع متفاوت تکوین یک  
 نظم تولیدی را از نظم تولیدی حاکم بر آن جدا نموده و برای آن  
 ماهیت جداگانه‌ای فائل میشود. اگر جوامع نیمه فئودالی، نوعی  
 مناسبات تولیدی فئودالی در کشور تحت سلطه امپریالیسم است (۱۹)  
 اگر سرمایه داری وابسته نوعی مناسبات سرمایه داری است که در  
 صرا امپریالیسم منطبق بر نیازهای سرمایه‌های امپریالیستی  
 در کشور تحت سلطه استقرار یافته است اما از نظرگاه "پیسروان  
 تئوری نظام وابسته، این نوع جوامع نه بر اساس مناسبات  
تولیدی حاکم بر آنها، بلکه بر طبق روابطشان با امپریالیسم  
 تعریف میشود.

با یدای زهیروان نظام وابسته برسید : این چگونه نظامی است که بزرگان مارکسیسم مارکس ، انگلس ، لنین قادر به درک آن نبوده اند ؟ این چگونه نظامی است که خارج از شکل بندیه‌سای اجتماعی - اقتصادی ما تریالیسم تاریخی تحقق پذیرفته است ؟ این چگونه نظامی است که بر اساس مناسبات تولیدی موجود در جامعه توضیح داده نمی‌شود ، بلکه بر اساس نوع مناسباتش با سایر کشورها توضیح داده می‌شود ؟

بدین ترتیب تئوری نظام وابسته ، نظرگاه بورژوازی است که عمل نظام جدیدی را به نظامهای اجتماعی - اقتصادی ما تریالیسم تاریخی افزوده و چنین "نظامی" را نه بر اساس درک مارکسیستی از "نظامها" یعنی مناسبات تولیدی معین ، بلکه از نوع روابط آن با سایر کشورها مورد بررسی قرار میدهد (۲۰) و بجهت مارکسیستی بررسی شیوه تولید بر اساس مناسبات تولیدی حاکم در جامعه را به فراموشی می‌برد .

## ۲- سرمایه داری وابسته

### شکلی از نظام وابسته یا شکلی از سرمایه داری ؟

از نظرگاه مارکسیستی آنچه اساس شناخت نظامهای اجتماعی - اقتصادی گوناگون در جوامع مختلف است ، رابطه طبقات بسا تولید است که بر اساس آن مناسبات تولیدی آن جامعه مشخص میگردد . هرگاه در بررسی جوامع از تحقیق در حوزه تولید و رابطه طبقات با آن غافل شویم ، آنگاه مسلماً قادر نخواهیم بود به باهت استنما رد در نظامهای گوناگون و طبعاً شیوه تولیدی حاکم در آنجا پی ببریم . اگر پرودون استعمار را برای بررسی های ناشی از آنرا در حوزه گردش و مبادله کالا بررسی می‌نمود و به اعتبار آن بسی

عدالت‌های موجود را ناشی از تجارت میدانست، اما مارکسیست  
 استثمار سرمایه‌داری را در حوزه تولید بررسی کرده و آن را ناشی  
 از جذب ارزش اضافی از نیروی کار در تولید، توسط صاحب ابزار  
 تولید میدانده مارکسیسم به اعتبار چنین متدولوژی علمی است که  
 طرق استثمار در جوامع گوناگون را بررسی کرده و به اعتبار  
 بررسی روابط طبقات با تولید، از سه نوع استثمار برده‌داری،  
 فئودالی و سرمایه‌داری نام میبرد. اما پیروان نشوری نظام  
 وابسته که از بکار بست چنین متدولوژی مارکسیستی بی بهره‌اند،  
 سخن از استثمار کمپرادوری میگویند، چه آنها بهره‌کشی در جامعه  
 (سرمایه‌داری وابسته) را نه بر اساس انباشت سرمایه توسط  
 استثمار نیروی کار مزدوری و تصاحب آن توسط  
 صاحبان وسایل تولید که وجه عمده و حاکم استثمار در چنین جوامعی  
 تشکیل میدهد، بلکه بر اساس در حد رابطه بین کشورهای تقلیل میدهند  
 آنان استخراج مازاد از کشورهای سرمایه‌داری وابسته (یعنی گردش  
 و مبادله سرمایه) را اساس استثمار کمپرادوری میخوانند.  
 اما با استثمار کمپرادوری "با دلیلتریگویی استثمار  
 مازاد از کشورهای تحت سلطه میتوان در روابط تولیدی و شیوه تولید  
 حاکم را توضیح دهد؟ خیر! چه، غارت و تصاحب مازاد یک کشور توسط  
 کشورهایگرناشی از روابط سلطه‌گرانه است نه ناشی از روابط  
 تولیدی خاص. این بهره‌کشی قبل از امپریالیسم و در تمام دوره -  
 های تاریخی بوده است (به استثنای جوامع اشتراکی اولیه).  
 چنین دیدگاهی رابطه بین طبقات را توضیح نداده، بلکه رابطه  
 بین کشورهای را توضیح میدهد. (البته آنان به توضیح رابطه بین  
 طبقات نیز میپردازند، منتها از آنجا که استثمار را نه بر اساس  
 رابطه طبقات با تولید، بلکه بر اساس رابطه کشورهای با یکدیگر  
 توضیح میدهند. استثمار کمپرادوری - بنا بر این از دیدگاهی  
 بیهولستی و غیر طبقاتی به بررسی روابط بین طبقات  
 - پرداختند، که ما آنرا در صورت توضیح خواهیم داد.

"استثنا رگمیرا دوری" بیان پوشیده‌شده‌ی تئوری ورشکسته "فارت" است. تئوری ای که بر اساس آن شیوه‌تصاحب‌ما زاد منفس نشده و بطرز ما میانه‌ای آنچه ملاک شناخت قرار میگیرد، "فارت" مناسیح و محصولات و ما زاد تولید کشورهای تحت سلطه توسط امپریالیستی است. "تئوری فارت" که از طرف بورژوازی امپریالیستی بشدت استقبال میشود، بنا بر شیوه استثنا رنموده و رابطه طبقات را با تولید توضیح نمیدهد، بلکه به بررسی چگونگی مبادله کالا مسمی - بردارد و روابط کشورهای را بر آن اساس توضیح میدهد. همچنانک پرودون بطرز ما میانه‌ای استثنا رر اناشی از چگونگی گسردن و مبادله کالا (تجارت) میدانست و قادر نبود در اواقعی استثنا ر را که در نحوه تولید بیان اجتماعی میباشد، توضیح دهد. "تئوری فارت" تنها میتواند رابطه ما میانه‌ای چون ظالم و مظلوم، سنگسار و سنگسار و امثالهم را بین جوامع تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی تعیین کند. فارت جوامع عقب مانده تر توسط جوامع پیشرفته تر امری است که از دوران برده‌داری وجود داشته است و بورژوازی و "شور" فارت شده برای رهایی از چنگ "فارت" ثروت‌های کشورهای مبارزه میکرده است. از اینرو "تئوری فارت" که اساس تعیین رابطه بین کشورهای سرمایه‌داری وابسته با کشورهای امپریالیستی قرار میگیرد، (با نام استثنا رگمیرا دوری!)، نه تنها قادر نیست نظام تولیدی و شیوه بهره‌کشی را از نظرگاه علمی توضیح دهد، نه تنها مبنای تحلیلش منافع پرولتاریا و مقابله با نظمی که او را مورد "فارت" قرار میدهد نیست، بلکه آشکارا تحلیلی است منطبق بر منافع بورژوازی، ازمیدگامی عموم خلقی، و بدون آنکه رابطه طبقات با تولید را توضیح دهد رابطه بین کشورهای را توضیح داده و نشان میدهد که فی‌المثل بورژوازی کشور تحت سلطه سرمایه‌داری، وابسته، مورد آزار و اذیت "قرار گرفته"، چرا که "ثروت جامعه" توسط امپریالیسم فارت شده است و آرزویی فراتر از آن نیز ندارد که این ثروت برپا درفته را به جامعه مجدداً بازگرداند. این



برخورد و پویایی به رابطه بین طبقات، در عرصه اقتصاد محدود باقی نمانده از آنجا که بر شیوه تولید جامعه پورده ما شرمی اندازد بنا بر این بر آرایش نیروهای طبقاتی در جامعه نیز پورده ما شرمی انداخته و از موضع صما مغلطی "وحدت خلق" (که شامل "پورژوازی خودی" نیز میگردد) را برای رهائی از این "فارت ثروتشان" توسط امپریالیسم تبلیغ میکند، مرزدوستان و دشمنان انقلاب را درهم میریزد، اهداف پرولتاریا را با اهداف بورژوازی یکسان گرفته و دست آخربه تحمیل پرولتاریا میپردازد و "اختلال" بسیاری بورژوازی خودی را تبلیغ مینماید. (نتایج سیاسی نظریات فوق الذکر را در قسمت بعد بیشتر توضیح خواهیم داد).

در حقیقت بدون قراردادان تعیین شیوه، تصاحب ارزش و در نتیجه تعیین شیوه بهره‌کشی در سلوچه هرپرسی، محسوس برامون طبقات اجتماعی از مضمون علمی و ما رگمیستی خود تهی میشود، چه سخن گفتن از طبقات اجتماعی و اختلافات بین آنها، بدون تکیه بر وجه تولید و نگاه طبقات در تولید، حکم تقسیم بندی ما میان آورده بندی اختیاری را پیدا میکند. آنچه در جوامع سرمایه داری وابسته، مشتمل میکند وجه تولید ما کم سرمایه داری است تصاحب محصول ما زادگار (ارزش اضافی) از طریق بهره‌کشی در شکل اجتماعی نیروی کار (کارگر مرزدور آزاد) می باشد. بنا بر این طرح این مسائل که با زا دید داخلی مستقل موجود نیست، بصورت نسبی انطباق بصوری کار سرمایه داری و مانگی در بخشهای از تولید سنتی موجود است، بخشی از ارزش اضافی "بمارج" منتقل میشود، میختم زنجیره ای بهم پیوسته در تولید وجود ندارد... هیچک نفی کننده، واقمیت ما کمیت منا سبسات سرمایه داری در اینگونه جوامع نبوده و نشانه، "تضمین و گادب" بودن سرمایه داری آنها نیست. طرح این مسئله که وجود امپریالیسم مانع از رشد سرمایه داری واقعی در جوامع عقب مانده میشود، ما بر ما نشوری و پراتیک بدل و تکرار سخنان پوسیده و کهنه شده

ناردرنیکها است که توسعه سرمایه‌داری را بجز در آن کشورها نمی‌تواند  
 که ابتدا بدان دست یافتند ممکن نماید. نشتند و بر همین اساس از  
 پذیرش رشد و توسعه و اهمیت مناسب سرمایه‌داری در روسیه  
 خودداری مینمودند و آنرا نافی میکردند. اما پیروان تشووری  
 نظام وابسته که فاقد درک علمی از این مقولیت هستند، بی‌معنا  
 همچون پرچمداران ناردرنیکهای وطنی فریاد می‌زنند و سرمایه  
 امپریالیستی هرگونه تحولی را بسوی استقرار شیوه سرمایه  
 داری طلب مینمایند (۲۱) و "روایتی که در این سیستم حاکم است  
 نه روابط سرمایه‌داری بلکه سرمایه‌داری وابسته است" (۲۲)

اما آیا برای جا مسمه، مایک جا مسمه سرمایه‌داری نبوده  
 و امپریالیسم هرگونه تحولی را بسوی استقرار شیوه سرمایه‌داری  
 طلب نموده است؟

هما نظر کرده گفتیم از نظرگاه مارکسیستی آنچه نشاندهنده  
 وجه تولید سرمایه‌داری است، تمایز ارزش اضافی نیروی کار  
 مزدوری (در شکل اجتماعی آن) توسط ماحیان و مایل تولید است.  
 بعبارت دیگر، اهمیت مناسب تولیدی کالای گسترده بی‌تکرار  
 حاکمیت مناسب سرمایه‌داری است. مارکس خود در این باره  
 میگوید: "قانون عمومی سرمایه‌داری ارزش اضافی است" و انگلس  
 نیز در توضیح آن میگوید: "پروژه تولید ارزش اضافی عبارتست  
 از پروژه تولید کالای شیوه سرمایه‌داری" (۲۰)

مارکس خود به وضوح کلید شناخت شیوه تولید سرمایه‌داری  
 را چنین بدست میدهد:

"شیوه تولید سرمایه‌داری تا حد امکان گرایش به دگرگون‌سازی  
 تمامی تولید به شکل تولید کالای دارد... تولید کالای در  
 مرحله پیشرفته خود همان تولید کالای سرمایه‌داری است.  
 مداخله سرمایه صنعتی در همه جا با این امر دامن می‌زند که  
 البته این امر با تبدیل کلیه تولیدکنندگان مستقیم به  
 کارگر مزد بگیر همراه است" (۲۲)

لنبن نیز در این باره میگوید:

"جدائی تولیدکنندگان مستقیم از وسایل تولید، یعنی طلب مالکیت از آنان که موبد گذار از تولیدگالائی ساده بتولید سرمایه داری است." (۲۵)

بدین ترتیب میبینیم که اولاً ز نظرگاه آموزگاران پرولتاریا شیوه "استثمار در رابطه با تولید مورد ارزیابی قرار میگیرد. ثانیاً آنچه را که وجه مشخصه شیوه تولید سرمایه داری میخوانند همانا تولیدگالائی گسترده (پول - کالا - پول) است. از اینرو است که میگوئیم "سرمایه داری یعنی تولیدگالائی (۲۶) گسترده و با اعتبار چنین تعریف مارکسیستی از مفهوم سرمایه داری است که میگوئیم "جایگاه" ما یک جا معه سرمایه داری است. کار در آن به رایج ترین کالابدل گشته است و قانون تولیدی حاکم بر آن قانون تولید ارزش اضافی است. همان چیزی که مارکس آنرا اساس سرمایه داری میخواند (۲۷) اما ناردنیکهای وطنی ما فریاد بر می آورند "سرمایه" امپریالیستی مانع استقرار شیوه سرمایه داری در جامعه ما است. اشتباه نکنید! "این روابط شبیه سرمایه داری است" اما خود سرمایه داری نیست. "سرمایه داری کاذب و تصنیفی" است. "استثمار کمپرادوری" است و املا چیزی نیست. نیمه فئودال و سرمایه داری است!"

اما اگر ناردنیکهای وطنی میتوانند گالائی را از دست خود بردارند، پس تولیدگالائی گسترده در جامعه ما را نشان دهند، آنگاه موفق به برد سرمایه داری حاکم بر جامعه ما نیز میشوند. مگر همین همتایان روسی ناردنیکهای ایران نبودند که میگفتند در سرمایه داری در روسیه کاذب و "تصنیفی" است. ولی چون نمیتوانستند تصنیفی بودن تولیدگالائی را نشان دهند، نظراتشان در هم شکست و لنبن پیروزمندان را با توضیحی که بر رشد گالائی دکانائی گسترده، رشد سرمایه داری در روسیه را نشان داد و در مسعود ناردنیکها گفت:

"ثئوری ناردنیکي (عمومیت تصنی) سرما به داری در روسیه تنها با رد کردن یا "تصنی جلوه دادن به واسطه اقتصاد تنها می اقتضا دکالائی بود که میتواندست قوام بگیرد". (۲۸) آری، ثئوری ناردنیکهای وطنی ما نیز زمانی میتواندست قوام یابد که حاکمیت تولید دکالائی گسترده در جامعه ما را راد کرده و آنرا تصنی جلوه دهند.

لنین نیز که خود امپریالیسم را از دیدگاه مارکسیستی مورد نقد و بررسی قرار داد، میدانست که امپریالیسم، روابط گندیده، انحصاری و ارتجاعی را در کشورهای تحت سلطه نفوذ و رواج میدهد. او میدانست که بخشهای ازارزش اضافی در جوامع تحت سلطه به کشورهای متروپل سرازیر میشود. او میدانست که رشد صنایع در این جوامع نه بر اساس نیازهای درونی جامعه و در پاسخگویی به بخشهای دیگر جامعه، بلکه اساساً بر پایه مقتضیات و نیازهای امپریالیسم صورت میگرفت. اما هرگز از این مقدمات صحیح و واقعی بنتایجی که ناردنیکهای وطنی ما بداند دست یافته اند. دست نیافت، او هیچگاه از گاذب بودن سرما به داری که در کشورهای تحت سلطه توسط امپریالیسم رشد میابد سخن نگفت. او بر این اعتقاد نبود که "سرما به امپریالیستی مانع رشد سرما به داری واقعی است". بالعکس او در نوشته های متعددی امپریالیسم را عامل توسعه سرما به داری در کشورهای تحت سلطه میخواند:

"مدور سرما به کشورهای دیگر در تکامل سرما به داری آنها تا شریک شده و بی سرعت این تکامل میافزاید" (۲۹) و اگر این عمل مدور سرما به تا اندازه ای در کشورهای ما درکننده مختصرو قفهای ایجاد میکند، در عوض موجبات بسط دامنه تکامل روز افزون سرما به داری را در تمام جهان فراهم ساخته و سرعت این تکامل میافزاید (۳۰) و یا "امپریالیسم به معنای معنی مدور سرما به است. تولید دکالائی یعنی سرعت داشته

بیشتری در مستعمرات نیز ریشه خواهد داد (۲۱)  
(تا کیدات آزماست).

بدین ترتیب می بینیم که چگونه برخلاف تصور پسران  
نظام وابسته "مارکسیسم - لنینیسم" بر آن است که امپریالیسم،  
سرما به داری رادیکال‌ترهای تحت سلطه رشد میدهد (۲۲) اما برای  
پسران نظام وابسته قابل تصور نیست که چگونه امپریالیسم  
روابط فئودالی را برانداخته و سرما به داری راجا نشین کرده  
است، چه بزم آنها "اگر معتقد باشیم امپریالیسم خود در حال  
میرندگی و زوال است چگونه میتواند حرکت رو ب جلو و بالندگی  
ایجاد کند (۲۳) آنان درک نمیکنند که امپریالیسم که خود همسر  
احتضار و ارتجاعی شدن سرما به است، در همین حال مرحله بالا  
تری را از لحاظ تاریخی نسبت به دوران سرما به داری کلاسیک (عصر  
رقابت آزاد سرما به) تشکیل میدهد: امپریالیسم، سرما به سه  
گنبدیده و ارتجاعی است در این مسئله هیچ شکی نیست. مناسبات  
سرما به داری امپریالیستی اگر چه فئودالیسم را یکبار میزند،  
اما بلحاظ جایگاه تاریخی ارتجاعی آن (۲۴) - بلحاظ آنکه بشدید  
ستمگری ملی و شهیدتفادهای طبقاتی منجر میشود، ارتجاعی است  
اما بیشک از آنجا که بهر حال امپریالیسم، مناسبات سرما به  
داری است و سرما به خواهان طلب مالکیت از خرده مالکین،  
تبدیل کار به کالا و تولید ارزش اضافی است، بهمین دلیل  
امپریالیسم ناگزیر به باعث برانداختن فئودالیسم میگردد. بد  
مثال تاریخی روشنگر مسئله است. استولین در روسیه تزاری پس  
از انقلاب ۱۹۰۵ با دست زدن به یک رفرم از بالا، به "حل" مسئله  
ارضی بشیوه ارتجاعی (چنانکه لنین میگوید) دست زد و همیسن  
رفرم ارتجاعی و از بالا، زمینه توسعه وسط روابط کالاشی و  
مناسبات تولیدی سرما به داری رادیکال‌ترهای روسه فراهم  
آورد. آیا این امر دلیلی بر این بود که این رفرم ارتجاعی حرکتی  
رو ب جلو و ترقی خواهانه از زبایی شود؟ نه!

لنہین دراوزیاسی از جایگاہ ارتجاع استولیبہین، این  
 رفہرہا حرکتی از "بالا"، ارتجاعی وضدانقلابی میشود۔ بدین  
 ترتیب اگرچہ امپریالیسم مناسبات فئودالی را برانداختہ بہ  
 رشد و توسعہ سرمایہ داری کمک میکند، اما بدلیل جایگاہ ارتجاعی  
 امپریالیسم، این امر جنبہ مترقی نداشتہ و قابل پشتیبانی  
 نیست۔

جزوہ "مختصری..." برای اثبات سرمایہ داری نبودن شیوہ  
 تولیدہا کم ہرجا صہ و اینکہ شیوہ، استتہا رنیمہ فئودالی (فئودالی)  
 ہر نیافتادہ است بہ باقیماندہ، روابط فئودالی اشارہ میکند  
 کہہ در برخی مناطق مانند کردستان، بلوچستان و... بقایای آن  
 باقیماندہ است (۲۵) اما باقی ماندن بقایای روابط  
 فئودالی در بخشہای از جامعہ و بہ اعتبار آن وجود انقیاد صورت  
 گار سرمایہ بطور نسبی و در بخشہای از تولید خوردستی، میتواند  
 دلیل عدم حاکمیت سرمایہ داری باشد؟ از نظر ما رگیم یک  
 نظام اجتماعی۔ اقتصادی، با شیوہ تولیدی غالب تعیین می  
 شود۔ ہر چند کہ سایر شیوہ های تولیدی نیز بصورت مغلوب در آن  
 وجود داشته باشد۔ بدین ترتیب کلیہ کشورہائی کہ با ہر مرحلہ  
 سرمایہ داری گذاشتند، بدان معنی نبود کہ فئودالیسم را ریشہ  
 کن کردہ بودند۔ اما باقی ماندن بقایای مناسبات فئودالی  
 دلیلی بر رد غلبہ شیوہ تولیدی سرمایہ داری در آن جوامع نبود  
 و نمیتوانست باشد۔ در حقیقت باقی ماندن بقایای روابط  
 فئودالی کوچکترین ارتباطی بہ حاکمیت یا عدم حاکمیت شیوہ  
 تولید سرمایہ داری ندارد۔ اما در بسیاری از کشورہای سرمایہ  
 داری بقایای قوی فئودالیسم موجود است، اما شیوہ تولید  
 غالب در آن جوامع، ماہیت نظام اجتماعی۔ اقتصادی آنها را  
 توضیح میدہد۔ "از زمان فئودالیسم در بسیاری کشورہا قرنہاست  
 کہ میگردد، با وجود این بقایای فئودالیسم در جہان سرمایہ  
 داری کمونی، ہمزہم با سرجا مانده است، از اینرو ما لکمیت

بزرگ زمینها در ایالت‌ها علی‌رغم سطح مالی رشد سرمایه‌داری در این کشور بیش از ۰/۰۱۰ = تمام زمینها (۳ میلیون هکتار) را در بر می‌گیرد. در این کشور سیستم اجاره‌کاری که در آن مالکیت زمین اهمیت دارد و مالک بخشی از محصولات را تصاحب میکند رایج است در واقع سیستم اجاره‌کاری چیزی جز بقایای مناسبات فئودالیسم نمی‌باشد. بقایای فئودالیسم در کشورهای متعدد سرمایه‌داری پیشرفته نیز دیده می‌شود. (۲۶) باید پرسید آیا باقیمانده بقایای فئودالیسم و عدم ریشه‌کن شدن آن در ایالت‌ها دلیل آنست که سرمایه‌داری در آنجا حاکم نبوده، بلکه جامعه بین فئودالی و سرمایه‌داری است؟! همانطور که گفتیم این روابط تولیدی و شیوه تولیدی غالب است که نشان‌دهنده حاکمیت هر یک از نظام‌های اجتماعی-اقتصادی پنجگانه می‌باشد.

اما اصرار پهلوان شوری نظام وابسته برایین مسئله که امپریالیسم کندیده و ارتجاعی است و بنا بر این نمیتوانست مناسبات فئودالی را براندازد و سرمایه‌داری و آجا بگزین آن نماید (در کشورهای تحت سلطه) گذشته از مفاہرت آن با ما و کسب-لینینیم که توضیح دادیم، علمبرغم پوشش "چپ" آن در برخورد به امپریالیسم، محتوای عمیقاً راستروانه و روبریزونیستی دارد. چه بر اساس آن اتویی سرمایه‌داری مستقل و آزاد در عصر امپریالیسم برصنتر شده و آنچنان تطهیر میگردد که گویا هیچیک از بلاهای صوری کار، رشدنا همگون سرمایه (مثلاً در شهر و روستا)، تسورم و... اساناشی از خلعت سرمایه‌دارانه این نظام در کشور تحت سلطه در عصر امپریالیسم نمی‌باشد بلکه ناشی از سلطه بیگانه در کشور است. این دیدگاه سرمایه‌داری مستقل و آزاد را بهشتی برین میدانند که منافقانه امپریالیسم مانع از رشد آن در جامعه ما شده است و بدین ترتیب کلیه این بلاها را نصیب ما کرده است. (این دقیقاً استدلالی است که بورژوازی متوسط خودی در رجز

خوانی و مخالفت خواهی برای امپریالیستها بکار میبرد، چه شاهانست که سهم اساسی از استثمار نیروی کار ارزان در جامعه ما از آن امپریالیستها بوده و میگوشتد فقر و فلاکت موجود در آنه از ذات واقعی سرمایه داری بلکه آنرا ناشی از "بدبهای" شیطان بزرگ امپریالیسم جلوه دهند. مناسبات سرمایه داری را از گذشته توده ها دور نگه دارد (چنین دیدگاهی تنها مشوق سرمایه داری آزاد و کلاسیک میباشد (چنانکه خود اذعان میکنند). اما چنین خواستی یعنی بازگشت سرمایه داری آزاد، خواستی ارتجاعی بوده و بر این اصل استنبی که سرمایه داری در عصر ما ارتجاعی بوده و در هر جا معنای که چنین مناسباتی بر آن حاکم باشد یعنی به مانع و سدی در مقابل رشد نیروهای مولده عمل میکند و تنها مناسبات با لنده و پویا، مناسبات سوسیالیستی است. پرده ها ترمیافکنند. اینان درک نمیکنند سرمایه داری کلاسیک، خود موضوعی کلاسیک شده است و امکان ندارد در هیچ جا معنای در عصر ما سرمایه داری کلاسیک (سرمایه داری آزاد) حاکم شود. چه عصر ما عصر امپریالیسم است و امپریالیسم بمعنای سرمایه انحصاری جهانی است که سلسله خود را بر پایه زار جهانی سرمایه تحقق بخشیده است. سرمایه نمیتواند در هیچ جا معنای مناسبات تولیدی حاکم باشد و مستقل از مقتضیات و ضروریات سرمایه جهانی (امپریالیسم)، تولید و بساز تولید نماید.

اینان تنها دلیلی که برای رد سرمایه داری بودن جوامع سرمایه داری وابسته میآورند، همانا تکیه بر تفاوت و ویژگیهای سرمایه داری کلاسیک با سرمایه داری وابسته است (چه در پروسه استقرار آن، که اولی در پروسه ای منرفی و دومی در پروسه ای ارتجاعی استقرار یافته است و چه از لحاظ قانون ارزش اضافی که در اولی نرخ متوسط و دومی سود انحصاری - در شکل فوق بود - بر آن حاکم است) و نتیجه میگیرند چون سرمایه داری وابسته از سرمایه داری کلاسیک متفاوت است، پس سرمایه داری نیست. اما ما پس



مسئله بی‌توجهند که همچنانکه گفتیم سرمایه‌داری کلاسیک، مفروضه موضوعی کلاسیک بوده و تنها نوع سرمایه‌داری‌ای که در عصر کنونی در جوامع مختلف می‌تواند وجود داشته باشد، سرمایه‌انحصاری (از نوع امپریالیستی) است.

اما آیا سرمایه‌داری غیرکلاسیک (یعنی سرمایه‌داری انحصاری) سرمایه‌داری نیست؟! آری بدین ترتیب سرمایه‌لیسم نیز کلاسیک است همچون سرمایه‌داری وابسته‌گندیده، انگلی، دارای غسطلت طفیلیگری، ارتجاعی و... است و از رشد آزادها رمونیک سرمایه‌چلوگیری میکند، سرمایه‌داری نیست؟!!

بدین ترتیب باید پذیرفت که هر نوع سرمایه‌داری غیر کلاسیک، علاوه بر سرمایه‌داری نیست؟! و امپریالیسم نیز از ماهیت سرمایه‌دارانه آن جدا می‌گردد!! و شبه سرمایه‌داری می‌گردد!! اما همان‌طور که توضیح دادیم مناسبات تولیدی اقتصاد سرمایه‌داری وابسته، سرمایه‌داری بوده منتها نه از نوع کلاسیک آن. سرمایه‌داری حاکم بر جوامع سرمایه‌داری وابسته، آن نسوع مناسبات سرمایه‌داری است که در اثر مدور سرمایه‌انحصاری (سرمایه‌های امپریالیستی) در این جوامع استقرار یافته و سرمایه‌داری بر طبق مقتضیات سرمایه‌امپریالیستی برگردش می‌افتد. سرمایه‌داری وابسته چنان مناسبات سرمایه‌داری است که در آن سرمایه‌بم‌نویان یک رابطه اجتماعی خارج از کلیه شرایط و مقتضیات امپریالیستی در آن جامعه قادر بر حرکت نیست، هر حقیقت سرمایه‌داری وابسته عبارتست از مناسبات سرمایه‌داری در امپریالیسم که در کشور تحت سلطه استقرار یافته است و بر طبق قوانین و مقتضیات سرمایه‌مالی امپریالیستی عمل می‌کند.

### ۳- معیار وابستگی چیست؟

#### (در باره بورژوازی "وابسته" و "غیر وابسته")

گفتیم که پیروان تئوری نظام وابسته، آنچه را که مبنای وابستگی جامعه سرمایه داری وابسته قرار میدهند، وابستگیهای سیاسی، اقتصادی است که بر مبنای آن کشورهای وابسته بنا شده زاده ای از کشورهای "مرکز" یا متروپل محسوب میشوند و دارای اقتصاد وابسته هستند. پیروان نظام وابسته با ذکر کلی مفهوم "وابسته" از فکر ما هیت این وابستگی ظفره میروند. چنین درکی از وابستگی آنچنان غامض است که هرگونه جامعه، "وابسته" ای را در بر میگیرد. جامعه نیمه فئودال - نیمه مستمره نیز بیگ جامعه، "وابسته" است. جامعه سرمایه داری وابسته نیز بیگ جامعه، "وابسته" است. ما وابستگی این دو جامعه با مبریا لپیسم از زمین تا آسمان متفاوت است. متفاوتی که بیانگر دو نوع نظام تولیدی متفاوت است که پیروان نظام وابسته با ذکر "جوامع وابسته" بر آن برده، ما تر می افکنند. از این روی کار بر سر در اصطلاح وابسته، بدون ذکر مناسبات تولیدی حاکمی که بر اساس ضرورت های آن نظام تولیدی "وابستگی" را ناگزیر میکند، چیزی گنگ و مبهم و کلی است. کلمه تعاریف وابستگی که بر اساس وابستگیهای تولیدی، اقتصادی، فنی، تکنیکی و... توضیح داده میشود، فاقد درک علمی از مبنای اساسی و مبهم و مفهوم واقعی وابستگی سرمایه داری وابسته ایران بوده و مبنای تعریف خویش را از وابستگی کماکان سرمایه، مناسبات "غارنگرانسه" کشور امپریالیستی و تحت سلطه میگذارد. درکی که سرمایه مناسبات حسی و عامتانه را وابستگیهای ظاهری و صوری جوامع تحت سلطه

با مهربالیسم، به تعریف از مناسبات وابستگی میپردازد و فاقد درک علمی از علت وابستگی سرمایه داری ایران میباشد. بر اساس چنین درک پوپولیستی و عامیانه ای از وابستگی، پیروان نظام وابسته معتقدند که سرمایه، وابسته و یا بمعبارت دقیقتر بورژوازی وابسته، آن فشار سرمایه و یا بورژوازی هستند که در اختلاف با سرمایه، امپریالیستی پدید آمده اند و در خدمت رفع حواش امپریالیسم مبتدیه، کارگزار و دلال اقتصادی آن عمل میکنند. و از آنجا که سرمایه متوسط، اولافا قادر شایط ارگانیک با مناسبات سرمایه داری وابسته بوده، بنابراین با سرمایه امپریالیستی در اختلاف نیست و لذا دلال و کارگزار امپریالیسم نمیباشد، بنابراین سرمایه و یا بورژوازی "غیر وابسته" و بمعبارت دقیقتر "ملی" محسوب میگردد، که خود تحت فشار امپریالیسم است. بر اساس این دیدگاه امپریالیسم برای تأمین حداکثر سود، به رشوه دادن به بخش بسیار معدودی از بورژوازی (بورژوازی کمپرادور) کفایت میکند. تنها ورادرفوق بؤدشریک مینماید و با انعکس سرمایه، متوسط را تحت ستم گوناگونی قرار داده و آنرا به ضدیت با خویش میکشاند (۳۲). اما به بینیم آنها چنین استدلالی درست است و اصولاً میتوان از سرمایه "ملی" و "مستقل" و سایر سرمایه داری "ملی" و "مستقل" سخن گفت.

گفتیم که سرمایه داری وابسته بمعنی استقرار مناسبات سرمایه داری تحت حاکمیت قوانین امپریالیستی (امپریالیستی) تولید در کشورهای تحت سلطه است. سرمایه داری ما از آنرو وابسته است که نه بر مبنای بازار مستقل داخلی، بلکه بر اساس مقتضیات شرایط سود آوری امپریالیستی تولید و یا ز تولید میکند. سرمایه داری ما از آنرو وابسته است که قانون سود انحصاری منطبق بر نیازهای امپریالیستی (استثمار شدید نیروی کار ارزان و کم سود فوق انحصاری) بر تولید و یا ز تولید حکمفرما می کند. این بگانه درک علمی از وابستگی حرکت سرمایه در ایران سرمایه

جهانی امپریالیستی است که دارای معنی و مفهوم علمی بوده و پایه معنی و بستگی سرما به داد و بستان ایران را به امپریالیسم بازگو میکند. بر این اساس سرما به معنویان یک رابطه اجتماعی در جوامع سرما به داری وابسته فاقد حرکت آزاد و مستقل بوده و فاقد درنمیست خارج از قوانین تولیدی امپریالیستی (فوق سودا امپریالیستی) تولید و با تولید نماید. بنابراین دقیقتر تولید و با تولید کلیه اقلت سرما به در چنین جا معنای درجهها رچوب مقتضیات سرما به جهانی امپریالیستی و درجهها رچوب حاکمیت قانون فوق مجرد انحصاری که شکل عملکرد قانون تولید ارزش اضافی ایران است عمل مینماید. از اینرو هیچک از اقلت سرما به فاقد درجه تولید و با تولید مستقل از این قانونمندی تولیدی نبوده و فاقد حرکت مستقل (درجهها رچوب بازا مستقل از بازا جهانی امپریالیستی) است. اصولاً مانیکه مناسبات سرما به داری در هر کشوری حاکم گردد، سرما به بنا بر قوانین سودآوری حاکم بر جا معهود بر طبق نیازهای بازار آن تولید و با تولید میکند. از اینروست که حاکمیت سرما به داری وابسته که بمعنی استقرار تولید ارزش اضافی درجهها رچوب قانون فوق سودا امپریالیستی است، با بازار مستقل و آزاد را از بین میبرد، چرا که رقابت آزاد را بر انداخته و با بر افتاده شدن رقابت آزاد (که در بازار آزاد تعلق پذیر است)، سود متوسط نیز بمعنویان قانونمندی کسب ارزش اضافی از بین میرود و جای خود را به بازار انحصاری و سود فوق انحصاری میدهد. بدین اعتبار دیگر نمیتواند معنی از سرما به ملی و مستقل در میان باشد. با توجه به توضیحات مختصری که در مورد ملامت و بستگی سرما به داری در ایران داده شد، اکنون باید از پیروان نظام وابسته پرسید چه اعتباری بخشی از طبقه بورژوازی ایران، مستقل وطنی است و به اعتبار کدام بازار مستقل و آزاد است که قانون رقابت آزاد (سود متوسط) در آن جاری بوده و برپا است؟ بورژوازی "مستقل" در آن چه رچوب تولید و با تولید مینماید؟

بهروان نظام وابسته که قادر نیستند جایگامی بسرای  
قانونمندی سود متوسط، رقابت آزاد و بازار آزاد، در جامعه ما  
بسیارند و بر آن اساس حرکت سرمایه آزاد را ترویج دهند، بسا  
تعریفی عامیانه و من درآوردی از وابستگی گریبان خود را  
غلامی کرده و پوشش نوینی برای تظہیر بورژوازی متوسط تحت  
عنوان "ملی" میبایند.

"حزب رنجبران"، این سینه چاک و عاشق بی‌تاب بورژوازی  
ملی که آرزوی دیگری جز بسرمزول مقهور رسیدن بورژوازی ملی  
ندارد، برای تظہیر مشوقه، مجوزه اش دست به شمعده بازی زده،  
به تعاریف جدیدی از مفهوم "ملی" و "مستقل" میپردازد. ایشان  
که قادر نیستند شرایط سودآوری مستقل سرمایه متوسط را از  
شرایط سودآوری حاکم برجای صاع (فوق سود) نشان دهند و بر اساس  
آن قادر نیستند بورژوازی "مستقل" و "ملی" را در عرصه اقتصاد  
نشان دهند، عرصه سیاست پناه برده و میگویند "برخلاف تصور  
برخی نیروهای سیاسی (مانند پیکار) ملی بودن بورژوازی بومی  
کشورهای تحت سلطه نه صرفاً در ارتباط آن با تولید و بازار  
داخلی، بلکه همچنین و به ویژه در ارتباط با مقاومت آن علیه  
امپریالیسم معنی میدهد." (۳۸)

دست و پا زدن "حزب رنجبران" برای تظہیر بورژوازی متوسط  
بدانجا میانجامد که اساساً از قائل شدن با بگانه اقتصادی بسرای  
وی صرف نظر میکنند! و میگویند: "بورژوازی ملی نه یک قشر  
اقتصادی، بلکه یک قشر اجتماعی است" (۳۹) و بالاخره از کارگزار  
نبودن بورژوازی متوسط، "ملی بودن" آنرا نتیجه میگیرد! ایشان  
که خدمت به بورژوازی را هدف خود قرار داده اند، آنجا که در رد  
پایه معینی وابستگی سرمایه متوسط بشرايط سودآوری امپریالیستی  
عالمزمیه اند و قادر نیستند بازار مستقل آزادی که سرمایه سر  
اساسی خود متوسط در آن بحرمان میامد را نشان دهند لاتیبدی  
کامل بحرح داده و اروا بستگی سرمایه به شرایط تولیدی

امپریالیستی یا عنوان "سرما برخی ارتباطات اقتصادی" همان جا در میگذرند و در عوض برای نشان دادن استقلال بورژوازی "ملی" صدها کارگاه و کارخانه کوچک که سرما با سرما به (سهام) مستقل بورژوازی وطنی و بدون اختلاط با سرما به امپریالیستی بگردش درآمده است را گواهی میگیرند! اینکه چه چیزی ویراسته شده است (شخصیت ایرانی، سرما به ایران و...) و با استقلال سودآوری از شرایط سودآوری امپریالیستی، از سوی پیچون نظام وابسته عملاً پاسخ اولی داده میشود. این سرما به داروطني است که سرما به گذاری کرده است، بدون آنکه با امپریالیسم وارد صالحه شده باشد. پس مستقل است! آیا استقلال از این ما میان ترو مبتذل تر میتوان یافت؟

براساس این استقلال بسیاری از سرما به داران بزرگ وابسته که بدون شریک نمودن سرما به خویش با سرما به امپریالیستی در رشته های از تولید سرما به گذاری کرده اند نیز مستقل و ملی میشوند! بدین ترتیب نه کارگزاری و دلالتی و نه امتزاج سرما به اخلي با سرما به امپریالیستی، هیچکدام ملاک اساسی و علمیست و وابستگی سرما به نیست، آنچه ملاک وابستگی و یا به معنی وابستگی سرما به به امپریالیسم قرار میگیرد، وابستگی تولید و یا تولید سرما به در این جوامع به قانون فوق سود انحصاری یعنی شرایط امپریالیستی تولید در این جوامع است.

استقلال سرما به از امپریالیسم هیچ معنایی جز استقلال از این شرایط سودآوری و آنکه به نرخ سود متوسط و بازار مستقل و آزاد که برطبق آن سرما به در گردش آزاد، تولید و یا تولید نماید، نمی تواند داشته باشد. تغییرناپذیر بورژوازی "ملی" به "غیر وابسته" نیز کوچکترین تغییری در مضمون اقتصادی اجتماعی جا بجا سرما به "ملی" و با لطمع بورژوازی "ملی" نمیدهد. چرا که سرما به "غیر وابسته" و یا بورژوازی "غیر وابسته" دقیقاً بمعنی عدم وابستگی به شرایط سودآوری امپریالیستی و عدم وابستگی

به بازار امپریالیستی است. که این عدم وابستگی خودمناشی جز استقلال حرکت سرما به وجود آوری سرما به متوسط ندارد که سرما به "مستقل" نیز بیان علمی وزیریناشی بورژوازی "مستقل" و "ملی" است.

اما این نکته هم که امپریالیسم خواهان توزیع سود هر چه کمتری در میان قشر هر چه محدودتری از طبقه بورژوازی است - این جوامع می باشد، با زهم تفهیری در وابستگی با عدم وابستگی سرما به نمی دهد چه این مطلب و اساسا اختلاف بین سرما به بزرگه انحصاری و سرما به متوسط به اختلافات درونی طبقه بورژوازی (وابسته) برمی گردد که بی شک امپریالیسم در این رابطه مناسبات بسیار نزدیکتری را با سرما به بزرگ برقرار می نماید. اما این اختلافات مبنایش برای تفهیر ماهیت بخشی از این بورژوازی بوجود نمی آورد. زمانیکه می گوئیم جا معده ایران سرما به داری است، این بدان معنی است که اولاً طبقه مطلق اقتصادی طبقه بورژوازی است و طبقه بورژوازی نیز به حکم شرایط معینی (یعنی وابستگی سرما به داری به امپریالیسم وابسته است. از اینرو تکه تکه کردن طبقه بورژوازی به "وابسته" و "غیر وابسته" در جا معده ای که سرما به داری (وابسته) در آن استقرار یافته است، نشانگر فقدان بینش علمی از مفهوم طبقه و قشر بندی های درون آن و اصولاً بیان عدم درک مفهوم طبقه مطلق اقتصادی است. چنین برداشتی که بدلیل سهمبری بیشتر سرما به بزرگ نسبت به سرما به متوسط (که در هر جا معده ای امری طبیعی است) ناگهان بدانجا می رسد که گویا بورژوازی بزرگ وابسته منافع کلیت بورژوازی ایران را در اساس تامین نمی نماید، آشکارا تحلیلی انحرافی و ضد مارکسیستی است. چه زمانیکه سیستم سرما به داری حاکم باشد، چنانکه گفتیم منافع اساسی طبقه بورژوازی در کلیت خود بر آورده می شود. حال اگر سرما به داری چنین جا معده ای نیز وابسته باشد نفاوشی در عملکرد اساسی آن

معنی تا من منافع اساسی طبقه بورژوازی نمی دهد زیرا اگر منافع تمامی اقشار بورژوازی را در یک جامعه سرمایه داری (پسا) تمام ویژگیهای خاص خود، در اساس خود حاکیست رابطه سرمایه بر تولید اجتماعی، تا من شریک تولید و با تولید ارزش اضافی و استثمای رشد طبقه کارگر و زحمتکاران شهر و روستا در نظر گیریم، بدان معنی که در عرصه تحلیل اقتصادی از موضع طبقاتی پرولتاریا و تعیین جایگاه تضاد کار و سرمایه حرکت کنیم، آنگاه بدرک علمی از تا من منافع اقشار بورژوازی که در کلیت خود با خرید ارزان استثمای نیروی کار، به اتکای قانون عداکثربود بهر حال نیست در استثمای روحانیت ارزش اضافی طبقه کارگر و استثمای سایر زحمتکاران، سهم هستند، دست خواهیم یافت. اما اگر بجای این تحلیل ما رکسیستی، مبنای تحلیل خویش را میزان اختلافات بین با آن قشر بورژوازی بگذاریم آشکارا از موضعی بورژوازیستی و رویزیونیستی حرکت کرده ایم، همان تحلیل رویزیونیستی که در سراسر تاریخ اختلافات درون بورژوازی را با به حرکت خود و زشتی برای تطهیر بخشهای معینی از بورژوازی قرار می دهد، بعنوان مثال جناح انحصاری را "بد" جناح غیر انحصاری را "بهرتر" می خواند، امیرالینس "بدتر" و "بهرتر" را می آفریند و قس علیهذا، در یکی که می پندارد منافع کل طبقه بورژوازی در ایران برآورده نمیشود، بر تئوری عدم رکسیستی پایه ها زده کردن یک بدیهه واحد (همانند جناح "خوب" و "بد" ارتجاع) و در این جا به پایه ها که کردن بدیده و اهدنظام تولیدی سرمایه داری در آن که به اعتبار آن، طبقه بورژوازی به مثابه یک طبقه واحد - طبقه مسلط اقتصادی - عنایت می نماید، مبتنی میباشد و با تقسیم بندی عامیانه آن به وابسته و غیر وابسته (کارگر از غیر کارگر؟)، در حقیقت معتقد به حدیث بخشی از طبقه بورژوازی ایران با نظام سرمایه داری وابسته به امیرالینس مساند که بنا بر آن بورژوازی متوسط سراسر انعام و با زیرکی تمام، علیرغم تضاد فضا آشکاران با تئوری



علمی و پراستیک عینی، ملی و غذا میریالیست از آب درمی آید .  
 بازتکرار می کنیم دوران مادوران احتفار سرما به داری است و  
 هیچ فشری از سرما به نیست که در درون مناسبات سرما به داری در  
 یک جا مع فرار داشته باشد و استنما ریرو لنرا با توسط آن سا سر  
 همان فوانین حاکم بر جا مع تولید و با ز تولیدوی سرمنا ای همان  
 مناسبات صورت گیرد ، اما در همان حال با آن مناسبات مناسبات  
 داشته باشد! و طبعا "ترقیخواه" بوده و "ملی" و "غذا میریالیست"  
 باشد! در هر جا مع ای که سرما به داری در آن حاکم گشته باشد ،  
 این نظام (سرما به داری) مقام تاریخی و مشخص ارتحاعسی را  
 داراست و فاقد کوچکترین گرایشات ترقیخواهانه است .

این مسائل بدیهی آنچنان آشکار گشته است که حتی عشاق  
 سینه چاک بورژوازی "ملی" ، "حزب رنجبران" نیز از تلاش بسررای  
 یافتن با بگناه اقتصادی، ملی و مستقل خسته شده و از آن روی می -  
 گریز می کنند و با زیر پا گذاشتن ضرورت تحلیل اقتصادی ، بورژوازی  
 ملی را یک فشار اجتماعی دیده و بیان مدارند که ملی بودن  
 آن در رابطه با منافع و منافع ملیه میریالیسم معنی و مفهوم دارد!!  
 چون با بورژوازی "کمبرادور" اختلاف دارد پس غذا میریالیست  
 است!! چون سهم کمتری از غارت زحمتکنان به او می رسد پس تحت  
 فشار و سنا سر این اهل "مبارزه" است . اطلاق بورژوازی سومسی  
 کشورهای تحت سلطه ذاتا "غذا میریالیست و مترقی است! ذاتا  
 استقلال طلب است!! اما در بیخ از این همه بی پایگی و ضعف در  
 استقلال ، مگروشن نیست که سرما به متوسط امریکا نیز با سرما به  
 بزرگ انحصاری (میریالیستی) اختلاف دارد ، مگروشن نیست که  
 سرما به متوسط در آن حوامع سهم کمتری از غارت دسترنج  
 زحمتکنان بحمش مشود ، مگروشن نیست که تحت فشار "سرما به  
 بزرگ" قرار دارد!! آیا سراسر استقلال ، بورژوازی متوسط  
 در حوامع امریالیستی ، مترقی و غذا میریالیست است؟ همسرا!  
 پس روان نظام موا سینه هر چه کوشید با اختلافات بین بورژوازی

متوسط و بزرگ وادرمیزان سهم‌بری ونحوه تقسیم و فشارت ارزش  
 اضافی پورولتا رباودسترنج زحمتکشان، ناشی ازفدیت مناسف  
 آنها با یکدیگر و ازما هیت متفاوت آنها جلوهدهند، نمیتوانند  
 واقمیت این مطلب راکه، اختلاف درون اقشار متفاوت بورژوازی  
 (وابسته) ایران، از مقوله اختلاف درون طبقه بورژوازی — بوده  
 و درچهارچوب وحدت و درحفظ همین مناسبات گنبدیده سرمایه‌داری  
 وابسته وجوددارد، گتمان نمایند و بدین ترتیب نمی تواننده  
 پایه‌ای عینی برای "ترقیخواهی"، "استقلال" و "مهریالیست"  
 بودن وی بیابند. (۲۰)

## ۲- تضاد اساسی در جامعه ما چیست ؟ و اهداف انقلاب ما کدام است ؟

اکنون به بررسی تضاد اساسی در جامعه و نقش و جایگاه آن  
 در تعیین مرحله انقلاب بپردازیم. از دیدگاه پیروان نظریه وابسته  
 تضاد اساسی در هر جامعه‌ای مبنای تعیین مرحله انقلاب است.  
 هر انقلابی هدفش، جایجایی و دگرگونی مناسبات اجتماعی —  
 (تولیدی) حاکم بر جامعه است (رفقای وحدت انقلابی نیز بهر جهت  
 در نقد نظرات رزمندگان درباره مرحله انقلاب این نظر را ابراز  
 میدارند). از طرف دیگر از آنجا که پیروان نظام وابسته، جامعه‌ما  
 را یک جامعه وابسته میدانند مناسبات تولیدی حاکم بر آن سرا  
 مناسبات سرمایه‌داری وابسته میخوانند، از اینرو تضاد اساسی  
 در جامعه ما را تنها بدین دو نوع مناسبات اجتماعی و در اصل  
 تضاد بین دوشبوه تولیدی سرمایه‌داری وابسته و سرمایه‌داری  
 آزاد میخوانند.

"اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر که این تضاد را  
 بصورتی که ذکر کردیم در مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۲ توضیح

میدهد. چنین محتوایی را در مسائل انقلاب و سرمایه‌لیسم شماره  
۴ تحت عنوان پوشیده "تصادف روس‌ما به امپریالیستی" توضیح  
میدهد:

"در آن موسسات امپریالیستی (که اغلب موسسات اقتصادی  
جامعه را در بر می‌گیرد- پیکار) نهاد اصلی (اساسی)؟  
نه بین کاروسرما به، بلکه بین کاروسرما به امپریالیستی  
است" (برخی از پیروان نظام وابسته نیز تضادهای  
اساسی جامعه را تصادف خلق و امپریالیسم میخوانند).  
از اینرو پیروان نظام وابسته معتقدند که هدف انقلاب مسا  
دیگرگونی، مناسبات تولیدی بورژوازی وابسته به مناسبات  
بورژوازی آزاد می‌باشد:

"مبارزه برای سرنگونی سلطه امپریالیسم و حکومت دست -  
نشانده، ضبط کامل کلمه صنایع و مایل تولید (که در  
مالکیت سرما به امپریالیستی و کمپرادور آمیخته به آن  
قرار دارد) توسط حکومت دمکراتیک و انقلابی خلق، حاصل  
مسئله ارضی و ایجاد یکانات رشد سرما به های ملی در  
چارچوب محدود... برای رشد نیروهای مولده ضروری  
است" (۴۱)

بمان صریح این سخن همانا مبارزه برای نابودی "وابستگی"  
و کسب استقلال برای بورژوازی است.

"انقلابات نظیر ایران باید جوایگوی شکلهای انتقالی  
وابستگی باشد" (۴۲)

بنا بر این انقلاب ایران یک انقلاب اجتماعی است که هدف  
آن حل تضاد اساسی جامعه یعنی نابودی "وابستگی" و کسب  
"استقلال" است که در راه آن رشد سرما به های ملی و مستقل نیز  
برای رشد نیروهای مولده ضروریست. اما منینیم ما هست این  
نظریات ضد مارکسیستی که بنا م مارکسیسم به خورد همیشه کمونیستی  
ایران داده شده است، واقعا چیست؟

## الف - تضاد اساسی مبین چیست و

در جامعه ما کدام است ؟

تضاد اساسی در هر جا معنی ماگرما هیت وجودی آن جا معنی است. ماهیت هر جا معنی را شیوه تولیدی حاکم بر آن جا معنی نشان میدهد. در جا معنی یک شیوه تولیدی معینی بر کسب قانون ارزش اضافی است. ماهیت استثمار، سرمایه دارانه است. بدین ترتیب تضاد اساسی در جا معنی ماگرما هیت نشان دهنده نیروهای مولده و روابط تولیدی حاکم بر آن است که سرمنشأ کلیه انقلابات در تاریخ میباشند. بر همین اساس تضاد اساسی بر مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه تضاد آن با نیروهای بالنده تولیدی نظارت دارد. و مطابق این تعریف بدینیم تضاد جامعه سرمایه داری وابسته چیست ؟ از آنجا که گفتیم مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه ما مناسبات سرمایه داری است، بنا بر این تضاد اساسی در جامعه ما تضاد دبین تولید اجتماعی نیروی کار با مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و به عبارت صریحتر تضاد دبین کار و سرمایه است. اما آیا میتوانوا از تضاد دبین کار و سرمایه امپریالیستی و یا تولید بورژواشی آزاد و وابسته بعنوان تضاد اساسی جوامع سرمایه داری وابسته سخن گفت ؟ اینکه تضاد اساسی در جامعه (یعنی تضاد کار و سرمایه) بصورت تضاد دبین کار و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم متجلی می گردد، ذره ای در ماهیت آن تغییری نمی دهد. آیا فی المثل در کشورهای امپریالیستی به اعتماد آنکه کار توسط سرمایه های انحصاری (امپریالیستی) استثمار می شود و سرمایه داری آن کلاسیک نیست، میتوان گفت که تضاد اساسی در آن جوامع بین کار و سرمایه امپریالیستی و نه کار و سرمایه است ؟ سرمایه یک رابطه اجتماعی معینی بر استثمار نیروی کار و کسب ارزش اضافی است، اینکه شکل حرکت سرمایه چگونه باشد (آزاد، امپریالیستی، وابسته) کوچکترین تغییری در ماهیت

سرمایه به وجود نمی آورد. جامعه سرمایه داری به حکم تمایز حساب ارزش  
 اضافی نیروی کار اجتماعی توسط ما حسابان ابزار تولید در درون  
 خود بیانگر تفاضلی اساسی کار و سرمایه است. اینکه این مناسبات  
 درجه عمرو مرحله ای قرارداد شده باشد و چه اشکال گوناگونی به  
 خود گیرد، در ما هست آن تفاوتی پدید نمی آورد. ما رکن خود در  
 این باره می گوید، اشتما نیروی اجتماعی کار توسط سرمایه  
رابطه عام سرمایه داری است که نمودهای متفاوتی با توجه به  
 ویژگیهای شرایط هر جامعه به خود می گوید. از اینرو است که در  
 جامعه امپریالیستی سختی از تفاضلی کار و سرمایه به امپریالیستی در  
 میان نموده، بلکه به اشکالی رابطه عام تولیدی (معنسی  
 سرمایه داری) از تفاضلی اساسی بین کار و سرمایه سخن گفته میشود.  
 باید از پیروان نظام مواجسته پرسید آیا طبق استدلال شما نباید در  
 جامعه امپریالیستی نیز از تفاضلی اساسی بین کار و سرمایه  
 امپریالیستی سخن گفت؟ ما ما پیروان نظام مواجسته با  
 توضیح دهند، رابطه عام موجود در مناسبات کار و سرمایه  
 امپریالیستی چیست که تفاضلی آنرا نمیتوان تفاضلی کار و سرمایه  
 خواند؟ یا سرمایه به امپریالیستی خود نشومی سرمایه داری نیست؟  
 و اگر هست چرا از تفاضلی اساسی کار و سرمایه که مبین رابطه عام بین  
 نیروهای مولده و روابط تولیدی است سخن گفته نشود؟ تحریفات  
 ضد مارکسیستی اینان به آن درجه رسیده است که در تمییز تفاضلی  
 اساسی نیروی مای نظیر ما، بجای آنکه تفاضلی و امپریالیستی  
 تفاضلی نیروهای مولده اجتماعی (کار) با روابط تولیدی  
 خصوصی (سرمایه) تمییز کنند، آنرا از روش کار ما شکل  
خاصی از روابط تولیدی سرمایه (سرمایه امپریالیستی) استخراج  
 می کنند.

اما هر چه اساسی، با تکیه بر کدام قاسومندی مایل میتوان  
 تفاضلی را از رابطه ای عام به ما تبدیل نمود و بجای بیان  
 نمودن جنبه عام تفاضلی نیروهای تولیدی و روابط تولیدی، از

جلوه‌های آن بحثا به مرحله تاریخی معین از شکل گیری و تکامل  
مناسبات سرما به داری سخن گفت ؟

بدین ترتیب با بدگفت تضاد اساسی درجا معه نیمه‌نشودال‌ها  
جوامع فئودالی کلاسیک فرق می‌کند! تضاد اساسی در  
سرما به داری کلاسیک با سرما به داری امپریالیستی فرق میکند!  
آری تنها به اعتبار چنین ابداعاتی میتوان از تضاد بین کار  
و سرما به امپریالیستی سخن گفت! نقطه مقابل نیروی اجتماعی  
کار، سرما به (بطور کلی) فرا دارد و زمانیکه می‌گوئیم تضاد  
اساسی بین نیروهای مولده و روابط تولیدی وجود دارد، بدان  
معنی است که نیروهای مولده، مناسبات تولیدی مقابل خود را  
نفی نموده و مناسبات تولیدی منطبق بر خویش را می‌طلبند. آیا  
نقطه مقابل کار، تنها سرما به امپریالیستی است؟ آیا مناسبات  
تولیدی منطبق بر تولید اجتماعی و مقابل تولید، سرما به آزاد  
است ؟

تولید اجتماعی و مسائل تولید، مناسبات خصوصی و مالکیت  
خصوصی نیروی تولید را نفی کرده و مالکیت و مناسبات  
سوسیالیستی را می‌طلبند. اما پیروان نظام وایته گسترده از  
سرما به داری خواندن جامعه ایران وحشت دارند، می‌کوشند با  
ابداعات من درآوردی، تضاد اساسی دیگری از خود ساخته، تسلا  
بوسیله آن بتوانند دشواری ضرورت رشد سرما به داری مستقل و ملی  
را در چهره‌ای علمی ترسیم کنند!

طرح این مسئله که تضاد اساسی بین دوشبوه تولید بورژوازی  
و وابسته و بورژوازی آزاد است، اگرچه میان مریحتر "تضاد کار و  
سرما به امپریالیستی" است، اما از ابتذال عامیانه بیشتری  
برخوردار است و دیدگاه بورژوازی را روشنی نمایان نمیکند.  
چه آشکارا و بدون پرده پوشی، شبوه تولیدی وابسته را چیزی جدا  
از شبوه تولیدی سرما به داری آزاد میخواند! آیا از این هم  
و قبحا به ترس میتوان در ما رکیسم جدید نظر کرد؟ با تفاوت استعمار

امپریالیستی (سودانحصاری) با استثمار سرمایه‌داری کلاسیک (سودمتوسط) به معنای تفاوت در شیوه تولیدی می‌باشد؟ اگرچه توضیح مفهوم شیوه تولید مطلق مبتدائی است، اما برای نشان دادن ورشکستگی این تجدیدنظر در ما رکسیم ناگزیریم اشاره‌ای به آن بکنیم. شیوه تولیدی غالب در هر جامعه‌ای نشان‌دهنده وضعیت نیروهای مولده و روابط تولیدی در آن جامعه است. در حقیقت شیوه تولید و روابط تشکیل شده است: الف - نیروهای مولده ب - روابط تولیدی. بدین ترتیب شیوه تولیدی سرمایه‌داری بی‌انگیز و وضعیت نیروهای مولده و روابط تولیدی است که در یک طرف نیروهای مولده بصورت اجتماعی تولید می‌کنند (بدون آنکه صاحب ابزار تولید و محصول آن باشند) و طرف دیگر مناسبات تولیدی متکی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید قرار دارد.

مجموع این دو بخش (نیروهای مولده و روابط تولیدی) همان‌گونه که شیوه تولید در یک جامعه است، برای ما س.س. ما رگس شیوه‌های تولید در جامعه بشری را به پنج نوع: شیوه تولیدی اشتراکی (اولیه)، برده‌داری، فئودالیته، سرمایه‌داری و کمونیستی تقسیم کرده است. حال با پذیرش این سه شیوه تولیدی بورژوازی آزاد، ارزشیوه تولیدی بورژوازی وابسته جدا می‌گردد؟ نگردد و شکل نیروهای تولیدی، نیروی کار اجتماعی و روابط تولیدی، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نیست؟ شکل متفاوت تولید سرمایه‌داری کلاسیک و سرمایه‌داری وابسته تنها بی‌انگیز تفاوت نرخ استثمار، کیفیت و نتایج نمی‌آید. آن مبنای تفاوت شیوه تولیدی هر دو نوع را که همان شیوه تولیدی سرمایه‌داری است تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

و اما سخنی هم درباره دیدگاهی که تمام‌دانشی جوامع سرمایه‌داری وابسته (نظیر ایران) را تفاوت بین خلق و امپریالیسم می‌خواند همان‌طور که گفتیم تفاوت‌دانشی در هر جامعه نظارت بر شیوه تولیدی

موجود برجا معه و تفا دبین نیروهای مولده و روابط تولیدی حاکم  
 برجا معه دارد. "خلق" نه ما بندگار نیروی مولده است، نه بیانگر  
 مناسبات اجتماعی خاص و نه شیوه تولیدی خاصی را می‌پسندد. فی‌العمل  
 وفنی می‌کوشیم تا داسای درجا معه سرما به داری و استه‌بین  
 کار و سرما به است، بدان معنی است که کار عمیبتی مستقل از ذهن  
 ما دارد. "کار" نیروی مولده است. کار (اجتماعی) بنی‌کننده  
 مناسبات تولیدی سرما به داری و بیانگرو طالب مناسبات اجتماعی  
 سوسیالیستی است. در حالیکه خلق، اولا ترکیبی است از عنا جزو  
 نیروهای اجتماعی متفاوت (طبقات انقلابی) که بنا بر آرایش  
 نیروهای طبقاتی تعیین می‌گردد و ترکیب آن هموارد تغییر می‌کند.  
ثانیا، "خلق" نیروی مولده محسوب نمی‌گردد ثالثا، بیانگر شیوه  
 تولیدی خاصی نیست و طالب مناسبات تولیدی خاصی نیز نمی‌باشد.  
 چه‌ا‌ا‌ا دارای مضمونی واحد نیست. خلق ترکیب نامتناهی  
 است که در هر جا معه بنا بر مناسبات اساسی طبقات در آن متفاوت  
 است. در یکجا خلق ممکن است شامل کارگران، دهقانان، خبرده،  
 بورژوازی و بورژوازی ملی باشد (یعنی بیانگر تولید بورژوازی،  
 تولید خرده‌کالائی و تولید اجتماعی) و در جا معه دیگر فی‌العمل خلق  
 شامل کارگران و دهقانان گردد (روسیه) که بیانگرو طالب دوسوع  
 مناسبات تولیدی کاملاً متفاوت هستند. اینست که ا‌ا‌ا در یک  
 جا معه ممکن بیان تفا داسای بصورت خلق و امیریا لیم معنی  
 نداشته و از بیان علمی شیوه تولیدی و ماهیت تفا دهای جا معه  
 که به اتکای شیوه تولیدی، غالب تعیین می‌گردد، بدور است.



## ب - آیا هدف انقلاب دمکراتیک

### ما رشد آزاد سرمایه است ؟

گفتیم که پیروان نظام وابسته می‌کوشند برتضاد اساسی جامعه ما یعنی کارور سرمایه مبرهوش گذاشته و آنرا تضاد بین شیوه تولیدی بورژوازی وابسته با شیوه تولیدی بورژوازی آزاد نشان دهند. تا بدین ترتیب هدف انقلاب را برداشتن موانع توسعه رشد سرمایه داری آزاد قرار دهند و در حقیقت بقول خودشان وابستگی را نابود کرده و استقلال را جانشین آن کنند. در بررسی این مسأله دیدگاه ما به این است :

اولاً: همچنانکه گفتیم رشد آزاد سرمایه و مستقر نمودن مناسبات سرمایه داری مستقل در عصر امپریالیسم درجا معنای نظیر جا معنای ما، پیچ و پی منعی است همانطور که درجا معنای حاکمیت قانسون فوق سود انحصاری، حرکت کلیه افکار سرمایه را بخود وابسته میکند در سطح جهان نیز سرمایه جهانی بصورت انحصاری تولید و باز تولید کرده و مناسبات سرمایه داری نمیتواند مستقل از روند سرمایه جهانی و در حقیقت مستقل از بازار جهانی امپریالیستی حرکت کند. بازار آزاد در کلیه جوامع سرمایه داری بر افتاده و آنچه در کلیه کشورهای سرمایه داری و بازار جهانی سرمایه حاکمیت دارد، انحصارات و قانون سود انحصاری است. از این رو تصور حاکمیت و مناسبات سرمایه داری مستقل از نظام جهانی سرمایه، تصویری بوج و واهی است.

ثانیاً، کمونیستها، انقلاب دمکراتیک را از زاویه منافع پرولتاریا مورد نظر قرار میدهند. منافع پرولتاریا در انقلاب با سودی و اسکمی و کسب استقلال و رشد سرمایه داری مستقل نیست. این جرات تنها میتواند انوی بیورژوازی متوسط و با خرده بورژوازی باشد، اما خواسته پرولتاریا نیست! چمن درگی

چیزی جز منسوبیزم در برنا مه نیست، رشد سرمایه داری "مستقل" آن منافع تاریخی نیست که پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک دنبال است، نابودی "وابستگی" و کسب "استقلال" بطور کلی مفهوم مسی بورژوازی و غیرطبقه‌ای است، کد امین وابستگی و چرا باید از بین برود و کد امین استقلال را در چه نظم تولیدی و تحت حاکمیت و سلطه کد امین مناسبات تولیدی است که منافع پرولتاریا را تا امین میکند. پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک خواهان آنست که مناسبات تولیدی حالت اقتصادی، سیاسی بمنظور کسب آزادی برای انقلاب سوسیالیستی برقرار شود. آنها طالب آنچنان "حالتی" هستند که در آن سلطه استثمار و وحشیانه نیروی کار برافتد و نهی - شرطهای ضروری سوسیالیسم فراهم گردد، اما توهمات غسرده - بورژوازی و بورژوازی خواهان آنند که سرمایه داری مستقل را جانشین سرمایه داری وابسته نماید.

باید در نظر گرفت بحرانهای اقتصادی، اجتماعی موجود در جامعه با از حاکمیت سرمایه داری در ایران برمی خیزد و تنشها پاسخ انقلابی به آن و تنشها را دحل بر طرف نمودن آن محلثو سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم است، استقلال از نظرگاه پرولتاری چیزی جز استقلال از مناسبات سرمایه داری نمیتواند باشد و انقلاب دمکراتیک فدا مهربالیستی، فاسن ایجاد شرایطی است که به بهترین وجهی امکانات گذار به سوسیالیسم را مهیا میکند، منسوبیزم در انقلاب دمکراتیک خواهان جایگزین سوسیالیسم سرمایه داری مستقل بجای سرمایه داری وابسته است و بهشویسم خواهان برانداختن سلطه سرمایه.

<sup>۷</sup> ناتنا، باید در نظر داشت که انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی دوا انقلاب مجزا از هم نیستند، بلکه دو مرحله از یک انقلاب واحد جهانی یعنی انقلاب سوسیالیستی هستند. این دوا انقلاب را دیوار چین از یکدیگر جدا نمیکند، انقلاب دمکراتیک نظم تولیدی ما را را جایگزین سرمایه داری وابسته نمی کند که سپس توسط انقلاب

سوسیالیستی آن نظام هم برانداخته شود. همین سرما به داری و سوسیالیسم، نظام تولیدی دیگری وجود ندارد. انقلاب دمکراتیک تنها دوره گذاری است برای رسیدن به سوسیالیسم. مناسبترین حالت اقتصادی، سیاسی برای پرولتاریا است، پیروان نظام وایسته که خواهان جایگزینی مناسبات سرما به داری آزاد بجای سرما به داری وایسته هستند، آشکارا درک منشویکی خود را از زیوران گذارینمایش میگذارند. از نظر گاه آنان دمکراسی خلق دارای یک مناسبات تولیدی نوین بوده که به سوسیالیستی و نه سرما به داری وایسته است! این چیزی جز همان راه سوم و شوروی روهیونیستی راه رشد غیر سرما به داری نیست. کسانیکه جمهوری دمکراتیک را دارای نظم تولیدی غیر از سرما به داری وایسته و سوسیالیستی میدانند، در حقیقت انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی را دو انقلاب کاملاً مجزا از هم تصور کرده (همان درک منشویکیها از اهداف انقلاب دمکراتیک) که در همین حال از سرما به داری (وایسته) نیز مجزا است! این انشوری به غفلت گذاری جمهوری دمکراتیک که نظم خاص تولیدی جدیدی را مستقر نمیزد، توجه نداشته، بالعکس آن را ابدی میکنند! چه آن را دارای یک نظم تولیدی جدید میدانند! که به اعتبار آن قاعدتاً جامعه موزبور خواهد. توانستند به تکلیف بین اقتصاد و نظم تولیدی، جنبه پایداری بخود گیرند.

اما نکته اصلی درک منشویکی پیروان نظام وایسته در این هفته است که تحت عنوان اقتصاد دمکراسی نوین (راه سوم؟) می - خواهند که آنچه را که بزرگم آنها بوجود دنیا داده است یعنی سرما به - داری کلاسیک را جایگزین کنند. اینان که از عقب ماندگی رشد سرما به داری در ایران می نالند، خواهان آن هستند که امکانات رشد سرما به داری ملی (سرما به داری کلاسیک) مهیا گردد، سپس بعد از تکامل نیروهای مولده در چارچوب سرما به داری مستقل و آزاد! انقلاب سوسیالیستی صورت پذیرد. درحالیکه درک لنینی از چگونگی گذار به سوسیالیسم حتی در حوامع عقب مانده بر آن است

که این جوامع بدون طی تکامل سرما به داری میتوانند بیسسه  
 سوسیالیسم گذار کنند، لیکن منشویکهای ما خواهان آنند که با  
 رشد سرما به داری ملی (کلاسیک) مناسبات سرما به داری را در  
 جامعه ما رشد داده، سپس به سوسیالیسم گذار نمایند.

## ج - آیا انقلاب ما یک انقلاب اجتماعی است ؟

پيروان نظام وابسته میگویند هر انقلابی را انقلاب اجتماعی  
 جلوه دهند. آنان معتقدند در هر انقلابی باید مناسبات تولیدی  
 دگرگون شود. آنها می پرسند اگر جامعه ما یک جامعه سرما به  
 داری است، اگر تضاد اساسی آن کار و سرما به است، چرا انقلاب  
 ما سوسیالیستی (اجتماعی) نیست؟ مگر نه اینکه در هر انقلاب باید  
 مناسبات تولیدی کهنه از بین رفته و مناسبات تولیدی نویسی  
 جایگزین گردد؟ مگر تضاد اساسی در هر جامعه به نگر مرحله انقلاب  
 در آن جامعه نیست.

در جواب باید گفت اولاً، مرحله انقلاب مستقیماً از مناسبات  
 اساسی بین طبقات معین میشود و نه لاجرم تضاد اساسی. اگر چه  
 مناسبات اساسی بین طبقات عموماً منطبق بر تضاد اساسی در آن  
 جامعه است و انقلاب آن جوامع، انقلابی مستقیماً اجتماعی و در  
 جهت حل تضاد اساسی قرار دارد (مانند کشورهای امپریالیستی).  
 اما همواره مناسبات اساسی بین طبقات منطبق بر تضاد اساسی  
 در آن جامعه نیست. چه تضاد اساسی بیابانگر روابط اجتماعی عام و  
 کلی در یک جامعه است و بطور مشخص خود ویژگیهای آن جامعه را،  
 میزان باقیماندن مناسبات تولیدی قبلی، درجه رشد و باقیماندن  
 ماندگی مناسبات تولیدی حاکم، آرایش نیروهای طبقاتی و...  
 را توضیح نمی دهد. فی المثل هم کشور روسیه تزاری یک جامعه  
 سرما به داری بود و هم مثلاً کشور آمریکا. اما آرایش نیروهای طبقاتی  
 در این دو متفاوت است. جامعه روسیه علی رغم آنکه یک جامعه  
 سرما به داری بوده (۲۲) و تضاد اساسی آنرا کار و سرما به تشکیل

مقدار (مانند کشور آمریکا) اما به‌محوه دارای خودسزگمهای  
امریکا لسم آمریکا نبود. خودسزگمهای حا معروسه عمارت  
بود از:

یاقماندن نقابای مساسات تولیدی منوالی وجود  
تولیدوسمع خرده‌کالاشی، عقب‌ماندگی توسعه سرمایه‌داری (نسبت به  
حوامع سرمایه‌داری کلاسیک)، تضادمن زیربنای سرمایه‌داری و  
روبنای سیاسی فنوالی (تزارسم) و... امکان‌این خودسزگمهای  
ارانتی سروهای طبقاتی، سبب میگشت که در آنجا اهداف فوری  
انقلاب و... ارجا معهای نظیرا امریکا لسم آمریکا منما سز شود.  
اینست که انقلاب دمکراتیک در روسه فمدحل تضاد اساسی

(کاروسرمایه) را نداشته، انقلابی مسقیمما احتما می نموده  
هدف آن برانداختن مساسات تولیدی سرمایه‌داری و جاگزینی  
مناسبات تولیدی جدیدی نموده است. انقلاب دمکراتیک در آنجا  
ارزها مساسات انسانی بین طبقات ناشی میگشت که ما عمارت خود -  
سزگمهای حا معروسه تعین یافته بود. بدین ترتیب انقلاب  
دمکراتیک، در روسه نه در جهت حل تضاد اساسی، بلکه در جهت  
تحقق بخش شرقهای سوسالسم و فراهم آوردن مساسات  
اقتصادی، احتما می برای گذار به سوسالسم بود (کتاب دونا کینگ  
به بهترین وجهی این مسئله را توضیح میدهد).

فنا بر این برخلاف نظرسروان نظام‌وا سید، هر انقلابی  
بلاواسطه احتما می نموده و لزوما رسالت حل تضاد اساسی حا معرا  
سردوش ندارد. عمارت دمکراتیک در هر انقلاب دمکراتیکی ضرورسا  
مناسبات تولیدی نویسی را جاگزین می یارد

آن‌ا در حوامعی مانند آلمان، روسه و... که سرمایه‌داری در  
آنجا رسالاسفرا و علمه یافته بود، انقلاب دمکراتیک در دست  
بود؟ نگاه می به تاریخ آلمان و روسه نشان میدهد، عنصر عمده  
یافتن مساسات سرمایه‌داری، بدلیل مساسات انسانی سیاسی  
طبقات در آنجا که امکانی از شرایط عمیق و دهی خودسزگم آن

جامع بود، انقلابات آنجا دمکراتیک بوده و هدف جا بگزینی  
 بلافاصله مناسبات موسسالیستی را بجای مناسبات غالب سرمایه-  
 داری در دستور نداشت، بلکه رشد و توسعه نیروهای مولده بصورت  
 بورژوا دمکراتیک انقلابی را در دستور خویش داشت. از پیروان  
 نظام وابسته با پدید آمدن انقلاب فوریه روسیه مناسبات اجتماعی  
 جدیدی را جا بگزین مناسبات اجتماعی کهنه نمود؟ یا بدون  
 آنکه مناسبات تولیدی غالب را در آنجا تغییر دهد، یک انقلاب  
 بمفهوم واقعی کلمه (بقول لنین) بود.

لنین در مورد انقلاب فوریه میگوید:

"قدرت دولتی در روسیه بدست طبقه جدید یعنی بورژوازی و  
 ملاکین بورژوا شده افتاده است، از این لحاظ انقلاب بورژوا  
 - دمکراتیک در روسیه پایسان یافته است." (۲۲)

بدین ترتیب می بینیم بدون آنکه مضمون اقتصادی  
 اجتماعی انقلاب دمکراتیک در روسیه بطور کامل تحقق پذیرفته  
 باشد، از آنجا که قدرت سیاسی بدست طبقه دیگری افتاده بود،  
 سخن از تحقق یک انقلاب می کنند. اما از نظر پیروان نظام وابسته  
 که معتقدند در هر انقلابی، مناسبات اجتماعی تولیدی پایس  
 دیگرگون شده و مناسبات جدیدی جا بگزین شود، انقلاب فوریه  
 روسیه چگونه توضیح داده میشود آنگاه مناسبات تولیدی دیگرگون  
 شد که انقلاب دمکراتیک، تحقق یافت آنگاه مناسبات انقلاب  
 دمکراتیک آلمان و روسیه نشان میدهد که تئوریهای من در آوردی  
 پیروان نظام وابسته، چه اندازه بی پایه و به دور از تئوری و  
 پراستیک م. ل است.

در حقیقت هر انقلاب واقعی با دیگرگونی مناسبات اساسی  
 بین طبقات و با درهم شکسته شدن ماشین دولتی و... مشخص میشود  
 اگر انقلاب دمکراتیک در روسیه پایان یافته بود، بدلیل تغییر  
 مناسبات اساسی بین طبقات بود که بر اثر تحولات انقلاب فوریه  
 صورت گرفته بود. در حالیکه اساسی ترین وظایف اقتصادی، اجتماعی

انقلاب دمکراتیک در آنجا انجام نگشته بود. و وظایف ما قبلاً نده انقلاب دمکراتیک در انقلاب سوسیالیستی به آنجا می‌رسد. انقلاب ارضی حتی بعد از تحولات فوریه آغاز نگشته بود، چه می‌رسد به آنکه پایان یافته باشد. (درباره تاکتیکها - مقاله اول - همین).  
 اما مهمترین شرط اساسی یک انقلاب چیست؟ همین خود در این باره می‌گوید:

"انتقال قدرت دولتی از دست یک طبقه بدست طبقه دیگر اولین و مهمترین و اساسی ترین نشانه یک انقلاب است."

هم‌معنی دقیق علمی و هم معنی سیاسی عملی این مفهوم (۲۵) و با درجای دیگری نویسد:

"شرط مقدماتی هر انقلابی واقعا خلقی مبارز است از در هم شکستن و انهدام ماژین دولتی حاکم و ماده" (۲۶)

بدین ترتیب برخلاف نظریه پروان نظام مواجسته مسئله اساسی هر انقلابی لاجرم جایگزینی یک مناسبات تولیدی نهجای مناسبات تولیدی فعلی نبوده بلکه مهمترین و اساسی ترین مسئله آن (بویژه هر انقلاب واقعا خلقی) در هم شکستن و انهدام ماژین دولتی و انتقال قدرت از دست یک طبقه بدست طبقه دیگری است. در روسیه نیز همین اصلی ترین وظیفه انقلاب دمکراتیک را سرنگونی قطعی و کامل تزارسم و برقراری دولت انقلابی کسارگران و دهقانان میدانست.

بدین ترتیب آنچه معنای اصلی انقلاب دمکراتیک در حوامع سرمایه داری قرار می گیرد، نه جای نشینی مناسبات دیگری بجای مناسبات کهنه، بلکه جای نشینی ماژین دولتی نوین بجای ماژین دولتی کهنه، تحول قدرت از دست طبقه ای ارتجاعی بدست طبقه انقلابی و برقراری مسا عدترین شرایط سیاسی، اقتصادی بسرای گذار به سوسیالیسم است.

"لنین گذار کشورهای توسعه نیافته به سوسیالیسم را با تئوری امپریالیسم، تئوری دگرگونی انقلاب دمکراتیک توده ای به

انقلاب سوسیالیستی، تئوری انجام انقلاب سیاسی و تصرف قدرت دولتی بعنوان شرط قطعی هموار کردن راه بمنظور ایجاد دینیهادهای مقدماشی اجتماعی - اقتصادی سوسیالیسم در شرایط قرارداد ارد: (۲۷)

بدین ترتیب در ایران نیز بحکم شرایط فنی و ذهنی موجود (مناسبات اساسی بین طبقات و میزان شکل و آگاهی پرولتاریا) علیرغم حاکمیت مناسبات سرما به داری انقلاب ما یک انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی) نیست و در مرحله دمکراتیک قرارداد ارد . اما صرفاً یک انقلاب سیاسی نیز نیست . هدف انقلاب ما صرفاً جابجاش قدرت نیست ، انقلاب ما در وجه عام خود ، یک انقلاب واحد است که دو مرحله را از پشت سر می گذراند ، مرحله دمکراتیک و مرحله سوسیالیستی ، از اینرو انقلاب ما یک انقلاب سیاسی و اجتماعی (دو تبهاله خود) است که بتدریج تکمیل میگردد . انقلاب سیاسی به تنهائی نخواهد توانست تغییر در وضعیت موجود بوجود آورد . انقلاب سیاسی تنها به اعتبار تکمیل آن توسط انقلاب اجتماعی است که میتواند پیروز گردد . در این باره و در باره اهداف اقتصادی ، اجتماعی انقلاب دمکراتیک و پروسسه تکمیل آن توسط انقلاب سوسیالیستی در آینده بیشتر سخن خواهیم گفت .



اکنون به جمع بندی از آنچه گفتیم بپردازیم :  
تئوری "نظا موا بسته" یک تئوری قدما رگسیستی است که به تجدید نظر در مبانی ما تریا لیمم تاریخی و مفا هم نظا مهسای اجتماعی ، اقتصادی و از جمله سرما به داری دست زده است .  
تئوری "نظا موا بسته" کوششی است برای سرپوش گذاشتن بر تضادهای اساسی جامعه ، ماهیت آن ، نقش طبقه کارگر و آرانسیش فرای طبقاتی و اهدافی که پرولتاریا در برناممه حداقل دنیسال میکند . تلاشی است برای یکسان جلوه دادن آرایش فرای طبقاتی



واهداف انقلاب در جوامع نیمه فئودالی و سرمایه داری وابسته بدین صورت که عناصر و نیروهای اجتماعی صفا انقلاب را در هر دو ضایع می بیند، بورژوازی متوسط را در هر دو جامعه "ملی" (غیر وابسته) و مترقی ارزیابی میکند، اهداف انقلاب دمکراتیک در هر دو جامعه را نابودی "وابستگی" و رشد "سرمایه های ملی" قلمداد میکند و... (۲۸) برای این اساس نشوری "نظام وابسته" در ما هیست خود، بیان همان نگرش نیمه - نیمه ای است که با سرمایه سوش "سرمایه داری وابسته" خود را می پوشاند.

نشوری "نظام وابسته" تلاشی است برای نشوریزه کردن مبانی نشوریک اهداف اجتماعی - اقتصادی مرحله انقلاب از دیدگاه روبریزو نیمه به جهانی که در شعار "برفرار با دایر انسی آزاد و مستقل" خود را متبلور می سازد. نشوری "نظام وابسته" نه تنها میگوید بر ما هیت واقعی سرمایه داری ایران سرپوش بگذارد و ما هیت جامعه ما را چیزی نوین جلوه دهد، بلکه میگوید، اگر گذار (جمهوری دمکراتیک) را نیز "راه سوم" و "نظام اجتماعی جدیدی که جایگزین نظام وابسته میگردد جلوه گر سازد، نظامی که نه سرمایه داری (وابسته) است و نه سوسیالیسم، بلکه مناسبات جدیدی (چه مناسباتی؟) است که جایگزین مناسبات سرمایه داری وابسته میگردد. و این راه سوم چیزی جز بیان نشوریهایی و رشکسته راه رشد غیر سرمایه داری، کشورهای "مستقل غیر متعهد" و امثالهم نیست. نشوری نظام وابسته کوششی است برای موجه جلوه دادن در کهای منشویکی از انقلاب، ضرورت رشد سرمایه داری در جمهوری دمکراتیک، حفظ و حراست بورژوازی "ملی" و ("غیر وابسته") و جایگزین نمودن اهداف بورژوازی بحای اهداف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک.

روبریزو نیمه استنهای سه حیاسی به اعتبار "راه چینی تحلیلی از ساخت جامعه، مناسبات طبقاتی را تعیین کرده و اهداف بورژوئی "استقلال" و... و رشد "سرمایه داری مستقل" و وظیفه دفاع

حراست از بورژوازی ملی را وظیفه انقلاب دمکراتیک قرار می -  
دهند. تئوری "نظام وابسته" که بیان رویزبونیسم به جهانی در  
برخورد به ساخت جامعه و آرایش طبقات است، زنگ خطری است  
برای آن دسته از نیروهای جنبش کمونیستی که در توهمساخت  
بورژوازی غمروابسته و اهداف منشونگی در مرحله انقلاب بسسرا  
میبرند و از پذیرش تضاد اساسی جامعه (کار و سرمایه) و ما همسست  
سرمایه دارانه نظام اجتماعی، اقتصادی حاکم بر ایران خودداری  
می ورزند. هرگونه خودداری نمودن از مرزبندی کامل با تمامی  
جوانب رویزبونیسم و در اینجا با تحلیل رویزبونیستی از ساخت  
جامعه، ناگزیر و ناچاراً می جزد در غلطیدن به منجلاب رویزبونیسم  
نخواهد داشت .



## توضیحات

۱ - گروه "باران حیدر عمو و غلی" در گذشته و قبل از پیوستن به سازمان، جزوهای تحت عنوان "مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته" منتشر نمود که اساس درک آن، دربرخورد به ساختار حاکمیت ایران بر پایه تئوری انحرافی نظام وابسته میبشتی بود (که در چهار وحدت با سازمان اساساً مورد انتقاد قرار گرفت) از آنجا که سه نظریات انحرافی نظام وابسته در آن، شکل تئوریک این سه نظریات رایج در سطح جنبش کمونیستی در دوره معاصر را منعکس میکرد، آنرا یکی از متون مورد برخورد در این نوشته قرار داده - اینها زمینه درک مشخص تری از این نظریات انحرافی را تسهیل نموده‌باشیم.

۲- جزوه "مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته" (از این پس "مختصری...") در این رابطه میگوید "اساساً درلیافت سرمایه‌داری - دناژئی وابسته نیست که اشتعارفشودالی را براندازد..... زیرا اگر معتقد باشیم مبرها لیسیم خود در حال میرندگی و زوال است چگونه میتواند حرکت روبه جلو و بالندگی ایجاد کند".

۳- "مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته" - کلیه تاکیدات از ماست.

۴ - "مختصری...."

۵ - همانجا

۶- مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴

۷ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۲ مقاله "تئوری تسلیم طلبانه درپوشش مبارزه مسلحانه"

۸ - همانجا

۹ - فصل ارطم بوسن شماره ۱ - سرمایه‌داری وابسته: یک چشم.

- ۱۰ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴
- ۱۱ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴
- ۱۲ - همانجا
- ۱۳ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴
- ۱۴ - برخی از نیروها نیز تفکرات اساسی در این جوامع را تضاد خلق و مبرها لیسیم میدانند که ما با این نظریه برخورد نخواهیم نمود.
- ۱۵ - البته جزوه "مختصری... بدلیل التقاط موجود در نظریات آن، دچار تناقض گویی های زیادی میباشد. از جمله آنکه تضاد اساسی را در این جوامع "وابسته" یا "روسرما" میدانند!!
- ۱۶ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۲۰۲
- ۱۷ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۲۰۲
- ۱۸ - "خلق" ارگان حزب رنجران، شماره ۲. مقاله بورژوازی ملی و مبارزه علیه وابستگی
- ۱۹ - رفیق ما شودر توضیح نظم تولیدی حاکم بر جوامع نیمه - فئودالی و بمبارنی استثنای روشیوه حاکم صاحب تولید چنین می گوید: "اساس اقتصاد خود کفایتی دوران فئودالی ویران شده است ولی نظام استثنای فئودالی، استثنای دهقانان بوسیله مالکان ارضی دست نخورده باقی است" ما نوشته دون: منتخب آثار، "انقلاب چین و حزب کمونیست"
- ۲۰ - این متد رابطه کشورهای تحت سلطه با امپریالیسم را بسا اصطلاح گنگ و کلی "غارت" توضیح میدهد بی آنکه مناسبات تولیدی که ما من این "غارت" است مشخص شود.
- ۲۱ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴
- ۲۲ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴
- ۲۳ - انگلس: درباره کابینال مارکس
- ۲۴ - کابینال، جلد دوم

۲۵ - لنین: توسعه سرما به داری در روسیه

۲۶ - لنین: امپریالیسم بحثا به بالاترین مرحله ....

۲۷ - از نظرگاه ما رگس تولید و با تولید "ارزش اضافی" ما هست  
و جوهر نظا سرما به داری و اشتما و نیروی کار است: "تولید ارزش  
اضافی قانون مطلق شیوه تولید سرما به داری است" (کا بهنسال  
جلد اول)

۲۸ - لنین، رشد سرما به داری در روسیه .

۲۹ - امپریالیسم بحثا به بالاترین مرحله ...

۳۰ - همانجا

۳۱ - بحث مسئله خودمختاری - لنین

۳۲ - توضیح در مورد مکانیسم این رشد و عمل اقتصادی این روند  
ضروری تاریخی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را به نوشته  
تشریحی و مفصل تری که در این زمینه درست تهیه است گورگول  
میکنیم .

۳۳ - "مختصری درباره سرما به داری وابسته"

۳۴ - تنها مناسبات تولید سوسیالیستی بگانه مناسباتی است  
که در عصر تاریخی حاضر با عتد تحول نیروهای مولده میگذرد و  
امپریالیسم از اینزوجه از نظر تاریخی مناسباتی است که در حال حاضر  
گنبدیده است و مانع رشد نیروهای مولده میگردند نیز ارتجایی است.

۳۵ - همانجا

۳۶ - اقتصاد سیاسی جدید ۱ و ۲ کادمی علوم اجتماعات هر  
شوروی زیر نظر استاد لنین

۳۷ - رفقای وحدت انقلابی امپریا، در نشریه شماره ۲۸ مسعود،  
در مقاله برخورد به نظریات رفقای رزمندگان درباره جنگ، بطور  
روشن از پذیرش این تز که طبقه بورژوازی ایران در کلیت خویش  
وابسته است، خودداری کرده و به این نظریه "انتقاد کرده است  
در اینجا رفقای وحدت انقلابی، بخشی از طبقه بورژوازی ایران  
(سرما به متوسط) را "عمرو وابسته"، یعنی سرما به متوسط غیر

مستقیم و وابسته میخوانند. این امر نشان میدهد که رفقای "وحدت" هنوز به آن درکهای انحرافی "نظام وابسته" کاملاً آگاهانند و این تئوری عمیقاً در پیش و نظریات این رفقا ریشه دارد.

« خود ما نیز در گذشته در مقالات متعددی، از جمله در مقاله «زیرگانها...» ضمیمه پیکار ۳۴، و نیز در نقد "تئوری رزمندگان در باره مباحث جامعه...» - ضمیمه پیکار... چنین اعتقادی را (اعتقاد به "بورژوازی متوسط" غیر وابسته) را بیان کرده‌یم و از آن دفاع نمودیم، که این دژک انحصاری از همان نظرات راست‌روانه "نظام وابسته" و "درک غیر علمی ما" از مقوله "وابستگی" بود.

۳۸ - خلق ارگان "حزب رنجبران" شما، ۲۵.

۳۹ - همانجا.

۴۰ - البته مقایسه و اختلاف منافع اقبالی سرمایه در ایران و کشور امپریالیستی، بدان معنی نیست که بدین ترتیب جامعه ما با جامعه امپریالیستی تفاوتی ندارد. چه در جوامع سرمایه‌داری وابسته، صنعتگری ملی که در بده‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و به عبارتی در صنعتگری الیگارشی مالی، امپریالیستی (سرمایه وابسته) بر پروولتاریا، دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری تجلی میکند، کیفیتی است که در جامعه امپریالیستی مطرح نیست و همین امر (شرایط مبنی و ذهنی موجود) است که علیرغم سرمایه‌داری بودن جامعه، مرحله انقلاب را مستقیماً توسط امپریالیست نمی‌سازد.

۴۱ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴

۴۲ - مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته

۴۳ - "دروسه تولید کالایی" داسا سربعتر شده می‌کند. در اینجا به شکل داسا کالای ملیتی سوه تولید کالایی می‌تواند به سادت منی - رسد (طرح برنامه حزب سوسال دمکرات کارگری روسه)

۴۴ - وظایف پروولتاریا در انقلاب حاضر

۴۵ - لسن : درباره شاکیسکا - مقاله‌های روسی و صنعت علمی

۴۶ - لندن : دولت و انقلاب

۴۷ - امکانات ساختمان سوسیالیسم...، هکوران ما را - عضو

آکادمی علوم جمهوری توده‌ای آلمانی

۴۸ - رفقای وحدت انقلابی در سلسله‌شماره‌های "انقلاب" دربرخورد

به درک رزمندگان از ساخت جامعه و در شماره اخیر خود (انقلاب ۲۸)

آشکارا درک منشویکی خود را از اهداف انقلاب دمکراتیک ایران

بیان میدارند. رفقا نه تنها بخشی از بورژوازی ایران را غیبت

وایسته میدانند، بلکه انقلاب دمکراتیک ایران را (واصولا هر

انقلابی را) انقلابی اجتماعی میدانند که هدف آن جایگزینی

نمودن مناسبات تولیدی نوین بجای مناسبات پوسیده سرمایه

- داری وایسته است. و عدالته این مناسبات تولیدی نوین

را نه مناسبات سوسیالیستی (چه انقلاب را دمکراتیک میدانند)

بلکه مناسبات سرمایه‌داری ملی "میدانند و خود اذعان میدارند

که هدف انقلاب دمکراتیک رشد نیروهای مولده (درجهها رجسوب

سرمایه‌داری ملی) تحت رهبری پرولتاریا است و بدین ترتیب

درک منشویکی خود را از اهداف انقلاب دمکراتیک که چیزی جز

اعتقاد به ضرورت رشد و تکامل سرمایه‌داری در ایران نیست،

بیان میدارند.

## مقدمه‌ای بر

# رویزونیسم و سوسیال امپریالیسم

توضیح:

سازمان ما به منظور تشریح تشوریک - آموزشی قطعنامه  
"سوسیال امپریالیسم" معویه دومین کنگره سازمانی، طرح تدوین  
یک رساله بالمشبه تفصیلی را در مورد موضوع فوق ریخت که  
تاکنون بخشی از آن تهیه شده و دفتر اول آن (تحت عنوان: "از  
پیدايش اپورتونیسم تا ظهور روئیزیونیسم خروشجفی") هم اکنون  
در دست انتشار است. این رساله تفصیلی شامل بخش‌های زیر  
میباشد:

- ۱ - بررسی اپورتونیسم و روئیزیونیسم
- ۲ - بررسی ساخت اقتصاد - اجتماعی سوسیال امپریالیسم  
شوری
- ۳ - برخورد به دیدگاه‌های انحرافی
- ۴ آنچه که در صفحات بعد میخوانید مقدمه‌ای بر رساله میباشد که  
از آنجا که ما وی توضیح مندولوژی ما در برخورد به مسائل  
روئیزیونیسم و سوسیال امپریالیسم بوده و همچنین چکیده ورشوس  
کلی نظریات ما را بصورت بسیار مختصر در بردارده و میخوانند ما  
تا انتشار کمال رساله مورد استفاده جنش قرار گیرد، نسبت به درج  
آن در اینجا تشوریک مبادرت می‌کنیم.



## “مقدمه”

۱- چگونه واقعیت علمی احیاء سرمایه‌داری در شوروی

در جنبش کمونیستی ایران مورد “شک علمی” قرار گرفت؟

تزلزل ایدئولوژیک نسبت به رویزیونیسم روسی از ابتدای پایه‌گذاری آن بوسیله خروشچف، در جنبش کمونیستی ایران پایه داشته است. اگرچه جنبش کمونیستی ما، با طرد رویزیونیسم خروشچلی و مرزبندی با حزب توده، در مقابل این ایدئولوژی بورژوازی ایستاد، بویژه مرحله‌ای نوین وارد شد، ولی بدلیل مجموعه شرایط ذهنی و ذهنی و از غلبه شی‌آوانتوریستی چریکی بر آن، نتوانست این مرزبندی را تعمیق بخشد، بلکه برعکس در مبارزه با آن دچارستی و تزلزل شد. نمونه‌ها رزاین تزلزل را میتوان در نوشته‌های میزون جزئی دید که چگونه مبارزه مارکسیسم انقلابی با رویزیونیسم روسی در آن زمان را دعوی شیعه‌و سنی میخواندوسی میکند تا با اتخاذ یک موضع ناسیونالیستی خرده بورژوازی گریبان خود را از دست “مجادلات بیهوده” خلاص کرده و تحت پوشش یک خط سانسورستی، گرگ و میش را با یکدیگر “وحدت” دهد.

نمونه اخیر این تزلزل ایدئولوژیک را میتوان در چند سال اخیر مشاهده کرد. چند ماهی قبل از قیام بهمن ۵۷، در درون جنبش کمونیستی ایران، نغمه‌هایی سازنده گویا “سوسال امپریالیسم” یک تئوری “اثبات نشده” و “مورد سؤال” است. اینکه رویزیونیسم در حزب ما کم‌شوروی ظاهر شده امری قابل قبول، ولی اینکه ظهور این رویزیونیسم منحربه اعیای سرمایه‌داری در شوروی گذشته است، یک “افسانه” و با حداقل امری “فایل تحقیق” میماند. بدین

صورت، صرفنظر از رویزیونیستهای "حزب نوده" و گروه منشعب از چریکهای فدائی خلق (که در آن ۵۶ به ما در رویزیونیست خود پیوست) که منبع رویزیونیسم خروشجفی بوده و حسابشان روشن بود، جریباتی درون جنبش کمونیستی ایران تزویسبسال- امپریالیسم را به اصطلاح رد کرده، روشن شدن ساخت اقتصادی - اجتماعی شوروی و دیگر کشورهای رویزیونیستی را به موضوع تحقیق در آینده محول ساختند، بدینگونه تزلزل در مقابله رویزیونیسم روسی و ناپهگیری خود را در مقابل دشمنان پرولتاریا تحت عنوان "نیاز به یک کار علمی و تحقیقی" و "امری که احتیاج به تفحصات آمارری در ساختمان اقتصادی شوروی دارد" موقتاً متؤویزه کرده و در جنبش کمونیستی ایران بحورت وجه مشخصه یک طیف ناپهگیر درآمد، شعرا این طیف ناپهگیر چنین است: "جنبزری را بعنوان رویزیونیسم در حزب حاکم شوروی قبول، دایم وولستی احیا سرمایه داری در شوروی - هرگز!"

اشاعه بیشتر تزلزلات ایدئولوژیک نسبت به رویزیونیسم روسی در جنبش کمونیستی ایران نمیتواند جدا از ~~ساختار~~ ساختار ایدئولوژیک در سطح جنبش بین المللی کمونیستی بطور اعموم بحران ایدئولوژیک و مشخصه های اساسی آن در سطح جنبش کمونیستی ایران بطور اخص باشد. در سطح جهانی، پس از ظهور رویزیونیسم خروشجفی و انشعاب در جنبش بین المللی کمونیستی مبارزه علیه این ایدئولوژی فاسدکننده و تفرقه آفرین درون جنبش کارگری با قاطعیت و همه جانبه گی کامل صورت نگرفت. محادله تئوریک درختان و انقلابی که حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۴-۱۹۶۳ با حزب حاکم شوروی آغاز کرد و اسناد تفهیس آن در "نه تفهیر" گرد آمده، با قاطعیت و پهگیری لازم داده پیدا نکرد و بتدریج تحت الشعاع سیاستهای پراگماتیستی و گرایشهای رویزیونیستی قرار گرفت. مبارزه حزب کارآلتانی سیزسبا رویزیونیسم خروشجفی اگر چه بر بار سوددولی نتوانست از دایسره

تزلزلات حزب کمونیست چین خارج شود (و بی‌گمان بدلیل ضعفها و گرایشهای انحرافی که خود داشت) و این حزب را به یک مبارزه قاطع و پیگیر با رویزیونیسم روسی فرا بخواند. غلبه تدریجی رویزیونیسم بر حزب کمونیست چین که اولین نمایش خود را در عرصه سیاست داخلی و نیز در سیاست خارجی دولت چین بصورت تمویض تاکتیک و استراتژی جنبش بین‌المللی کمونیستی با تاکتیک و استراتژی رویزیونیستی "به جهان" نشان میداد، دا منه مبارزه با رویزیونیسم روسی را با زهم ضعیف ترک کرد، و بالاخره با تمایل یک انشعاب بزرگ دیگر بر جنبش کمونیستی جهانی، بر ششست و بحران ایدئولوژیک تشکیلاتی درون این جنبش رواج بی‌حزیسی و هارتر شدن رویزیونیسم روسی افزود.

رویزیونیستهای روسی که خود از مدت‌ها پیش منافع پرولتاریا - با ایجهائی رأیخاطر منافع بورژوازی نوخاسته روسیه تقریباً نبی کرده و با امپریالیستهای آمریکا بی‌درماده عمل "همزیستی سلامت - آمیز" و "تشنج زدائی" سر میبردند، اینک از خبا نتهنسیای رویزیونیستهای نوولاده چینی و هم‌آواشی آنها با امپریالیستهای آمریکا بی‌استفاده کرده و به سرعت توپخانه ایدئولوژیکی خود را با شدت بیشتری بر روی جنبش کمونیستی جهانی متمرکز ساختند: "می‌بهنید که بزرگترین خصم ایدئولوژیکی، که دم از خبا نتهنست، و احیاناً سرما به داری در شوروی میزد، خود چگونه عاقبت به دام امپریالیستهای آمریکا بی افتاد."

خبانت رویزیونیستهای چینی اسلحه نیرومندی در دست رویزیونیستهای روسی شد تا بدین طریق بردا منه بحران و تشنست ایدئولوژیک داخل جنبش جهانی کمونیستی افزود و جریانسات نا پیگیر درون این جنبش را که با وارد شدن این ضربه جدید دچار کجی بیشتر شده بودند، به سمت خویش بکشاند. فرار رویزیونیست - های چینی به اردوگاه بورژوازی جهانی نه‌تنها گروهی از جریانات نا پیگیر درون جنبش جهانی کمونیستی را به دنباله

اینان به اردوگاه رویزیونیمم گنا ندیدند بلکه علاوه بر آن زمینه را برای  
 رشد رویزیونیمم غروشفی و تشدید سمت گیری برخی از جریانات  
 ناپسند روسی آنان تسریع کرد. حزب کارآلمانی نیز اگر چه  
 توانست با یک مبارزه ایدئولوژیک با لنسبه غنی با رویزیونیت  
 - های چینی مرز بندی کند و بر حفظ پاکیزگی جنبش کمونیستی  
 جهانی از لوث رویزیونیمم چینی تا شبر بگذارد، ولی خود بدلیل  
 گرایشهای انحرافی نتوانست به حفظ وحدت جنبش جهانی  
 کمونیستی باری رساند و بر اغتشاش و بحران حاکم بر آن غلبه کند.  
 در کنار این خون تا زهای که در بدن فرتوت رویزیونیمم  
 روسی و تمام اشکال رویزیونیمم جریان یافته بود، جریانات  
 تروتسکیستی و نشوتروتسکیستی نیز که همیشه همزاد رویزیونیمم  
 بوده و با اغلاوافت آن هم آهنگ هستند، جانی تازه گرفتند. بسیار  
 دیگر فرمتی بدست آنها افتاد تا با استفاده از بحران ایدئولوژیک  
 برجسته کمونیستی و بروز میانه ساخت روشنفکری آن که همیشه  
 کنونی بیشتر جنبش های کمونیستی جهان بوده و از اینرو ما بعد  
 رشد تروتسکیسم و گرایشهای تروتسکیستی میباشد، نغمه های انگ  
 مارکسیستی - لنینیستی خود را ساز کردند. هیچ کمونیست آگاه  
 و فکوری احباً تروتسکیسم را در سطح جهانی به هنگام ظهور  
 غزو شقیسم از یاد نبرده است. لاطا ثلاث غروشف در مورد کیفیت  
 شخصیت استالین، یعنی کسیکه پیگیرترین مبارزات را علیه  
 تروتسکیسم کرد، بهترین بهانه ای بود که تروتسکیستهای رنگارنگ  
 بین المللی تحت پوشش آن جان گرفته و به اغلال در جنبش کارگری  
 جهانی مشغول شدند و بی شرمی را به جایی رساندند که حتی  
 تروتسکیست مشهوری چون ارنت مندل خواستار نصب مجسمه  
 شروتسکی در مسکو بعنوان "مهمترین فرانسوی کیش شخصیت آگردید  
 اکنون نیز نشوتروتسکیستهای رنگارنگ با غلبه رویزیونیمم  
 برجین جانی تازه گرفته و به اشاعه ترهای ضد مارکسیستی خسود  
 مبنی بر "دولت های بوروکراسی کارگری" و امثال آن پرداختند.

تزا نی که نه فقط موجودیت ساختن سوسیا لیسم را در زمان استالین در شوروی و ما شود، چینی نفی وانکار میکنند، بلکه ما ما چینی-القا میکنند که گویا میتوان با غلبه "پرووکراسی ضدکامیونیتی" پر حزب و دولت پرولتاریا و به عبارت دیگر با غلبه سوسیالیست پرولتاریا بر حزب طبقه کارگر، سوسیا لیسم را حفظ کرده گسترش داد.

اشاره تزلزل ایدئولوژیک نسبت به رویزیونیسم روسی و به اصطلاح رد "ما توشیستی" سوسیال امپریالیسم روسی در جنبش کمونیستی ایران، طبعا نمیتوانست مستقیماً از ضربات رویزیونیستهای چینی بر جنبش کمونیستی جهانی نشاءت و علی علاوه بر آن به شرایط مبنی و ذهنی خاص جنبش نوین کمونیستی و جنبش فدا مپریالیستی ایران نیز بر میگردد. از یک طرف غلبه در آمدت شی چریکی بر جنبش کمونیستی ایران هم مانع بودند این جنبش با طبقه کارگر و توده ها شده و هم با تحقیر شوروی و صیدم مرزبندی و مبارزه قاطع با رویزیونیسم زمینه را چه از لحاظ مبنی (ساخت روشنفکری و جدایش از طبقه و توده ها) و چه از لحاظ ذهنی (تحقیر شوروی) برای گسترش رویزیونیسم فراهم کرده بود. از طرف دیگر اعتدای جنبش توده ای و عقب ماندگی رهبران از زماندهی این جنبش، تشتت و غرده کاری را برای این جنبش تشدید کرده و وضع را هر چه بیشتر برای رشد ترها ت رویزیونیستی مهیا میکرد. به بین ترتیب حتی طیف وسیعی از جنبش کمونیستی ایران کسه توانسته بود با "تزه جهان" مرزبندی نماید (صرفنظر از نیروها - شی که از سابق نسبت به شوروی موضع سازنده داشتند) به دام موضع گیری سانسریستی نسبت به رویزیونیسم روسی افتاده و نغمه های زدن شوروی "سوسیال امپریالیسم" بتدریج سازشد.

این طیف نا همگیر خود را ای سطوح مختلف بوده و در بر خورد به رویزیونیسم روسی در درجات مختلفی از نا همگیری و تزلزل قرار دارد که آنرا به رویزیونیسم نزدیکتر یا دورتر میسازد. ولی

آنچه که برای تمام ما این طیف‌ناپهگیریکسان است زیر سؤال بودن احیای سرمایه‌داری در شوروی در عین به اصطلاح قبضول وجود نوعی رویزیونیسم در حزب حاکم شوروی می‌باشد. این طیف راجع به اینکه این رویزیونیسم تا چه حد بر حزب حاکم غلبه کرده و تا چه حد سیاست‌های دولتی شوروی را تحت تاثیر خود قرار داده هم داستان نیستند. گروهی مانند "راه‌کارگر" دولت شوروی را یک دولت "سوسیالیستی" دانسته و فقط در حزب حاکم بر آن صحبت از گرایش‌های رویزیونیستی میکنند و برخی نیروهای دیگر از موضع آگوستی سیسم علیه رسم قبول حاکمیت رویزیونیسم بر حزب شوروی، احیای غلبه سرمایه‌داری را در جامعه شوروی مورد نفی و تردید قرار می‌دهند و... ولی هنگامی که برای این نکته وحدت نظر دارند که مسأله احیای سرمایه‌داری در اتحاد شوروی "افسانه" بوده و بسا حداقل امری است که باید مورد تحقیق قرار گرفته و موضع گیری نسبت به آن موکول به شناخت از این ساخت و "تحقیق علمی" در باب آن گردد. البته اینکه مسأله تحقیق و "ارزیابی علمی" تماماً یک پوشش کاذب بوده و تمام این گروه‌ها بنوعی راجع به ساخت اقتضای حاکم بر شوروی اظهار نظر کرده و خیلی قبل از اینکه نتایج تحقیقاتشان معلوم گردد ساخت شوروی را یکی سوسیالیستی با "اغلاک‌های بوروکراتیک" (راه‌کارگر) و یا حاکمیت دولتی استثنای وساختی ناشناخته؟ و یا ساختی در حال احیای سرمایه‌داری و مانند آن میدانند، نکته‌ای است که در آینده به آن خواهیم پرداخت. ولی موضوعی که بفرصت از لحاظ متدولوژیک در بر خورده مسأله سوسیال امپریالیسم شوروی حاشیای مهم است فراوان است و از جانب این دوستان ناپهگیر ما رکنیم ما مسن زده میشود. آنستکه مسأله تئوری، "سوسیال امپریالیسم روس" یک مسأله آکا دیکی و تحقیقی است، و با بدنا وقت روشن شدن نتایج این تحقیق که عطف "علمی" ما را سیراب کند، را شناخت موضوع صریح سمیت به آن صرف نظر کرد. بعبارت دیگر در بر خورده مسأله

"سوسال امپریالیسم" باید از لحاظ معرفتی - آکادمیک به طرح موضع و وارد  
 شونده از یک زاویه ایدئولوژیک - طبقاتی، بنابراین اظهارات کیه -  
 بسیار هم ظاهر علمی داشته و از عشق بی پایان به "کار علمی" سرشار است ،  
 مارکسیست - لنینیست‌ها باید تا هنگام روشن شدن کامل تحقیقات علمی را جمع  
 به جز "ماعت انتمادی شوروی، از اتخاذ موضع نسبت به بزرگترین قطب  
 رویزبونیسم جهانی صرف نظر کرده و موجودیت آنرا نادیده نگینزند -

## ۲- آیا راد ا حیای سرمایه داری در شوروی نتیجه یک کشف جدید علمی است؟

قبل از اینکه به این ادعای دوستان شاهگیر مارکسیسم بپردازیم و متدو -  
 لوزی خود را دربرخورده مسئله سوسال امپریالیسم روشن نمائیم ، لازمست  
 که متدولوزی خود را دربرخورده خود این جریان (یعنی جریانیکه احیای  
 سرمایه داری در شوروی را زیر سؤال میبرد) بعنوان یک جریان سیاسی -  
 ایدئولوژیک بیان داریم ، سؤال این است: آیا ظهور جنبش  
 آفاظهور جنبین جریانی در چند ساله اخیر در جنبش کمونیستی ایران  
 نتیجه یک کشف جدید علمی "توسط رفقای راه کارگر، چریکهای فدائی خلق  
 و امثال آنست یا اینکه بر مکن ظهور این جریان علل علمی طبقاتی -  
 راداشته و همانطور که در صفحات پیشین ذکر شد ، ناشی از عملکرد  
 یک رشته عوامل عینی و ذهنی بوده است ؟ آیا مسئله به اصطلاح -  
 ضرورت تحقیق راجع به ساخت اقتصاد شوروی تا زگی داشت که  
 ناگهان جریان ناشی چون "راه کارگر" و چریکهای فدائی به آن پی  
 بردند؟ مگر "حزب توده" مدتها قبل از آن جزوه "افسانه سوسال -  
 امپریالیسم" و "ماوشیسم و با زنا ب آن در ایران" را منتشر  
 نکرده بود ، پس چرا تا قبل به تحقیق راجع به ساخت اقتصاد  
 شوروی از همان موقع در جنبش بالانگرفت ؟ آیا مسئله به این  
 صورت است که چیزی نامکشف و پنهان بود و ناگهان آفا بیان  
 محققین و دانشمندان به آن پی برده و آنرا کشف کرده اند؟

هرگز، یک ما رکسیست به این ترتیب به مسائل برخورد نمی کند، و نقطه عزیمت خود را تحلیل ایدئولوژیک - طبقاتی جریانات سیاسی قرار می دهد. روحیای سرمایه داری در شوروی مطلقاً نیست که تا زگی داشته باشد و سالیان دراز است که از طریق زرادخانه ایدئولوژیک رویزیونیستهای روسی مادمی شود، ایجاد یک جریان سیاسی - طبقاتی حول ردتزوسیال امپریالیسم قبل از آنکه ناشی از مسائل معرفتی باشد، ناشی از تزلزل عناصر و گرایشهای مشخص روشنفکران خرده بورژوازی درون جنبش کمونیستی ایران در برخورد به رویزیونیسم و بورژوازی است.

زیر سؤال رفتن بسیاری از مبانی ایدئولوژیک و با فلسفی مارکسیسم تحت عنوان "کشفیات جدید علمی" و "تحقیقات لازم در آینده" مطلقاً نیست که در جنبش کمونیستی جهانی بی سابقه باشد. بارها چنین پیش آمده که یک جریان مشخصی طبقاتی بسا استفاده از یک "بحران علمی" و در متن یک بحران ایدئولوژیک طبقاتی، تزلزلات طبقاتی و گرایشهای بورژوازی خود را تحت عنوان "تحقیق علمی" و "تک فلسفی" قالب کرده و کوشیده است تا با تجدید نظر در مبانی علمی، مارکسیسم انحراف یا تزلزل خود را در مبارزه طبقاتی بپوشاند. نمونه روشن این امر را میتوان در جریان "بحران در فیزیک جدید" در اوایل قرن بیستم و تا شهر آن در جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه همزمان با بازگشت و غلبه ضد انقلاب در سال ۱۹۰۸ جستجو نمود. در اوایل قرن بیستم کشفیات جدیدی در فیزیک بخصوص توسط انیشتین صورت گرفت که برخی از پنداشتهای علم رایج زمان را زیر سؤال برد از جمله این سئوالاتی یکی هم روابط علی و رابطه علت و معلول بود که در فیزیک کوانتوم مطرح شد. با استفاده از این کشفیات جدید، دانشمندان بورژوازی دست به تعمیم نتایج فلسفی این سئوالات در زمینه فلسفه زده و بدین طریق رفیقان نیمه راه مارکسیسم را - آن دانشمندیهای ما تریالیسم، امپریوریسم و بجای مارکسیسم



ما خیم را بپذیرند. روبروی بنیم بر نشانی که تازه در اروپا  
 گرفته بود با استفاده از این "سئوالات فلسفی" ما تنها لیسم  
 دبا لکتیک را انکار کرده و بجای آن پوزیتیویسم را نشان دادیم.  
 جریان هنوز در جنبش کارگری روسیه تا شیرچندانی نگذاشته بود،  
 زیرا روسیه دوران یک انقلاب بزرگ را می گذراند و زمینش  
 اجتماعی برای بروز این انحرافات آماده نبود (۱۹۰۷ تا ۱۹۰۵).  
 ولی به محض اینکه ضد انقلاب توانست مجدداً بر اوضاع مسلط  
 گردد و کودتای سوم ژوئن ۱۹۰۷ استولیهین وارتمساج  
 استولیهینی را غالب کرد، زمینه اجتماعی برای اشاعه آن  
 سئوالات فلسفی و علمی "در روسیه نیز پدیدار گشت. رفیقان نیمه  
 راه پرولتاریا که از سخت شدن اوضاع جا زده بودند شروع به شریک  
 سنگرمارزه کرده و جریان "انحلال طلبی" را بوجود آوردند.  
 انحلال طلبان اعلام کردند که همونی پرولتاریا برای انقلاب ضروری  
 نیست و پرولتاریا باید صورت یک حزب علنی درآمده و بصورتیک  
 اپوزیسیون کارگری در مبارزات "قانونی" شرکت کند. لکن  
 انحلال طلبان را حزب کارگری استولیهینی تا میدوچریستیان  
 انحلال طلبی را از لحاظ طبقاتی اتحادنا مرا پورتونیمست  
 کارگری با لیبرالیسم ضدانقلابی کا دتی خواند. در مقابل  
 انحلال طلبان، آتزوئیستها با انحلال طلبان و اارونه قرارداداشتند  
 که هرگونه استفاده از امکانات علنی مبارزه بخصوص شریبون دوما  
 زانفی میکردند و خواستار برپید شدن حزب پرولتاریا از توده ها  
 و طبقه بودند. برخی از انحلال طلبان علیرغم اینکه خود را  
 مارکسیست می خواندند ولی از لحاظ فلسفی به رد ما تنها لیسم  
 دبا لکتیک پرداخته و امپریوکریتیسیسم را جایگزین آن کردند  
 و آتزوئیستها حتی از اینهم فراتر رفته و گوشه اند مذهب را با  
 مارکسیسم آشتی دهند. لحظات خطیری در مقابل جنبش پرولتاری  
 روسیه فرار شده بود. با مداین ترلزات روشنگری سوزوآشی

مبارزه میشود و این رویزونیسم جدید چه در فلسفه و چه در سیاست  
طرز می گردید .

لنین به منظور طرد این رویزونیسم فلسفی ، کار فلسفیم  
فلسفی خود را بنام " ماتریالیسم و مبرهنگری بیسیسم " شروع کرده  
آن را در ۱۹۰۸ به چاپ رسانید . این کتاب با بدنه نشان میدهد که  
اكتشافات جدید علمی نه تنها نافی ماتریالیسم نیست بلکه  
تأکیدی بر آن است . روشی که لنین در بر غورده ما غیبتها و  
انحلال طلبان راست و " چپ " اتفاقاً ذکر برای ما بسیار آموزنده  
است . او هرگز از یک زاویه معرفتی و آکا دمیک به ظهور بدیده  
ما غیسم و انحلال طلبی بر غورد نمیگرد ، بلکه آنرا نتیجه یک جریان  
طبقاتی میدانست :

" در دوره انقلاب بورژوازی ، حزب پرولتاریا ناگزیر با زادانتن  
همسفری می خرد ، بورژوازی می باشد . کسانی که همیشه تنها  
برای مدتی کوتاه به پرولتاریا می پیوندند ، کسانی که  
کمترین توانایی را در درک تئوری و تاکتیکهای پرولتاریا  
کسانی که کمترین توانایی را در حفظ خود از تلائسی و  
بیشترین تمایل را به رساندن اپورتونیسم تا به جسد  
افراط دارند . پراکنندگی آغاز شده و توده روشنفکران  
منشویک ، نویسندگان منشویک حقیقتاً " المرال " شده اند .  
روشنفکران از حزب کناره گرفته اند . . . "

(مقاله انحلال و انحلال طلبی ۱۹۰۹)

زمانیکه این جریان انحلال طلب ممانی فلسفی مارکسیسم  
را زیر سؤال میبرد و تحت بهانه " کشفیات جدید در فیزیک " تمدن  
دارد که ماتریالیسم دیا لکتیک را انکار نماید ، همین باید آن  
چگونه بر غور دکنند ؟ آیا باید به شیوه ایده آلیستی ، ظهور جریان  
فوق رئالیستی از یک معجزه جدید علمی بخوانند یا اینکه بر عکس به  
شیوه ماتریالیستی در پشت دعوی مکانیک فلسفی و حریاسات  
سراسری تا شهاب مبارزه طبقات را ببینند ؟ همین شیوه ممانیالیستی

را برگزید، چنانچه خود در بخش آخر کتاب "ما تریا لیسیم" امپریوکریتیسیسم می نویسد:

"در پشت مکتب گواشی شناختن امپریوکریتیسیسم آدمها بسند بتوانند مبارزه احزاب در فلسفه را ببینند. مبارزه ای که هر تحلیل نهائی، تمایلات و ایدئولوژی طبقات آتشی تا پیشتر در جامعه مدوزن را منعکس می نماید"

بنابراین، حرکت از یک موضع طبقاتی در تحلیل مسائل هر پدیده های اجتماعی، نه فقط در برخورد به جریانات انحرافی به کار می آید، بلکه همچنین در برخورد به پدیدایش ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم و جریانات اصولی نیز باید مورد استفاده قرار گیرد. مسلماً نوع مارکس وانگلس در تدوین علم مبارزه طبقاتی، پرولتاریا نقش موثری را ایفا نمود، ولی مارکسیسم در درجه اول خود معمول یک جریانی تاریخی - طبقاتی بود که تک ایده های آن پتانسیل از مبارزه طبقاتی پرولتاریا را نشان می دهد. آری "مادامکه افراد فراگیرند که در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی، اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره تریا لیسیمیستها نه فریب و خود فریبی بوده و خواهد بود."

لنین: (به منبع و سه جز ماژکسیسم)

پداین ترتیب، آن جریانات متزلزل و در حال نوسانی که در سال ۵۷ تحت نام "رد" تئوری سوسیال امپریالیسم روسیه در جنبش کمونیستی ایران ظاهر شد، به معمول یک کشف جدید علمی (به اصطلاح تئوری عدم اجتنای سرمایه داری در شوروی) بلکه برعکس خود یک جریانی طبقاتی بوده که تحت آیین پوشش (یعنی کشف جدید) نزولیات ایدئولوژیک عناصر خرده بورژوازی جنبش کمونیستی را که از فریه روبریونیسیم بهائی گنج شده و برای فرار از آن سه روبریونیسیم روسی پناه برده بودند، نشان می دهد. برای روشنتر شدن بیشتر مسئله، میتوان مثلاً سررشدونکا مل یکی از این

جرمانات فوق را در طول دو تا سه سال گذشته در نظر گرفت :

آن رشته تزلزلات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی که از زمان چریکهای فدائی خلق را از رسالات بیژن جزئی (که رسماً در سال ۵۶ توسط رهبری جدید این سازمان بعنوان پایه‌شنوری و تاکتیک خودبرگزیده شد) به کار ۵۹ (در بهار ۵۹) می‌گشاند، بدون شک نمی‌تواند از لحاظ تحلیل طبقاتی میان گرایش روشنفکران ناپسندیده سمت بورژوازی که عاقبت در طی یک پروسه به آنها بست تکامل خود رسیده و کاملاً به بورژوازی می‌پیوندد (فدائیسبان اکثریت) باشد. این گرایش به سمت بورژوازی، ظهراً در پروسه شوربزه‌گردن سمت‌گیری طبقاتی خود مجبور بود از محمل‌های شوربیک، توجهیات ایدئولوژیک و خلاصه‌شمارها و تاکتیک‌های که سمت‌گیری طبقاتی او را به نمایش می‌گذارد، استفاده می‌کرد :

شمار "شیردبا دیکتاتوری" (۵۶) ، "حاکمیت خلق" (۵۷) ، "رد تز سوسال امپریالیسم" (بهار ۵۸) ، "خرده‌بورژوازی - کمونیسم - فدا امپریالیست" (زمستان ۵۸) ، "دفاع از اردوگاه سوسالیستی شوروی و ... " (زمستان ۵۸) و خلاصه یک مجموعه گام از نقطه نظرات سیاسی - ایدئولوژیک رویزیونیستی در "کار ۵۹" نمایش دهنده سیر و مراحل رشد یک گرایش متزلزل خرده‌بورژوازی نسبت به بورژوازی و رویزیونیسم هستند که عاقبت به درجه پختگی خود رسیده و کاملاً به بورژوازی می‌پیوندد. رد تز سوسال - امپریالیسم در پروسه رشد این گرایش، فقط میتواند بعنوان حلقه‌ای از تممیک گرایشات رویزیونیستی درون سازمان چریکهای فدائشی خلق و بعنوان نشانه تسریع این گرایش و یا زشدن مرحله‌ای جدید از تممیک این انحراف، انگاشته شود. همین موضوع را میتوان با کم‌و‌بیش تفاهت و تها بی در مورد جرمانات دیگر چون "راه‌کارگر" و "رزمندگان" نیز مشاهده کرد. پیوند "رد تز سوسال - امپریالیسم با یک مجموعه دیگر از نقطه نظرات و شوربها و گرایش‌های رویزیونیستی در این گروه‌ها، به ما نشان میدهد که نه فقط

این گرایش‌های طبقاتی مجبور هستند که برای شوربزه‌گسردن سمت گمراهی‌های طبقاتی خود دست‌به‌دایمان این "کشف" جدید علمی و آن "ثوری" تدبیر بزنند، بلکه حتی وقتی تبدیل به جریان‌سازان کامل روی بی‌ولیتی شدند نیز حاضرند بقبول لنین! اگر منافس طبقاتی‌شان اقتضا کند حتی کفایای بدبهبه‌هندسی را نیز انکار نمایند طبیعی است که فقط یک سادۀ لوح یا یک مفروض می‌توانند در پیشست "انکار قضایای بدبهبه‌هندسی" بجای منافع طبقاتی و مبارزه طبقاتی، فقط یک "لغزش علمی" را به‌بینند!

### ۳- در برخورد به مسئله احیای سرمایه‌داری در شوروی

#### از چه اسلومی باید استفاده کرد؟

ردکنندگان واقعیت علمی "احیا" سرمایه‌داری در شوروی قبل از آنکه برای اینکار متوسل به استدلال‌های شوربیک و حقایق مستدل شوند، از اسلوب خاصی برای برخورد به سألۀ استفاده می‌کنند که شخص جستجوگر! از قبل "خلع سلاح" می‌نماید. این اسلوب بدین‌صورت خود را "مستدل" می‌کنند که اولاً برای بررسی ساخت اقتصادی شوروی، آمار و ارقام (بجز آمارهای دولت شوروی) موجود نیستند؛ آن مقدار ارقام و آمار و نظمیلهای آمارهای همگانه‌نشانده‌شده واقعیت احیای سرمایه‌داری در شوروی است ساخته بورژوازی غرب و رادیکالی اروپای آزاد است. ثالثاً در نتیجه نمی‌توان نسبت به این پدیده حکم قطعی داد و باید منتظر تحقیقات جدید علمی شد. نتیجه عملی که از این اسلوب عاید می‌شود آنستکه شخص در بهترین حالت (یعنی اگر شوروی را موصیاً لیستی نداند) باید موجودیست شوروی را از مجموعه مفادلات ایدئولوژیک (رابطه‌اش با جنبش پس‌المللی کمونیستی) و سیاسی (رابطه‌اش با اوضاع سیاسی جهانی) جهانی خارج سازد و نسبت به آن یک حوصص سیخرفا سیخ

اتفاقی است. این همان بروزخی است که از لحاظ ذهنی مساعدترین زمینه را بتهریج برای پذیرش تزه‌های روبریونیستی و طبع سلاح کامل در مقابل روبریونیسیم فراهم می‌آورد و شخص را از یک موضع خنثی به یک موضع جانبدارانه می‌کشانند. این اطلوب تفکر درست به آن می‌ماند که شخصی به دلایل مختلف از اتفاقا موضع جانبدارانه (له یا علیه) نسبت به هیأت حاکمه خودداری کند. توجه به این امر از لحاظ ذهنی هر چه باشد، از لحاظ واقعیت عینی و مبارزات طبقات همیشه یک چیز است: عدم اتفاقا موضع علمی علیه هیأت حاکمه و پالان آن که آنهم نهایتا در اکثر قریب به اتفاق موارد دنبال هیئات حاکمه، فتن منجر می‌گردد.

اما برای نفی "اطلوب" فوق الذکر، درست نیست که از نتایج علمی آن شروع کنیم، بلکه لازم است که خود این اطلوب را مورد نقد قرار دهیم. "شکاکیت علمی" یا به عبارت صحیح تر "متدانتقاد" در بر خورده به مسائل شیوه‌ای بوده که مارکس و دیگر بزرگان مارکسیسم از آن استفاده می‌کردند. این شیوه هم با درک دگما تیک که فاشلند منصرفا انتقادی است و هم با درک سوفیستی که فاشل به وجود قوا همین عینی در حرکت پدیده‌ها نسبت مرزبندی داشت. در مورد اخیر، شکاکیت علمی مارکس دقیقا از این لحاظ با شکاکیت سوفیستی ما هیأت تفاوت داشت که اولی برای هستی فاشل به وجود قوا نیست عینی و روابط درونی بود، و ثانی این قوانین را قابل شناخت میدانست. "اطلوب" فوق الذکر برای شکاکیت سوفیستی استوار است. این شکاکیت فقط منحصر به این نیست که تمام واقعیتات اقتصادی و سیاسی موجود را جمع به جا سه شوری پس از استالین را تحت عنوان جملیات بورژوازی غرب مورد شک قرار می‌دهد، بلکه از این و هم تر این شک گرای خودپا به یک تشوری و اطلوب کاملاً پوزیتیونیستی در بر خورده واقعیت شوری محسوب می‌گردد. پوزیتیویسم اولادعای بیطرفی بین ایده‌آلیسم و ماتریالیسم دارد. ثانیاً کار فلسفه "علمی" خود را محدود به توصیف فاکت‌ها از

طریق اندازه گیری های علمی میدانند و نه تحلیل از روابط درونی و قانونمندانه پدیده ها. در نتیجه پوزیتیویسم علیرغم اینکه ظاهراً عالِم پندارنده و "علمی" دارد و بسیار از آمار و ارقام و اوصاف کمیتهای زنده دم میزند ولی در باطن چون قائل به تجزیه و تحلیل از آن روابط درونی که جلوه های پدیده ها از آن قانونمندیهایی است می باشد نیست، گامی ملاحظه علمی است. پوزیتیویسم از لحاظ خواستگاه اجتماعی خود نیز همین منافع بورژوازی ارتجاعی است که از یک طرف به علوم احتیاج دارد چون برای تولید مورد نیاز است و لکن از طرف دیگر با تجزیه و تحلیل علمی و قانونمندانه که بمناسبت نتایج فلسفی با پداز دستاوردهای این علوم احتیاج کرده، مخالف است. چرا که این نتایج مخالف اهمیت بویغ سرمایه داری است و ما بهیبت استثماری گرانه و زو به احتفالی آنرا نشان میدهد. پوزیتیویسم همیشه یکی از آفتخوره های فلسفی رویزیونیستها، یعنی ایدئولوژیهای بورژوازی مهربالستی نیز بوده است. (چنانچه لنین در مقاله ما رکیسم و رویزیونیسم، در مورد پرشتا پس از همین معنا استناد می کند).

"ردکنندگان واقعیت علمی احبای سرمایه داری در شوروی اولاً، فاکتهای بی چون و چرای را که بخشی از جنبش کمونیستی جهانی در طول مدتی بیش از یک ربع قرن، از ظهور غرورشدهیم، به اینطرف در مورد واقعیت پرده احبای تخریبی سرمایه داری در شوروی گردآوری نموده و با تحلیل علمی آنرا به حقایق بدیهی تبدیل ساخته است تا یک "انگ بی اعتبار هم سازند. ثانیاً، به شیوه پوزیتیویستی جنبش کمونیستی را از اینکه بخواهد از توصیف ساده این واقعیات فراتر رفته و به تحلیل بیشتر و همه جانبه تسر از روابط و قوانین درونی این آمار و ارقام بپردازد، باز می دارند. درست است که برای تحلیل از قوانین درونی ابتدائاً نیاز به فاکتهای متنوع از اوضاع یک پدیده میباشد، ولی وقتی که واقعیات در حدی وجود دارند که بتوان اساسی ترین خطوط

قانونمندی یک پدیده را نشان داد، نباید از تحلیل این روابط  
 اساسی به بیاهنگمبودن ما و ارقام بیشتر سرما زرد، امسروزه  
 واقعیات آماروی و به تبع آن مجموعه تحلیلیها و متون متعدد علمی  
 که راجع به جامعه شوروی در سطح جنبش کمونیستی بین المللی  
 تهیه شده اند، برای ما اساسی ترین خطوط واقعیات جامعه و دولت  
 شوروی را روشن میسازد. اگر چه نمیتواند تماما مویزه گیهای این  
 پدیده را کاملاً توضیح دهد. این تحلیلیها بنا نشان میدهد که جامعه  
 شوروی یک جامعه سرمایه داری و دولت آن یک دولت بورژوازی  
 امپریالیستی است. ولی این تحلیل ها هنوز کاملاً در نشده است بطور  
 جامع تمام مویزه گیهای سرمایه داری انحصاری دولتی را در آنجا  
 توضیح دهد. اسلوب پوزیتیویستی فوق، میخواهد رابطه میان  
 واقعیات و قوانین درونی پدیده شوروی را به بیاهنگمبودن ما و  
 ارقام ما را از هم بگسندد و اجازه ندهد که پژوهشگران زمین آمار و ارقام  
 قابل دسترسی به نتیجه گیریهای علمی نایل آید. اسلوب  
 پوزیتیویستی فوق فقط به تنگ گرای و اتفا ذموضع "بیطرفانه"  
 نسبت به اتفا دشوروی منتهی نمیشود، بلکه از طرف دیگر میتواند  
 درکمانی که مخالف بیطرفی و طالب یک موضوعی علمی نسبت به دشوروی  
 هستند، این تمایل را تحمیل کند که در برخورد به ساله سوئال -  
 امپریالیسم به یک عکس العمل آکا دمیستی افتاده و بررسی مربوط  
 به واقعیات شوروی را از مبارزه طبقاتی جاری در جامعه خود جدا  
 سازد. این درست است که با پدبرای اتفا ذموضع نسبت به رژیم  
 کنونی شوروی از یک حداقل با به تحلیل علمی برخورد را برود این  
 درست است که نمیتوان به تحلیل طبقاتی نسبت به جریا نسیات  
 سیاسی دست زد مگر اینکه قبلاً یک حداقل با به علمی برای این  
 تحلیل طبقاتی موجود باشد، ولی در همین حال نباید فراموش کرد  
 که کار علمی ما همیشه با بد در خدمت مبارزه طبقاتی قرار گرفته و به  
 آن خدمت کند، نه اینکه خود هدف باشد.

در حریم رشد مبارزه طبقاتی و استکا به یک کار علمی پیگیر



و توقف ناپذیر بتدریج جوانب مختلف یک پدیده اجتماعی نیز از لحاظ علمی روشن میشود. درکی که ما رکس در "مانیفست کمونیستی" در سال ۱۸۴۷ از ماهیت جامعه سرمایه داری ارائه میدهد اگرچه در کلی ترین قانومندیهای خود با درکی که در سالهای بعد در کتاب "سرمایه" از جامعه سرمایه داری عرضه میکند، واحد میباید بود. مطمئناً مفروضی بسیار خام تر ارائه میدهد. منتها این کمی عمق از درک از مکانیسم سرمایه داری هیچگاه باعث آن نشد که ما رکس و انگلس از مبارزه طبقاتی جاری در سطح جامعه چشم پوشیده و اوقات خود را فقط صرف کار عملی نمایند.

برای جنبش کمونیستی ایران فقط این کافی است که در زمان فعلی یک برداشت حداقل از ماهیت جامعه شوروی داشته باشد (که دارد) و این حداقل پایه علمی را در خدمت مبارزه ایدئولوژیک و مبارزه طبقاتی علیه زویزیونیسم و بورژوازی قرار دهد. برای کمیته ظهور جریان انحرافی (که کتند هژمون سال امپریالیسم) را در درجه اول از لحاظ طبقاتی توضیح میدهد و آنرا نشان میدهد که چگونه سرمایه گزیر درون جنبش بخوان زده کمونیستی، نسبت به رویزیونیسم و بورژوازی میدانندونه ناشی از یک کشش جدید علمی توسط "راه کارگر" و... برای کمیته در بر خورد به مسئله سوسیال امپریالیسم از یک متد دیالکتیکی و تئوریک ما ترالیستی پیروی میکنند و نه از یک شیوه رویزیونیستی، برای چنین کسی (جریان)ی) فرق شدن در تحقیقات علمی جامع الاطراف حول واقعیت جامعه شوروی در شرایط حاضر به مفهوم افتادن به دام رویزیونیستها و غلطی شدن در مقابل آنها هم ایدئولوژیک آنهاست. با بد نیست خود با قرا گرفتن یک حداقل مبانی تئوریک این ترمزما و کمیتی به آن منتقد شد. و سپس آنرا در میان توده ها تبلیغ نمایم. توده ها در جریان تجربه روز مراه خود و همراه با پرورش روحیه ضد رویزیونیستی و ضد سوسیال امپریالیستی واقعیت استعمار گرانه و امپریالیستی شوروی را محسوس درک

کرده و هیچ احتیاجی به کتب و رسالات علمی آقا با ن آکا دمیستها ندارند.

نکته دیگری که باید از لحاظ متداول و ژیک روی آن تکیه کرد آنستکه برای مطالعه چگونگی احیا، سرمایه داری در شوروی همیشه لازم است که ابتدا و مقدمات درک خود را از مقوله رویز یونیسیم و بطور کلی ارتداد ایدئولوژیک از ایدئولوژی پرولتاریا روشن و مشخص سازیم. چرا که دقیقاً این پیرو شده و غلبه ایدئولوژی بورژوازی درون حزب حاکم را همراهی آنها در شوروی است که به پیرو شده و غلبه مناسبات سرمایه داری در جامعه شوروی منتهی میگردد. کسیکه درک درستی از رویز یونیسیم و ما زکسیم نداشته باشد، کسیکه رویز یونیسیم را ایدئولوژی خرده بورژوازی بسا ما فوق طبقاتی بیان نگارد، طبیعی است که نمیتواند درک درستی از چگونگی پیرو شده احیا، سرمایه داری در شوروی داشته باشد. پس درست بر خلاف آنچه که "ردکنندگان" مدعی هستند برای درک از مناسبات حاکم در شوروی قبل از همه به جد اول آمار اقتصادی و منحنی های اندازه گیری احتیاج نیست، بلکه مقدم بر همه درک مارکسیستی از رویز یونیسیم و ایدئولوژی پرولتاریا ضرورت دارد. البته واضح است که برای اثبات احیای مناسبات سرمایه داری در شوروی، فقط صرف اثبات رویز یونیسیم بودن حزب حاکم شوروی کافی نیست و باید از واقعیت های اقتصادی نیز سخن گفت در غیر این صورت، در مقابل انحراف قبلی که در غلطیدن به پیسک اطلوب شک گراشی سوفیستی بود، به انحراف دگما تبستی مقسوط خواهیم کرد، یعنی لاستنجات خود را تنها از دگمهای متئوریک و بدون توجه به واقعیتها استخراج میکنیم. این انحرافی است که خود بزرگترین خدمتها را به "ردکنندگان" میکند. آری، واقعیت سوسیال - امبرالیسم یک رابطه لاسفک با واقعیت رویز یونیسیم دارد و ایندوار یکدیگر حاداشی با دسر نمیشند (و به همین دلیل همسما روزه علمه رویز یونیسیم از مازره علمه سوسال امبرالیسم جدا

نیمت اولی در عین حال این هر دو واقعیت‌های منطقی را تشکیل  
میدهند که اثبات هر یک احتیاج به استدلال خاص خود دارد.

## ۴- "رد" کنندگان چه میگویند؟ و ما رکیسیم - نینیم چه میگوید؟

امپریالیست‌ها و بورژوازی غرب و تمام نوکران شیفته گنجی  
آزاد و "دمکراسی غرب" و هم‌چنین تمام ایدئولوگهای "راه سوم"  
و پیشروین ایده‌های ناسیونالیستی، مذهبی و نژادپرستانه  
میگویند تا چهره سوسیالیسم را لکه‌دار کرده و آنرا وارونه جلوه  
دهند. از هنگام تأسیس اولین دولت سوسیالیستی توسط لنین  
تا ظهور و رشد در شوروی، تبلیغات بیشترمانه حول "استبداد شرقی"  
"دیکتاتوری فردی و حزبی" از سوی دشمنان سوسیالیسم در مسکن  
زده میشد. با سربرآوردن غروشچف و همپایان او حول "کیش شخصیت" و  
بالاخره احیای کامل سرمایه‌داری در شوروی، امپریالیست‌های  
غربی و ایدئولوگهای "راه سوم" جانی تازه گرفتند و شکست  
سوسیالیسم را در شوروی بمنوان "محتوم" و "ناگزیر"  
سیمت سوسیالیستی در سراسر جهان جلوه دادند. آنها حتی لفظ  
"سوسیال امپریالیسم" را نیز بیشترمانه بکار گرفتند تا چنین  
و نمونه‌ها از آنکه گویا این نه فقط "سوسیالیسم" در گفتار و غروشچف  
است که در عمل امپریالیسم می‌باشد، بلکه با هیت هر سوسیالیسمی  
و از جمله سوسیالیسم لنین و استالین نیز سرنوشتی بجای آن  
نخواهند داشت و سرشتی بیگانه با "سوسیالیسم" غروشچفی دارند.  
از این تبلیغات امپریالیستی حول به اصطلاح "سوسیال -  
امپریالیسم" که بگذریم، نوبت به درکهای اشعراست  
(اپورتونیستی یا رویزونیستی) از استالین اقتصادی  
- اجتماعی شوروی می‌رسد که "رد" کنندگان از مجموعه شورپهای

ورشکسته آن استفاده می کنند. درکهای انحرافی از ساختار اقتصادی - سیاسی اتحاد شوروی نمی تواند از دو حال خارج باشد، یا تروتسکیستی است و یا رویزیونیستی. منتها این دو شکل گماهی با یکدیگر ترکیب شده و با گماهی خودبه اشکال مختلفی درمی آیند و به این ترتیب درکهای مختلفی از برخورد به مسئله را نمایش میدهند. این اشکال مختلف را تا آن حد که در جنبش کارگری ایران طرح شده میتوان بشرح زیر تقسیم بندی کرد:

#### ۱) دیدگاه رویزیونیستی و تروتسکیستی "سرما به داری دولتی"

بنابر این بزرگوار از همان ابتدای تاسیس اتحاد شوروی حداقل از زمان استالین آنچه که در شوروی شکل گرفته سوسیالیستیک توری پرولناریا و ساختار سوسیالیسم، بلکه برعکس دیکتاتوریه عدای بوروکرات و حاکمیت سرما به داری دولتی بوده است. بیان کننده این تزیقیل از ترسکی، گائوشکی بود. ترسکی نیز برای مدتی این عقیده را داشت، ولی بعداً عقیده خود را تغییر داده و در عین قبول حاکمیت بوروکراسی پرشوروی اقتصاد را سوسیالیستی ارزیابی کرد. این عقیده در ایملتران توسط تیموشینهای وطنی یعنی "نیروی سوم" خلیل ملکسی برانگنده شد و آخرین نتایج بین المللی آنرا میتوان در آثار احیر پروفور فرانوی شارل بتلها هم پیدا کرد. کسیکه از ترسکیسم شروع کرد و پس از مدتها سرگردانی بالاخره بهمسان نقطه عزیمت خود با زگشت نمود.

#### ۲) دیدگاه تروتسکیستی "بوروکراسی"

این نزمعتقد است که قدرت سیاسی حاکم پر شوروی در دست یک عده "بوروکرات" انگلی است، که در عین حاکمیت سرما شین دولتی، هنوز نتوانسته اند دیکتاتوریه پرولناریا و مناسبات تولیدی سوسیالیستی را ساقط کنند. آنها فقط "اخلال" هاشی در اقتصاد دوسیاست موجود آورده اند. منشا طبقاتی آنها بوروکراسی است! ترسکی این حکومت را یک حکومت "گاستی" و "ترمیدوری"

یعنی بنا بر این مبداء است و معتقد بود که با بددرا این کشورها انقلاب سیاسی "فدبور و کراتیک" صورت گیرد، چرا که هدف آن برانداختن مناسبات تولیدی حاکمیت یعنی روابط سوسیالیستی نیست. ترشحات این افکار را امروزه در ایران می توان در تریه های "راه کارگر" یافت. آنها ایدئولوژی این بوروکراتها را کسه تروتسکی "استالینیم" می نامید، روبریزونیم می خوانند و لسی کماکان ساخت اقتصادی را سوسیالیستی ارزیابی می کنند.

۳- دیدگاه نشونروتنکیمتی "دولت استثماری"

بنا بر این تز که اول بار توسط پل سوشیزی و دیگر نوپیندگان حول وحوش نشریه آمریکا شی ما نتلی ریویو (Monthly Review) ارائه شده، مدلل بر اینست که گویا دولتی که در شوروی حاکم است، یک دولت استثماری و غدخلق است، ولی اینکه ساختمان اقتصادی آن دارای چه ماهیتی باشد، معلوم نیست. این تز علامات ریالیسم تاریخی مارکس را که بنا بر آن آخرین مرحله تاریخی قسبطه از سوسیالیسم، رژیم سرما به داری است زیرا سئوال برده و به اسم "اکتشاف جدید علمی" ترا جا میزنند. این تز میتواند بصورت "دولت استثماری" بیان می شود (سازمان وحدت کمونیستی) و بنا بصورت "سوسیال امپریالیسم سیاسی" (رزمندگان)، بهر حال در هر دو صورت ماهیت سرما به داری رژیم شوروی انکار می گردد.

۴- دیدگاه روبریزونیمتی - تروتسکیمتی "دولت انحرافی"

میدانیم که از هنگام روی کار آمدن دارودسته روبریزونیمت غروشچف تا اعیای کامل روابط سرمایه داری در اقتصادات شوروی در دهه ۶۰ مدتی طول کشید و طبعاً در طی این مدت قدرت سیاسی حاکم در شوروی که یک قدرت بورژوازی روبریزونیمت بود هنوز نتوانسته بود روابط تولیدی مطلوب مورد نظر خود را بر جامعه مستقر کرده و مساوات تولیدی سرما به - داری را بحای مناسبات سوسیالیستی حاکم سازد. فقط پس از طی این سن پروسه است که میتوان از بهر روزی قطعی بورژوازی سوخته، حاکمیت در اقتصاد سرما به داری بحای اقتصاد سوسیالیستی بدست نمود، کما این پروسه

التهی شد. اکنون کسانی پیدا شده اند که کماکان این پروسه را - بعد از گذشت یک ربع قرن از شروع قطعی آن - هنوز با بیان نیا فقه تلفیقی کرده و دولت شوروی را فقط یک "دولت انحرافی" و حزب آن را فقط یک "حزب انحرافی" میخوانند و اقتصاد آن را کماکان سوسیالیستی می شمارند و هنوز امید به تفادهای درونی حزب حاکم و به اصطلاح گرایشهای پرولتاری درون آن بسته اند که "منحرفین" را کنار بگذارد. و با همه راهبها و مواظب منتفییم هداست سازد. نمونه های تاشینسرا بسن نزارا کسه هم به دیدگاه های تر و تکمیلی دولت بنسپارتی و هم به دیدگاه های رویزیونیستی سبزاغلال میتوان گفت که ما به میتوان در تفکرات راه کنار گرفت "رژیمسندگان" و... بافت.

### ۵- دیدگاه رویزیونیستی "دولت تمام

#### "خلق" و "تزاغلال"

این تز که از سوی خروشچفس به تفلسفیه از تیتو، عرض شد مبتنی بر آنست که ما ختمان سوسیالیسم در شوروی از مرحله دیکتاتوری پروا ساریا و "ما ختمان سوسیالیسم" عبور کرده و وارد مرحله "دولت تمام خلقی" و "ما ختمان سوسیالیسم" پیرفته شده است. در نتیجه دولت است نه دولت پرولتاریا، بلکه دولت تمام خلق بوده و بازگشت سرمایه داری سبزیگر امکان پذیر نیست، چرا که طبقات در شوروی از میان رفته اند. خروشچفس در صحنه ای که حکومت کیش شخصیت استالین علمبرم آن استات "بوانه این گذاره ما ختمان سوسیالیسم را انجام دهد گفت کسه

اصولاً استالین یک دیوانه نبود، و این دیوانگی او فقط  
 "اخلالها"ی "درا مرسوسا لیمبا جاد میگردولی جلوی بهیرفت  
 آترانمی گرفت. او با گفتن اینکه استالین "دیوانه" بود خود را  
 از ارشاد یک تحلیل "طبقاتی" از کمپش شخصیت "راحت میگرد.  
 بعدها وارشین خروشچف، یعنی دارودسته برژنف - کاسیگین، در  
 مورد خروشچف از همین مهملات استفا ده کرده و کمپش شخصیت  
 خروشچف را با بحث "اخلال" هاشی در "سوسیا لیمبا برگشت نا پذیر  
 شوروی" دانستند. امروزه تزروویزیونیستها برای "توضیح"  
 مبارزه طبقاتی درون کشورهای رویزیونیستی همین تز "اخلال"  
 می باشد.

دیدهگاه رویزیونیستی - امپریالیسم بالنده و "سوسیال -

#### فاسیسم

اختلاف مباروویزیونیستهای "سه جهان" فقط در استراتژی و تاکتیک  
 بین المللی و اوضاع جهانی و روند انقلاب نیست، بلکه در توضیح  
 خود ما هیت ما ختمان شوروی نیز می باشد. "سه جهانی" ها تعینتها  
 برخلاف تمام اصول و واقعات امپریالیسم شوروی را با  
 "امپریالیسم بالنده" و "موفق" می نامند، بلکه علاوه بر آن  
 ما هیت دولت شوروی را "فاسیستی" و اتحاد آنها را "فاسیستی شده"  
 میخوانند.

بدین ترتیب آنها قادر نیستند که تفا دهای درونی هیسات  
 مانگه شوروی را دریا بند و اختلافات شدید که امروزه جناح  
 سولف را به جان جناح پونا ما ریف انداخته و با بحران حساب  
 درونی لهستان، "استقلال طلبی" های رومانی و امثال آنرا که  
 از جمله بدیهیات است، نمی توانند درک کنند و بجای روشن کردن  
 همه این مسائل، فاسیستی شدن و تحکیم دیکتاتوری فاسیستی را  
 در شوروی و بلوک وابسته به آن موعظه می نمایند. (البته اخیراً  
 رویزیونیستهای چینی زرمه هاشی از نوع تز "اخلال" را نیز سر  
 می دهند که گویا در شوروی هم ما با دیکتاتوری فردی برژنف

روبرو هستیم وگرنه مناسبات حاکم سوسیالیستی است، و اگر قرار  
 باشد که این ترمز توسط رویزیونیستهای چینی پذیرفته شود، طبیعا  
 در استراتژی و تاکتیک جهانی آنها و... تاثیر خواهد گذارد.  
 این درکهای انحرافی و مرتدانه از ساخت اقتصادی شوروی  
 طبیعا نمی تواند در درجه اول ناشی از درکهای رویزیونیستی ضد-  
 مارکسیستی از آن سیاستی که منجر به این ساخت اقتصادی شده  
 است، نباشد. به عبارت دیگر این درکهای انحرافی در درجه اول  
 از برخورد انحرافی نسبت به رویزیونیسم و اپورتونیسم ناشی  
 می گردد. آیا رویزیونیسم یک نوع انحراف خرده بورژواشی و بنا  
 ما فوق طبقاتی در درون حزب کارگری است؟ یا آنکه برعکس  
 ماهیت آن بورژواشی بوده و یک شکل از اپیدئولوژی بورژوازی  
 امپریالیستی است؟ بنا بر این که ماهیت اپیدئولوژی یک  
 رویزیونیسم را چگونه از زیبایی کشیم، برخورد ما نیز به آن  
 متفاوت خواهد بود. اگر آنرا آن چنانکه "راه کارگر" تحلیل  
 میکند "خرده بورژواشی" و "در نهایت" به نفع بورژوازی بدانیم  
 طبیعا و در این صورت تا این منطق برخورد ما با عناصر اپورتونیست خرد بورژوا  
 در درون یک حزب کارگری خواهد بود که حتی میتوان با آنها بعنوان  
 "عناصر اصلاح پذیر" رفتار کرد. اما این منطق این رویزیونیستهای  
 "خرده بورژوا" اگر هم در دولت و حزب شورویها کمیت را بدست  
 گرفته باشند "در نهایت" به سود بورژوازی عمل خواهند کرد و  
 سالها ن طولانی! طول خواهد کشید تا بتوانند خود بورژوا شوند هم  
 چنین اگر رویزیونیسم را یک پدیده ما فوق طبقاتی و بنا بر این  
 به حساب آوریم که یک اپیدئولوژی غیر طبقاتی بوده و در خدمت  
 یک مشت "بوروکرات" بدون طبقه است. طبیعا و در این صورت نیز  
 سروکار ما با موهومات و خیال پردازیهای ما فوق طبقاتی خواهد  
 بود و نه واقعیت سخت و زشت اپیدئولوژی امپریالیستی. در زمان  
 ظهور فاشیسم نیز مرتدینی چون ترسکی و دیگران فاشیسم را نه  
 بعنوان اپیدئولوژی هارترین قشر سرمایه مالی بلکه در یک حالت



ایدئولوژی خرده بورژواشی "طفیانگر" و در حالت دیگر ایدئولوژی  
"ولگردان بی طبقه" بحساب می آورند و بدینگونه با سبب  
ایدئولوژی امپریالیستی را از زیر تیغ مبارزه طبقاتی بیرون  
میکشند.

ما رویزونیسم را نقطه اوج اپورتونیسم میدانیم. لنین در  
تعریف اپورتونیسم مینویسد:

"اپورتونیسم قربانی کردن منافع درازمدت و حمایتی حزب  
در آرای منافع لحظاتی زودگذر و ثابتهای مباحثه" (نقل  
قولهای لنین راجع به رویزونیسم)  
بعبارت دیگر "اپورتونیسم یعنی فقدان اصول معین و ثابت  
(همانجا)

اپورتونیسم میتواند سیاسی و یا به اصطلاح رایج زمان لنین  
"تاکتیکی" - که منظور از آن تاکتیک و استراتژی با هم است - و یا  
تشکیلاتی و یا برنامه ای و یا ایدئولوژیک باشد. مکتوبیسم  
اپورتونیسم در تاکتیک و تشکیلات نمود، زیرا جای سیاست اتحادیه و لیتارباست  
دهقانان، سیاست اتحادیه بورژوازی لیبرال را پیش میگرد و به علاوه شرایط تشکیلاتی  
حزبی را برای عضویت در حزب مقرون نمی داشت و هر چه در صورت  
اعتصاب کننده ای را عضو حزب قلمداد میکرد. با اپورتونیسم در  
سیاست و تشکیلات هنوز میتوان بعنوان یک عضو "منحرف" جنبش  
کمونیستی به مبارزه ایدئولوژیک پرداخت. ولی هنگامی که به  
اپورتونیسم در ایدئولوژی، یعنی به تعدد نظر در اصول ایدئولوژیک  
کشیده شد، مبدل به ارتداد شد. و دیگر نمیتوان در چهار چوب جنبش  
کمونیستی بگنجد. ارتداد ایدئولوژیک میتواند اشکال مختلف  
بخود بگیرد ولی اساسی ترین شکل آن در عمده امپریالیسم  
رویزونیسم، یعنی تعدد نظر در اصول ایدئولوژیک مارکسیسم  
(فوانین مبارزه طبقاتی، اقتصاد سیاسی مارکسیستی و ماتریالیسم  
دیالکتیک) میباشد.

رویزونیسم در آغاز ظهور خود صورتی بود که ایدئولوژی

بورژوا - امپریالیستی منسجم و جهانی در نیا مده بود. برنشتاین که در سال ۱۸۹۶ آشکارا برای اولین بار "تجدیدنظر" خود را در اصول مارکسیسم اعلام کرد، در واقع ایدئولوگ بورژوازی امپریالیستی آلمان درون جنبش کارگری بود، ولی علی‌رغم اینکه بورژوازی آلمان امپریالیستی شده بود. هنوز سرمایه داری از لحاظ تاریخی جهانی وارد عصر امپریالیسم نشده بود. جنگ اول جهانی در ۱۹۱۴ لازم بود تا امپریالیسم بتواند خود را در تمام کشورهای اروپا بسی مستقر کرده و سیستم جهانی خود را در سراسر جهان کاملاً برجا سازد. در نتیجه بین ظهور روبریونیم در آلمان با ظهور روبریونیم بعنوان یک پدیده جهانی همانقدر فاصله بود که بین امپریالیست شدن بورژوازی آلمان با آغاز عصر امپریالیسم در سطح جهانی. همین پیروان در این میثاق در رابطه با "پانگس" اجتماع "بورژوازی درون جنبش کارگری مادی داشت. تا قبل از شروع عصر امپریالیسم (۱۹۱۴) هنوز بورژوازی امپریالیستی نتوانسته بود با استفاده از حداکثر سود انحصاری که از مستعمرات و کشورهای وابسته بدست می آورد کاملاً یک فشار استوکی را بر کارگری در کشورهای امپریالیستی بوجود آورد که پانگس اجتماعی او باشد. و این افکار هنوز بیشتر از طریق دهقانان و همیشه و راننده شده به صفوف پرولتاریا و با روشنفکرانی که ناستواری ایدئولوژیستگان زمین مناسبی برای رشد ایده های بورژوازی بوده درون جنبش کارگری حمل میشد.

در این مرحله انتقالی روبریونیم نیز از صورت تفرد ایدئولوژی بورژوازی در جنبش کارگری (که با از طریق عناصر ناستوار روشنفکر و دهقانان و همیشه و ران پولاریزه شده به طبقه کارگر انتقال داده میشد) به صورت اتحاد ایدئولوژیستیک بورژوازی امپریالیستی با فشار استوکی کارگری درآمد. این فشار استوکی کارگری علی‌رغم اینکه از لحاظ دستمزد و شوه زندگی همچون یک خرده بورژوازی زندگی میکنند ولی از طریق

یک رابطه سیستماتیک منافع مادی (حقوق و مزایا) به بورژوازی وابسته بوده و در واقع با نگاه اجتماعی بورژوازی امپریالیستی بوده و از اینرو سیستم ایدئولوژیک او یعنی رویزیونیسم، به یک شکل از ایدئولوژی بورژوا امپریالیستی میباید. رویزیونیسم یک شکل ویژه از ایدئولوژی بورژوازی امپریالیستی در اتحاد با قشر اریستوکرات کارگری میباید. هم‌چنانکه مثلا فاشیسم ایدئولوژی هارترین قشر بورژوازی امپریالیستی در اتحاد با خرده بورژوازی "خشمگین" علیه جنبش کارگری است. در هر دو صورت این اشکال متفاوت، با نگاه اجتماعی بورژوازی را نباید با ماهیت بورژوازی این ایدئولوژی اشتباه کرد. لکن در تعریف همین رویزیونیسم امپریالیستی مینویسد:

"شرکت طبقاتی سوسیال شوینسم و اپورتونسم با یکدیگر همانند و عبارت است از اتحاد قشر کوچکی از کارگران صاحب امتیاز با بورژوازی ملی "خودی" بر ضد طبقات کارگر، اتحاد نوکران بورژوازی با بورژوازی بر ضد طبقه ای که توسط بورژوازی استثمار میشود. مضمون سیاسی ایدئولوژیک اپورتونسم و سوسیال شوینسم با یکدیگر همانند است: همکاری طبقات، استکفاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استکفاف از عملیات انقلابی، شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی اعتنایی نسبت به پرولتاریا و اعتقاد به بورژوازی سوسیال شوینسم. ادامه مستقیم و تکمیل سیاست لیبرالی - کارگری انگلیسی، مبلران شوینسم و برشتا نیسم است."

(اپورتونسم و ورثه‌نگی انترناسیونالیسم دوم)

المنه قشر اریستوکرات کارگری بعنوان با نگاه اجتماعی بورژوازی امپریالیستی درون جنبش کارگری لازم نیست که فقط حامل رویزیونیسم بدون این جنبش باشد و تواند بینا به موقعیت، اشکال دیگری از ایدئولوژی بورژوازی چون کاتولیسم

با "سوسیال دمکراسی" و مانند آنرا بمیان کارگران بمسود  
 ملت اینگونه در یک کشور مشخص اریستوکراسی، کارگری حاکم  
 روبرو نیستم میشود و نه اشکال دیگر ایدئولوژی بورژوازی،  
 همانا ناشی از محبوبیت و نفوذ مارکسیسم در جنبش کارگری آن  
 کشور می‌باشد که ایدئولوژی بورژوازی ناگزیر خود را در لباس  
 "مارکسیسم" نمایش میدهد. در غیر این صورت این ایدئولوژی  
 عموماً شکل روبرو نیستی نخواهد داشت و به اشکال دیگری از  
 ایدئولوژی بورژوازی درخواهد آمد چنانچه این واقعیت را در  
 نفوذ همه جا شبه بورژوازی آمریکا در جنبش کارگری این کشور  
 امروزه میتوان مشاهده نمود. بقول لنین :

"هر جا که مارکسیسم بین کارگران محبوب است، این روند  
 سیاسی این حزب کارگری بورژوازی، بنا بر ما رگس سوگند  
 خواهد خورد، از آنجا ما این اثرمانعت نمی توان کرد،  
 همانطور که شرکت تجاری رانمی توان از استفاده از هر  
 برچسب مخصوص، علامت و یا تبلیغی برخوردار شد چنان  
 نوع برچسب مخصوص، علامت و یا تبلیغی برخوردار شد  
 جلوی چنین کاری رانمی توان گرفت، در طول تاریخ  
 همواره جریان چنین بوده که بعد از مرگ رهبران انقلابی که  
 در میان طبقات ستم دیده محبوب بوده اند دشمنان ستمی  
 کرده اند از اسم آنان برای فریب دادن طبقات ستم دیده  
 استفاده کنند."

(امپریالیسم و اشباح در سوسیالیسم)

حال این ایدئولوژی بورژوا امپریالیستی پس از غلبه بر  
 حزب کمونیست شوروی چه اثراتی می تواند بر زندگی سیاسی و  
 اقتصادی جامعه شوروی بگذارد، روشن است، راست است که پس از  
 نابودی کولاکها در ۱۹۲۹ و کلهخوزی شدن کشاورزی در شوروی زمان  
 استالین ستم استثماری فردا ز فرد و طبقات استثماریگر (سه  
 طبقات مختلف زحمتکش) از میان رفت، و دوره ای حدیسه در

ساختمان سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا گشوده شد  
 و لسی بی گمان بقایای طبقات استثمارگر باقی  
 ماندند، تفاوت طبقاتی میان کارگر و دهقانان  
 و روشنفکران بجا ماند، تولید گالانسی  
 در بخش کشاورزی بجا ماند، فرهنگ و ایدئولوژی کهنه بجا  
 ماند، محاصره دنیای امپریالیستی بجا ماند، آثار جنگ و م  
 جهانی که میلیونها تن از حاکمان شوروی را نابود کرد و  
 خرابیهای بیشمار در ساختار اقتصادی - اجتماعی کشور بوجود  
 آورد، بجا ماند و همراه با اینها انحرافات در رهبری حزب نیز پدید  
 آمد. زمینهای مهمی اضافه گشت، و چنان شد که با غلبه عناصر  
 اپوزیونیست بر حزب پس از مرگ استالین کمپوزیونیست  
 روویونیستی که میان منافع بورژوازی، جدید (بوروکراتها)  
 تکنوکراتها و نمایندگان فکری سیاسی آنها و واقعیتی از  
 نفوذ بورژوازی امپریالیستی غرب و بقایای مناصبات کهنه  
 سرمایه داری برای فشرده بوروکرات و تکنوکرات حاکم بر دستگاه  
 حزبی دولتی بود، آرام آرام زمینها زگشت و غلبه سرمایه داری  
 فراهم گشت. واضح است که پس از بقدرت رسیدن خروشچف در ۱۹۵۶  
 تا احیای سرمایه داری در شوروی که با فرسهای مختلف اقتصادی  
 در اوایل دهه ۶۰ صورت گرفت، مدتی وقت لازم بود، حزب توسط  
 روویونیستها بارها از هتاهریه کمپوزیونیستی و اهداف آنرا  
 بهره های ضد کمونیست گرفتند. بدین ترتیب روویونیسم که در  
 شوروی اول بصورت اشخاص طبقاتی یک فشرده بوروکرات - تکنوکرات  
 با بورژوازی امپریالیستی غرب و بقایای طبقات استثمارگر  
 درون خود شوروی ظاهر شده بود، بتدریج با احیای کامل سرمایه -  
 داری در شوروی، و تبدیل آن فشرده بوروکرات به یک طبقه بورژوازی  
 دولتی منحل شده روابط سرمایه داری امپریالیستی را بست  
 بورژوازی دولتی احیا و تحکیم می نماید. این همان پروسه ای  
 است که احداث روویونیستهای مدرن، در بق به شکل دیگسری

بهمی‌دند. هنگامیکه سوسیال دموکراسی اروپا شی که در آنترناسیونال  
 دوم لانه کرده بود، توسط لنین از جنبش بین‌المللی کمونیستی  
 طرد شد، این سوسیال دموکراسی (روپیونیسم) بیان اتحاد طبقه‌ای  
 فشرده و استوگر است که رگری کشورهای امپریالیستی با بورژوازی  
 امپریالیستی آن کشورها بود. پس از اینکه این سوسیال دموکراتها  
 به حاکمیت رسیدند، بصورت یک جناح معمولی از بورژوازی  
 امپریالیستی در آمدند که کارشان فقط حفظ روابط سرمایه‌داری  
 از گزند پرولتاریا بود. بهمین طریق، عناصر پرولتونیست در حزب  
 کمونیست شوروی پرورده شدند و پس از مرگ استالین فرصت را،  
 مفتنم شمرده و هم‌روز بر حزب غلبه کردند. سازشی میان این فشر  
 با بورژوازی امپریالیستی غرب و بقایای طبقات استثمارگر  
 کهنه شوروی صورت گرفت. روپیونیستها آرام آرام به تصفیه  
 کامل حزب دست زده و سیستم تفکر بورژوا - امپریالیستی را بشکل  
 روپیونیسم کامل بر حزب و دولت مسئولی کرده و با رفرمهای  
 اقتصادی طی پروسه‌ای باحیای کامل سرمایه‌داری پرداخته و  
 این فشر بصورت یک جناح عادی از بورژوازی امپریالیستی یعنی  
 بورژوازی دولتی انعماری، درآمد.

احیای روابط تولیدی سرمایه‌داری در شوروی نه بصورت  
 احیای مالکیت فردی کوچک ویا بصورت تشکیل اقشار مختلف  
 بورژوازی غیردولتی (خصوصی)، بلکه برعکس بصورت تسلط یک فشر  
 بورژوازی دولتی بر اقشار دجلوه‌گر شد. آنچه که البته برحامه  
 حاکم شد ما سند هر جا همه بورژوازی دیگر روابط سرمایه‌داری بود،  
 گوا اینکه زهدان زایش آن و فشر حاکم بر آن ارجوامع عسادی  
 بورژوازی متما یز بود. آنچه که ما هیت این روابط را تبیین می-  
 کرد، فقدان تسلط پرولتاریا بر سیاست و اقتصاد و فقدان  
 سرمایه‌داری سوسیالیستی بر یک تولیدکننده برای ارضای  
 سارمندیهای تمام سرمایه‌داری و سوسیالیستی و برعکس -  
 دیکنانوری بورژوازی سواحه و تسلط عمده - و دموکراسی بخاطر

منافع یک قشربورژوازی دولتی شامل روسای حزبی، مقامات دولتی، مدیران کارگاهها، سران کلخوزها و مانند آن، از طریق استثماری کارگران و دیگر زحمتکشان می باشد. در شوروی نسه تنها به خصوصیت مهم امپریالیسم یعنی تسلط انحصاری - مطلق بر سرمایه داری و انگلی بودن سرمایه داری و احتیاجات امپریالیسم تبدیل می شود، بلکه هر پنج مشخصه تمرکز انحصارات نیز بروشنی مشهود است. آفات جامعه سرمایه داری چون تورم، بیکاری، فقر و فحشا، بی بنی ها، ارتش، مسمومی، مسمومیت، اعتیادات (الکلیم) و مانند آن نیز در شوروی امری آشکار و بدیهی است. پس از احیای سرمایه داری در شوروی، بورژوازی دولتی خواسته شوروی نسه تنها ارزش ناشی از استثماری زحمتکشان این کشور، منابع طبیعی آن و همچنین سرمایه کار و منابع طبیعی سایر غلظتها را بسود خود غارت می کند، بلکه همکاران اروپائی، آمریکائی و آسیائی او نیز از این بهشت احیا شده سرمایه داران خوان بهمناسبت ساخته اند. سرمایه گذاری های امپریالیستی غیر روسی در شوروی و اروپای شرقی امروزه این واقعیت را ثابت میکنند.

پس از تبدیل شوروی به یک قدرت سوسیال امپریالیستی، احزاب رویزیونیستی در کشورهای تحت سلطه نیز بصورت کارگزار و با ما هیت بورژواکمپرادوری درآمدند. از آنجا که در کشورهای تحت سلطه و وابسته با نظام تولیدی سرمایه داری، اقتصاد عقب مانده است و سیستم سرمایه داری زائیده سیستم امپریالیستی میباشد، طبیعتاً در غالب این کشورها یک قشر قوی اریستوکراسی کارگری نمیتواند بوجود آید. در نتیجه رویزیونیسم نمی تواند در جنبش کارگری این کشورها از پایه اجتماعی استواری برخوردار گردد. (۱)

لکن احزاب رویزیونیستی که دست نشانده سوسیال امپریالیسم روس هستند، می توانند بصورت احزاب بورژواکمپرادوری درآمد و در مقابل انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی این کشورها قرار گیرند. رویزیونیسمی که در کشورهای سرمایه داری اروپائیها

سنگم بود. هر واقع پایگاه اجتماعي بورژوازي "جودی" فرسبانه  
 کارگران و معترضین دهه پهلوی را با بورژوازي در انقلاب سوسیالیستی  
 میانه سال آنکه احزاب رویزیونیست وابسته به سوسیال  
 امپریالیستی شوروی در کشورهای تحت سلطه، احزاب "انقیاد ملی"  
 احزاب بورژوا کمبرا دوروازش ده خلقهای این جوامع بسبب  
 بورژوازي امپریالیستی روسیه می باشند. طبیعتاً این احزاب  
 در میان طبقه کارگران این کشورها نمی توانند چندان نفوذی  
 داشته باشند ولی در میان افسارکاران، روشنفکران و معارضین  
 خرده بورژوا، افسار بورژوازي، دارای پایگاه هستند. ما هیست  
 طبقه کاری بورژوا کمبرا دوری آنها را نه ضرورتاً وجود سرمایه داران  
 و شرکتی سرمایه داری روسی در کشور مفروض، بلکه ما هیست  
 سیاسی - ایدئولوژیک کمبرا دور - رویزیونیستی آنها که خلق  
 را به وابستگی به سرمایه داری امپریالیستی روس فرا میخوانند  
 تعیین می کنند. همین ترتیب، مثلاً حزب توده که در سالهای  
 ۳۲ - ۱۳۳۵ یک حزب رفرمیست بود، پس از تحول رویزیونیستی  
 خود در دهه ۶۰ بصورت یک حزب "انقیاد ملی" فدکا رگری و ضد ملی  
 قرار داد. رویزیونیسم حزب توده فقط منادی همکاری طبقات و  
 استیغاف از دیکتاتوری پرولتاریاست، بلکه ایدئولوژی او  
 همکاری با بورژوازي امپریالیستی روسیه و بستگی ملی در مقابل  
 آن است.

## ۵- قز سو سیال امیردالیسم هم یک معیار ایدئولوژیک و هم

### یک معیار سیاسی است

به این ترتیب روشن می شود که احزابان نوظهوری که  
 تحت پوشش دکتوری سوسیال امپریالیسم قد علم کرده و در جنبش  
 کمونیستی ایران منادی یک "راه جدید" شده اند از لحاظ



اندنولوژیک، سردار لژی و سانس، بر بوده و به نهاد در برابر و بر بوده و به  
 به نهاد در برابر و زواری، امیر یا اسبی سردار ای لژ لول و سف عمری است  
 این جریان منعکس کننده با استواری روشنگران کرده نور زواری  
 است که حاضر هستند در مقابل روبرو سیستم نامت قدم استاده و  
 بیشتر ترجیح میدهد که با او در سطح و مصالحه در آید. کامپی  
 است برای آنکه تا شرایین با بیگمیری را در حرکات اس حرماناب  
 مطالعه کنیم، به سیر مبارزه طبقاتی در دوران پس از ما همس  
 ۵۷ و تحولات درون جیش کمونیستی بهره داریم. آیا نهادی است  
 که با زمان چریکهای فدائی خلق که در اردیبهشت ۵۸ در روزنامه  
 "کار" هم مقاله منحا دیکی علیه روبرو سیستم خرونجعی و دیگر  
 علیه نشوری سوسال امیر یا لیم در کنار هم چاپ می کرد، در بر  
 تحول خود به "کار" ۵۹ رسید؟ آیا نهادی است که این سازمان که  
 در آن زمان در برابر قدرت سیاسی حاکم دارای مواضع انقلابی  
 بود، به تدریج به موضعگیری اپورتونیستی افتاده و با لایحه بخشی  
 از آن عملاً قبول "راه رشد غیر سرمایه داری" معور شده و در  
 کنار حزب بوده "به اتحاد (بهریگوشیم جا بلوسی و در بورگی) سا  
 بورژوازی حاکم افتاد؟ آیا نهادی است که "راه کارگر که کانت  
 حاکم" را ضد انقلابی میدانست، با لایحه در صگ اهریبه دفاع طلبی  
 از بورژوازی حاکم در غلطیده و حتی تا مرز سوسال لژی و سیستم پیش  
 رفته است؟ آیا نهادی است که "وزمنگان" که دارای گرایش  
 روبرو نیستی ضعیفی بوده، فرا شرکتی مل این گرایش و معدم  
 مبارزه اندنولوژیک قاطع با آن، آرام آرام به هر که دفاع طلبان  
 از بورژوازی حاکم پیوست؟ (۱) و ...

برای هر کارگری که به منافع طبقاتی خود آگاه باشد و  
 برای هر روشنفکر کمونیستی که اندکی به مبارزه طبقاتی حاری در  
 جامعه آشنا باشد روشن است که نمیتواند یک ارتباط درونی  
 و محکم میان لژ لول در مقابل روبرو سیستم و سوسال امیر یا لیم  
 و لژ لول در مقابل بورژوازی را ایجاد نماید. زیرا آنکه سرمایه است

حکومت می کند! ایدئولوژی است و هنگا میکه ایدئولوژی دچسار انحراف و فساد دگرده، طبیعی است که درسیاست هم دچاراپورتونیم شویم. عدم اعتقاد به "احیاء سرمایه داری" در شوروی بی سروصدا از موضع گیری علیه رویزیونیم و سوسیال امپریالیسم شوروی در رفتن، خود بخود ما را به تنزل درسیاست و به سمت عنصری در مقابل قدرت سیاسی حاکم می کشاند. چرا که تنزل در مقابل رویزیونیم، این دشمن آشتی ناپذیر ما ر کمیم لنینیم و پرولتاریا را بصورت چیزی بی خطر برای کمونیستها و پرولتاریا در آورده و آرام آرام محتوا ت پرزواشی آن در کمونیستها آشکار می گذارد. و اپورتونیم را رشد میدهد. همین سرمایت ایدئولوژیک که خود را درسیاست رفیقان ناپیکر پرولتاریا نمیشد. این حقیقتی است که سیرتمولات جنبش کمونیستی در ۲ ساله اخیر به ما می آموزد و این تری است که رفقای چریکهای فدائی خلق (اقلیت) که کم و بیش به مرز بندی با اپورتونیم سیاسی اکثریت رسیده ولی در ایدئولوژی هنوز با آن مرز بندی انقلابی نگردانند و دیگر گروههای مشابه این رفقا و تما جنبش کمونیستی با بد پزای همیشه بخاطر بسیار د.

امروزه وحدت جنبش کمونیستی ایران نمی تواند بدون مرز بندی و مبارزه فعال با رویزیونیم در اشکال مختلف آن و جزای قبول نشوری سوسیال امپریالیسم روس بعنوان یکی از معیارهای ایدئولوژیک - سیاسی آن صورت گیرد. پروتزهائی چون "پذیرش نسبی" سوسیال امپریالیسم (یعنی قبول خملت تجا و زگسری شوروی بدون قبول احیاء سرمایه داری در آنجا و ما هیست اگمادی - سیاسی امپریالیستی آن) برای وحدت، یا قبول تنز سوسیال امپریالیسم بعنوان موضع سازمانی ولی رد آن بعنوان معیار عضوگیری و وحدت و ترهائی از این دست که از سوی نیروهای سانسگری چون "رمدگان" مطرح گشته است، در واقع معضوم می وحدت نسبی برای اول وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و

آنگاه تنگبلائی می باشد و دنبال مسئله میمانن زمان اپوزیسیون  
 "اشتلافی" و اصول فروشی و بی‌سبب ریزش داشتن است. اساساً  
 حاضرین و هم‌شده در درون یک تنگبلائی و اعدا و سروری و مردود  
 خط منی و دوپل‌تفرم سیاسی قائل‌نویسم. به‌رحم آنکه در صورت  
 ایدئولوژی که بسزیه فرم شده است است قائل به دوپل‌تفرم  
 گردیم. البته واضح است که قبول تز سوسیال امپریالیسم سوسیال  
 معیار ایدئولوژیک - سیاسی وحدت جنبش کمونیستی با آنکسی  
 پذیرفته نخواهد شد و برای این امر باید مبارزه کرده، و با بحاطر  
 پای بندی و عشق بی‌پایانمان به دفاع از اصول ما رکنیم -  
 لنینیسم و نیکل به وحدت واقعی در راه آن مبارزه خواهیم کرد .  
 قبول این تز نه تنها برای وحدت جنبش کمونیستی ما امری است  
 ضروری، بلکه تا شیرات خود را در جنبش ضد امپریالیستی خلقهای ما  
 نیز جای می‌گذارد. زیرا مبارزه ضد امپریالیستی خلقهای ما  
 علیه کل سیستم جهانی امپریالیستی، علیه تمامی امپریالیستها  
 و از جمله سوسیال امپریالیسم شوروی نیز هست و آن نیروهای  
 دمکراتی که دارای تزلزلاتی از جمله در برابر امپریالیسم شوروی  
 بوده و آنرا دوست خلقهای ما بحساب می‌آورند (مانند ما هدپس  
 خلق). واضح است که به نفوذ و بزرگو نیست ها و سوسیال امپریالیسم  
 در جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی خلقهای ما مانده و  
 مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای ما ضربات جدی میزند.

قبول تز مارکسیستی لنینیستی سوسیال امپریالیسم روس  
 نه تنها معیار وحدت جنبش کمونیستی ایران، بلکه معیار وحدت  
 جنبش جهانی کمونیستی و جزو لازم استراتژی و تاکتیک پروولتاریای  
 جهان علیه امپریالیسم می‌باشد.

غلبه رویزیونیسم و احیای سرمایه‌داری در بسیاری از کشور -  
 های سابقا سوسیالیستی و دیگر اسپهای توده‌ای پیوستن آنها  
 به ارتجاع جهانی موجب بحران شدید ایدئولوژیک جنبش جهانی  
 کمونیستی گردیده و آنرا دچار ضعف و پراکندگی کرده است. این

وامعات را نمیتوان اسکار کرد، نه با خیال پرداری های شیرین  
 و نظرات روزنویمستی حول "اردوگاه سوسیالیسم با ۱۴ کشور  
 سوسیالیستی" و نه با فریب و خودفریبی در مورد حزب پر قدرت لنین  
 و استالین که اکنون تغییر ماهیت داده و به یک حزب سوسیالیزم  
 امپریالیستی تبدیل شده است. با واقعیات باید بی پرده روبرو  
 شد و بدون ترس از دشواریهای راه، برای تقویت انترناسیونالیسم  
 پرولتری و اردوگاه سوسیالیسم، برای گسترش انقلاب جهانی و  
 برای تحکیم و آمیخته شدن جنبش جهانی کمونیستی مصممانه پیش  
 رفت. این اولین بار نیست که جنبش کمونیستی دچار ضعف و  
 پراکندگی شده است، دوده ۴۰ و ۵۰ قرن گذشته را بخاطر آوریم  
 که چگونه ماکس وانگلس در محاربه انواع ایدئولوژیهای  
 بورژوازی و خرده بورژوازی برجسته کاری، مصممانه در راه طرد  
 و افشای این ایدئولوژیها کوشیده و علیرغم تمام فشارهایی که  
 دول ارتجاعی وقت به آنها وارد می نمود و علیرغم تمام مسموماتی  
 که ایدئولوژیهای بورژوازی و خرده بورژوازی درون جنبش کارگری  
 پراکنده میکردند، عاقبت توانستند تشکیلات بین المللی کارگران  
 را بوجود آورده و ایدئولوژی طبقه کارگر را تدوین نمایند.

بنا بر این و بر مبنای ویا ران بلشویک او را که در سالهای نخست  
 ایدئولوژیک و خیانت سران انترناسیونال دوم به امر پرولتاریا  
 و انقلاب، مصممانه در راه احیای پاکیزگی مارکسیسم و تکامل آن  
 کوشیدند و در مقابل خیانت بیشتر اعضاء و عناصر حزب سوسیال  
 دمکرات آلمان که جانب ارتداد بورژوازی را در پیش گرفته بودند  
 از کارل لیبکنخت و روزا لوگزا مورگ دفاع کرده و گفت که تاریخ  
 جنبش کارگری آلمان در وجود این دو تن تحسین یافته است. کوچکی  
 و کمیت عناصر کمونیست را سبب و تعداد و گستردگی جریان سبب  
 روبرو نیست و مد کمونیست و غلبه آنها بر جنبش جهانی کارگری  
 حندان اهمیت ندارد. آنچه که مهم است حفظ پاکیزگی مارکسیسم -  
 لنینیسم در سازمان بورژوازی و ریزو نیستی، گسترش انقلاب

وامر پرولتاریا است. شرایط عینی بحران رای امپریالیسم جهانی چه در بلوک غرب و چه در بلوک روپروسوسی سما سوسی می دهد که در صورت وفاداری خود به آرمان پرولتاریا، کمونیسمها چشم انداز وسیعی برای رشد و گسترش جنبش جهانی کارگران دارند. آرمانگرایی کمونیستی آن قوه محرکه پرمدرنی است که سالاسر از هر توهم خرده بورژوازی و بورژوازی نسبت به احزاب رویزیونیست و پدید رویروسوسیسم جهانی، فرارداخته و بجای سلی و تسکین دروغین، به پرولتاریا شور انقلابی و شوق مبارزه داده و آینه تابلو را نوید می دهد.

#### باورقی :

(۱) - در روسیه نیز چنین مسئله ای با اندک تفاوتی وجود داشته است. لنین می نویسد :

«وصفت عمومی در کشور، برای شکوفاشدن هیچ نوع اپوریوسم "سوسیالیستی" پس بوده های کارگران ما عدم است. در روشنیه ما سه هاشی اراپوریوسم و در فریبیم روسی کارگران خرده بورژوازی و غیره می بینیم. ولی با تیر آن سرافلس با چیزی اربخشیهای فعال سازی کارگران بوده است. هر کارگران کارخانه، و انراقت کارگری در کشور، مبارک کوچک است. سرخشان سون گیری در اینجا سیموا بدو خود آید. قبل ارجک انحلال ظلمان اجرت اپوریوسها و... هیچ کوب حمایت فانی ملاحظه ای پس بوده های کارگرند... می آورند. اپوسالسم و جنگ ا

## دیدگاه رویزیونیستهای نوپن درباره سرمایه‌داری انحصاری دولتی (۱)

اپوزیونیستها و رویزیونیستهای ریگاریک که از بعضی  
بدهنده‌های نوپن در مرحله آخر سرمایه‌داری امپریالیستی  
محمول شده‌اند، کوشش کرده‌اند و می‌کنند که تئوری مارکسیست  
لینینیستی انقلاب پرولتری را نفعی بدانند. آنها از انواع  
تئوریهای مدعیان راهمی مانند تاسوسله‌آن پرولتاریا و سایر  
نوده‌های زمینکن را سردرگم نموده و آنها را از مسرانقلاب منحرف  
کنند و به‌گونه‌ای که در هر دو طرف آنها بی‌ساخته‌اند.

یکی از دلایلی که رویزیونیستها درباره‌ی گذار به سوسیالیسم بدون مبارزه طبقاتی و بدون انقلاب پرولتری مطرح می‌کنند، گستردگی وسیعی است که بدهنده سرمایه‌داری انحصاری دولتی در کشورهای امپریالیستی و سوسیالیستی پیدا کرده‌اند. رویزیونیستهای نوپن تئوری، بولگلاوی، چینی و کمونیسم اروپایی، و غیره درست مثل پیشگوسوتها نشان - سران اپوزیونیست سین الملل دوم کوشش دارند که سرمایه‌داری انحصاری دولتی را بعنوان حواشه سوسیالیسم در سطح سرمایه‌داری، بعنوان سوسیالیسم دولتی" عرضه نمایند. صرف نظر از نگرانیهای متفاوت شرایط و نمونه‌های گوناگون رویزیونیسم، تمام آنها در اساس کوشش دارند که ما "استدلال" ثابت کنند و معادله‌ای

\* شود و ریز (Theodor Bej) منحصر آموزش و پرورش در دانشگاه  
برای ما.

سرما به داری دولتی بخصوص سوار جنگ جهانی دوم شرایطی برای کداز سکا ملی و مالیات آمریکا سرما به داری کشید سوسالسم همراه آورده است و بدینسدا مرود این سوسه، مرحله انقلاب همرا آمریکا سروسری را غیر ضروری ساخته است.

ما برای ساحت درویش بودن نظرات اورو سوسینسی رور سوسینتهای مدرن در مورد سرما به داری انحصاری دولتی و سی بودن به اهداف این خادمن و فساد ز نوررواری واقفانه و مبارزه با آنها قوما سورا مورهای کلاسکهای مارکسیسم لنینیسم، اساد حزب کارآلسانی و آثار رفیق اسور حود و بخصوص اثر مهم او "امیریا لیسما و انقلاب" نگه می ما شتم.

\*\*\*

هما بطور که مارکسیسم لنینیسم با استدلال علمی ثابت کرده و جریان زندگی آن را نشان داده است. سرما به داری انحصاری دولتی چیزی جز یک کلی از سرما به داری امروزیت بدیده ای است در نگاشتی، سکا مل و اصحلال مرحله نهایی سرما به داری بعنسی ا سربالسم، دمقا از این حقیقت علمی، نتایج انقلابی برای مخالفت علمی پرولتاریا و حزب واقعی مارکسیست لنینیستی اش نشأت می گیرد. همس حقیقت است که رور سوسینتهای نوین از هر آب و رنگ با آن مخالفت می وررد و مدعیند که توسعه سرما به داری دولتی بعد از جنگ جهانی دوم سبب تکرار "مرحله خاص با خصوصیات کاملاً نوین می باشد که در آن سرما به داری ماهیت حوش را تغییر می دهد.

شیتوشیت ها و کمونیتتهای اروپائی علنا از این سبب ابروروشیتتی دفاع میکنند. سرتا سه هفتصن کنگره اتحادیه کمونیتتهای سوکلاوی (۱۹۵۸) در این باره سگوید "نظام اجتماعی سرما به داری در سکل کلاسکین به گذشته سطق دارد در حالیکه سرما به داری امروزی خود را سفور سانسورت نظامی غیر سرما به داری طوره - گرمسارد" بهمین صورت کسفرانس سمن السطلی سسی علمی در

مورد "دیالکتیک اقتصاد دوساست در دوران مبارزه برای تغییر انقلابی جامعه" که در پراگ برگزار شد (ژانویه ۱۹۷۸) خاطرنشان کردند "سرما به داری امروز کنونی یعنی سرما به داری انحصاری دولتی، دموکراسی اقتصادی، رأی با دموکراسی سیاسی، درهم می آمیزد و "مناسروسیالیستی" را در زیر بنا و روشنا حمل میکند و به این ترتیب راهی برای جهش به سوسیالیسم بدون احتیاج به انقلاب پرولتری ایجاد مینماید." (رعوع کنید به همبسی در مساعنات مندرج در مجله "مثال" طرح و سوسیالیسم" ۱۹۸۷ شماره - های ۴ و ۵ و ۶).

رویزونیستهای شوروی نیز بنوبه خود میکوشند این تفسیر علمی را به شیوه ای نسبتاً مشترک عرضه نمایند. آنها در ویژه نامه و مقالات گوناگون و همچنین تمام کتب درسی به سرمایسه داری انحصاری دولتی بعنوان پدیده یا اصطلاح دوران سوم، بحیران عمومی سرما به داری که طبق گفته آنها تمام دوران بعد از جنگ دوم جهانی را در بر میگیرد و در رابطه با دوران گذار "سالیست آمیز" از سرما به داری به سوسیالیسم است، برخورد میکنند.

رویزونیستهای نوین شوروی با انکار جوهر سرما بیسه داری انحصاری دولتی و دولت بورژوازی امروزه آنها مختلف می - گویند آنها را بعنوان نیرویی مستقل از انحصارها و المیگارش مالی و نیروی که میتواند در مخالفت با انحصارها با شدت گستر کنند. برنا مه حزب کمونیست شوروی بدین شیوه تاکید میکند که "سرما به انحصاری و دولت، نماینده دوی نیروی مستقل هستند که برای اهداف معین در شرایط سرما به داری انحصاری دولتی متحده میشوند. جان مطلب در تبعیت یکجا نه تبعیت بلکه در اتعا د و نیرو است که به درجه معینی استقلال خود را حفظ میکنند." از اینجا معلوم میشود آنها مدعیند که دولت بورژوازی و همراه با آن سرما به داری انحصاری دولتی بعنوان نیروهای مستقل تابع انحصار هان نیستند، بر فراز طبقات قرار میگیرند و هم به سوزواری وهم



به پرولتاریا و توده‌های نخستین خدمت میکنند. علاوه بر سرمایه داری  
انحصاری دولتی بعنوان "وسيله‌ای موثر در مبارزه علیه انحصارها  
و مدافع توده‌های زحمتکش" (۱) تلقی میشود.

رویزونیست‌های چینی گرچه از اظهار علنی در مورد مرحله  
نوبین و ویژه‌ای "که سرمایه داری بصورت سرمایه داری دولتی میگذراند  
خودداری میکنند، اما در واقع این تز رویزونیستی را میپذیرند  
و آنرا بمناسبت به مرحله‌ای که هر کشور با بدبیش از رسیدن بسرمایه  
سوسیالیسم طی کند محبوب میکنند.

با بدگفت تنها دلیلی نیست که تمامی حزب‌های رویزونیسم  
مدرن در ترویج این تزارتاجی که گویا گسترش سرمایه داری  
انحصاری دولتی در نیمه دوم قرن اخیر نمايشگر "مرحله نوبین  
و ویژه‌ای" از سرمایه داری است متفقند. هدف آنها اینست که  
سرمایه داری کنونی را نه تنها با الکل متفاوت با سرمایه داری  
که ما رکی در "کاپیتال" تحلیل کرد جلوه گر کنند بلکه حتی آنرا  
مطلقاً و تماماً از امپریالیسمی که لنین در کتابش "امپریالیسم  
سنا به بالاترین مرحله سرمایه داری" تحلیل نمود نشان دهند. تمام  
کوشش آنها در این است که "نابیت کنند" تزهای مارکسیسم لنینیسم  
در مورد مبارزه طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتور  
پرولتاریا را که نه شده است و با بد در آنها تحدید بطرکردن تزهای  
"نوبین" گذار مناسبت از سرمایه داری به سوسیالیسم که  
منطبق با منافع بورژوازی انحصاری و ارتجاع است تعویضشان  
نمود.

همانطور قبلاً توضیح داده شد تا کند میکند:

"رویزونیسمها هرگز قادر به سادهد کردن نشوری خود در مورد  
سرمایه داری انحصاری دولتی، نبوده‌اند. آنها فقط بطور  
خلافه اروسزگی و اسرارهای عدم دحالی که دولت در سنگ  
مرحله ارتکاب امصادی جامعه خود میگذرد، سحر  
را دیده‌اند. دحالی که در واقع صلاح امصادی سرمایه داری

نوع جدید است. روبرو نسیمها میگویند که این صلاح (یعنی دخالت دولت در امور اقتصادی - مترجم) نه سرو هسای دمکراسی و اعتدالی امکان آن را میدهد که با اعمال کمترین برد دولت با سرمایه‌داری دولتی را علیه انحصارات بکار گیرند. اما این جواب و حالی سخن نیست. (۲)

نشوری مارکسیسم لنینیسم به ما می آموزد و بر آنست که تا گذشت هر روز تا بید می کند که سرمایه داری انحصاری دولتی هیچگاه از حد عبور نکرده و سرمایه داری فرا تر نمی رود. سرمایه داری دولتی پیوسته تاریخی تنها ملش ارد و مرحله می گذرد: مرحله سرمایه داری پیش از انحصار و مرحله سرمایه داری انحصاری با امپریالیسم. مرحله دوم - امپریالیسم یا لائریس و آخرین مرحله سرمایه داری است که بناچار از طریق انقلاب بیرونی به سوسیالیسم می انجامد. مرحله امپریالیسم نه تنها مزجله جاگزینی رفاهت آزادها بلطدگامل انحصارات غول بیکرد درافتما دوسیات می باشد بلکه مرحله نسیم سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری انحصاری دولتی می باشد که ما بحکیم موی العاده در ما سن دولتی (۳) رسیده‌ای ما عده دستگاه نظامی سور و کراتیک و افزایش و فدا مسات سرکویگران نه تدبیری علیه بیرونی را همراه است. لیس در مبارزه با نظرات ایوریونیستی سردمداران خائن اشتراک سونال دوم اشاره میکند:

"متدا و لیرس اشتباه، بی سوژوار فرممنهاست که مدعینند به اصطلاح سرمایه داری انحصاری یا سرمایه داری انحصاری دولتی دمگر سرمایه داری نیست و میتوان آنرا تویالیسم دولتی نامید" و غیره (۳).

این مطلب که سرمایه داری انحصاری دولتی مرحله "سوزه سوسی" از سرمایه داری را تشکیل نمی دهد از خود تاریخ سرمایه داری انحصاری دولتی معلوم می شود. سرمایه داری انحصاری دولتی اولین تاریخ سوسی در آمار سوسیالیسم در فلسفا در

دورانی که گذارنهای سرمایه‌داری به آخرین مرحله‌های آن  
امپریالیسم صورت می‌گرفت پدیدار شد. در سالهای جنگ جهانی  
اول شکل‌هایی را بخود گرفت و بعد از جنگ جهانی دوم به‌تدریج  
تکامل پیدا کرد.

پیدایش و توسعه سرمایه‌داری انحصاری دولتی یک پروسه  
معینی است. عواملی که پیدایش آنرا موجب شدند عموماً همان عواملی  
هستند که تبدیل سرمایه‌داری به امپریالیسم را موجب گردیدند  
تعمیق تضاد اساسی سرمایه‌داری یعنی تضاد بین درجه‌های  
خصلت اجتماعی تولید سرمایه‌داری و تعاضب خصوصی، نسبت رشد  
پاینده تمرکز سرمایه و تولید، تشدید تضاد سرمایه‌داری از قبیل  
بحران، میل به تازیه شدن اقتصاد جنگ‌های امپریالیستی، تورم  
مزمین و غیره... دخالت دولت سرمایه‌داری در اقتصاد و تحکیم سلطه  
همه‌جانبه انحصارات و توسعه سرمایه‌داری انحصاری را ضروری  
نمودند که بعد از جنگ دوم جهانی پدیده‌ای عمومی و صفت مشخصه  
تمامی کشورهای امپریالیستی گردید.

عبانیت رویزیونیستهای نوین نیز موجب شد که اقتصاد  
کشورهایی که قبلاً سوسیالیستی بودند به اقتصاد انحصاری دولتی  
از نوع سرمایه‌داری تبدیل شود. اما در کشورهای سابقاً  
سوسیالیستی برخلاف کشورهای کلاسیک امپریالیستی که  
سرمایه‌داری انحصاری دولتی برضیای سرمایه‌داری انحصاری  
و موازات آن پدیدار شد و تکامل پیدا کرده سرمایه‌دار و  
انحصاری دولتی بعنوان شمره ضد انقلاب رویزیونیستی که  
این کشورها را دربرگرفت پدیدار شد.

در اینجا انحطاط سیاسی وایدئولوژیک با انحطاط اقتصادی  
همراه نشد و روابط سرمایه‌داری و تولید را یکپارچه‌تر و باسط  
سوسیالیستی گردید. در این کشورها عوامل سیاسی، اقتصادی  
ایدئولوژیک، تاریخی و روانشناختی موجب انحطاط مالکیت  
سوسیالیستی در مسائل تولید و آنرا در سیرا انتقالی اثربسته

فرم مالکیت انحصاری سرمایه‌داری وارد ساخت. بدین معنا که مالکیت سوسیالیستی در این کشورها به مالکیت بسوزووازی نوینی تبدیل شد که پستهای رهبری را در حزب، دولت، ارتش و غیره نصب نمود.

در نتیجه تشدید تضادهای نظام سرمایه‌داری و به‌خصوص تضادهای درون امپریالیستی\* و همچنین تعمیق بحران عام نظام سرمایه‌داری، سرمایه‌داری انحصاری درون دولتی به شکل گروه‌های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی از قبیل "بازار مشترک اروپا" کمون و غیره، محاذات سرمایه‌داری انحصاری دولتی پدیدار شدند.

ولادیمیر ایلیچ لنین از همان آغاز که سرمایه‌داری انحصاری دولتی حالت جنینی داشت اصول اساسی ماهیت طبقاتی آن را تشریح نمود. او در آثارش "امپریالیسم یعنی به بالاترین مرحله سرمایه‌داری،" "جنگ و انقلاب"، "دولت و انقلاب سوسیالیسم" و "خطرات میمازده که در آغاز امپریالیسم، حاکمیت انحصارات سرمایه‌داری مالی و الیگارش مالی در همان زمان ترکیب و پیغام قدرت عظیم انحصارات با قدرت عظیم دولت بسوزووازی در مکانیم واحد متحقق می‌شود. او با بسط بیشتر این نتایج در این آثار و بخصوص در آثار "در باره شعار دولت متحد اروپا"، "تجزیه‌های اصولی در مورد مسئله جنگ"، "چرخش‌های در سیاست جهانی و دیگر آثارش تحلیل عمیق‌تری از عوامل سرمایه‌داری انحصاری دولتی بعمل می‌آورد. لنین با استدلال ثابت می‌کند که دولت بسوزووازی بنحویز افزایشی تسلیم انحصارات می‌شود و کاملاً خدمت سرمایه‌داری مالی و الیگارش مالی درمی‌آید. اما دقیقاً این جنبه دوم که عمده است توسط روبزینو پستهای نوین عمدتاً از قلم می‌افتد.

ترجمینی جوهر طبقاتی سرمایه‌داری انحصاری دولتی با

\*Inter-Imperialist

استدلالات نویسن علمی توسط استالین مسود  
دفاع قرار گرفت و غنی شد. استالین بعنوان شاگرد با وفای لنین  
با عزیمت از واقعیت دنیای سرما به داری در کتابش "مسا شل  
اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی" سرما بسسه داری  
انحصاری دولتی را بعنوان مرحله انقیاد کامل دستگاه دولتی  
به انحصارات تشریح نمود.

رفیق انور خوجه در کتاب خود "امپریالیسم و انقلاب" در پرتو  
نظری لنینی امپریالیسم تحلیلی علمی از تجلیات کنونی  
امپریالیسم و سوسیالیسم امپریالیسم بعمل می آورد و بصورت  
ترکیبی جوهر طبقاتی سرما به داری انحصاری دولتی را تشریح  
می کند. فصل دوم کتاب با عنوان "نظری لنینی امپریالیسم  
همیشه معتبر است" به تحلیل جدیدی بر سر ما به داری  
انحصاری دولتی بعنوان تکامل مستقیم خصوصیات اقتصادی  
امپریالیسم و در مرحله اول خصوصیات اساسی اقتصادی آن یعنی  
تمرکز و مابیل تولید و سرما به و همچنین سلطه انحصارات پرداخته  
است. رفیق انور خوجه سرما به داری انحصاری دولتی را با تمام  
پیچیدگی عملکرد آن در نظر میگیرد. او خاطر نشان می سازد  
"سرما به داری انحصاری دولتی بمعنای انقیاد دستگاه  
دولتی توسط انحصارات، برقراری حاکمیت کامل آنها در  
عرصه زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور است. دولتی  
بدین طریق منفع المکارش مالی مستقیماً در اقتصاده حالت  
میکند تا سود اکثر از طریق استثمار ما می مردم زحمتکش و  
حرفه گردان انقلاب و مبارزات آزاد بخش خلقها برای طبقه  
حاکم تعیین نماید." (۴)

این تعریف ما اهمیت اقتصادی و سیاسی سرما بسسه داری  
انحصاری دولتی، انگیزه ها و اهداف آن را هم در کشورهای  
امپریالیستی و هم در کشورهای سوسیالیستی بر ماسلا  
می سازد و بطور مختصر نشان می دهد که سرما به داری انحصاری

دولتی بهیچوجه ما هیت نه مکرانه، اشتهازگرانه، غا زنگرانه و جنگ افروزانه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را تفتیر نمی دهد. این خصوصیات حتی در آن اشکال ستمگری گنسه سرمایه داری انحصاری دولتی بخدمت میگیرد آشکارتر میشود.

\*\*\*

رویزبونیستهای نوین وانمود می کنند مالکیت انحصاری دولتی و دخالت دولت بورژوازی در اقتصاد از طریق اقدامات گوناگون "عنا سوسیالیستی" را در بطن سرمایه داری حمل می کند و از این طریق بدون نیاز به انقلاب قهراً امپریولیتری و برقراری دیکتاتور ی پرولناریا گذار به سوسیالیسم میسر می گردد.

اما در واقع اشکال و حیات تجلی سرمایه داری انحصاری

دولتی که بیاتگری بالاترین میزان تمرکز تولید و سرمایه است

بهیچوجه ما هیت امپریالیسم را تفتیر ندهد و هیچ "عناصر

سوسیالیستی" را در بطن سرمایه داری را حمل نمی کند. این مسئله

از نما می راهها و وسایلی که دولت بورژوازی برای مداخله در

زندگی اقتصادی کشور استفاده میکند چه در ناسین انحصارهای

دولتی وجه در استفاده از دولت بعنوان اهرم کمک به انحصارات

در ایجابات اتحادیه های انحصاری بین دولتی و غیره معلوم میشود.

تاریخ معاصر واقعیت کنوسی نشان میدهد که هر دولتیست

بورژوازی بر حسب وقایع و وضعیتهایی که اقتصاد سرمایه داری و

خرده بورژوازی بعنوان یک طبقه با آن مواجه میشوند طرق مخصوص

بخودی برای مداخله در اقتصاد دارد. از جمله آنها در این زمینه

سرمایه داری انحصاری دولتی است. معهدا خصوصیات کلی ایس

است که در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، دولت با ایجابات توسعه

حیث انحصاری دولتی و وجود آوردن یک دستگاه دولتی، ظاهرا

سرای "سنتظیم" حتمی "اقتصاد سرمایه داری در اقتصاد مداخله

میکند.

مالکیت انحصاری دولتی سرمایه داری در کشورهای امپریالیستی

و سوشال امبریسالسنسی یک شکل با ربحا آشنا دهنده مالکیت عمومی سرمایه داری است. همانطور که رفیق ابورخوچه به ما می آموزد "سرمایه داری انحصاری دولتی ساختار ملک یک سرمایه دار صغیر با یک گروه از سرمایه داران نیست بلکه ملک دولت سرمایه داری تملک طبقه سرمایه دار در قدرت است." (۵) بنابراین دولتست بورژوازی که سرمایه بنده مستقیم این مالکیت است چیزی جز هیئت مدیره امور مشترک کل بورژوازی نیست. و وسیله ای است در دست سرمایه داران برای تحت انقیاد نگه داشتن طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش با بهر وسیله و هر طریق بود خدا کثرت برای بورژوازی انحصاری را تضمین نماید. این امر از این حقیقت آشکار میشود که همانهایی که انحصارات را هدایت میکنند دولت را نیز هدایت میکنند. لنین میگوید: "امروز وزیر فردا با نیکدار امروز با نیکدار فردا وزیر" (۶)

جریان زندگی کاملاً نشان داده است که ماهیت فعالیت اقتصادی واجتماعی دولت را نمیتوان از مافع طبقه ای که این دولت در خدمت آن است جدا نمود. انگلس میگوید:

"دولت نوین در هر شکلی که باشد، ماهیت ما شین سرمایه داری دولت سرمایه داران و مجتمع ایده آل سرمایه داران را دارد. هر چه نیروهای تولیدی بیشتری را در اختیار بگیرد تبدیل آن به مجتمع سرمایه داری کاملتر شده و تعداد بیشتری از شهروندان را تحت استثمای درمی آورد کارگران همان کارگران مزدور و بیرونی را باقی خواهند ماند. روابط سرمایه داری تا بدین حدی شود بلکه برعکس به آخرین درجه و به اوج خود تکامل پیدا میکنند" (۷)

در کشورهای مختلف امبریسالسنسی مالکیت انحصاری دولتی ۲۰ تا ۳۰ درصد کل تولید اجتماعی را شامل میشود. دولتهای مختلف امبریسالسنسی امروزه تا حدی که ملی از ضعف از مسل صاحب جنگی، امنی، الکترونیک و حمل و نقل را کنترل میکنند.

در شورای سرمایه‌داری و دیگر کشورهای تحت حاکمیت رومیونیست - های نوین بخش دولتی رومیونیستی - سرمایه‌داری بیانگر شکل عمده مالکیت است. در اینجا بورژوازی نوین وسایل تولید را تحت کنترل کامل دارد و از آنها برای منافع خود استفاده میکند. و دلیل آن این است که قدرت سیاسی نیز در دست اربابان است. بوروکرات قرار گرفته است. همانطور که رفیق انور خوجه به ما می‌آموزد در این کشورها بورژوازی نوین ارزش اضافی را به نسبت عکس سرمایه‌کار انداخته "طبق موقعیتی که افسر اداری را بالای بورژوازی در سلسله مراتب دولتی، اقتصادی، علمی و فرهنگی دارند تماجب میکنند. حقوقهای بالا، با دانه‌های معمولی و فوق العاده، جوایز و انگیزه‌های مادی، امتیازات و غیره بصورت یک نهاد کامل برای تملک ارزش اضافی حاصل از رنج زحمتکشان درآمده است." (A) در بورژوازی و چین هم مالکیت سرمایه‌داری دولتی و هم مالکیت سوسیالیستی<sup>۱</sup> دوش بدوش و همراه با دیگر اشکال مالکیت سرمایه‌داری از قبیل مالکیت مشترک دولت و سرمایه - داری خصوصی، مالکیت سرمایه‌داری بزرگ و متوسط و همچنین مالکیت کوچک در شهر و بخصوص در روستا وجود دارد. در این کشورهای سرمایه‌داری هم بوروکراسی رومیونیست در قدرت و هم دیگر سرمایه‌دارانی که از امتیازات اقتصادی و سیاسی پیشین خود همچنان برخوردارند مالکین وسایل تولید هستند.

مالکیت انحصاری دولتی مثل خوددود، بورژوازی به اسطه ما هفتش خلعت مضمحل استثنای رگانه و ستم نه‌دارد. هدف تولید

\* Socialist Property نظرمیرسد در ترجمه ایرانیاتی که انگلیسی‌اشنا شده چون در حالتیکه سوسیالیسم حاکم نیست بالطبع از مالکیت سوسیالیستی هم خبری نمی‌تواند باشد. ممکن است کلمه مورد استفاده مولف Social Property به معنی مالکیت انحصاری باشد.



است بخورده میماند و همچنان کس سود حداکثر است و همانطور که  
 فرضی انور خوجه به ما می آموزد، به همین دلیل است که بخش  
 سرمایه داری دولتی اقتصادها شکل ویژه ای از مالکیت عمومی  
 است که نفا و نش با آن تنها در درجۀ اجتماعی بودن تولید سرمایه  
 - داری است. بنا بر این در ایجاد، توسعه و تحکیم مالکیت  
 انحصاری دولتی، کل بورژوازی بمثابه یک طبقه و محموله  
 بورژوازی انحصاری ذینفع است. این امر به سبب این واقعیت  
 سبب است که ارزش اضافی تولید شده بوسیله کارگرانی که در بخش  
 انحصاری دولتی مشغول کارند، تنها به مصرف هزینه های هنگفت  
 نگهداری دستگاه بورژوازی - ستم، قهر و فریب میرسد و بخانه هم به شکل  
 سود حداکثر به حیب بورژوازی انحصاری میسرود. این امر بوسیله  
 مکانیستهایی که دولت بورژوازی برای توزیع ارزش اضافی  
 تولید شده بوسیله دستمزد بگیران مزدور بخش سرمایه داری دولتی  
 کار میگیرد عملی میشود.

از این حقیقت که انحصارات سرمایه داری دولتی تنها در آن  
 شاخه هایی از اقتصاد و تنها در زمانی بوجود می آید که بورژوازی  
 انحصاری نسبی از آن میسرود نشان میدهد که سرمایه داری انحصاری  
 بکلی در خدمت انحصارات عمومی و الیگارشالی مالی برای مقاصد  
 حداکثر سود مینماید. بنا بر این بحث سرمایه داری انحصاری نخست  
 در صنایع جنگی و همچنین شاخه هایی که به سرمایه گذاری اولیه  
 بیشتری برای ساختمان و تجهیزات و کار تحقیقی - عملی نیاز  
 دارند و از نظر اقتصادی سودآوری موری ندارند، ایجاد میشوند.  
 اما وقتی که این شاخه ها نسبتاً قوی میشوند و شروع به سود دادن  
 میکنند در بسیاری موارد به انحصارات عمومی واگذار میشوند.  
 تا آنجا که سرمایه داری انحصاری دولتی معمولاً در شاخه هایی از  
 اقتصاد ایجاد نمیشود که انحصارات سرمایه داری عمومی در پیبرد  
 آنها برای تضمین افزایش مداوم سود مبالغه مشترک دارند. در این  
 روش شاخه های عمومی تولید و مابیل تولید و آن شاخه های همسند

که از بیسودر خدمت عرضه کردن نیروی انسانی و سایر سرمایه‌های  
و سایر سرمایه‌ها و وسایط تولید را به صورت سرمایه‌های  
دیگر برای انحصارات خصوصی یا زارهای، تضمین شده و فروش  
محصولات آن، بخصوص وسایل تولید در شکل وسایل صنعتی به  
صنعت‌های یا لایحه تضمین میکنند. ثالثاً بخش سرمایه‌داری انحصاری  
دولتی همچنین در آن شاخه‌ها سی از اکتفا ایجاد می‌شود که  
نیازمند بهای بیشتر تکنیکی برای سرمایه‌گذاری سرمایه  
خصوصی چندان امیدوارکننده نیست. بنابراین بورژوازی  
انحصاری برای حفاظت خود از خطر نفوذ سرمایه‌های خارجی در این  
شاخه‌ها به ایجاد دولت و سرمایه‌گذاری هلاقمند است.

ما هست: استعمارگرانه بخش سرمایه‌داری دولتی در حالتی  
که بورژوازی بصورت یک طبقه آنرا از طریق ملی کردن ایجاد  
می‌سازد و سرمایه‌داری را می‌کند. گام به گام دولت بورژوازی برای  
حفظ سرمایه‌های خصوصی انحصاری از ورشکستگی و همچنین کند کردن  
لحمه‌ها را به پیروان یا محبوسه ملی کردن می‌شود. بورژوازی سر  
وهدای زیادی در باره ملی کردن پیدا می‌کند و تبلیغات زیادی  
برای عرضه کردن این اقدامات به نام اقداماتی بی‌فایده‌های  
زحمتکش، بجهل می‌آورد. انگلس در این مورد تاکید می‌کند که در  
شرایط سرمایه‌داری ملی کردن "سبب جوجه‌گامی به سوی سوسیالیسم  
چه مستقیم چه غیر مستقیم و چه آگاهانه و چه ناآگاهانه" است. (۹)

ملی کردن بورژوازی هیچ چیز مشترکی با ملی کردن  
سوسیالیستی وسایل تولید ندارد. همانطور که تجربه کشورهای  
شان می‌دهد ملی کردن سوسیالیستی تنها در شرایط سرکشی‌راری  
دیکتاتوری بولشویست صورت می‌گیرد و اموال سرمایه‌داری عمومی  
را در سه روز و سایر دست‌های سرکشی‌راری عوامت اجرا می‌شود در حالتی  
که ملی کردن بورژوازی در شرایط دیکتاتوری بورژوازی صورت  
می‌گیرد. تمامی اموال خصوصی انحصاری و سرمایه‌داری را شامل  
سرمون و سایر بخش‌ها را بطریق ماسع سرمایه‌داری

انحصاری دربرمیگیرد. تا روح نشان میدهد که تنها آن شاه‌هایی  
 از صنایع کشورهای سرمایه‌داری ملی شده اند که با برانزهیگیهای  
 امپریالیستی تخریب‌گرددند و اندک با طریقت ما مدگیسی  
 تکنولوژیک و رشکست شده یا از این گونه اند که در معرض خطر  
 ورشکستگی بواسطه رقابت سرمایه‌عاری قرار دارند. ملی کردن  
 در کشورهای سرمایه‌داری همیشه با نراسد کامل انجام میگردد  
 و بورژوازی انحصاری را قادر میسازد که حتی از سرمایه‌نولسیون  
 را که بواسطه پیشرفت تکنیک عقب مانده است به سرمایه‌پولسی  
 تبدیل کند تا بتواند در معاملات پرسودتری در داخل و خارج کشور  
 بکار ببرد. در نتیجه مالکیت دولتی سرمایه‌داری و ملی  
 کردن بورژوازی به تحکیم بیشتر مالکیت سرمایه‌داری انحصاری  
 و برقراری حاکمیت کامل الیگارش‌ی مالی در تمام زمینه‌های  
 فعالیت در کشورهای امپریالیستی و وسیعاً ل امپریالیستی  
 می‌انجامد. به همین خاطر است که طبقه کارگر و عذاب ما رکیست  
 لنینیستی نباید هیچگونه توهمی درباره مالکیت سرمایه‌داری  
 دولتی و ملی کردن بورژوازی به خود راه بدهد. آنها تنها به  
 سرنگونی بورژوازی و نظام سرمایه‌داری بهرنگلی که متجلی شود  
 منجمله سرمایه‌داری انحصاری دولتی علاقمندند.

در دوران امپریالیسم، بورژوازی انحصاری، الیگارش‌ی مالی  
 محسور است علاوه بر بخش انحصار دولتی، دستگاهی دولتی برای  
 نظارت بر "تنظیم اجتماعی" اقتصاد سرمایه‌داری نیز تأسیس کند.  
 در شرایط اقتصاد سرمایه‌داری این "تنظیم اجتماعی" تماماً  
 اقداماتی که توسط دولت بورژوازی برای تضمین رشد دائمی  
 انحصارات انجام میگردد از طریق استعمار و فزاینده طبقه کارگر  
 و دیگر بوده‌های رنجش وجه از طریق "نسبت" اقتصاد دولتی  
 هان - رده سرمایه‌داری را دربرمیگیرد.

تنظیم اجتماعی اقتصاد سرمایه‌داری از جانب دولت  
 بورژوازی مقدم بر هر حصر مستقیم بر کارکنان روزافزونی اردو است

ملی در دست دولت و توزیع آن بر طبق منافع انحصارات بورژوازی  
میشود. در کشورهای پیشرفته سرمایه داری از قبیل ایالات متحده  
بریتانیا، آلمان غربی و غیره انحصارات سرمایه داری امروزه  
موفق شده اند. ۳۵ تا ۴۰ درصد درآمد ملی را در دست خود میگیرند  
و توزیع آنرا کنترل نمایند. در این زمینه گذشته از بخش توسعه  
یا بنده انحصار دولتی، نظام مالیاتی نیز وجود حسود را محسوس  
میکند. مالیاتها که عمدتاً بوسیله توده های زحمتکش پرداخت  
میشوند منبع اصلی درآمد برای بودجه دولت در این کشورها  
میکند.

سرمایه گذاری مستقیم دولت، میل تازمیزه کردن اقتصاد و  
تقبل مخارج تحقیقات علمی که در تحلیل نهایی بوسیله  
انحصارات خصوصی مورد استفاده قرار میگیرند، اعتبار رهساز  
اعطایی برای تشویق سرمایه گذاری خصوصی و همچنین اعتبارات  
دولتی که با شرایط آسانتری به کشورهای دیگر داده میشوند  
جملگی بعضی از گمانه های عمده ای هستند که از طریق آنها دولت  
سرمایه داری بخش قابل توجهی از درآمد ملی را توزیع مینماید  
از این رو در ۱۹۷۷ سرمایه گذاری مستقیم دولتی در آمریکا ۷۲ درصد  
کل سرمایه گذاریهای کشور را شامل میشد، در بریتانیا این رقم  
۳۶ درصد بود، در ژاپن ۳۱ درصد، در فرانسه ۳۶ درصد و در جمهوری  
فدرال آلمان ۱۶ درصد. دو ابر قدرت آمریکا و شوروی سالانه  
حدود ۱۴ میلیارد دلار برای مفاصده نظامی صرف میکنند. بهمین  
ترتیب در چین ۴۰ درصد مخارج بودجه دولتی برای تقویت  
بنیه نظامی خرج میشود. حدود دو سوم وجوه بودجه آمریکا صرف  
پایین هزینه کارهای مهمتر تحقیقات علمی بخصوص برای تولید  
صنایع جنگی میگردد.

شرکت فعال دولت سرمایه داری در توزیع درآمد ملی  
در چارچوب اصطلاح "تنظیم اجتماعی" عمده مناسبات بین کار و  
سرمایه، البته بر طبق منافع انحصارات را نیز در بر میگیرد.

دولت سرمایه‌داری قوانینی وضع میکند و اقداماتی برای ثابت نگه داشتن "دستمزدها، ممنوعیت اعتصابات، تنظیم قیمتها"، "کنترل" تورم و غیره انجام میدهد. کار برد این اقدامات به کسب سود اضافی برای انحصارات و بدتر شدن فقرتوده‌های زحمتکش منجر میشود. اقداماتی از این نوع به انحصارات آمریکایی کمک کرده‌اند که حتی -شرایط بحران عمیق و سه‌جانبه دهه ۳۰ سدهای افسانه‌ای پدجیب بزنند و قطعی شدن جامعه آمریکا را شدت بخشند برای مثال در سال ۱۹۷۸، ۵۰۰۰ بنگاه عمده آمریکایی سودی بالغ بر ۶۱/۵ میلیارد دلار یا تقریباً ۵ برابر بیشتر از سال ۱۹۷۰ به جیب زدند. در آمریکا درست مثل بقیه کشورهای سرمایه‌داری جهان سوزوایی و فرمیستی، ثروت ملی و درآمد ملی در دست اقلیتی متمرکز است. آریبا با سرمایه مالی که بیش از ۱/۶ درصد جمعیت نیستند حدود ۳۵ درصد اموال خصوصی سرمایه‌داران، ۸۰ درصد سهام ۱۰۰ درصد اوراق قرضه و غیره را در تملک دارند. ۲۰ درصد گروه ثروتمندترین خانواده‌های آمریکا ۴۱ درصد درآمد ملی آمریکا را تحت کنترل دارند در حالی که ۳۳ میلیون نفر از اهالی این کشور در سطحی پایین تر از مرز رسمی فقر زندگی میکنند.

بعد از جنگ دوم جهانی "برنامه ریزی"، شکل جدیدی از تنظیم پروسه‌شناسی با تولید سرمایه‌داری شده است. الیگارش جالبی گوش دارد ما "برنامه ریزی دولتی" تا اندازه‌ای مماثلت تشدید شما دین خصلت اجتماعی تولید و شکل تعاضد سرمایه‌داری خصوصی و بین تولید و مصرف را تخفیف دهد. کل "برنامه ریزی" سرمایه‌داری - هاری عبارت است از اصطلاح "پهنگویی اقتصادی"، برای این معنا دولت سوزوایی گوش میکند تنها بعضی از گرامات تولید و مصرف را پیش‌بینی کرده و سودها را کثیر سوزوایی اختصاصی و همچنین درآمد هگفت نوگراش - تکسوکرا آنها، تردید سوزوایی - ها، ابرو سوزوایی و عمره را تعاضد تعاضد.

هیچ شکل با تعلیاتی از سرمایه‌داری است و استیسی

نمی‌توانند ما هیت اقتصادی سرمایه‌داری بورژوازی بسازند  
رویز یونیستی، روابط سرمایه‌دارانه‌ست و استعمار و قوانین  
عینی تکامل سرمایه‌داری را تغییر دهد. ما هیت امپریالیسم و  
سوسیال امپریالیسم با گرایش تبدیل سرمایه‌داری انحصاری  
درون - دولتی که امروزه مشاهده می‌شود نیز تغییر نمی‌کند.

ایورتونیست‌های اکثریت سوسیال دوم کاتولیکی مرتد و شرکا  
در دوران خود موعظه می‌کردند که اتحادها و تفاهات امپریالیستی  
می‌توانند تفاهات بین امپریالیست‌ها را حل کرده و جنگ‌ها را حذف  
کنند. رویز یونیستی نوین نیز امروزه در جبهه‌های آنها می‌گذارد  
آنها گوش‌های مذبوحانه‌ای برای جازدن با زار مشترک اروپا  
اروپای متحد و نامتواکنان فاکتورهای موثر ثبات، امنیت و  
حفظ صلح در اروپا بعمل می‌آورند. تبلیغات رویز یونیستی‌های  
چینی علنا پیرولتاریای اروپای غربی را به اتحاد با بورژوازی  
انحصاری، دیکتاتورهای فاشیستی و سایرترین ارتجاع‌ها  
دعوت می‌کنند، زیرا که به اصطلاح این به نفع خود آنهاست و از نیاز  
مقابله با تهدید جنگ جدیدی از جانب سوسیال امپریالیسم  
شوروی نشأت می‌گیرد.

اسناد حزب کارآلبانی و آشار رفیق انور خوجه خاطر نشان  
می‌کنند که ایجاد اتحادیه‌های انحصاری مختلف درون - دولتی  
در نیمه دوم قرن بیستم و اتحادیه‌های سوسیال امپریالیستی درون -  
دولتی بعد از خیانت رویز یونیستی‌های شوروی بیانگر تشدید  
تفاهات درون - امپریالیستی و مبارزه امپریالیستی  
بنیادین تقسیم اقتصادی و ارضی جهان می‌باشد.

از نظر اقتصادی اتحادیه‌های انحصاری درون - دولتی  
نتیجه تمرکز و تجمع عظیم تولید و سرمایه، رشد روزافزون نیروهای  
تولید برای غلبه بر مرزهای نسبتاً محدود اقتصادهای ملی  
سرمایه‌داری می‌ماند. الگاری مالی از طریق مکانیسم‌های انحصار دولتی  
بین المللی و موافقتنامه‌های درو و جد حاسه درون - دولتی

کوشش میکنند راها و وسایل مشترکی برای بهره‌شدن بر عملیات  
شناوبی با تولید سرمایه‌داری، کسب سود حداکثر در شرایط  
بحران اقتصادی که از بحران عام نظام سرمایه‌داری ریشه می‌گیرد  
تقسیم‌بازارها برای فروش اجناس و حوزه‌های نفوذ از طریق  
اتحادی از سرمایه به مقیاس بین‌المللی، به‌پیدا کند.

از جنبه سیاسی، اتحادیه‌های انحصاری درون - دولتی  
نتیجه توسعه عظیم جنبش انقلابی در سرتاسر جهان آزادی و  
روزیونیستی می‌باشد. بورژوازی امپریالیستی از طریق این  
توافق نامه‌های درون - دولتی کوشش میکند در مقیاس بین-  
المللی دستگا قهر و ترور خود را علیه جنبش‌های انقلابی و آزادی  
بخش ملی و نیروهای انقلاب در سرتاسر جهان متحد نماید  
به‌همین ترتیب امپریالیسم کوشش دارد در ایجاد اتحادیه‌های  
عمیق و آنتی ناپذیر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که سیستم  
سرمایه‌داری رأی‌طورکلی و هر کشور سرمایه‌داری بورژوازی را  
روزیونیستی رأی‌طور اخص می‌فرماید، به‌پیدا کند. در واقع  
انترناسیون (ادغام) امپریالیستی، نه تنها این تضادها را  
مرتفع نساخت بلکه برعکس آنها را عمیق‌تر کرد و آنها را در تمام  
نظام‌های اقتصادی سرمایه‌داری، بورژوازی با روزیونیستی،  
گسترده ساخت. گذشته از اینها، این اتحادیه‌ها نتیجه رقابت  
وتضادهای درون - امپریالیستی و کوششهای بورژوازی در کشور  
- هایی که از لحاظ اقتصادی عقب مانده‌ترند، اجتناب از خانه  
خرابی در مبارزه رقابت‌ها، و همچنین کوششهای ابرقدرتها  
برای سلطه‌فزون از حد برترگای خود در این اتحادیه‌ها نیز  
می‌باشند.

بازار مشترک اروپا و کومکون بزرگترین اتحادیه‌های  
امپریالیستی درون - دولتی امروز می‌باشد. آنها می‌توانند  
ساست‌تعاون‌گاران، همگرا نه و استعمارگران را بر قدرتها

\*Integration

تصدیق و معاینه انکال و امنی نواستعماری کشورهای مختلف  
سرمانداری سورزواسی با روسزبونستی میباشد. همانطور  
که در معنی اسر و حوجه اظهار میکند:

سازار صبرک اروپا اتحادوسی از انحصارات و تراستهای  
امریالیستی است که هدف آن استعمار و حضانة برولتاریا  
و سودهای زعمکش میباشد. سازار مشترک اروپا یک قدرت  
سواستعماری بزرگ است که نه تنها با اسر قدرتها برای استعمار  
کنورهای در حال توسعه رقابت میکند بلکه کوشش داز امتیازات  
استعماری گذشته در مستعمرات را دوباره بدست آورد و حفظ  
کند. (۱۰)

امریالیسم امریکا گرچه عضو بازار مشترک اروپا نیست اما از طریق  
سرمانه گذارهایی که در شاخه های اساسی اقتصاد این کشورها و  
اتحادهای مختلف سیاسی و نظامی آنها عمل آورده کنترل خود  
را بر آنها اعمال میکند. سوسیال امریالیسم شوروی نیز بنوبه  
خود. مهانه "جامه یوسیالیستی"، "تقسیم کار بین المللی  
سوسیالیستی"، "خودمختاری محدود" و دیگر مهانه کشورهای  
کومکون را تا حد امکان را خودتقلیل داده و اقتصاد این کشورها را به  
زوائد اقتصاد شوروی مدلل کرده است.

به همین دلیل است که برولتاریا و احزاب مارکسیست  
نیستی نمیتوانند در مورد موافقتنامه های درون - دولتی  
امریالیستی و سوسیال امریالیستی که امروزه وجود دارند  
ممکن است فردا ایجاد شوند توهمی به خود راه دهند و بمسوازات  
سازار آشتی ناپذیر علیه امریالیسم، سوسیال امریالیسم،  
ارتجاع جهانی و ایورنوسیم زهرریگ با بدتابه آخر علیه  
سرمانه داری استعماری بین دولتی بکنند.

\*\*\*

سرمانه داری انحصاری دولتی که نمره شدیدیها دهسای  
آنها کومیسینی امریالیسم است، این نمادها را احادتر کرده و آنها



را به نقطه اوج خود میرساند. از این لحاظ سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین شرایط مادی را برای انقلاب پرولتری فراهم می‌کند.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی که بالاترین درجه تمرکز تولید و سرمایه‌داری است پیش از هر چیز تضاد اساسی سرمایه‌داری، تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تصاحب سرمایه‌داری را تشدید می‌کند، در حالیکه مداخله روزافزون دولت بورژوازی در مناسبات بین کار و سرمایه از طریق وضع قوانین ضدکارگری برای ثابت نگه داشتن یا پایین بردن دستمزدها، ممنوعیت اعتمالات و غیره و همچنین استثمار مستقیم کارگران، میلیتاریزه کردن اقتصاد، سیاست‌های توری و افزایش قیمت‌ها بنوبه خود منجر به تشدید مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردیده است. در شرایط سرمایه‌داری انحصاری دولتی جدال بین کارفرمایان و کارگران به جدال بین پرولتاریا و دولت بورژوازی تبدیل می‌شود. در این شرایط مبارزه اقتصادی بنحوی عمیق‌تری با مبارزه سیاسی درهم می‌آمیزد. در نتیجه تشدید مبارزه طبقاتی سرمایه‌داری انحصاری دولتی با پدیده‌هایی چون فاشیستی کردن حیات کشور و تقویت گرایش به دیکتاتوری در کشورهای سرمایه‌داری — بورژوازی یا رویزیونیستی همراه است.

کشورهای امپریالیستی و مجتمع‌های مختلف آنان در متن سیاست نواستعماری از طریق صدور سرمایه دولتی به همراه سرمایه خصوصی، واردات و صادرات تبعیضی\* اجناس، تجارت اسلحه، قراردادهای و موافقتنامه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی در پی غارت، ستم و اسارت خلقهای مختلف جهان هستند. نامی اینها تضاد بین خلقها و ملل تحت ستم از یک سو و قدرت‌های امپریالیستی از سوی دیگر و همچنین تضاد بین خود قدرت‌های امپریالیستی را شدیدتر می‌کند.

\*discriminatory

سراسر مصادرها در حقیقت، نشان میدهد که سرمایه‌داری  
انحصاری دولتی کاملاً نامی شرایط مادی سیاسی و اجتماعی  
انقلاب را فراهم میسازد. اما این بدان معنی نیست که سرای  
انجام انقلاب طبقه کارگر و حزب مارکسیست لنینیستی آن باشد  
تا وقتی که سرمایه‌داری به سرمایه‌داری انحصاری دولتی تبدیل  
شود. منطبق بر این، کلاس‌های مارکسیست لنینیست به ما می‌آموزند  
که در دوران امپریالیسم شرایط عینی انقلاب در جایی که حلقه  
رئیس‌السلسله از همه جا ضعیف‌تر است میتواند دنیا موفقیست  
روبرو شود. تجربه بیروزی انقلاب توده‌ای در کشور ما منحوت‌تر  
باشد برای ما، مدهد که انقلاب پرولتری میتواند در هر کشور  
سرمایه‌داری جهان صرف نظر از درجه توسعه سرمایه‌داری سرور شود.  
سرمایه‌داری انحصاری دولتی همگانه نمیتواند سرمایه‌داری  
را ارتکب و سقوط اجتناب ناپذیرش برهاند. راه‌های حزبی  
و موفقی که ممکنست پیدا شوند مملو از تمایزات و تضادهای  
هولناکتر و جدیدتر و بحرانهای عمیق‌تر و خردکننده‌تری از نظام  
سرمایه‌داری جهانی هستند. همانند بحران اقتصادی کیوسکی  
که تمامی کشورهای سرمایه‌داری سوزوایی نارویزیونیستی را  
بدون استثنا در سرگرمه است. سراسر سخن لنین که میگوید  
سها از طریق انقلاب و "در انقلاب سرمایه‌داری انحصاری دولتی  
منعمماً به سوسالیم تبدیل میشود" (۱۱۱) منسرب است. بنابراین  
این و تئوریکه حزب کارآلبانی ساکیدی میکند که در شرایط کنونی  
انقلاب مسئله‌ای است که در دستور روز قرار گرفته و پاش  
عینی می‌طلبد و جهان سها از طریق انقلاب فایبل نمیراست به  
این نتیجه لنینیستی پایبند است.

## باورقی

۱- در مورد اس مقاله که در مجموع مقاله‌ای ارزنده در افشای روبرو نسیم و سوسال امیربا لسم است لازم است اس نکات را توضیح دهیم:

در مقاله از دولت کاسنی در شوروی صحبت میشود که اس درک موردنا سید ماسوده و سأل مررندی دارم. علاوه بر اس آحا که از سوگلاوی در اسن مقاله صحبت میشود از مالکیت اجتماعی (مالکیت سوسالستی) با مبره نسند که اس! رسانی نسزیا در اشرا شتیا مترحم انگلسی در سرگردانیدن مطلب به زبان انگلسی است و با اشتباه واحا ما درک نویسند که در هر حال منظر ما در اقتما دیورژواشی سوگلاوی جاشی برای مالکیت اجتماعی (سوسالستی) نعمتواند وجود داشته باشد. (ما زمان پیکار ۱۰۰۰)

۲- انورخوجه "اندیشه‌های در باره چین" جلد ۲ ص ۵۸۶ جاب

آلمانی

- ۳- لنین مجموعه آثار جلد ۲۵ ص ۲۵- ۵۲۴ جاب آلمانی
- ۴- انورخوجه "امیربا لسم و انقلاب" ص ۷۶ جاب آلمانی
- ۵- انورخوجه "امیربا لسم و انقلاب" ص ۷۶ جاب آلمانی
- ۶- لنین مجموعه آثار جلد ۲۴ ص ۱۱۶ جاب آلمانی
- ۷- انگلس "آنتی دورینگ" ص ۳۱۸ جاب آلمانی
- ۸- انورخوجه "امیربا لسم و انقلاب" ص ۱۰۶ جاب آلمانی
- ۹- انگلس "آنتی دورینگ" ص ۳۸۱ جاب آلمانی
- ۱۰- انورخوجه "گزارش به کنگره هفتم حزب کار آلمانی" ص ۲۰۰ جاب

آلمانی

- ۱۱- لنین مجموعه آثار جلد ۲۶ ص ۱۸۰ جاب آلمانی

■ آلمانی امروز شماره ۴ (۵۳) ■ ۱۹۸۰